

تذکرہ ابوالخیر  
فی علائم الظہور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن طباطبائی میرجہانی رحمۃ اللہ علیہ  
تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی

جلد اول



## في علائم الظهور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن میرجہانی طباطبائی قدس سرہ

تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی

## فهرست مطالب

۲۷	مقدمه
۲۹	روش تحقیق
۳۱	زندگی نامه مؤلف
۳۱	ولادت
۳۱	هجرت به اصفهان
۳۲	هجرت به نجف اشرف
۳۲	در محضر آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی
۳۳	بازگشت به اصفهان و هجرت به مشهد مقدس
۳۳	انتقال به تهران
۳۴	زهد و تقوا
۳۴	رفتن در پی مأموریت و تشرّف به محضر امام زمان (عج)
۳۶	صدای گریه می شنیدم ، اما کسی را نمی دیدم!
۳۷	سیادت آیت الله میرجهانی
۴۱	آثار قلمی
۴۷	درگذشت

## جزء اول

## کتاب نوائب الدهور در آثار و علائم ظهور / ۵۱

- ۵۱ ..... پیش نوشت کتاب
- ۵۷ ..... تاریخ ولادت امام زمان [عجل الله فرجه الشريف]
- ۵۷ ..... مقدمه
- ۵۸ ..... تاریخ مختصری از حالات امام زمان علیه السلام
- ۶۲ ..... در بیان ایراد و جواب دو شبهه سخیفه در این مقدمه
- ۶۳ ..... دلیل عقلی بر طول عمر و بقای وجود مقدس امام زمان علیه السلام
- ۶۴ ..... علت دوام و بقای بشر
- ۶۵ ..... طبیعت بهشت و اهل آن
- ۶۶ ..... معتدل حقیقی دوام دارد
- ۶۷ ..... اقسام اعتدالات
- ۶۹ ..... مزاج انسان اعدل الامزجه است
- ۶۹ ..... دلیل نقلی بر طول عمر امام زمان علیه السلام
- ۷۰ ..... نام های بعضی از معمرین که در روی زمین عمر کردند
- ۷۲ ..... از معمرین عصر حاضر سید ابوطالب موسوی است
- ۷۶ ..... برهان وجدانی بر اثبات طول عمر
- ۷۶ ..... و بقای وجود امام زمان علیه السلام
- ۷۸ ..... تمهید مقدمه برای جواب اعتراض کننده به غیبت امام زمان علیه السلام
- ۸۰ ..... مردم به اعتباراتی بر سه دسته اند
- ۸۰ ..... وظیفه داعی الی الله نسبت به دو دسته
- ۸۶ ..... بعضی از حکمت هایی که در غیبت امام زمان علیه السلام است
- ۸۷ ..... حکم و مصالح اعمال هر یک از ائمه بعد از دیگری

۹۱	سرّ غیبت امام زمان - عَجَل الله فرجه -
۹۳	علّت غیبت ولی عصر - عَجَل الله فرجه -
۹۴	امام زمان <small>علیه السلام</small> شیعیان را به خود وانمی گذارد
۹۵	غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small> مانع از افاضه فیض به شیعیان نمی باشد
۹۷	گفتار در بیان علائم ظهور آن جناب
۹۷	علامات ظهور اجمالاً
۹۷	اقسام علامات ظهور
۹۸	بخش اول: در بیان اجمالی علامات ظهور و با عدم رعایت ترتیب
۱۲۱	بخش دوم: در بیان آیات مؤوله که مُشعر بر علامات ظهور است
۱۲۱	۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵
۱۲۳	۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹
۱۲۵	۳. حدیث دیگر
۱۲۵	۴. سوره نساء، آیه ۴۷
۱۲۷	۵. سوره انعام، آیه ۲
۱۲۷	۶. سوره انعام، آیه ۳۷
۱۲۸	۷. سوره انعام، آیه ۶۵
۱۳۰	۸. سوره یونس، آیه ۲۴
۱۳۲	۹. سوره یونس، آیه ۳۵
۱۳۳	۱۰. سوره الرعد، آیه ۱۳
۱۳۴	۱۱. سوره رعد، آیه ۳۱
۱۳۵	۱۲. سوره نحل، آیه ۴۵-۴۷
۱۳۶	۱۳. سوره بنی اسرائیل، آیه ۶
۱۳۷	۱۴. سوره نمل، آیه ۸۲
۱۳۸	۱۵. سوره عنکبوت، آیه ۱-۲

- ۱۳۹..... ۱۶. سورة نور، آیه ۵۵.....
- ۱۴۰..... ۱۷. سورة سبأ، آیه ۵۱-۵۲.....
- ۱۴۳..... ۱۸. سورة حم سجدة، آیه ۱۵.....
- ۱۴۳..... ۱۹. سورة حم سجدة، آیه ۵۳.....
- ۱۴۴..... ۲۰. سورة شعراء، آیه ۴.....
- ۱۴۷..... ۲۱. سورة ق، آیه ۴۱ و ۴۲.....
- ۱۴۸..... ۲۲. سورة معارج، آیه ۱.....
- ۱۴۹..... بخش سوم: در اخبار ماثوره از پیغمبر ﷺ از طرق خاصه و عامه.....
- ۱۴۹..... حدیث اول.....
- ۱۵۰..... حدیث دوم.....
- ۱۵۰..... حدیث سوم.....
- ۱۵۱..... حدیث چهارم.....
- ۱۵۲..... حدیث پنجم.....
- ۱۵۳..... حدیث ششم.....
- ۱۵۳..... حدیث هفتم.....
- ۱۵۴..... حدیث هشتم.....
- ۱۵۴..... حدیث نهم.....
- ۱۵۵..... حدیث دهم.....
- ۱۵۵..... حدیث یازدهم.....
- ۱۵۶..... حدیث دوازدهم.....
- ۱۵۶..... حدیث سیزدهم.....
- ۱۵۷..... حدیث چهاردهم.....
- ۱۵۷..... حدیث پانزدهم.....
- ۱۵۸..... حدیث شانزدهم.....

۱۵۸.....	حدیث ہفدہم
۱۵۹.....	حدیث ہجدہم
۱۶۱.....	حدیث نوزدہم
۱۶۱.....	حدیث بیستم
۱۶۲.....	حدیث بیست و یکم
۱۶۲.....	حدیث بیست و دوم
۱۶۳.....	حدیث بیست و سوم
۱۶۴.....	حدیث بیست و چہارم
۱۶۴.....	حدیث بیست و پنجم
۱۶۵.....	حدیث بیست و ششم
۱۶۵.....	حدیث بیست و ہفتم
۱۶۶.....	حدیث بیست و ہشتم
۱۶۶.....	حدیث بیست و نہم
۱۶۷.....	حدیث سی ام
۱۶۷.....	حدیث سی و یکم
۱۶۸.....	حدیث سی و دوم
۱۶۸.....	حدیث سی و سوم
۱۷۰.....	حدیث سی و چہارم
۱۷۲.....	حدیث سی و پنجم
۱۷۲.....	حدیث سی و ششم
۱۷۳.....	حدیث سی و ہفتم
۱۷۴.....	حدیث سی و ہشتم
۱۷۵.....	حدیث سی و نہم
۱۷۵.....	حدیث چہلم
۱۷۸.....	حدیث چہل و یکم

- ١٧٩..... حدیث چهل و دوم
- ١٨٠..... حدیث چهل و سوم
- ١٨١..... حدیث چهل و چهارم
- ١٨١..... حدیث چهل و پنجم
- ١٨١..... حدیث چهل و ششم
- ١٨٢..... حدیث چهل و هفتم
- ١٨٢..... حدیث چهل و هشتم
- ١٨٣..... حدیث چهل و نهم
- ١٨٤..... حدیث پنجاهم
- ١٨٤..... حدیث پنجاه و یکم
- ١٨٥..... حدیث پنجاه و دوم
- ١٨٥..... حدیث پنجاه و سوم
- ١٨٦..... حدیث پنجاه و چهارم
- ١٨٦..... حدیث پنجاه و پنجم
- ١٨٧..... حدیث پنجاه و ششم
- ١٨٨..... حدیث پنجاه و هفتم
- ١٨٨..... حدیث پنجاه و هشتم
- ١٨٩..... حدیث پنجاه و نهم
- ١٩٠..... حدیث شصتم
- ١٩٠..... حدیث شصت و یکم
- ١٩١..... حدیث شصت و دوم
- ١٩٢..... حدیث شصت و سوم
- ١٩٣..... حدیث شصت و چهارم
- ١٩٤..... حدیث شصت و پنجم
- ١٩٤..... حدیث شصت و ششم



۱۹۵	.....	حدیث شصت و هفتم
۱۹۶	.....	حدیث شصت و هشتم
۱۹۶	.....	حدیث شصت و نهم
۱۹۷	.....	حدیث هفتادم
۱۹۷	.....	حدیث هفتاد و یکم
۱۹۸	.....	حدیث هفتاد و دوم
۱۹۸	.....	حدیث هفتاد و سوم
۱۹۹	.....	حدیث هفتاد و چهارم
۱۹۹	.....	حدیث هفتاد و پنجم
۲۰۰	.....	حدیث هفتاد و ششم
۲۰۰	.....	حدیث هفتاد و هفتم
۲۰۱	.....	حدیث هفتاد و هشتم
۲۰۱	.....	حدیث هفتاد و نهم
۲۰۲	.....	حدیث هشتادم
۲۰۳	.....	حدیث هشتاد و یکم
۲۰۴	.....	حدیث هشتاد و دوم
۲۰۵	.....	حدیث هشتاد و سوم
۲۰۵	.....	حدیث هشتاد و چهارم
۲۰۷	.....	حدیث هشتاد و پنجم
۲۰۷	.....	حدیث هشتاد و ششم
۲۰۸	.....	حدیث هشتاد و هفتم
۲۰۹	.....	حدیث هشتاد و هشتم
۲۱۰	.....	حدیث هشتاد و نهم
۲۱۰	.....	حدیث نودم
۲۱۲	.....	حدیث نود و یکم

- ٢١٦..... حديث نود و دودوم
- ٢٢٣..... حديث نود و سوم
- ٢٣٢..... حديث نود و چهارم
- ٢٣٥..... حديث نود و پنجم
- ٢٣٩..... حديث نود و ششم
- ٢٤٠..... حديث نود و هفتم
- ٢٤١..... حديث نود و هشتم
- ٢٤٣..... حديث نود و نهم
- ٢٤٤..... حديث صد
- ٢٤٥..... حديث صد و يكم
- ٢٤٥..... حديث صد و دوم
- ٢٤٦..... حديث صد و سوم
- ٢٤٦..... حديث صد و چهارم
- ٢٤٧..... حديث صد و پنجم
- ٢٤٨..... حديث صد و ششم
- ٢٤٨..... حديث صد و هفتم
- ٢٤٩..... حديث صد و هشتم
- ٢٥٠..... حديث صد و نهم
- ٢٥١..... حديث صد و دهم
- ٢٥١..... حديث صد و يازدهم
- ٢٥٢..... حديث صد و دوازدهم
- ٢٥٣..... حديث صد و سيزدهم
- ٢٥٣..... حديث صد و چهاردهم
- ٢٥٤..... حديث صد و پانزدهم
- ٢٥٥..... حديث صد و شانزدهم

۲۵۶	.....	حدیث صد و هفدهم
۲۵۷	.....	حدیث صد و هجدهم
۲۵۸	.....	حدیث صد و نوزدهم
۲۵۸	.....	حدیث صد و بیستم
۲۵۹	.....	حدیث صد و بیست و یکم
۲۵۹	.....	حدیث صد و بیست و دوم
۲۶۰	.....	حدیث صد و بیست و سوم
۲۶۱	.....	حدیث صد و بیست و چهارم
۲۶۲	.....	حدیث صد و بیست و پنجم
۲۶۲	.....	حدیث صد و بیست و ششم
۲۶۳	.....	حدیث صد و بیست و هفتم
۲۶۴	.....	حدیث صد و بیست و هشتم
۲۶۴	.....	حدیث صد و بیست و نهم
۲۶۵	.....	حدیث صد و سی ام
۲۶۵	.....	حدیث صد و سی و یکم
۲۶۶	.....	حدیث صد و سی و دوم
۲۶۶	.....	حدیث صد و سی و سوم
۲۶۷	.....	حدیث صد و سی و چهارم
۲۶۷	.....	حدیث صد و سی و پنجم
۲۶۸	.....	حدیث صد و سی و ششم
۲۶۸	.....	حدیث صد و سی و هفتم
۲۶۹	.....	حدیث صد و سی و هشتم
۲۶۹	.....	حدیث صد و سی و نهم
۲۷۰	.....	حدیث صد و چهلم
۲۷۱	.....	حدیث صد و چهل و یکم

- ٢٧١ ..... حديث صد و چهل و دوم
- ٢٧٢ ..... حديث صد و چهل و سوم
- ٢٧٢ ..... حديث صد و چهل و چهارم
- ٢٧٢ ..... حديث صد و چهل و پنجم
- ٢٧٣ ..... حديث صد و چهل و ششم
- ٢٧٤ ..... حديث صد و چهل و هفتم
- ٢٧٥ ..... حديث صد و چهل و هشتم
- ٢٧٦ ..... حديث صد و چهل و نهم
- ٢٧٨ ..... حديث صد و پنجاهم
- ٢٧٩ ..... حديث صد و پنجاه و يكم
- ٢٨٠ ..... حديث صد و پنجاه و دوم
- ٢٨٢ ..... حديث صد و پنجاه و سوم
- ٢٨٣ ..... حديث صد و پنجاه و چهارم
- ٢٨٤ ..... حديث صد و پنجاه و پنجم
- ٢٨٤ ..... حديث صد و پنجاه و ششم
- ٢٨٦ ..... حديث صد و پنجاه و هفتم
- ٢٨٦ ..... حديث صد و پنجاه و هشتم
- ٢٨٩ ..... حديث صد و پنجاه و نهم
- ٢٩٠ ..... حديث صد و شصتم
- ٢٩١ ..... حديث صد و شصت و يكم
- ٢٩١ ..... حديث صد و شصت و دوم
- ٢٩٢ ..... حديث صد و شصت و سوم
- ٢٩٢ ..... حديث صد و شصت و چهارم
- ٢٩٣ ..... حديث صد و شصت و پنجم
- ٢٩٤ ..... حديث صد و شصت و ششم

- ۲۹۴..... حدیث صد و شصت و هفتم
- ۲۹۵..... حدیث صد و شصت و هشتم
- ۲۹۵..... حدیث صد و شصت و نهم
- ۲۹۶..... حدیث صد و هفتادم
- ۲۹۶..... حدیث صد و هفتاد و یکم
- ۲۹۷..... حدیث صد و هفتاد و دوم
- ۲۹۸..... حدیث صد و هفتاد و سوم
- ۲۹۸..... حدیث صد و هفتاد و چهارم
- ۲۹۹..... حدیث صد و هفتاد و پنجم
- ۳۰۰..... حدیث صد و هفتاد و ششم
- ۳۰۰..... حدیث صد و هفتاد و هفتم
- ۳۰۰..... حدیث صد و هفتاد و هشتم
- ۳۰۲..... حدیث صد و هفتاد و نهم
- ۳۰۴..... حدیث صد و هشتادم
- ۳۰۵..... حدیث صد و هشتاد و یکم
- ۳۰۵..... حدیث صد و هشتاد و دوم
- ۳۰۶..... حدیث صد و هشتاد و سوم
- ۳۰۷..... حدیث صد و هشتاد و چهارم
- ۳۰۸..... حدیث صد و هشتاد و پنجم
- ۳۰۸..... حدیث صد و هشتاد و ششم
- ۳۰۸..... حدیث صد و هشتاد و هفتم
- ۳۰۹..... حدیث صد و هشتاد و هشتم
- ۳۱۰..... حدیث صد و هشتاد و نهم
- ۳۱۰..... حدیث صد و نودم
- ۳۱۱..... حدیث صد و نود و یکم

- ٣١٢..... حدیث صد و نود و دوم
- ٣١٢..... حدیث صد و نود و سوم
- ٣١٣..... حدیث صد و نود و چهارم
- ٣١٣..... حدیث صد و نود و پنجم
- ٣١٤..... حدیث صد و نود و ششم
- ٣١٤..... حدیث صد و نود و هفتم
- ٣١٥..... حدیث صد و نود و هشتم
- ٣١٦..... حدیث صد و نود و نهم
- ٣١٦..... حدیث دویستم
- ٣١٦..... حدیث دویست و یکم
- ٣١٧..... حدیث دویست و دوم
- ٣١٨..... حدیث دویست و سوم
- ٣١٩..... حدیث دویست و چهارم
- ٣٢٠..... حدیث دویست و پنجم
- ٣٢٤..... حدیث دویست و ششم
- ٣٣٤..... حدیث دویست و هفتم
- ٣٣٦..... حدیث دویست و هشتم
- ٣٣٦..... حدیث دویست و نهم
- ٣٣٧..... حدیث دویست و دهم
- ٣٣٧..... حدیث دویست و یازدهم
- ٣٣٨..... حدیث دویست و دوازدهم
- ٣٣٩..... حدیث دویست و سیزدهم
- ٣٣٩..... حدیث دویست و چهاردهم
- ٣٤٠..... حدیث دویست و پانزدهم
- ٣٤٠..... حدیث دویست و شانزدهم

۳۴۱	..... حدیث دویست و هفدهم
۳۴۲	..... حدیث دویست و هیجدهم
۳۵۵	..... تشریح بعضی از نکات خبر
۳۵۸	..... حدیث دویست و نوزدهم
۳۵۸	..... حدیث دویست و بیستم
۳۵۹	..... حدیث دویست و بیست و یکم
۳۶۰	..... حدیث دویست و بیست و دوم

بخش چهارم: در اخبار علویّه راجعه به علائم آخرالزمان

۳۶۲	..... ۱ / حدیث دویست و بیست و سوم
۳۶۲	..... ۲ / حدیث دویست و بیست و چهارم
۳۶۳	..... ۳ / حدیث دویست و بیست و پنجم
۳۶۳	..... ۴ / حدیث دویست و بیست و ششم
۳۶۴	..... ۵ / حدیث دویست و بیست و هفتم
۳۶۴	..... ۶ / حدیث دویست و بیست و هشتم
۳۶۵	..... ۷ / حدیث دویست و بیست و نهم
۳۶۶	..... ۸ / حدیث دویست و سی ام
۳۶۶	..... ۹ / حدیث دویست و سی و یکم
۳۶۶	..... ۱۰ / حدیث دویست و سی و دوم
۳۶۷	..... ۱۱ / حدیث دویست و سی و سوم
۳۶۸	..... ۱۲ / حدیث دویست و سی و چهارم
۳۶۹	..... ۱۳ / حدیث دویست و سی و پنجم
۳۷۰	..... ۱۴ / حدیث دویست و سی و ششم
۳۷۰	..... ۱۵ / حدیث دویست و سی و هفتم

- ۳۷۱ ..... ۱۶ / حدیث دویست و سی و هشتم
- ۳۷۱ ..... ۱۷ / حدیث دویست و سی و نهم
- ۳۷۳ ..... ۱۸ / حدیث دویست و چہلم
- ۳۷۷ ..... ۱۹ / حدیث دویست و چہل و یکم
- ۳۸۰ ..... ۲۰ / حدیث دویست و چہل و دوم
- ۳۸۲ ..... ۲۱ / حدیث دویست و چہل و سوم
- ۳۸۳ ..... ۲۲ / حدیث دویست و چہل و چہارم
- ۳۸۴ ..... ۲۳ / حدیث دویست و چہل و پنجم
- ۳۹۲ ..... ۲۴ / حدیث دویست و چہل و ششم
- ۴۰۱ ..... ۲۵ / حدیث دویست و چہل و ہفتم
- ۴۰۴ ..... ۲۶ / حدیث دویست و چہل و هشتم
- ۴۱۱ ..... ۲۷ / حدیث دویست و چہل و نهم
- ۴۱۳ ..... ۲۸ / حدیث دویست و پنجاہم
- ۴۱۶ ..... ۲۹ / حدیث دویست و پنجاہ و یکم
- ۴۱۹ ..... ۳۰ / حدیث دویست و پنجاہ و دوم
- ۴۲۴ ..... ۳۱ / حدیث دویست و پنجاہ و سوم
- ۴۲۷ ..... ۳۲ / حدیث دویست و پنجاہ و چہارم
- ۴۳۰ ..... ۳۳ / حدیث دویست و پنجاہ و پنجم
- ۴۳۲ ..... ۳۴ / حدیث دویست و پنجاہ و ششم
- ۴۳۳ ..... ۳۵ / حدیث دویست و پنجاہ و ہفتم
- ۴۳۴ ..... ۳۶ / حدیث دویست و پنجاہ و هشتم
- ۴۳۶ ..... ۳۷ / حدیث دویست و پنجاہ و نهم
- ۴۳۷ ..... ۳۸ / حدیث دویست و شصت
- ۴۳۸ ..... ۳۹ / حدیث دویست و شصت و یکم



## مقدمه

سخن گفتن از وجود گرانقدری که عالم و آدم در انتظار اوست برآستی دشوار است. با این حال عده‌ای گستاخی کرده، به رسمی ناخوشایند بی‌آن که از کمترین دانش لازم برخوردار باشند در هر محفل و بر هر سرکوی و برزن در این باره داد سخن می‌دهند. در این میان حقیقت را می‌بینی که به مسلخ رفته و به خاک افکنده می‌شود. سلايق مختلف را می‌بینی که علائم ظهور نازنین‌ترین چهره هستی و نشانه‌های یارانش را بی‌محابا بر شخصیت‌های ناپایدار دنیا منطبق می‌کنند، بی‌توجه به این که:

میان ماه من تا ماه گردون      تفاوت از زمین تا آسمان است

در این میان جاهلان را می‌بینی که بر کرسی‌های دانش و بینش تکیه زده،<sup>۱</sup> و عالمان راستین را که گوشه‌نشین شده و زبان درکشیده‌اند و ندای درونشان خطاب می‌دارد: ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول      زین هواهای عفن وین آب‌های ناگوار؟  
خوش‌نیتان ناآگاه در طلب نشانه‌های ظهور موعود ادیان، به هر گوشه سری می‌زنند و از هر که می‌رسد نشانی می‌گیرند، اما:

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست      کلاه داری و آیین سروری داند  
هزار نکته باریک‌تر ز مو این جاست      نه هر که سر بتراشد قلندری داند

---

۱. «بأرض عالمها ملجَم، وجاهلها مکرم»، نهج البلاغه، بخشی از خطبه ۲.

به هر حال ، آخرین منزل سالک واقعی این است که در محضر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام زانوی ادب بر زمین زند ، تا راهش بنمایند و سرگشتگان این وادی را دست گیرند .

صاحبان این قلم که باز هم توفیق رفیق راهشان گشته ، در حدّ توان تلاش نموده‌اند که با تحقیق و تهذیب ، غبار سالیان را از کتاب گرانسنگ « نوائب الدهور في علامات الظهور » ، تألیف مرحوم علامه سید حسن میرجهانی بردارند و اثری ماندگار درباره امام مهدی علیه السلام و علامات ظهور آن موعود هستی ، تقدیم تشنگان حقیقت جوی کنند تا بر اساس آیات و روایات به پرسش‌های مطرح شده در این موضوع پاسخ‌های بیشتری به علاقمندان ارائه گردد .

مرحوم میرجهانی از دل سوختگان خاندان اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شود و در تحقیق و تفحص در آیات و روایات نیز جزء عالمان شناخته شده این مکتب است ، و کتاب « نوائب الدهور في علامات الظهور » ایشان از تألیفات نادر و بسیار ارزشمند در حوزه معارف مهدوی بشمار می‌رود .

از درگاه لایزال ربوبی عاجزانه تمنا داریم که این کتاب را فتح بابی برای بحث‌های عالمانه در این باب قرار دهد .

در پایان تمام تلاشی را که در این مسیر مصروف داشته‌ایم به محضر ارجمند اعلا حضرت وجود و خداوندگار جود ، مولا و مقتدایمان ، صاحب عصر و زمان تقدیم داشته و دردمندانه عرضه می‌داریم :

﴿ يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِيضَاعٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ  
وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴾<sup>۱</sup>.

نمیه شعبان ۱۴۳۲

۱. سورة يوسف، آیه ۸۸.

## روش تحقیق

۱. با توجه به ضرورتی که برای ارائه مطلوب آثار گرانقدر دانشمندان مسلمان و مخصوصاً در راستای پاسخگویی به سؤالات آحاد جامعه درباره موضوعاتی اینچنینی احساس می‌گردید در گام نخست حروفچینی کتاب در دستور کار قرار گرفت.
۲. پس از انجام این مرحله تمام متن حروفچینی شده واو به واو با تنها نسخه کتاب که در چاپ قبل به خط خود مؤلف رحمته الله علیه نگاشته شده بود مقابله گردید تا از هرگونه تصحیح قیاسی اجتناب شود.
۳. قدم بعدی مقابله آیات، احادیث و مطالبی بود که جناب ایشان در متن کتاب آورده بودند. این امر که باید در تحقیق کتاب‌ها بسیار جدی‌تر از آنچه هست تعقیب گردد، با توجه به اشتها مؤلف به اعتماد بر حافظه خود ضروری‌تر از هر عمل دیگری به نظر می‌رسید.
۴. آنچه امروزه در مجامع علمی حوزوی و دانشگاهی مدّ نظر قرار گرفته و بصورتی جدی دنبال می‌شود ارجاع به مصادر متعدّد است. این کار اگر توسط محققان بزرگوار آثار مذهبی نیز سرلوحه فرایند تحقیق قرار گیرد بدون شک بسیاری از ابهامات موجود را مرتفع ساخته و می‌تواند اتهامات بسیاری را از دامان پاک اندیشمندان مکتب راستین تشیع بزدايد. از این رو برای یافتن مصادر هر مطلب تا

آن جا که مقدور بود از هیچ کوششی کوتاهی نشده و علاوه بر نرم افزارهای موجود به کتابخانه‌های خصوصی و عمومی متعددی مراجعه گردید، که همین جا فرصت را غنیمت شمرده و از همه عزیزانی که از بذل لطف در این جهت دریغ نمودند سپاس بعمل می‌آید. طبعاً نبودن نشانی ذیل یک مطلب نشان‌دهنده عدم توفیق در دستیابی به منابع آن است.

برای انعکاس نشانی مطالب ابتدا شماره مجلد و صفحه مصدر اصلی آورده شده و سایر منابع نیز مطابق روش معمول بر اساس تاریخ وفات مؤلفین قرار گرفته‌اند.

۵. آخرین مرحله استخراج فهرست‌های فنی کتاب اعم از شماره اعلام و اماکن و... موجود در کتاب بود که برای مراجعین محترم کمکی بزرگ محسوب می‌شود.

در پایان باید توجه داشت که علیرغم مرور چندین و چند باره متن باز هم اغلاطی در آن وجود خواهند داشت که به نظر گریزناپذیرند. دیگر آن که از علائم نگارشی و ویرایشی در درجه اول برای روان‌تر شدن متن استفاده شده. این نکته مهم از آن جهت بیان شد که دوستانی که خود را در چنبر برخی قواعد گرفتار کرده‌اند با سبک ما در این کتاب راحت‌تر کنار بیایند.

**تذکر:** نکته‌ای که نباید از آن درگذشت پاسخ به سؤالی است که غالباً از سوی بسیاری از متدینین مطرح می‌شود که: چطور با وجود عدم رضایت نگارنده اقدام به حروفچینی این کتاب شد؟ در پاسخ باید دانست: اولاً مرحوم مصنف خود به برخی از دوستانشان که بحمد الله در قید حیات‌اند ابراز داشته بودند که علت این منع پرهیز از غلط‌هایی است که ممکن است در ضمن کار بروز کند<sup>۱</sup> و ثانیاً این کار پس از جلب رضایت وصی آن مرحوم صورت پذیرفت، ثالثاً جهت اطمینان بیشتر در این باره اقدام به استفتاء از محضر یکی از مراجع عظام تقلید گردید که با پاسخ مثبت ایشان روبرو شدیم.

ومن الله التوفیق وعلیه التکلان

۱. طبعاً این نگرانی ایشان با مراجعات فراوان به قرآن کریم و مصادر کتاب و نمونه‌خوانی‌های مکرر خود به خود مرتفع گردیده یا به حداقل رسید.

## زندگی نامه مؤلف

### ولادت

آیت الله حاج سید محمد حسن، فرزند علی میرجهانی طباطبایی، در روز دوشنبه بیست و دوم ذیقعده ۱۳۱۹ ق برابر با ۱۲۸۰ ش در خانواده سیادت و دیانت، در روستای محمدآباد از توابع جرقویه سفلی در استان اصفهان دیده به جهان گشود. در پنج سالگی برای تحصیل به مکتب خانه پانهاد و در محضر ملائی مکتب، قرآن و برخی از کتب فارسی را فرا گرفت. در هفت سالگی شروع به تحصیل و یادگیری ادبیات عرب نمود و آن را تا پای نهادن در مسلک طلاب علوم دینی ادامه داد.

### هجرت به اصفهان

مرحوم میرجهانی در سن ۱۷ سالگی برای تحصیل علوم دینی به اصفهان هجرت نمود و در مدرسه صدر رحل اقامت افکند. وی مقدمات را نزد حجج اسلام شیخ محمد علی حبیب آبادی، شیخ علی یزدی (مدرّس) و سید محمدرضا رضوی خوانساری آموخت.

سطوح را نیز در نزد حضرات آیات: سید احمد اصفهانی (مدرّس)؛ سید ابوالقاسم

دهکردی و شیخ محمدعلی فتحی دزفولی فراگرفت، و بخشی از خارج را از محضر شیخ محمدحسین فشارکی و شیخ محمدرضا مسجدشاهی استفاده نمود. برای فراگیری علوم عقلی به محضر شیخ محمدحکیم خراسانی شتافت و بخشی از طب قدیم را هم نزد میرزا ابوالقاسم ناصر حکمت احمدآبادی تلمذ کرد.

### هجرت به نجف اشرف

آیت الله میرجهانی پس از تحصیل در مدرسه صدر اصفهان برای کسب فیض و درک محضر علمای نجف اشرف و عتبات عالیات، پس از کسب اجازه از محضر والد خود در ۱۳۴۴ ق برابر با ۱۳۰۴ ش از آن سامان رخت بر بست و عازم عراق و پس از مدتی وارد نجف اشرف شد. وی در نجف اشرف در درس خارج اساتید متعددی شرکت نمود که برخی از ایشان عبارت‌اند از آیات عظام:

۱. آقا ضیاء الدین عراقی ( اصول فقه )؛
۲. شیخ عبدالله مامقانی ( حدیث و رجال )؛
۳. سید محسن حکیم ( تفسیر قرآن کریم و حکمت )؛
۴. حاج آقا حسین قمی؛
۵. سید محسن حکیم؛
۶. سید عبدالهادی شیرازی.

### در محضر آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

از جمله شخصیت‌های برجسته علمی نجف اشرف که آیت الله میرجهانی در محضر درس او حضور پیدا می‌کرد، آیت الله العظمی حاج سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع تقلید بزرگ آن روز شیعیان بود.

مرحوم میرجهانی بغیر از شاگردی ایشان، حکم ندیدم و محرم اسرار آن زعیم

عالی قدر شیعه را نیز داشت، لذا کلیه اجازات از ناحیه آیت الله اصفهانی بواسطه و بخط آیت الله میرجهانی نوشته و صادر می شد.

مرحوم میرجهانی بیش از صد اجازه از علمای بزرگ عصر خود - که اسامی برخی از ایشان ذکر شد - اخذ کرده بودند، که از جمله آنها آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی بود که حدود پانزده اجازه از وی دریافت کرده بود.<sup>۱</sup>

### بازگشت به اصفهان و هجرت به مشهد مقدس

آیت الله میرجهانی در اواخر سال ۱۳۴۸ ق / ۱۳۰۹ ش، پس از رحلت استادشان آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی به اصفهان بازگشته و در آن سامان به تبلیغ و نشر فرهنگ و معارف اهل بیت علیهم السلام پرداخت.

او بعد از مدتی در سال ۱۳۷۱ ق برابر با ۱۳۳۰ ش به مشهد الرضا علیه السلام هجرت نمود و در آن جا سکنی گزید.

در مدت سکونت در مشهد مقدس در دو حجره‌ای که در حرم مطهر رضوی در اختیار وی قرار گرفته بود، به تألیف، تصنیف، تحقیق و تدریس اشتغال داشت و در ضمن برخی از کتب خطی و کهن کتابخانه آستان قدس رضوی را تصحیح نمود. در ایام اقامت در جوار آستان ملائک پاسبان رضوی با حضرات آیات: سید محمد هادی میلانی، سید حسین فقیه سبزواری، سید یونس اردبیلی، شیخ هاشم قزوینی، شیخ علی اکبر نوغانی و دیگر اعظام آن ارض مقدس دوستی و الفتی داشت.

### انتقال به تهران

سرانجام پس از گذشت هفت سال به خاطر نامساعد بودن آب و هوای مشهد با مزاج

۱. مجله کیان، (سال ۱۳۷۱)، شماره ۱۰، ص ۶۴-۶۵.

ایشان، در اواخر سال ۱۳۷۸ ق / ۱۳۳۸ ش ناگزیر به تهران عزیمت کرده و به اقامه جماعت، و عظ و ارشاد می پردازد.

### زهد و تقوا

سیره حیات اجتماعی او سیره زهد و دوری از اسارت های مادی، و سیره معنویت تقوا و پرهیزکاری در امور بود. مثل مردم و در میان ایشان با کمال سادگی می زیست. در این باره اطرافیان ایشان چنین می گویند: با بزرگ مردی چون آیت الله میرجهانی که می نشستیم، سادگی در گفتار، کردار و وضع معاش وی و همچنین برخورد عاطفی و اخلاق محموده اش، خودی و بیگانه را به خود جذب می کرد.

شب های خود را به تلاوت قرآن و نماز گذرانده و در بسیاری از ساعات شب زمزمه های عاشقانه اش با معشوق شنیده می شد.

او خود اهل تلاوت قرآن و گریه در نیمه شب بود و آن را رمز بندگی الهی می دانست - چنان که بارها از او شنیده شد که می فرمود: رمز عبودیت و بندگی در این آیه است: ﴿ قُمْ أَيْلًا إِلَّا قَلِيلًا ﴾<sup>۱</sup> ﴿ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ﴾<sup>۲</sup>.

در بیان شخصیت والای او همین بس که حضرت آیت الله العظمی میلانی به درخواست خود با ایشان عقد اخوت و برادری بستند.

### رفتن در پی مأموریت و تشرّف به محضر امام زمان (عج)

او که یکی از منتظران واقعی امام زمان (عج) بود و سالها در فراق آن حضرت اشک هجران ریخته بود، آخر الامر به آرزوی دیرینه خود رسید و به محضر مولایش حضرت حجّت - که درود خدا و فرشتگان الهی بر او باد - شرفیاب شد. جریان تشرّف

۱. سوره مزمل، آیه ۲.

۲. سوره مزمل، آیه ۴.



مرحوم میرجهانی در کتب متعددی نقل شده. از جمله حجّة الاسلام والمسلمین سید ناصر حسینی میبدی جریان این دیدار را که خود از زبان مرحوم میرجهانی شنیده بود، در کتابش «سراج المعانی» که در شرح احوالات آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی است ذکر نموده. وی می‌نویسد:

«حضرت آیت الله میرجهانی برای نگارنده حکایت نمودند که: حضرت آیت الله العظمی اصفهانی رحمته الله روزی به من فرمودند: باید به سامرا بروید و مقداری پول هست با خود برده و ثلث آن را در بین طلاب مدرسه میرزای شیرازی، و یک ثلث را بین مستضعفین شیعه مقیم در آن جا، و ثلث دیگر را به خدام حرم عسکریین، برای تحبیب قلوب آنان، که اکثر از اهل سنت بودند تقسیم کنید.

حقیر اطاعت نموده و پول‌ها را در سامرا - چنان که امر نموده بودند - تقسیم کردم؛ به این صورت که بعد از دادن دو قسم اول، به دنبال سید قوام (کلیددار) فرستادم و ثلث باقی مانده را به او دادم و از قول آقا سفارش نمودم که در مورد زائرین شیعه رعایت حال کنند. (آقای اصفهانی برای جلب محبت خدام که از اهل سنت بودند و رفتار خوبی با زوّار حرم، که غالباً از شیعیان بودند، نداشتند چنین وجوهاتی را می‌پرداختند).

بگذریم. سید قوام پول را که گرفت، خیلی خوشحال شد و با ما فوق‌العاده گرم گرفت و در ضمن نظرش این بود که بار دیگر از آقا پولی برایش بگیریم. من در این جا فرصت را غنیمت دانسته و گفتم: آقای سید قوام! ممکن هست این دو سه شب را که ما این جا هستیم، اجازه دهید شب‌ها در حرم عسکریین و داخل سرداب بمانیم؟

وی قبول کرد، لذا ما شب‌ها را در حرم مشغول بودیم و برای نماز صبح می‌رفتیم توی سرداب، تا این که شب جمعه‌ای بود که مرحوم آیت الله اصفهانی نوشتند: حرکت کنید بیایید نجف.

پس شب جمعه را در حرم ماندم و صبح، بعد از ادای اذن دخول، برای نماز وارد سرداب شدم. با آن که آن جا برق نبود و با شمع روشنایی کسب می‌کرد، دیدم فضا خیلی روشن است. نگاه کردم، دیدم سید جلیلی شبیه مرحوم آیت الله سید العراقیین

اصفهانى نشستہ اند و مشغول تشہدند. من گمان کردم کہ نماز می خوانند. چون کراہت دارد بہ نماز گزار سلام کردن، من سلام نکردم. از جلوی ایشان رد شدم، رفتم جلو تر ایستادم؛ باندازہای کہ تقریباً نیم متر جلو تر از ایشان بودم. بعد از ادای نماز و خواندن زیارت آل یاسین مشغول بہ خواندن دعای ندبہ شدم تا رسیدم بہ جملہ:

«سَخَّرَتْ لَه الْبُرَاقَ وَعَرَجَتْ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ»<sup>۱</sup>.

ایشان فرمودند: جزاک اللہ خیراً، «عَرَجَتْ بِرُوحِهِ» بخوان. از معصوم «بِرُوحِهِ» نرسیدہ، «عَرَجَتْ» بخوان. جَدَم پیامبر با روح و جسم، ہر دو، بہ معراج رفت، و هیچ وقت مقدم بر امام نایست.

از این کلام خوف و وحشتی مرا گرفت. بانہایت وحشت، حضور قلبم تمام شد و با لقلقہ زبان دعا را تمام کردم. برخاستم، دیدم آن آقا پیدایش نیست. با عجلہ آمدم بالا و از آن کفشداری کہ از آن آمدہ بودم، در مورد او سؤال کردم؟ گفت: چنین کسی را من ندیدہ ام.

و این عنایتی از مرحوم سید بود کہ شامل حال من شد»<sup>۲</sup>.

### صدای گریہ می شنیدم ، اما کسی را نمی دیدم!

از جملہ کرامات متعددی کہ از ایشان نقل شدہ مطلبی است کہ آقای سید حسن فاطمی آن را در مقدمہ اش بر کتاب «السیبکۃ البیضاء» نگاشته. ایشان می نویسند:

«آقای حاج ابوالفضل عرب زادہ - مدیر مسئول کتابخانہ آیت اللہ العظمی گلپایگانی در قم - برای نگارندہ این سطور چنین گفت: حدود سال ۱۳۴۸ ش باتفاق شخصی بہ منزل آیت اللہ میرجہانی رفتیم. در منزل ایشان بنا مشغول کار بود و وی بہ کارگران کمک می کرد. وقتی وارد شدیم، باراہنمایی ایشان بہ اطاقی رفتیم و قضایایی

۱. عیون اخبار الرضاؑ، ج ۲، ص ۱۱۲؛ اقبال، ج ۱، ص ۵۰۵؛ بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۵.

۲. سراج المعانی، ص ۲۳۶.

را برایمان تعریف کرد. یکی از خاطراتی را که با گریه برایمان گفت، چنین بود: در زمان اقامت در اصفهان، مرا به مجلس روضه‌ای دعوت کردند. وقتی وارد خانه شدم، صدای گریه می‌شنیدم، اما کسی را نمی‌دیدم! قضیه را از دعوت‌کننده پرسیدم، او گفت: ما جن هستیم و می‌خواهیم برایمان روضه بخوانی. من هم برایشان روضه می‌خواندم و آنها هم گریه می‌کردند.<sup>۱</sup>

### سیادت آیت الله میرجهانی

یکی از انتساب‌های کارساز و قابل توجه انتساب ولادتی به پیامبر و علی علیه السلام است، و انتساب دیگری که منشأ اثر است، انتساب ولایتی است. در مورد این دو انتساب نبی خاتم صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

«یا علی، والذي بعثني بالحق لا يدخل الجنة إلا من أخذ منك بسبب أو نسب»<sup>۲</sup>

ای علی! قسم به آن که مرا به حق مبعوث کرده است، داخل بهشت نمی‌شود، مگر آن که نسبت ولادتی یا ولایتی به تو داشته باشد.

و نیز فرمودند:

«كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي»<sup>۳</sup>

هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است الا سبب و نسب من.

انتساب ولادتی به پیامبر صلی الله علیه و آله منشأ اثر و موجب دگرگونی فرد منتسب است و فرد منتسب گرچه دارای نقاط ضعفی باشد، متحول گشته، موفق به توبه و بازگشت می‌گردد. از این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اوج عظمت انتساب ولادتی به خاندان پیامبر به دست می‌آید،

۱. سبکة البيضاء، ص ۱۳.

۲. سفينة البحار، ج ۱، ذیل کلمه «جنن».

۳. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۴۸.

که به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند :

«یا فاطمة، أ تدرین لِمَ سُمِّيتِ «فاطمة»؟ قال علی علیه السلام : یا رسول الله، لِمَ سُمِّيتِ «فاطمة»؟ قال: إِنَّ الله - عزَّ وجلَّ - قد فطمها وذَرَّتَها عن النار یوم القیامة»<sup>۱</sup>

ای فاطمه! می دانی چرا «فاطمه» نامیده شده ای؟ علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! چرا «فاطمه» نامیده شده؟ پیامبر فرمود: خدای عزوجل او و ذریه او را در روز قیامت از آتش می گیرد.

سیادت، علاوه بر داشتن فضیلت فراوان، احکام شرعی مهمی دارد؛ مانند احکام مربوط به خمس، زکات و یائسگی، بنابراین اظهار سیادت واجب و مخفی نگاه داشتن آن صحیح نیست.

اگرچه شهرت خود و پدران به سید بودن، برای اثبات سیادت کافی است، اما داشتن شجره نامه، اطمینان خاطر بیشتری به دارنده آن می دهد، لذا بزرگانی را می بینیم که مدتی از عمر خود را صرف شناسایی نسبشان کرده اند؛ بزرگانی چون: سید بحر العلوم، آیت الله العظمی آقا حسین بروجردی و علامه طباطبایی.

مرحوم میرجهانی نیز از عالمانی بود که برای یافتن نسب خود سالیان دراز تلاش کرد و پس از چهل سال به نتیجه رسید.

او شرحی از کوشش های خود را در یافتن اسامی اجداد خود و چگونگی اثبات سیادت خود به همراه کلیه تأییدیه هایی که از مراجع و علمای نجف و ایران در اثبات سیادت خود دریافت نموده بود در کتابی با نام «السببکة البیضاء» گردآوری کرده و به رشته تحریر در آورده است.

مرحوم میرجهانی در ابتدا در سیادت خود تردید نداشت، البته پس از مدتی تحقیق این امر برای خود او به اثبات رسید، اما مدرکی کتبی نیافت تا بتواند سیادتش

۱. ذخائر العقبی، ص ۲۶.

را اظهار کند. به هر حال از چهار طریق توانست آن را اثبات کند و در نتیجه مورد تأیید مراجع تقلید، علما و فضیای وقت قرار دهد.

آقای سید حسن فاطمی در مقدمه‌ای که برای این اثر به رشته تحریر درآورده، در بیان خلاصه این چهار طریق می‌نویسد:

الف: گواهی سالمندان متعدّد که خبر سیادت میرجهان را سینه به سینه نقل می‌کردند.

ب: مدرکی مربوط به سال ۱۲۵۱ ق / ۱۲۱۴ ش که در آن سالمندان محمّدآباد در آن زمان، در مورد سیادت میرجهان و نواده‌های او شهادت داده بودند.

ج: شجره‌نامه‌ای از میرجهان و میرعماد که چند نفر آن را تأیید کرده‌اند، که برابر اصل است و یکی از امضاکنندگان، آخوند ملا محمّد بن محمّد رسول کاشانی - شاگرد خاصّ حجّة الاسلام شفتی - است و تاریخ امضای او ۱۲۵۸ ق / ۱۲۲۱ ش می‌باشد.

د: شجره‌نامه‌ای که اصل آن را پدر بزرگ میرجهان - یعنی: میرکاظم زواره‌ای - از روی آن استنساخ کرده است. این نسب‌نامه در سال ۱۳۷۷ ق / ۱۳۳۶ ش به دست آیت الله میرجهانی می‌رسد و ایشان هم در اندازه‌ای بزرگ از روی آن استنساخ، و علما و فضیای وقت در اطراف آن را تأیید کرده‌اند، سپس آن را در سال ۱۳۳۸ ش چاپ و منتشر کرد.<sup>۱</sup>

مرحوم میرجهانی در لابه لای کتاب «السیبکة البیضاء» خود به غیر از راه‌های چهارگانه ذکر شده در اثبات سیادت‌شان، راه دیگری را ذکر می‌کنند که در اثبات سیادت ایشان برای شخص خودشان مؤثر بود، ولی نمی‌توانستند آن را برای عموم بیان دارند که آن کمک گرفتن از امور غیر عادی و بخاطر احاطه ایشان بر علوم غریبه بوده است. البتّه ایشان در این باره توضیح روشنی در این کتاب ارائه نکرده است.

تنها در یک جا می‌نویسد:

«چند روزی را به قصد کشف این مطلب و حلّ این مشکلات (اثبات سیادت)

در حرم مطهر حضرت امام رضا علیه السلام متوسّل شدم.

۱. سبکة البیضاء، ص ۱۰.

علاوه بر واردات غیبیه و کشفیات سرّیه‌ای که گفتمی و نوشتنی نیست و باید در تحت لفافه بماند، چند روزی نگذشت که به مجرای عادی، راه فتحی در کشف این موضوع برابم باز شد. هرچند از مجرای غیر عادی، یقین قطعی به صحت انتساب خود و اولاد میرجهان، برابم حاصل شده بود، ولی نمی‌توانستم در مقابل عموم آن را سند برای غیر قرار دهم و اقامه برهان و دلیل کنم؛ لکن به توجّهات حضرت ثامن الحجج این محذور هم برابم مرتفع شد.<sup>۱</sup>

ایشان در جای دیگر می‌نویسد:

«نگارنده بدون اشاره از مبادی عالیّه مبادرت در نوشتن این رساله نکردم، کما این که قبل از اشاره وقتی اراده کردم که اقدام و کوشش در اظهار این امر کنم، استخاره با قرآن مجید کردم - در حرم حضرت ثامن الحجج - این آیه از سوره مبارکه نحل آمد:

﴿ وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴾<sup>۲</sup>

با این که این آیه شریفه را به نظر خود بسیار مناسب با اراده خود و اصل مقصود یافتم، باز هم خودداری کردم و مردّد در عمل بودم. پس از آن، دولت توفیق‌گریبان‌گیر، به اشارتی غیبی، و عنایتی لاریبی به نوشتن این رساله تصمیم گرفتم، تا این که آنچه مقدور شده بود، به قلم حقیر در این باب جاری شود.<sup>۳</sup>

آیت الله میرجهانی با وجودی که از سادات عالی درجات طباطبایی بوده و نسبشان با آیت الله بروجردی و آیت الله حکیم یکی بوده و از یک سلسله بشمار می‌آمد، ولی تا زمان آیت الله بروجردی که برای ایشان ثابت نشده بود به زی غیر سادات بودند، ولی پس از آن که پس از چهل سال تحقیق برای ایشان اثبات شد و مراجع بزرگ آن را

۱. سبیکة البیضاء، ص ۱۲.

۲. سوره نحل، آیه ۶۵.

۳. سبیکة البیضاء، ص ۱۲.

تأیید نمودند، باستناد این مدارک در نزد آیت الله بروجردی به لباس سادات در آمدند و آیت الله بروجردی به دست مبارک خود عمامه سفید ایشان را تبدیل به عمامه سیاه نمودند.

### آثار قلمی

آیت الله میرجهانی در فنون مختلف دست داشت و در طول حیات علمی خود آثار ارزنده‌ای در معارف اسلامی به رشته تحریر درآورد. هنگامی که قلم به دست، مشغول نگارش مسائل مختلفه علمی و روایی بود، حُسن خط و تبخّر وی در نگارش نسخ و نستعلیق انسان را مبهوت می‌کرد. اشعار فارسی عمیق و والای ایشان شخص را چنان در بحر مواج معارف غرق می‌کرد که گویی در جهانی دیگر و حالی دیگر است. از ایشان به قولی پنجاه و هفت اثر بز جای مانده است، که اکثر این آثار به زیور طبع آراسته نشده است. برخی از آثار چاپ شده - یا نشده - ایشان که از آن اطلاع داریم، عبارت‌اند از:<sup>۱</sup>

#### ۱. الدرر المکنونة فی الإمامة والإمامة وصفاته الجامعة

این کتاب ارزشمند که نمونه‌اش یا نیست و یا بسیار کم است، در موضوع امام‌شناسی و با سبکی عالمانه و ادیبانه در دو هزار بیت عربی سروده شده و خواننده را چنان مغروق بحر ولایت می‌نماید، که گویی خود را از نزدیک در محضر هُدات مهدیین مشاهده می‌کند. این اثر توسط مکتبه الصدر در تهران در سال ۱۳۸۸ ق به خط ناظم و در یک جلد به چاپ رسیده است.

۱. برای اطلاع از شرح حال و آثار قلمی ایشان ر. ک: الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۵۵؛ گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۴۱۰؛ مجله آینه پژوهش، (۱۳۷۱ ش)، شماره ۱۶، ص ۱۱۷؛ مجله کیان، (۱۳۷۱ ش)، شماره ۱۰، ص ۶۴-۶۵؛ السبکة البيضاء، تحقیق سید حسن فاطمی.

## ۲. مصباح البلاغة في مشكوة الصياغة

این کتاب که چند برابر « نهج البلاغه » سید رضی می باشد، شامل کلیه خطبه هایی است که سید رضی آنها را جمع آوری نکرده و یا در آنها اختلاف روایت وجود دارد. کتاب یاد شده به زبان عربی بوده و بخاطر اشتغال بر شرح لغات مشکله و خط زیبای مؤلف از چنان جذابیتی برخوردار است که خواننده و بیننده را مسحور حقایق خطب مولا می نماید.

این اثر به سال ۱۳۸۸ ق در دو جلد به چاپ رسیده است.

## ۳. نواب الدهور في علائم الظهور (کتاب حاضر)

در حالات حضرت صاحب الزمان (عج). آثار فراوانی از مؤلفین امامیه و غیر امامیه در دسترس است، اما این اثر در چهار جلد و دو مجلد همچون خورشیدی فروزان در برابر کواکب می باشد.

این کتاب در سال ۱۳۸۳ ق به خط مؤلف به چاپ رسیده است.

## ۴. ولایت کلیه

این کتاب در دفاع از حریم ولایت می باشد که مرحوم میرجهانی آن را با خط زیبای خود در دو جلد نگاشته اند و در سال ۱۳۹۲ ق در تهران به چاپ رسیده است.

## ۵. کنوز الحکم و فنون الکلم

این اثر در حالات و خطب امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد.

## ۶. مقلاد الجنان و مغلاق النیران

این کتاب مشتمل بر ادعیه و زیارات می باشد و در سال ۱۳۶۰ ق به چاپ رسیده است.

## ۷. السیكة البيضاء

چنان که بیان شد، مرحوم میرجهانی در این کتاب گزارش مفصلی از فعالیت های خود برای دست یافتن به نام اجداد خویش و اثبات سیادت خود آورده است. آشنایی با تجربه ایشان در این کتاب برای کسانی که به دنبال دست یافتن به نام اجدادشان هستند، مفید است.



آیت الله میرجهانی این کتاب را در سال ۱۳۳۹ ش به خط خود به چاپ رسانده و آقای سید حسن فاطمی در سال ۱۴۲۴ ق آن را تحقیق و با تطبیق عبارات اسناد و تأییدیه‌ها با آنچه در کتاب آمده است، در صد نسخه چاپ کرده است.

#### ۸. دیوان حیران

این اثر شامل اشعار مختلف در مدح و منقبت ائمه اطهار علیهم‌السلام است که به خط مؤلف و توسط کتابخانه صدر به چاپ رسیده است.

#### ۹. مقامات اکبریه

از دیگر آثار ارزشمند مرحوم میرجهانی این اثر وی می‌باشد که در تاریخ زندگانی حضرت علی اکبر علیه‌السلام می‌باشد.

#### ۱۰. ذخیره المعاد

این اثر درباره ادعیه و آداب ساعات، مواعظ و نصایح می‌باشد.

#### ۱۱. سعادت ابدی

این کتاب درباره آداب تشکیل مجالس مذهبی می‌باشد.

#### ۱۲. رساله‌ای در احکام رضاع

این رساله فارسی، فقه استدلالی مشتمل بر یک هزار و کسری فرع در احکام رضاع می‌باشد.

#### ۱۳. رساله‌ای در اخبار نجوم و کواکب و فلکیات

#### ۱۴. گنج رایگان

کشکول مانندی است شامل برخی علوم غریبه و اخبار ولایت.

#### ۱۵. روائع السمات

این اثر نفیس شرح دعای سمات می‌باشد که آقا بزرگ تهرانی از آن در الذریعه،

ج ۱۱، ص ۲۵۵ یاد نموده است.

۱۶. إِبصار المستبصرين  
این اثر داستانی فکاهی در محاجّه شیعه و سنی است که در سال ۱۳۷۷ ق به چاپ رسیده است.
۱۷. شهاب ثاقب  
کتابی است در ردّ طایفه ضالّه و مضلّه.
۱۸. لوامع النور في علائم الظهور  
این اثر کتابی است در علائم ظهور، که به عربی نوشته شده است.
۱۹. تفسیر امّ الکتاب  
این اثر در تهران به خطّ مؤلف، بوسیله کتابخانه صدر و در سال ۱۳۹۸ ق به چاپ رسیده است.
۲۰. رساله‌های متعدّد در جفر، رمل، اسطرلاب و نجوم
۲۱. رساله‌ای در طبّ قدیم
۲۲. صمدیّه منظوم
۲۳. رساله‌ای در ریاضیات
۲۴. رساله‌ای در شیمی
۲۵. تقریرات درس حضرت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی
۲۶. جزواتی در تفسیر قرآن
۲۷. جزواتی در انساب سادات
۲۸. جزواتی در اشعار فارسی
- ایشان قرآنی نیز به خطّ زیبای خود همراه با کشف الآیات آن نگاشته‌اند که دو بار به چاپ رسیده است.
۲۹. البكاء للحسین علیه السلام  
یکی از آثار بسیار پر ارزش و مفید آیت الله میرجهانی، کتاب گرانسنگ «البكاء للحسین علیه السلام» می‌باشد، که مرحوم میرجهانی کار تألیف آن را در روز سه

شنبه بیست و سوم رمضان المبارک ۱۴۰۰ ق به پایان رسانده است.  
این کتاب پر ارزش در توسط همین انتشارات به چاپ رسیده است.  
۳۰. الجَنَّة العاصمة

این کتاب که در بیان زندگی و حالات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است در ۳۶۸ صفحه و بخط مؤلف آن، آیت الله میرجهانی، در سال ۱۳۹۸ ه و توسط انتشارات کتابخانه صدر به چاپ رسیده است.

کتاب «الجَنَّة العاصمة» همانند دیگر کتبی که در زندگی و حالات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نگاشته شده، دارای امتیازات و خصوصیات مختلفی است که ذکر آنها را ضروری نمی‌دانیم، اما امتیاز و ویژگی خاصی که این کتاب در میان کتب معاصرین، آن را به خود اختصاص داده این است که مرحوم میرجهانی در این کتاب سلسله روایت حدیث مشهوری از احادیث قدسی را ذکر کرده که این سلسله سند در هیچ کتابی نیامده، مگر آن که منبع و مصدر آن، کتاب مرحوم میرجهانی است.

این روایت در کتب متقدمین شیعه ذکر نشده، اما مرحوم میرجهانی در طی ملاقاتی که با مرحوم سماوی، از علمای نجف داشته، پس از دریافت کتابی با عنوان «کشف اللالی»، منسوب به ابن عرندس از فقهای قرن نهم هجری، این روایت را به همراه سلسله مشایخ آن به دست می‌آورند.

در واقع می‌توان گفت که: تنها واسطه نقل این روایت از کتب متقدمین شیعه پس از ابن عرندس، مرحوم میرجهانی است، چون خود کتاب «کشف اللالی» که مربوط به قرن نهم هجری است، هم اکنون در دست نیست.

میرجهانی درباره چگونگی یافتن این حدیث و سلسله سند یاد شده در «الجَنَّة العاصمة» می‌نویسد:

«نگارنده، مؤلف قاصر، حسن میرجهانی طباطبایی جرقویی اصفهانی - عفی الله عن جرائمه - گوید: زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم، بر حسب اتفاق

برای اخذ کتابی از فضیلة العلامه، خلد مقام، شیخ محمد سماوی، مؤلف کتاب  
إبصار العين في أنصار الحسين عليه السلام، شرف خدمت ایشان را حاصل کردم. در  
مکتبه ایشان به کتابی مخطوط که در مقابل داشتند نگاه می‌کردم. از نام آن  
کتاب پرسیدم، فرمودند: کتاب کشف اللآلی، تألیف عالم جلیل شیخ صالح بن  
عبدالوهّاب بن العرنّس حلّی<sup>۱</sup> است که یکی از علمای بزرگ شیعه بوده در  
قرن نهم، و کتاب را به من دادند. کتابی بود به قطع وزیری، کاغذ زرد، قریب  
سیصد صفحه، که به خط شیخ احمد تونی نوشته شده بود.

در ضمن این که مشغول دیدن عناوین آن بودم، برخورد کردم به حدیثی که  
مکرّر از زبان معدودی از بزرگان اهل فضل شنیده بودم بطور مرسل، و هر چند  
تفحص کرده و از بعضی از محدّثین از سند آن پرسش می‌کردم، اظهار  
بی‌اطلاعی می‌کردند و بعضی هم آن را از احادیث موضوعه می‌دانستند. دیدم  
که حدیث را مسنداً نقل نموده. از مرحوم سماوی استجازة استنساخ آن را  
نمودم، ایشان هم مضایقه فرمودند. پس با نهایت خوشحالی در همان مجلس  
حدیث را نوشتم. چون در فضیلت بی‌بی معظّمه فاطمه زهرا - سلام الله علیها -  
بود، مقتضی دیدم که در این کتاب درج نمایم، والعهدة علی راویه.

في كتاب كشف اللآلي لصالح بن عبد الوهّاب بن العرنّس، إته روی عن  
الشيخ إبراهيم بن الحسن الذراق، عن الشيخ علي بن هلال الجزائري، عن  
الشيخ أحمد بن فهد الحلّي، عن الشيخ زين الدين علي بن الحسن الخازن  
الحائري، عن الشيخ أبي عبد الله محمد بن مكّي الشهيد، بطرقه المتصلة

۱. شیخ صالح بن عبدالوهّاب بن عرنّس حلّی مشهور به ابن عرنّس، از علمای اعلام شیعه می‌باشد که آثار  
متعددی در فقه و اصول دارد. از وی اشعاری در مدح اهل بیت علیهم السلام بر جای مانده، که از جمله آنها غدیریّه‌ای  
است که علامه امینی آن را در الغدير، ج ۷، ص ۳ به نقل از المنتخب طریحی، ج ۲، ص ۳۵۲ آورده و به آن  
پرداخته است. از وی همچنین قصیده‌ای بر جای مانده است که به گفته مرحوم علامه امینی مشهور است که این  
قصیده در مجلسی خوانده نمی‌شود مگر آن که حضرت حجّت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در آن مجلس  
حاضر می‌شوند. طلیعة قصیده مذکور از این قرار است:

طوایا نظامی في الزمان لها نشر  
يعطرها من طيب ذكراكم نشر

إلى أبي جعفر محمد بن علي بن موسى بن بابويه القمي، بطريقه إلى جابر بن يزيد الجعفي، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، عن رسول الله ﷺ، عن الله - تبارك وتعالى -، أنه قال: يا أحمد، لولاك لما خلقت الأفلاك، ولولا علي لما خلقتك، ولولا فاطمة لما خلقتكما.

ثم قال جابر: هذا من الأسرار التي أمرنا رسول الله ﷺ بكتمانه إلا عن أهله.<sup>۱</sup>

میرجهانی پس از ذکر این حدیث به شرح و توضیح آن پرداخته که از ذکر بیانات ایشان خودداری می‌کنیم.

## درگذشت

مرحوم میرجهانی در حدود سال ۱۳۵۶ ش برای همیشه به اصفهان مراجعت نمود، تا پایان عمر گرانبهایش در همان شهر ماند.

آن بزرگوار بعد از سال‌ها تلاش در راه احیای علوم آل محمد ﷺ و بر جای گذاردن

۱. تاکنون بخش‌هایی از این روایت شریف در برخی از کتب معاصرین آمده بود، اما در هیچ کدام از آنها سلسله سند آن ذکر نشده بود و همه آن را به عنوان حدیث مشهور قدسی می‌شناختند. این کتب عبارت‌اند از:

۱- بحر المعارف، نوشته مرحوم وحید بهبهانی.

۲- مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ص ۱۶۹، ح ۸.

۳- مجمع النورین، ص ۱۴.

پس از چاپ کتاب «الجنة العاصمة» در سال ۱۳۹۸ هـ و ذکر سلسله سند این روایت شریف، تعدادی از کتب، این روایت را با ذکر سلسله سند از کتاب «الجنة العاصمة» آوردند که از جمله عبارت‌اند از: سید محمدباقر ابطحی در استدراک خود بر کتاب عوالم العلوم بحرانی، ج ۱۱، ص ۲۵؛ فاطمة من المهد إلى اللحد، ص ۹؛ الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء ﷺ، ج ۱، ص ۲۵۹. صاحب «الموسوعة الكبرى» این روایت را از عوالم العلوم، به نقل از «الجنة العاصمة» آورده، اما چون در «عوالم» آدرس این روایت از «الجنة العاصمة» با اشتباه از ص ۵۰ ذکر شده، الموسوعة نیز آن را به نقل از صفحه ۵۰ آورده، اما در واقع این روایت در ص ۱۴۸ «الجنة العاصمة» چاپ شعبان ۱۳۹۸ هـ، از انتشارات کتابخانه صدر تهران آمده است.

آثار متعدّد در موضوعات مختلف علمی در روز چهارشنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۷۱ ش برابر با بیستم جمادی الثانی ۱۴۱۳ ق در سنّ ۹۴ سالگی در شهر اصفهان دیده از جهان فرو بست.

پیکر پاک آن عالم و فقیه وارسته پس از تشییع در میان خیل عظیم ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام در مسجد جامع اصفهان، در جوار قبر مطهر و منور علامه مجلسی رحمته الله به خاک سپرده شد.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

کتاب  
نوائب الدهور  
در آثار و علائم ظهور  
جرق اول

بسم الله الرحمن الرحيم

بار خدا یا سناپش مخصوص ذات پاک یکتای بهمتای تست که هستی تمام جهانپان  
از هستی تست و تویی هست کتده تمام هستها و هر هستی ای بهستی تو فایم و برپا  
است خداوند بالا و پیتی تویی ندانم چه ای آنچه هستی تویی و درود  
بی الایش و قیاس مخض گوهر پاک و دره نابناک رسالت مخاطب بختاب و کلام  
اما خلفت الافلاک ختم رسل و هادی سبل محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم  
لا سبما جوهر ثابناک و لایبت باب مدینه علم و حکمت مدرس مدرس سلوئی  
قبل ان نفقد و فی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب اول وصی بلا فضل بنوی حضرت  
خاتم الاوصیاء و بیته الکبریا و ابی الفاسم م ح م د بن الحسن العسکری عجل

الله تعالی فرجه ابد الابد باد

أما بعد

روشن دلان و کفای و برادران ایمانی را مستحضر میدارد نگارنده این اثر بنده

# نواب الدهور علامه ظهور

نا انجما پايان يافت جزو اول كتاب نواب الدهور در علامه ظهور و جمع و با الف خط  
 بنده مشرند محمد حسن ميرجهانی طباطبائی محمد ابادی جرقوی صاحبها في مقدمه ظهور  
 ابن علی بن قاسم بن علی بن جعفر بن زین العابدین بن مبرقهم بن مبرجهان بن مبر  
 افضل بن مبرکاظم بن مبرفاضل بن العلامة مبرقاسم بن مبرمحمد بن مبرقاسم بن مبرجلال بن  
 امیر بن مبرسید حسن اصفهانی بن مبرمحمد بن مبرقاسم بن مبرقاسم بن مبرقاسم بن  
 مبرالحی المکارم عبّاد بن مبرالحی المجد علی بن مبرالحی الفضل عبّاد بن مبرالحی هاشم علی  
 مبرحمزة بن مبرالحی المجد الحق بن مبرالحی هاشم طاهر بن مبرشهاب الدین علی بن مبر  
 فتوح الدین احمد بن مبرالحی جعفر محمد بن ابی العباد احمد رئیس ابن ابراهیم الخباطی  
 ابن اسمعیل الدبیاج ابن ابراهیم العمر بن الحسن المثنی ابن الامام الثانی البسطی  
 الاکبر ابی محمد الحسن المجتبی ابن امام المشرق والمغرب المومنین علی بن ابیطالب  
 علیهم السلام در صبحه روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر رجب المرجب مصادف با  
 روز شهادت حضرت عالم ال محمد امام هفتم موسی بن جعفر علیهم

السلام در سال یک هزار و سیصد و هشتاد و هجری



قری نبوی صلی الله علیه و اله حامدا

مُصَلِّيًا سَنَةً ۱۳۸۱



زنواب الدهور توبی آرنجوانی

زعلامه ظهورش طلبی اکرفانی



کتاب نوائب الدهور  
در آثار و علائم ظهور  
جزء اول

پیش‌نوشت کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

بار خدایا! ستایش مخصوص ذات پاک یکتای بی‌همتای توست که هستی تمام جهانیان از هستی توست و تویی هست‌کننده تمام هستی‌ها و هر هستی‌ای به هستی تو قائم و برپاست.

خداوند بالا و پستی تویی ندانم چه‌ای آنچه هستی تویی

و درود بی‌آلایش و قیاس مختص گوهر پاک و ذره تابناک رسالت، مخاطب به خطاب «لولاك لما خلقت الأفلاك»،<sup>۱</sup> ختم رسل و هادی سبیل، محمد مصطفی ﷺ، لاسیما جوهر تابناک ولایت، باب مدینه علم و حکمت، مدرّس مدرّس «سلوني قبل أن تفقدوني»،<sup>۲</sup>

---

۱. بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۲۸ و ج ۵۴، ص ۱۹۹ و ج ۷۱، ص ۱۱۶.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۱۹۶، ضمن حدیث ۲۰۷ و ص ۴۲۲-۴۲۵، ضمن حدیث ۵۶۰؛ امالی شیخ طوسی، ص ۵۸، ضمن حدیث ۸۵؛ بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۲۵ و ج ۱۰، ص ۱۱۷-۱۲۶، ضمن حدیث ۱، ۲، ۵، ۶ و ص ۱۲۸، ج ۷ و....

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، اول وصی بلافضل نبوی و حضرت خاتم الاوصیاء و بقیة الکبریاء ابی القاسم م ح م د بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه - ابدالآباد باد.

اما بعد

روشندلان روحانی و برادران ایمانی را مستحضر می دارد نگارنده این اثر، بنده ناتوان، شرمنده متمسک به جبل عترت و قرآن، سرسپرده آستان ملائیک پاسبان حضرت صاحب الزمان - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - محمدحسن میرجهانی طباطبایی محمدآبادی جرقوی اصفهانی ابن مرحوم میر سید علی بن میر سید قاسم - غفرالله لی ولهم - در این روزگار ناهنجار و دهر غدار آتشبار که دود فتنه و فساد آن عالم دین و دیانت را تیره و تار نموده و از گوشه و کنار گرگان خونخوار دندانهای خود را برای دریدن قرآن و سنت پیغمبر آخر زمان ﷺ تیز کرده و مصداق فرموده حضرت ولایت مدار امیر مؤمنان ﷺ که نسبت به حضرتش داده شده ظاهر گردیده.

لیک علی الإسلام من کان باکياً فقد تُرکت أركانہ و معالمہ<sup>۱</sup>

هرآینه باید بر اسلام گریه کنند گریه کنندگان؛ زیرا که از روی تحقیق ارکان و معالم آن متروک شده و از اسلام جز اسمی و از ایمان جز رسمی و از قرآن جز کهنه شدن چیزی باقی نمانده و درندگان شیطان صفت هم از هر گوشه و کنار چنگالهای خود را برای نابود کردن این اسم و رسم فقط هم تیز کرده و در کمین اند که به هر نحو بتوانند اثر آن را محو نمایند. غافل از آن که دست قدرت حق ناگهانی برای حفظ آن عن قریب از آستین غیب بیرون خواهد آمد و نقشهای آنان را نقش بر آب خواهد نمود و حق از باطل جدا و باطل نابود خواهد شد. به دلیل عقل و نقل و برهان تدبیر در حالات گذشتگان نما که صفحات تواریخ حاکی از آن و گذشته آینه تمام نمای آینده است و بعلاوه تأییدات غیبیه و اشارات کشفیه بعض از خواص و مربوطین به عالم ماورای

۱. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۴۳۹، ش ۸۸.

این عالم ماده حاکی از آن است و امیدواریم چند سالی زیادتر نکشد که حق آثار خود را به تمام معنی نشان دهد.

### لمؤلف الكتاب

مژده - ای دل! - که صدای جرسی می آید  
 عن قریب است تو را دادرسی می آید  
 منتظر باش کنون تا که وزد باد شمال  
 عنکبوتی است به صید مگسی می آید  
 فجر کاذب بدمید و شب هجران بگذشت  
 صبح ناگشته صدای عسی می آید  
 باش واقف که پس از وقفه آن طرفه نسیم  
 چند روزی به میان بوالهوسی می آید  
 شاهدی گفت: چو رخ تافت شه از خانه فیل  
 تا شود مات ز فرزین فرسی می آید  
 درد از ناله گر افزون شود اندیشه مکن  
 که در آن حال مسیحا نفسی می آید  
 یار در پرده سخن گفت نمی باید گفت  
 کز کجا و به چه روزی چه کسی می آید  
 این قدر هست که از دور غباری پیدا است  
 در نظر همچو شهاب قبسی می آید  
 پرشی کردم و حیران شدم از جلوه غیب  
 گفت: خاموش که فریادرسی می آید

﴿لَعَلَّ اللَّهُ يُحْدِثَ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾<sup>۱</sup>، و جای هیچ گونه تردید و شبهه‌ای نیست که فساد جهانی را مصلح جهانی اصلاح می‌کند - چنان که عقل و نقل حاکم به آن است - و در نزد فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه جمیعاً و جمع بسیاری از اهل سنت و جماعت آن مصلح غیر از وجود مبارک امام دوازدهم شیعیان حضرت مهدی آل محمد فرزند صلبی بی‌واسطه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نمی‌باشد که پس از غیبت طولانی وقتی که ظلم و جور و حیرت و سرگردانی تمام روی زمین را پر کرده باشد و یأس و ناامیدی قاطبه مردمان را گریبان‌گیر شده باشد، ناگهانی به امر خدا ظاهر می‌گردد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، و سلسله فخریه محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم أجمعین - برای ارشاد و راهنمایی شیعیان و دوستان خود که در دوره غیبت آن حضرت متزلزل

۱. سورة طلاق، آیه ۱.

نگردند و در ایمان خود ثابت باشند و از طریق حق نلغزند نشانه‌ها و علاماتی متنوعه از بعیده و قریبه و خاصه و عامه و مشروطه بدائیه و محتومه یقینیه بیان فرموده‌اند تا حجّت بر آنها تمام باشد و بعلاوه کفّار و منافقین و منکرین و منحرفین نیز امتحان کرده شوند تا خبیث از طیّب تمیز داده شود و حقّ از باطل جدا گردد و حجّت بر همه تمام شود.

نگارنده بر حسب تکلیف شرعی بر خود لازم دانستم بقدر استعداد و توانایی خود آن آیات و علامات را که در کتب فریقین متشکّت و پراکنده نوشته شده و در دسترس همه کس خصوصاً عوام نیست جمع‌آوری کنم و از خود در صفحه روزگار به یادگار گذارم تا خواصّ و عوام را تذکره و تبصره باشد.

بنابراین با استعانت از خداوند متعال و استمداد از مقام اعلای و لایت کلیّه الهیه و استنصار از حضرت بقیه الله - عجل الله تعالی فرجه - از روز پنجشنبه پنجم ماه صفرالمظفر سال یک‌هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری قمری - که همین سال باشد - تصمیم به جمع اخبار علائم کردم و آن را در کتابی به نام لوامع النور فی علانم الظهور در سیصد و چهل و یک صفحه تمام نمودم و تاریخ اتمام آن روز سه شنبه نهم ربیع الاول همین سال بود که مدّت جمع و تألیف آن سی و چهار روز پایان یافت. چون آن کتاب عربی بود و عام از آن بهره‌مند نمی‌شدند، خواستم آنها نیز محروم نباشند، لذا برای رعایت حقّ ایشان بلافاصله از روز چهارشنبه دهم همان ماه شروع کردم به نوشتن کتابی مملوّ از پارسی و عربی به نام گنجینه سرور در علانم ظهور و مشغول شدم و تا روز گذشته که روز یکشنبه هفدهم جمادی الاولی سال یک‌هزار و سیصد و هشتاد و سه است، چهارصد و چهل و سه صفحه مطابق همین صفحات از آن کتاب را نوشتم محتوی سیصد و بیست حدیث از خاصه و عامه با تحقیقات و تطبیقات آنچه مقتضی بود. متأسفانه در شب گذشته این کتاب لطیف و فرزند شریف در ماشین جاگزارده شد و از دستم رفت و زحمات و بی‌خوابی‌های دو سه ماهه برایم باقی ماند. چون نحوه‌ای بود که امیدواری به پیدا شدن آن نداشتم، از همین امروز که روز دوشنبه است به نوشتن

این کتاب مشغول شدم، با طرز شیواتری که در نظر گرفته‌ام. امید است ان شاء الله تعالی با توجهات خاصه ولی عصر - ارواحنا فداه - بر وفق دلخواه تمام شود و در این بار از خطر محفوظ ماند، بلکه وسایل طبع آن فراهم شود، تا برادران ایمانی از آن بهره‌مند شده و مشمول ادعیه صالحه ایشان شوم و توشه‌ای برای منازل آتیه‌ام باشد.

و این کتاب را مشتمل ساختم بر یک مقدمه و دوازده بخش و یک خاتمه و موسوم ساختم به نوائب الدهور فی علائم الظهور و اتمام آن را از خداوند متعال - جل جلاله - به توجهات حضرت ولی ذی الجلال خواهانم، ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾<sup>۱</sup>، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

---

۱. سوره هود، آیه ۸۸.

## تاریخ ولادت امام زمان [عجل الله فرجه الشريف]

### مقدمه

پوشیده و پنهان نیست بر قاطبه اهل ایمان و فرقه ناجیه و شیعیان اثناعشریه که امروز محور عالم امکان و متصرف در کون و مکان و آخرین خلیفه و جانشین خاتم پیغمبران و قطب آسیای زمین و زمان و مربی جهان و جهانیان به امر و فرمان خدای رحمان هم نام و هم کنیه رحمت عالمیان و صفوت آدمیان محمد مصطفی ﷺ، حضرت حجة بن الحسن العسکری، مهدی منتظر موعود، صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - است که بنا بر مشهور در طلوع فجر روز جمعه پانزدهم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و شش هجری قمری در شهر سامرا از مادر ستوده سیر خود، علیا جناب نرجس خاتون رضی الله عنها، متولد شده<sup>۱</sup> و بعضی در شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دویست و نود و هفت گفته اند.<sup>۲</sup>

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵، ح ۱۶ و ص ۲۲، ح ۳۰.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۶۰. البته در این جا سال ولادت آن حضرت را ۲۵۶ ذکر کرده است.

### تاریخ مختصری از حالات امام زمان علیه السلام

و هنگام وفات پدر بزرگوار خود پنج ساله بوده و پس از یک سال از وفات پدر عالی مقدار و به قولی چهار سال در سردابه خانه خودش در سر من رأی که سامرا باشد غایب شده و روز غیبت آن حضرت یکشنبه یا جمعه دهم ماه شوال بوده و از بعضی از اخبار مستفاد می شود که در همان روز ولادتش غایب شده - چنان که در حدیث حضرت حکیمه خاتون است که فرموده که: من فردای روز ولادت رفتم در خدمت حضرت عسکری علیه السلام و او را تهنیت گفتم. پس فرمود: ای عمه! او در ودایع خداست تا زمانی که اذن دهد خدا در خروج او،<sup>۱</sup> و در حدیث دیگر فرمود: «استودعناه الذي استودعه أم موسى»؛<sup>۲</sup> یعنی: سپردیم او را به آن کسی که سپرد به او مادر موسی موسی را به او. و آن حضرت را دو غیبت بوده: اول غیبت صغرا، و این غیبت بعد از ولادت او بود تا وقتی که دوره نایب خاص داشتن آن حضرت تمام شد، و مدت این غیبت شصت و چهار یا شصت و هفت یا شصت و نه سال بوده و شاید این اختلاف ناشی از اختلاف در اول غیبت باشد - که آیا بعد از ولادت آن حضرت بوده، یا بعد از وفات پدر بزرگوارش؟ - و در این مدت نواب خاص آن جناب به خدمتش می رسیدند و خواص از شیعیان را به خدمتش می رسانیدند و برایش عرایض و مسائل مردم را جواب می گرفتند و آنها بسیار بودند، لکن معروفین از آنها که مرجع کل بودند چهار نفر بوده اند: عثمان بن سعید عمری و محمد بن عثمان و حسین بن روح و علی بن محمد سیمری و اینها متناوباً هر یک بعد از دیگری نایب بودند.

۱. دلائل الإمامة، ص ۴۹۹، ضمن حدیث ۴۸۹: مدینه المعجز، ج ۸، ص ۲۸، ضمن حدیث ۲۶۶۴.  
 ۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۵، ضمن حدیث ۱: دلائل الإمامة، ص ۵۰۱، ضمن حدیث ۴۹۰: عیون المعجزات، ص ۱۲۹ - ۱۳۰: مدینه المعجز، ج ۸، ص ۱۲، ضمن حدیث ۲۶۶۰ و ص ۲۵، ضمن حدیث ۲۶۶۳ و ص ۳۶، ضمن حدیث ۲۶۶۷: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳، ضمن حدیث ۳ و ص ۲۷ و ص ۲۹۳ - ۲۹۴، ضمن حدیث ۳: الأنوار البهیة، ص ۳۳۷.

دوم غیبت کبرا و ابتدای آن از وفات علی بن محمد سیمری بوده و وفات او بنا بر مشهور منصوص<sup>۱</sup> در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه هجری بوده و آن حضرت او را از وفاتش خبر داد در تویق مبارک خود به این عبارت: «بسم الله الرحمن الرحيم. يا علي بن محمد السيمري، أعظم الله أجرك وأجر إخوانك منك؛<sup>۲</sup> فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ، واجمع أمرك، ولا توص إلى أحد يقوم مقامك بعد وفاتك؛ فقد وقعت الغيبة العامة، ولا ظهور إلا بإذن الله، وذلك بعد طول الأمد، وقسوة القلب، وامتلاء الأرض جوراً»<sup>۳</sup>؛ یعنی: به نام خدای بخشنده مهربان. ای علی بن محمد سیمری! بزرگ گرداند خدا مزد تو را و مزد برادرانت را از تو. بدرستی که تو تا شش روز دیگر می میری. جمع کن کار خود را و احدی را وصی و جانشین خود قرار مده بعد از مرگ خود؛ زیرا که وقت غیبت عامه رسیده و دیگر ظهوری نیست مگر به اذن خدا و این ظهور بعد از مدت طولانی خواهد بود، وقتی که دلها سخت شود و زمین پر از جور و ستم شود.

اجمالاً بعد از وفات علی بن محمد سیمری آن حضرت نایب خاصی نداشته و نخواهد داشت تا زمان خروج سفیانی، بلکه علمای شیعه دوازده امامی را مرجع و نایب عام خود قرار داده و اگرچه جمع کثیری در دوره غیبت کبرا تا حال خدمت حضرت مشرف شده اند، ولی در حین تشرف حضرتش را نشناخته اند و بعد فهمیده اند، یا اگر معدودی هم شناخته باشند - مانند مرحوم سید مهدی بحر العلوم

۱. منصوص: آنچه به آن تصریح شده است.

۲. در بیشتر مصادر: (أعظم الله أجر إخوانك فيك).

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۱۶، ح ۴۴؛ الفصول العشرة، ص ۱۰؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۳۹۵، ح ۳۶۵؛ احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷؛ تاج الموالید، ص ۶۸-۶۹؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۶۰؛ الثاقب فی المناقب، ص ۶۰۳، ح ۵۵۱؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۸-۱۱۲۹، ح ۴۶؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۳۸؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۳۶؛ مدینة المعاجز، ج ۸، ص ۹، ح ۲۶۵۹ و ص ۱۸۲، ح ۲۷۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱، ح ۷ و ج ۵۲، ص ۱۵۱، ح ۱ و ج ۵۳، ص ۳۱۸؛ کتاب الأربعین، ص ۲۲۹؛ إلیام الناصب، ج ۱، ص ۳۷۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۷ و ج ۲، ص ۳۳۳.



بنابر مشهور متواتر و امثال ایشان - نه به عنوان نیابت خاصه بوده . پس می توانیم حدیث لعن بر مدعی مشاهده<sup>۱</sup> را پیش از خروج سفیانی حمل بر مشاهده با دعوی نیابت خاصه کنیم - چنان که جمعی از ملحدین در دوره غیبت کبرا این ادعا را کرده اند و در عصر حاضر هم بعضی هستند که این ادعا را دارند .

و بعضی گفته اند که : آن حضرت را در دوره غیبت صغرا یک زن بوده از اولاد ابی لهب و بعضی هم در دوره غیبت کبرا از برای حضرتش زن و فرزندان قائل شده اند که در جزیره خضراء که بلاد آن حضرت است ساکن اند - چنان که علامه مجلسی رحمته الله در سیزدهم بحار<sup>۲</sup> و قبل از ایشان و بعد از ایشان جماعتی دیگر که از آنهاست مرحوم محدث نوری رحمته الله در دو کتاب عربی و فارسی خود جنة المأوی<sup>۳</sup> و نجم الثاقب<sup>۴</sup> نقل کرده اند - و زن و فرزند داشتن حضرت در عصر غیبت عقلاً و نقلاً محلّ تردید نیست ؛ زیرا که حضرتش کوچک تر سنتی از سنن جدش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را ترک نخواهد کرد ، و در بعضی از اخبار وارد است که در زمان ظهور آن جناب هزار نفر از فرزندان آن حضرت ملازم و در رکاب آن جناب اند - چنان که در محلّ خود ذکر کرده خواهد شد ، ان شاء الله تعالی .

و وقت ظهور حضرتش معین و معلوم نیست ، بلکه سری است از اسرار الهیه ، هر چند اخبار بسیار در علامات ظهور آن حضرت وارد شده - چنان که بیشتر از آنها را با مدارکی که دارد در این کتاب که مُعَدَّه<sup>۵</sup> بر ذکر آنهاست خواهید دید .

۱. «ألا، فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو كذاب مفرّج» [ر.ک: غیبت شیخ طوسی،

ص ۳۹۵، ذیل شماره ۳۶۵؛ احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷؛ مدینه المعاجز، ج ۸، ص ۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۱،

ص ۳۶۱، ذیل شماره ۷ و ج ۵۲، ص ۱۵۱، ذیل شماره ۱ و ج ۵۳، ص ۳۱۸].

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹-۱۷۴.

۳. جنة المأوی (چاپ شده به ضمیمه بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۱۹).

۴. نجم الثاقب، ج ۲، ص ۱۷۲-۱۹۶.

۵. مُعَدَّه: آماده شده، فراهم آمده.

و در بعضی از اخبار ظهور آن حضرت در سال‌های طاق از یکی تا نه خواهد بود، و روز قیام آن جناب شنبه عاشورا خواهد بود، و با این عمر طولانی چون ظاهر شود قیافه آن حضرت تقریباً به چهل ساله می‌نماید و هفت سال که مانند هفتاد سال باشد سلطنت نمایند و شیخ طوسی و دیگران تا سیصد سال هم روایت کرده - چنان که اخبار آن بیاید. پس زن ریش‌داری در بعضی از اخبار به نام سعیده هاونی بر سر حضرت زنده و او را شهید نماید و حضرت امام حسین علیه السلام در تجهیز و تغسیل و کفن و دفن آن حضرت اقدام نماید و پهلوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه آن جناب را دفن نماید، و فعلاً سن نازنین آن جناب تا این سال قریب به یک هزار و صد و بیست و هفت سال است، و کنیه آن حضرت ابو عبدالله و ابوالقاسم و القاب آن جناب بسیار است، و وقتی که ظاهر شود زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. اللهم عجل فرجه، وسهل مخرجه، والمم به شعنا، واشعب به صدعنا، وارفق به فتقنا، وکثر به قلتنا، وأعزز به ذلتنا، واجعلنا من أنصاره وأعوانه ومن عتقائك من النار.

### للمؤلف الفقير

این دل شوریده را جز شور شه بر سر نباشد

خاطر افسرده را جز وصل در خاطر نباشد

ناخدای قُلک دل! از پرده بیرون آ خدا را

کشتی بشکسته دل را دگر لنگر نباشد

ای ولی منتظر! در انتظار وصل رویت

چون من آشفته دل آشفته‌ای دیگر نباشد

می‌دانم جانب رضوی و یا در ذی طوایی

لیک می‌دانم در آن جایی کز آن بهتر نباشد

کاش دانستم کجایی تا بیایم من به سویت  
 طاقت صبر و تحمل در غمت دیگر نباشد  
 گرچه خار هجرت اندر دیده مشکل کرده کارم  
 نشتر مژگانت از این خار مشکل تر نباشد  
 قطب عالم ، قلب امکان ، دُرّة التاج ولایت  
 ای که جز تو در مکان و کون کس محور نباشد  
 گوشه چشمی به حیران کن شها از فرط احسان  
 تا که محزون و پریشان در صف محشر نباشد

### در بیان ایراد و جواب دو شبهه سخیفه در این مقدمه

مخفی نماند که در این مقام تذکر دو مطلب مهم را لازم دانستم که اگر شبهه کننده  
 اعتراض و ایرادی کرد، برادران عوام ایمانی بتوانند از آن جواب گویند و راه اعتراضی  
 برای معترض باقی نماند.  
 اوّل: راجع به طول عمر آن حضرت و تصرف نکردن مرور و گردش شب و روز و  
 ماه و سال در بنیه مبارک آن حضرت.  
 دوم: اعتراض بر غیبت طولانی آن جناب.  
 ایراد و جواب این دو شبهه را در ضمن دو مبحث خاطر نشان می نمایم.

### مبحث اوّل

چگونه ممکن است که بشری در این عالم ماده و طبیعت این همه سالها عمر کند  
 و بر فرض امکان، مرور زمان و گردش شب و روز و ماه و سالهای زیاد در بنیه او  
 تأثیر نکند و به حال جوانی و چهل ساله باقی بماند و زنده باشد؟  
 جواب از این سؤال به دو طریق گفته می شود، بلکه به سه طریق: عقلی و نقلی و وجدانی.

## دلیل عقلی بر طول عمر

## و بقای وجود مقدس امام زمان [عجل الله فرجه الشریف]

و اما عقلی محتاج است به تمهید مقدمه‌ای و آن را نمودار زندگی گویند و از آن تعبیر به طبیعت خامسه می‌شود در اصطلاح حکما. بدان که بعضی از اشخاص که در این باب اطلاعی ندارند چنین گمان می‌کنند که قلب ماهیت و حقایق از محالات است - یعنی: هر چیزی و صفتی که به صورت و صفتی آفریده شده تغییر کردن آن صفت و صورت محال است - و متألّهین از ایشان به این آیه استدلال کرده و می‌کنند که: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> و ظاهر آن این است که تبدیلی در خلق خدا نیست. به ظاهر آن اکتفا کرده و از حقیقت معانی بی‌خبر مانده‌اند و این مقدار فکر نکرده‌اند که هزاران صنایع و بدایع گوناگون به صنع و اراده رب العالمین از طبع لطیف بنی آدم آفریده می‌شود چنان که هیچ یک از آنها به دیگری نمی‌ماند، ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی: خدا می‌آفریند و آفریده است شما را و آنچه را که عمل می‌کنید.

برگ توت است بتدریج که گردد اطلس

دیگری گفته:

ماه‌ها باید که تایک پنبه‌دانه ز آب و گل

شاهدی را حُلّه گردد یا شهیدی را کفن

بلور به آن لطافت از علف قلبی خاکستر شده و سنگ کثیف به عمل می‌آید و حقیقت اولیّه خود را از دست می‌دهد و حقیقت ثانوی پیدا می‌کند و امثال اینها از اندازه بیرون است که قطعاً صورت و صفت اولیّه خود را از دست داده و حقیقت ثانویّه پیدا کرده و هیچ نشانی از صورت و صفت اولیّه در آن دیده نمی‌شود، و همچنین ارکان چهارگانه

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. سوره صافات، آیه ۹۶.

مزاج انسانی و غیره - که آب و خاک و آتش و باد باشد - صورت آبی و خاکی و آتشی و بادی آن بنحوی تبدیل شود که حقیقت و آثار و صفات اولیّه خود را بالمرّه از دست می دهد و نسبت به موالید سه گانه - از معدن و نبات و حیوان - به صورت ها و صفت ها و حقیقت های مختلفه ای تبدیل می شود که از ماهیّت و حقیقت اولیّه آن هیچ آثار و نشانی پیدا نیست .

### علّت دوام و بقای بشر

پس چون آب و آتش و باد و خاک که هر یک از این دو با هم ضدّند و جمع نمی شوند - یعنی : آب با آتش جمع نمی شود و باد با خاک -، هر گاه به میزان اعتدال با یکدیگر ممتزج گردد و بواسطه مناسبت طبع و تشاکل صورت به لطف تدبیر بتدریج با هم تماس گرفته ، صبور گردند و سورت<sup>۱</sup> اولیّه آنها شکسته شود ، حقیقت و طبیعت اولیّه آن بالمرّه از بین می رود و هر آنچه متعلّق به زمان و مکان است ملک صفت شود و شایسته عالم بالا - که ملکوت و جبروت است - گردد ، و چون ارکان با هم الفت گرفتند ، ضدّیت از بین می رود و مزاج کلی یابند که یک چیز شوند بنحوی که هیچ یک از ملک و بشر نتوانند آنها را از یکدیگر جدا کنند به هیچ نوعی از تدابیر و صورت آبی و خاکی و آتشی و بادی از آنها برداشته شود ظاهراً و باطناً و طبیعت و قوت پنجمی برخلاف اول از میان این چهار تولید گردد که نه گرم باشد نه سرد ، و نه تر باشد و نه خشک ، و نه کثیف و نه لطیف ، و نه ثقیل و نه خفیف ، و نه تر و نه ماده ، پس اینچنین چیزی بالضروره از حدّ اشیای مکانی و زمانی بیرون آمده و چون نه مکانی باشد و نه زمانی ، پس او را ضدّیتی نباشد و معتدلی باشد حقیقی چنان که قطعاً فسادی در آن راه نیابد و چنین چیز را نه روحانی مطلق توان گفت و نه جسمانی مطلق ؛ زیرا که روحی است مجسم و جسمی است مروّح<sup>۲</sup> . چون کثافت ترابی از آن برخاست ، روحانی

۱. سورت : حدّت ، شدّت ، سطوت ، تندى و تیزی .

۲. روح مجسم : روحی که به آن جسم عطا شده است . جسم مروّح : جسمی که دارای روح گردیده است .

شد، و چون لطافت سه عنصر دیگر از او برخاست، جسمانی شد. اکنون روح او چون جسم اوست و جسم او چون روح او. هم صفات ملکی دارد و هم صفات بشری. پس به قوت روحانی ملکی تصرف در عالم طبع و ماده و اعضا و اجزای آن کند و به قوت جسمانی بشری در عالم طبیعت و ماده و اعضا و اجزای آن مکان سازد و با اجسام و اجساد قرار گیرد و قائم ماند مادام که بقای عالم باشد و حکما چنین طبیعت را طبیعت خامسه خوانند. چنان که سرشت بهشت و مزاج مردم بهشت هم از طبیعت خامسه است. همچنان که در این دنیا امهات را می بینیم که بواسطه مناسبت طبع با یکدیگر اتصال یافته اند و مرکب شده اند، همچنین موالید را نیز سبب ترکیب وجود همین نسبت طبیعی بیشتر نیست، نه آن که از روی صورت مناسب اند و جرم مزاج جزئی دارند و اعتدال مزاجی، تا از این سبب فناپذیر باشند، ولی چون مزاج بهشت و سرشت او مزاج کلی و اعتدال حقیقی است. چنان که خداوند متعال در صفت آن فرموده: ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا﴾<sup>۱</sup>، چون زمانی و مکانی نیست، پس از آفتاب و گرما و سرما بری باشد، از این جهت ابدی است.

و اگر مدعی بگوید که: چون اهل بهشت همین زنان و مردان خواهند بود، پس اولاد آوردن ایشان ضروری است و اولاد به عالم کون و فساد تعلق دارد، جواب می گوئیم: پس از آن که گفته شد که: ارکان وجود نه علوی بود و نه سفلی. که نر و ماده باشد، مقتضی اولاد آوردن در آن موجود نیست.

### طبیعت بهشت و اهل آن

و همچنین اگر مدعی ایراد کند که: در بهشت خدا وعده نعیم داده. به قول خود که فرموده: ﴿وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ \* وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ﴾<sup>۲</sup>. اگر شخص مبتلا به عذاب

۱. سوره انسان، آیه ۱۳.

۲. سوره واقعه، آیه ۲۰ و ۲۱.

گر سنگی و تشنگی نگردد، از طعام و شراب بهشت هیچ لذت نمی برد و هر کجا دخل بود به ضرورت نیز خرج هست و خرج تابع دخل است و خود همین صفت غذایی است که تعلق به عالم کون و فساد دارد و لازمه آن فناست و با جاوید بودن در بهشت سازش ندارد،

جواب می گوئیم: قوای چهارگانه وجود - که عبارت از جاذبه و هاضمه و ماسکه و دافعه باشد - تا وقتی که بر قرار خود باشد، بقدر قوت خود جاذبه لطیف طعام و شراب را از معده جذب می کند و به وجود می رساند و قوه ماسکه در وجود نگاه می دارد و قوه ماسکه به معاونت قوه جاذبه طبع و تحلیل می دهد و از معده می گذراند و قوه دافعه از او جدا و دفع می کند، و تا چنین باشد، از بلای دخل و خرجی که گفتید ایمن نباشد و عذاب گر سنگی و تشنگی به وجود او زحمت دهد، و چون غذا نیابد، حرارت غریزیه به قوت جذب کند و رطوبت وجود را بکلی برچیند و بخورد و در وجود ایجاد فسادی کند که به تلف شدن انجامد و به این سبب طوری شود که قوای چهارگانه وجود هم به فعل و هم به صورت بر ضد و خلاف یکدیگر افتند - چنان که مصلح الدین شیرازی هم گفته:

چند روزی شوند با هم خوش	چار طبع مخالف سرکش
جان شیرین درآید از قالب	گریکی زین چهار شد غالب

### معتدل حقیقی دوام دارد

اما چون قوای چهارگانه از حدود عنصریت بیرون آمدند و اتحاد کلی پذیرفتند و به صورتی و صفتی دیگر مبدل شدند و به حقیقت دیگری پیوستند، قوت جاذبه از کجا برقرار خود می ماند که بتواند رطوبت های وجود را بخورد و وجود در عذاب گر سنگی و تشنگی مبتلا شود؟ و همچنان که گفته شد چون وجود چهار عنصرش امتزاج کلی یافتند و یک چیز دیگر شدند برخلاف آنچه که بودند هم به صورت و هم

به طبیعت، پس رطوبت‌های وجود از کجا باقی مانده که قوه جاذبه جذب کند و به هلاکت انجامد؟ و چنان که گفتیم وجود اهل بهشت هم روحانی بود و هم جسدانی - یعنی: طبیعت خامسه باشد. پس، از وجود و عدم شراب و طعام چه تفاوتی در وجود صاحب طبیعت خامسه رو می‌دهد تا سبب تغییر و تبدیل او شود؟ لذت، لذت طعام و شراب برای صاحب طبیعت خامسه نظیر لذت بردن از استشمام بوی خوش است به مشام بوکننده، که هرگاه ببوید لذت می‌برد و اگر هم نبوید زحمت و آزاری نمی‌بیند. پس کسی که ارکان وجود او به مرتبه طبیعت خامسه رسید و معتدل حقیقی شد، در عالم کون و فساد چیزی نمی‌تواند با او برابری کند و مغلوب و ناچیزش کند. پس به این سبب بر همه چیزها غالب شود و به همین سبب دوام و بقا دارد.

چون این مقدمه دانسته شد، می‌گوییم: اگر مزاج معتدل حقیقی و دارای طبیعت خامسه شد، حوادث و عوارض زمانی و مکانی در آن تأثیر نمی‌کند و بادوام و جاوید می‌ماند و عمر او طولانی می‌شود، ولی اعتدال در این نشئه دنیا وجود ندارد و اگر وجود داشته باشد منحصر است در صنع اول - یعنی: اول چیزی که آفریده شده - و اما سایر اشیاء اعتدالشان حقیقی نیست، بلکه اضافی است، و اعتدال اضافی بر هشت قسم است که به اضافه اعتدال حقیقی نه قسم می‌شود.

## اقسام اعتدالات

اگر میل‌های عناصر چهارگانه با یکدیگر متساوی شد - به این معنی که به حسب حجم و کم و کیف و شدت و ضعف -، آن معتدل حقیقی است که در خارج وجود ندارد، و اگر میل‌هاشان مساوی نشد، به اعتبار نوع در خارج و داخل و به اعتبار صنف در خارج و داخل و به اعتبار شخص در خارج و داخل و به اعتبار عضو در خارج و داخل هشت قسمت می‌شود:

اول: به اعتبار نوع نسبت به انواعی که خارج از آن است. پس مزاج شخصی که لیاقت



دارد برای هر شخصی از اشخاص انسان از حیث انسانیت لیاقت آن بیشتر است از غیر نوع انسان؛ زیرا که عنصر آن مناسب آثار مطلوبه آن است.

دوم: به اعتبار نوع است قیاس به آنچه داخل در آن نوع است در بهتر و نیکوتر بودن کمالات آن از نوع خود؛ زیرا که در نوع انسان آن شخصی که مزاج او تمام تر و به اعتدال حقیقی نزدیک تر است سزاوارتر است به اعتدال نوعی.

سوم: اعتدال صنفی - یعنی: صنفی از نوع نسبت به سایر اصناف آن نوع امتیاز داشته باشد به صفتی که عارض او می شود قیاس به آنچه خارج از اوست - مانند [این که] مزاج شخصی از اشخاص هندی الیق<sup>۱</sup> باشد از سایر اصناف نوع خود به نوعی که اگر از میان صنف خود بیرون رود، در صنف دیگری از نوع خود از صنف خود شمرده نشود.

چهارم: اعتدال صنفی قیاس به آن که داخل در آن صنف است - مثل مزاج شخص هندی که اعتدال هندی در او تمام تر است [و] سزاوارتر است به آن صنف از حیث اعتدال مزاج باقی افراد هندی؛ زیرا که حال او نیکوتر است در آنچه برای آن آفریده شده -، و این اعتدال حاصل نمی شود مگر برای کسی که در حاق<sup>۲</sup> وسط میان دو طرف مزاج صنفی واقع شده.

پنجم: اعتدال شخصی قیاس به آنچه خارج از شخص است و داخل در نوع و صنف خود. پس بدرستی که مزاج این شخص از حیث شخصیت او الیق است از مزاج سایر اشخاص دیگر از صنف خود.

ششم: اعتدال شخصی نسبت به داخل خود و احوال خود در پیش خودش؛ زیرا که مزاج شخص در بهترین حالش الیق از مزاج های اوست در سایر احوالش.

هفتم: اعتدال عضوی قیاس به سایر اعضا؛ زیرا که مزاجی که از برای این عضو است لایق تر است به آن از مزاج های سایر اعضا.

هشتم: اعتدال عضوی قیاس به احوال همان عضو در نفس خود و آن در بهترین حالاتش لایق تر است از مزاج های او در سایر احوالش.

۱. الیق: لایق تر، سزاوارتر.

۲. حاق: وسط، میان چیزی، واقع و حقیقت مطلب.

## مزاج انسان اعدل الامزجه<sup>۱</sup> است

پس از تمهید این مقدمات بدان که اعدل الامزجه در میان همه مزاجها مزاج انسان است که آن اقرب به اعتدال حقیقی است؛ زیرا که مزاج هر نوعی معتدل است نسبت به خودش، لکن نسبت به اعتبار مزاجهای انواع، اقرب از همه آنها به اعتدال حقیقی مزاج انسان است؛ زیرا که نفس ناطقه‌ای که به آن تعلق دارد اشرف و اکمل است که به انسان عطا شده و سایر انواع فاقد آن‌اند، نه از باب بخل در افاضه مبدأ، بلکه به حسب استعداد قابلیت است، و همین خود دلیل است که استعداد انسان به حسب مزاج او شدیدتر است از مزاجهای غیر انسان و به همین جهت است که مزاج او اقرب است به اعتدال حقیقی؛ زیرا که اشرف الامزجه<sup>۲</sup> است، و در میان نوع بشر علی‌المذکور<sup>۳</sup> کسی که اعتدال مزاج او از همه نوع خود بیشتر و همچنین در اصناف و اشخاص و اعضای خود به اعتدال حقیقی نزدیک‌تر است، و دوام و بقای او بیشتر و عمر او درازتر و از هر گونه حادثه و خطری برکنارتر است لذا حوادث زمانیه و مکانیه با او ضدیت نمی‌تواند بکند و در دوره خود تا آخر عمر دنیا زنده می‌ماند تا چه رسد به هزار سال و دو هزار سال و سه هزار سال و هر چه بالاتر، و بودن چنین شخصی به چنین صفات ممکن است و محال نیست. باری، به تقریر این دلیل عقلی راه تفکر را نشان دادم. تدبّر کن تا بیابی.

### دلیل نقلی بر طول عمر امام زمان [عجل الله فرجه الشریف]

و اما دلیل نقلی: بدان که قبلاً تذکر داده شد که سن نازنین حضرت بقیة الله تا این سال تقریباً یک هزار و صد و بیست و هفت سال است. پس از بیان برهان عقلی برای

۱. اعدل الامزجه: معتدل‌ترین مزاجها.

۲. اشرف الامزجه: شریف‌ترین مزاجها.

۳. علی‌المذکور: بنابراین آنچه ذکر شد.

درازی عمر آن جناب برای رفع استبعاد<sup>۱</sup> و جواب اهل شبهه به تقریر برهان نقلی می پردازم و خاطر نشان می نمایم که طولانی بودن سن و درازی عمر آن جناب و بقای آن حضرت تا این زمان امری نیست که از زمان آدم ابوالبشر تا این زمان بی نظیر و بی مثل و مانند باشد. معمرین از جنس بشر در روی زمین از قرن های گذشته تاکنون زیاد بوده اند و در قرآن مجید و کتب اخبار و آثار و تواریخ و سیر متداوله در میان ارباب مذاهب و ملل و نحل جهان بسیار است. اگر بخواهم اسامی آنها را احصا کنم، کتابی جداگانه لازم دارد. لذا برای نمونه به ذکر چند نفر از آنها اشاره می کنم و باقی را محول می کنم به کتب فریقین از تواریخ و سیر از قبیل کامل ابن اثیر و تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی و روضة الصفا و ناسخ التواریخ و حبيب السیر و از کتب اخبار فرقة ناجیه کمال الدین و تمام النعمة ابن بابویه و سیزدهم بحار علامه مجلسی و إلزام الناصب حائری یزدی و یاقوت احمر شیخ علی اکبر نهاوندی و امثال اینها. علاقمندان به آنها مراجعه فرمایند، و اشخاصی را که از معمرین در این کتاب یادآوری می کنم از این قرار است:

### نام های بعضی از معمرین که در روی زمین عمر کردند

اول از معمرین آدم ابوالبشر است که به مقتضای روایات نهصد و سی سال عمر او بوده و بعضی زیادتر نوشته اند.

- دوم شیث هبة الله است که نهصد و دوازده سال سن او بوده است.
- سوم نوح پیغمبر است که دو هزار و پانصد سال سن او بوده است.
- چهارم ادريس پیغمبر که نهصد و شصت و پنج سال سن او را نوشته اند.
- پنجم سلیمان بن داود است که هفتصد و دوازده سال داشته.
- ششم عوج بن عناق است که سه هزار و پانصد سال داشته.
- هفتم ضحاک است که عمر او یک هزار سال بوده.

۱. استبعاد: بعید شمردن.

هشتم عمر و بن عامر مزیقیا است که عمر او هشتصد سال بوده .  
 نهم فریدون عادل که عمر او از هزار سال متجاوز بوده است .  
 دهم پادشاهی که احداث مهرگان را کرده دو هزار و پانصد سال عمر کرده .  
 یازدهم گر شاسب بوده ، هفتصد و پنج سال در دنیا عمر کرده است .  
 دوازدهم رستم بوده که ششصد سال عمر کرده .  
 سیزدهم زال بوده که ششصد و پنجاه سال عمر کرده است .  
 چهاردهم شداد بن عاد بوده که هفتصد سال عمر کرده است .  
 پانزدهم لقمان بن عاد بوده که سه هزار و پانصد سال عمر کرده .  
 شانزدهم عزیز مصر بوده ، معاصر حضرت یوسف ، هفتصد سال عمر کرده .  
 هفدهم دومغ پدر ریّان بوده ، سه هزار سال عمر کرده است .  
 هیجدهم ریّان بن دومغ ، پدر عزیز مصر ، یک هزار و هفتصد سال عمر کرده .  
 نوزدهم عبید بن شریذ جرهمی معروف ، سیصد و پنجاه سال عمر کرده .  
 بیستم رزیب بن ثمالا از حواریین حضرت عیسی که تا زمان خلافت عمر بن الخطاب  
 حیات داشته <sup>۱</sup> .

عده معمرین در دنیا زیاد بوده که عمر آنها طولانی بوده . مراجعه به کتاب‌های  
 نامبرده و امثال آن کنید ، و از معمرین معاصر یکی به نام سیاخان در شیراز بود که  
 مکرر نگارنده او را دیده بودم و با او صحبت کرده بودم . وقتی از سن او سؤال کردم ،  
 گفت : نمی دانم ، ولی من هجده ساله بودم که فتحعلی شاه قاجار به تخت سلطنت قرار  
 گرفت و در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی او را از شیراز انتقال داده ، به شهرهای گردانیدند  
 و در بازارها از مردم پول می گرفتند . بعد نفهمیدم او را کجا بردند و چه شد .

۱. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۹؛ کتاب المجر، ص ۲-۳؛ المعارف، ص ۲۰؛ أخبار الزمان، ص ۱۱۰-۱۱۱؛  
 کنز الفوائد، ص ۲۴۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۳۸۹؛ عمدة القاری، ج ۱۵، ص ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۱،  
 ص ۲۹۱-۲۹۲؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۲۱۰ و ص ۲۶۲-۲۶۳؛ قاموس کتاب مقدس، ص ۳.

### از معمرین عصر حاضر سید ابوطالب موسوی است

و از معمرین معاصر سید ابوطالب موسوی است که در صفحه دهم روزنامه اطلاعات شنبه نهم شهریورماه یک هزار و سیصد و چهل و دو خورشیدی شماره یازده هزار و یکصد و هفتاد و نه و صفحه دهم همان روزنامه صادره یکشنبه دهم شهریور ماه همان سال در شماره یازده هزار و یکصد و هشتاد در دو شماره به تفصیل شرح حالات او را نقل کرده. هر چند حکایت آن مفصل، ولی چون جنبه تاریخی دارد، عین عبارات آن را در این کتاب درج می‌کنم.

سرمقاله به قلم درشت نوشته بود: مرد ذوالقرنین بعد از سید علی صالح کوتاهی پیرمرد صد و هشتاد ساله. مرد ذوالقرنین ایران در اعماق جنگل‌های فارس زندگی می‌کند. احتمال می‌رود که وی کهن‌سال‌ترین مرد قاره آسیا باشد.

خبرنگار ما در مرودشت می‌نویسد: شنیدم در یکی از دهات اطراف ارسنجان فارس که در اعماق بیشه‌زارها و جنگل انبوه قرار گرفته است پیرمرد کهن‌سالی زندگی می‌کند که در حدود دو قرن از سن و سالش گذشته و ریاست یک ایل چندین صد نفری را به عهده دارد و افراد این ایل همه از فرزندان اویند و نوه و نتیجه‌های وی می‌باشند. پیرمرد پیرمرد پیرمرد او را گرفتم. فهمیدم که محل سکونت این پیرمرد دو قرنی قریه بکعدان است که راهی بسیار صعب العبور و پرمخاطره دارد. چون بجز اتومبیل جیب آقای نعمت‌اللهی، شهردار ارسنجان، وسیله دیگری برای حرکت به طرف قریه بکعدان نبود تا مرا به محل سکونت سید ابوطالب موسوی، مرد ذوالقرنین، برساند، از ایشان تقاضای همکاری کردم، ولی شهردار ارسنجان لبخندی زد و گفت: مگر ممکن است با اتومبیل جیب راه پرمخاطره و کوهستانی قریه بکعدان را که در اعماق بیشه‌زارها و جنگل‌های انبوه است طی کرد؟ مگر امکان دارد به این پیرمرد که در حدود دو قرن زندگی کرده و اغلب ساکنین این حدود دو قرن زندگی وی را افسانه می‌دانند دست یافت؟ تا به حال اگر کسی قادر بود به محل سکونت

سید ابوطالب موسوی، مرد ذوالقرنین، راه یابد رفته بود، و می گفت: چندین وقت پیش عده‌ای که از تهران به ارسنجان آمده و از وجود چنین پیرمرد اطلاع حاصل کرده بودند تصمیم گرفتند به قریه بکعدان، محل سکونت سید ابوطالب پیرمرد ذوقرنی، بروند و از او سرگذشت و خاطرات شیرین و اطلاعاتی کسب کنند. هر چند مخاطرات و سختی‌های راه بکعدان را گوشزد آنان کردم توجهی نکردند و عازم آن مقصد شدند، ولی نه تنها به مقصود نرسیدند، بلکه پس از چندین شبانه روز سرگردانی در انبوه جنگل و اعماق کوهستان در حالی که از فرط خستگی و گرسنگی ناشی از گمشدن در جنگل رمقی نداشتند دست از پا درازتر مراجعت کردند. شهردار ارسنجان به من توصیه کرد: بهتر است این خیال خام را از سر بیرون کنی و از دیدار این پیرمرد کهن سال صرف نظر نمایی.

ولی به هر ترتیب بود با نیرنگی دوستانه آقای نعمت‌اللّهی، شهردار ارسنجان را حاضر به این سفر پر مخاطره کردم و سه ساعت بعد از ظهر بود که به اتفاق ایشان و آقای احمد ابراهیمی یکی از دوستانم و آقای سروان فرهاد نعمت‌اللّهی که گویا برادر آقای نعمت‌اللّهی، شهردار ارسنجان، بوده و چهار نفر دیگر از ارسنجان به طرف قریه بکعدان حرکت کردیم. کاروان ما هشت نفر بود. چون مَعبر ما در منطقه خطرناک و جنگلی و کوهستانی بود، دو نفر تفنگدار نیز کاروان هشت نفری ما را همراهی کرد. نمی دانم فاصله ارسنجان تا قریه محل سکونت مرد ذوالقرنین چه مسافتی بود، ولی پانزده کیلومتر با اتومبیل جیب در جاده مسطح طی کردیم و وارد قسمت صعب‌العبور جنگل شدیم. از آن به بعد سرعت و حرکت ما در حدود ساعتی ده کیلومتر و حتی کمتر بود. رفته رفته هوا تاریک می شد و اتومبیل بسختی پیش می رفت. گاهی ناچار بودیم پیاده شویم و اتومبیل را در طی کردن این جاده صعب‌العبور کمک کنیم و به اصطلاح هُل بدسیم. پس از این که چندین بار در اعماق جنگل راه را گم کردیم، مقارن نیمه شب اتومبیل در میان جنگل کوهستانی از پیش رفتن بازماند. همه پیاده شدیم و ناچار شب را در میان جنگل گذرانیدیم و دو نفر تفنگدار

به نگهبانی پرداختند. وقتی هوا روشن شد، به طرف قریه بکعدان به راه افتادیم و پس از طی مسافتی طولانی در حالی که همه افراد کاروان مانگران و خسته و گرسنه و تشنه پیش می‌رفتیم، ناگهان پیرمردی که به نظر ما هفتاد یا هشتاد ساله می‌رسید با چشمان ریز و صورتی سرخ و موهای انبوه در فاصله ده - پانزده متری ما از پشت درختی پیدا شد. قیافه ظاهری این پیرمرد قوی هیکل به استثنای لباس‌هایی که پوشیده بود مانند مردم جنگل نشین عصر حجر بود.

وقتی از او سراغ سید ابوطالب را گرفتیم، بالهجه محلی غلیظی از همان فاصله ده - پانزده متری گفت: شما بی‌راهه آمده‌اید، و با دست اشاره کرد به سمت راست ما و گفت: از آن طرف بروید. آن وقت بدون این که دیگر حرفی با ما بزند در اعماق جنگل ناپدید شد. ما هم از همان سمتی که نشان داده بود به راه افتادیم و بعد از آن که تمام عرض جنگل را طی کردیم نزدیک ظهر به دشت وسیعی که اطراف آن را تپه‌های بزرگ و کوچک احاطه کرده بود رسیدیم. باز هم مسافتی طولانی طی کردیم و کمی از ظهر گذشته بود که از دور چندین سیاه‌چادری دیدیم و به آن طرف روانه شدیم. وقتی رسیدیم، ده - پانزده سیاه‌چادر بزرگ دیدیم که در کنار یکدیگر بر پا شده بود و افراد یک ایل در این چادرها زندگی می‌کردند. ابتدا تمام ساکنین چادرها بیرون ریخته و ما را برانداز کردند و آن وقت یکباره همه آنها به داخل چادرها رفتند. در این موقع که ما مبهوت مانده و به این وضع چادر نشینان می‌اندیشیدیم، پیرمردی کوچک اندام با ریش‌های حنایی و چشمان ریز در حالی که عمامه سیاه غبارآلودی به سر داشت از بزرگ‌ترین چادرها خارج شد و به طرف ما آمد. فهمیدیم که افراد چادر نشین در چادرها مخفی شده‌اند و این پیرمرد را به نمایندگی از طرف خود نزد ما فرستاده‌اند. پیرمرد که آثار کهولت از صورت و رویش آشکار بود در حالی که عبارات و کلمات را بسختی ادا می‌کرد، جلو آمد و پرسید که: شما کیستید و این جا چه می‌خواهید؟ فهمیدیم که این پیرمرد کهن سال همان سید ابوطالب موسوی، مرد ذوالقرنین، است. جلو رفتم و دست استخوانیش را بوسیدم.

پیر مرد دستش را پشت گوشش حایل کرد و به لهجه محلی گفت: چی می گی؟ فهمیدم که کهولت بی اندازه قدرت بیان و قوه شنوایی را از او سلب کرده است و بسختی می تواند بشنود. مجدداً با صدای بلند سلام کردم. جواب سلام را داد و بی مقدمه گفت: من سلطان جنگل و شیر صحرا هستم. شما این جا چه می خواهید و چه می گوئید؟ گفتم: ما به زیارت شما آمده ایم. سری تکان داد و گفت: منظورتان چیست؟ گفتم: چون مردان مسن مورد توجه مردم هستند و سرگذشت و خاطرات آنها برای دیگران جالب است. ما آمده ایم شرح زندگی شما را - که می گویند: در حدود دویست سال از سن شریفتان گذشته است - از زبان خودتان بشنویم و برایمان تعریف کنید که چه چیزی باعث طول عمر شما شده است.

سید ابوطالب، مرد ذوالقرنین، کمی فکر کرد و سری تکان داد و گفت: پس بفرمایید. پرسیدم: پس بچه ها و سایر چادر نشینان کجا رفتند؟ لبخندی زد و گفت: ترسیدند و مخفی شدند. آن وقت دستش را به طرز مخصوصی بالای سرش برد و با این علامت عده زیادی از چادرها بیرون آمدند و در اطراف ما حلقه زدند و کرنش کنان شروع به پذیرایی کردند. از داخل یکی از چادرها فرش نمدی آوردند و در سایه درختی کنار چادرها گسترده کردند.

نشستیم و پیر مرد دو قرنی هم در صدر مجلس نشست. پس از احوال پرسی معمولی از او خواهش کردم که از سرگذشت زندگی خود و خاطرات گذشته اش برایمان تعریف کند. مرد ذوالقرنین با همان لهجه محلی و زبان لکنت دارش گفت: گذشته ها گذشته است. گفتم: البته این درست است، ولی همیشه انسان از گذشته ها می تواند برای آینده اش عبرت گیرد. آینده که نیامده است. سید ابوطالب گفت: اگر این طور است، من هم برایتان تعریف می کنم. آن وقت با لهجه تحکم آمیزی رو به یکی از فرزنداناش کرد و گفت: سیگار. من هم سیگار برایش آتش زدم و تعارفش کردم.

پس از این که چند پک به سیگار زد جابه جاگفت: حوادث بسیاری در زندگی من اتفاق افتاده است که چون توجهی چندان نداشتم و مورد علاقه ام نبود از خاطر من محو



شده است. فقط این قسمت از خاطراتم را که برایتان تعریف می‌کنم مورد نظرم بود و هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود. آن وقت به صحبت خود ادامه داد و گفت: یادم می‌آید که جوانی برومند بودم در حدود نوزده یا بیست ساله و به اتفاق پدرم برای زیارت شاهزاده حسین به سعادت آباد رفتیم. نزدیک ظهر بود که عده‌ی سواری به سعادت آباد آمده، گفتند: ما مأمور دولت هستیم و آمده‌ایم که به تمام ولایات ابلاغ کنیم که چند روز دیگر اعلی‌حضرت قدر قدرت فتحعلی‌شاه قاجار به تخت سلطنت جلوس می‌کند و همه رعایا بایستی که جشن بگیرند.

اجمالاً حکایت او مفصل است. تا این جا که مربوط به مقام بود شرح داده شد و بقیه چون با مطلبی که محل حاجت بود سازش نداشت، لذا از نقل آن صرف نظر شد.

### برهان وجدانی بر اثبات طول عمر

#### و بقای وجود امام زمان [عجل الله فرجه الشریف]

و اما دلیل وجدانی آن که: ما نظر می‌کنیم در اجناس موالید ثلاثه - جماد و نبات و حیوان -، می‌بینیم در خلقت و صفات و حالات انواع هر جنسی از آنها اختلاف بسیار و تفاوت بی‌حد و شمار دیده می‌شود از هر جهت و به همه جهت که از آن جمله است مدّت و بقای آنها در دنیا که بعضی از آنها کم‌دوام و بعضی متوسط و بعضی مدّت‌های زیاد بسیار طولانی دوام دارد و باقی می‌ماند. پر واضح است که همه با همدیگر یکسان نیستند، بلکه متفاوت‌اند.

در میان جمادات می‌نگریم، می‌بینیم بعضی از سنگ‌ها دوامش از بعضی دیگر زیادتر است، با این که همه آنها مولود از زمین‌اند و تابش آفتاب و ماه و گردش شب و روز بر آنها به یک نحو است. بعضی از آنها سال‌های بسیار و قرن‌های بی‌شمار به حالت خود باقی است و بعضی به مدّت کمی سورت او شکسته و به خاک تبدیل می‌شود. یاقوت سنگ است. هزار سال بماند، به حالت یاقوت باقی است. الماس پنج هزار سال

یا زیادتر می ماند. حالت و صفت و حقیقت یاقوتی و الماسی خود را از دست نمی دهند، یا مثلاً فلزات هر یک از آنها برای خود حقیقت و صفت و خاصیتی دارند. طلا هزار سال زیر خاک بماند به حالت و صفت و حقیقت طلایی خود باقی است. به هر حالی که بوده به همان حال می ماند. نقره ماسکه<sup>۱</sup> خود را از دست می دهد. خاک می شود. آهن و مس نابود می شود، و هکذا باقی فلزات. هیچ کدام یک از آنها در دوام و بقا و سایر آثار و صفات و خاصیت و طبیعت با یکدیگر مساوی نیستند، در صورتی که همه از یک زمین به وجود آمده اند. چوب مدّتی زیر خاک بماند نابود می شود و اگر همان چوب را زغال کنند، جنبه جوهری پیدا می کند و باقی می ماند.

و بر همین قیاس است نباتات - از گیاه ها و گل ها و اشجار -؛ مثلاً در باغی اقسام گل ها و اقسام اشجار تربیت شده و از یک آب مشروب و تحت تربیت یک باغبان و تابش آفتاب و ماه و گردش لیل و نهار بر آنها یکسان است. بعضی از آنها در چهار فصل سال همیشه سبز و خرّم است و طراوت و خُضرت<sup>۲</sup> و نَضرت<sup>۳</sup> و بهجت<sup>۴</sup> و بهای<sup>۵</sup> خود را از دست نمی دهد و بعضی در فصل زمستان مانند چوب خشک شود و بعضی اصلاً آثاری از آن باقی نمی ماند و بعضی از اشجار هزارها سال دوام دارد و بعضی در مدّت کمی خشک و نابود می شود.

و همچنین است حیوانات و طیور و حشرات الارض باقسامها. بعضی عمرهاشان دراز و طولانی و بعضی متوسط و بعضی کوتاه است؛ مثلاً بعضی از کلاغ ها هزار سال و متجاوز عمر می کنند. کرکس - که به عربی آن را نَسْر می گویند که عبارت از مرغ مردارخوار باشد - هزار سال عمر می کند. قوّه شامه ای دارد که از مسافت چهار صد فرسخ

۱. ماسکه: قوّه گیرنده و نگاه دارنده.

۲. خُضرت: سرسبزی.

۳. نَضرت: شادابی و خرّمی گیاه یا درخت، تازه رویی.

۴. بهجت: شادمانی، سرور، خرّمی و شادابی، خوبی و تازگی.

۵. بهاء: روشنی، رونق، درخشندگی، زیبایی، نیکویی.

بوی مردار را می‌بوید و قوه باصره - یعنی : حدت و تیزی بینایی چشم او - بنحوی است که از چهار صد فرسخی مردار را می‌بیند و سرعت حرکت و پرواز او بقدری است که میان مشرق و مغرب را یک روز طی می‌کند .

و همچنین است انسان که عمر کردن افراد آن متفاوت است نیز و همه به یک حال نیستند . اهل بعضی از مناطق عمرهاشان درازتر و بعضی کوتاه‌تر . بنیه مزاجی بعضی قوی‌تر و بعضی ضعیف‌تر . حتی آن که استخوان‌های مرده‌های ایشان بعضی هزاران سال در زیر خاک نمی‌پوسد و بعضی از ایشان در مدت سه سال و چهار سال خاک می‌شود . خلاصه بشر هم مانند معادن است که بعضی از آنها دوامش بیشتر و بعضی از آنها متوسط و بعضی کمتر . پس طولانی بودن عمر حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - و تصرف نکردن گردش لیل و نهار در بنیه وجود نازینش امری بی سابقه و غریب و عجیب نیست .

### تمهید مقدمه برای جواب اعتراض‌کننده

### به غیبت امام زمان [ عجل الله فرجه الشریف ]

#### مبمٲٲٲ دهٲ

در بیان جواب شبهه کسی که می‌گوید: اگر امام زمان حیات دارد و زنده است، چرا مانند سایر ائمه در میان مردم ظاهر نیست و با این که در ظهور او رفع فساد می‌شود و مستلزم قطعی شدن احکام واقعیة الهیه است، چرا غایب شده که از غیبت آن جناب اطمینان از صحت عمل برداشته شود و مستلزم عمل کردن از روی شک و ظن باشد و تکلیف قطعی یقینی خود را ندانند و رفع شبهه از مردم نشود و هر کسی از هر گوشه‌ای برای خود ادعایی بکند و مردم را در حیرت و سرگردانی بیندازد؟

در جواب از این شبهه گفته می‌شود که: خدای تعالی خلق را برای هدایت و راهنمایی به سوی خود آفریده و ابا دارد مگر این که حکم خود را ظاهر کند و امر خود

را آشکار فرماید و حجت خود را بر بندگان تمام کند و اسرار و حکمت‌های خود را به آنها بفهماند - چنان که در کلام مجید خود در آیات چندی به آن اشعار فرموده. از آن جمله آیه مبارکه: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾؛<sup>۱</sup> یعنی: نمی‌باشد خدا که گمراه کند گروهی را پس از آن که رهنمایی کرده باشد ایشان را، تا واضح شود برای ایشان آنچه را پرهیز کنند، و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾؛<sup>۲</sup> یعنی: بر خداست نمودن راه راست را، و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ \* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ \* فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾؛<sup>۳</sup> یعنی: حرکت مده به قرآن زبانت را تا شتاب کنی در آن. بدرستی که بر ما است فراهم آوردن آن و خواندنش. پس چون خواندیم آن را، پیروی کن خواندن آن را. پس بدرستی که بر ما است بیان کردن آن.

پس برای همین جهت خدا پیغمبران فرستاد تا حجت‌هایی باشند بشارت‌دهنده به ثواب و بیم‌دهنده از عذاب و اختیار کرد برای خود خلیفه‌ها و هدایت‌کنندگانی را که فیض خود را بواسطه آنها به بندگان خود برساند تا حجتی بر مردم باقی نماند بر خدا و حق را از باطل بشناسند و در کار خود بینا باشند و وظیفه میان خود و خدا را بدانند و کیفیت توجه به خدا را با نیت پاک و باطن صاف آگاه شوند و نخواسته است خدا که احدی از بندگان خود را مجبور کند. پس آنها را ملزم به تکلیف و مجبور به ایمان آوردن نکرده تا هر که هلاک می‌شود به حجت و دلیل هلاک شود و هر که زنده می‌ماند به حجت و دلیل زنده بماند - چنان که فرموده است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾؛<sup>۴</sup> هیچ اکراهی در دین نیست و هدایت از گمراهی واضح شده -، و شبهه‌ای نیست که آنهایی که دعوت الهی را از داعی الی الله می‌شنوند از سه دسته بیرون نیستند.

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۵.

۲. سوره نحل، آیه ۹.

۳. سوره قیامت، آیه ۱۶-۱۹.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

### مردم به اعتباراتی بر سه دسته‌اند

یا کسانی هستند که به صافی طینت و باطن خود می‌پذیرند و اطاعت می‌کنند و ابداً مخالفتی ندارند، یا کسانی هستند که نمی‌پذیرند دعوت را و نافرمانی و مخالفت می‌کنند و هرگز حاضر به فرمانبرداری نیستند در هیچ حالی، یا کسانی هستند که بعضی از آنها اطاعت می‌کنند، و اما بعضی مخالفت می‌کنند، و این دسته بر دو قسم‌اند: یا بیشتر از آنها مطیع‌اند و کمتر از آنها نافرمانی کنند و یا آن که کمتر از ایشان مطیع‌اند و بیشتر از ایشان نافرمانی کنند.

و اما آنهایی که بیشتر مطیع‌اند و کمتر نافرمانی می‌کنند آنها نیز دو دسته‌اند: یک دسته کسانی هستند که همه اوامر را امتثال می‌کنند و همه نواهی را ترک می‌کنند و یک دسته بعضی از اوامر را بجا می‌آورند و بعضی را ترک می‌کنند و همچنین بعضی نواهی را ترک می‌کنند و بعضی را مرتکب می‌شوند، و معصیتی که از ایشان سر می‌زند یا بواسطه غلبه شهوت نفس است که آن معصیت به نظر او خوب جلوه می‌کند و یا بواسطه انکار و عناد است - یعنی: می‌داند بد و خوب را، اما از روی عناد بد را بجا می‌آورد و خوب را ترک می‌کند.

پس اینها حالاتی است که هر یک از آنها منشأ حکم و جودی و تشریحی می‌شود.

### وظیفه داعی الی الله نسبت به دو دسته

پس از این که دانستی این مقدمه را، نیز متوجه باش تا وظیفه داعی الی الله را نسبت به هر یک از این سه دسته که ذکر شد برایت شرح دهم.

اما دسته اول که به پاکی طینت و صافی سریرت از هر جهت و به همه جهت مطیع و منقاد اوامر و نواهی الهیه هستند و به هیچ وجه کوچک‌تر مخالفتی از آنها سر نمی‌زند، پس واجب است بر داعی الی الله و خلیفه‌الله که ظاهر شود بر آنها و بیان کند برای ایشان

احکام شریعت و اقیعیه اولیه‌ای را که خدای تعالی برای آنها اختیار کرده به مقتضای کینونت و سرشت ایمانی ایشان که اقتضای آن بندگی کردن است از روی خلوص فقط و فقط برای خدا. پس حق محض و صریح حکم را بدون هیچ‌گونه اختلافی و تعددی و تناقضی و تشابهی و تغیری و نسخی و نفیی و اثباتی به آنها بفهماند و ایشان را تربیت کند و به منتها درجه کمالات - از تصفیة باطن و تعلیم علوم حقّه الهیه غیبیه از معرفت سرّ خلقت و باطن حقیقت و حقایق و بواطن مقامات توحید و مراتب تجرید و تفرید - برساند و در تعلیم و تربیتی که مقتضای فطرت و طینت آنهاست به هیچ وجه فروگذار نکند.

و اما دسته دوم که به مقتضای ناپاکی طینت و پستی و تیرگی سریرت به هیچ وجه مطیع و منقاد اوامر و نواهی الهیه نیستند و نمی‌شوند و جز مخالفت و عناد و جحود و الحاد از آنها سر نمی‌زند، بر داعی الی الله است که آنها را به حال خود واگذارد تا خدا آنها را هلاک کند و باطل کند نظام را؛ زیرا که اینها شیعه نیستند و بعداً هم نمی‌شوند و هرگز پیروی از حق نخواهند کرد و امام ناچار است از داشتن شیعه و پیروی که به گفته او عمل کند و به قول او قائل باشد و بپذیرد گفتار او را و توجه امام را به خود جلب کند، تا از این راه که شیعه او در این عالم است بواسطه آن شیعه متوجه به این عالم شود؛ زیرا که آن جناب هم مدنی بالطبع است. ولو آن که شیعه او در روی زمین منحصر به یک نفر باشد، خدا بواسطه وجود آن یک نفر شیعه مؤمن این عالم را نگاه می‌دارد و باران می‌باراند و نبات می‌رویاند و افلاک را می‌گرداند.

پس هرگاه نباشد کسی که پیروی امام را کند، امام به مرکز خود برمی‌گردد و به عبادت پروردگار خود مشغول می‌شود و از غیر خدا اعراض می‌کند، پس نظام مختل می‌شود و حرکات افلاک فاسد می‌شود و سماوات باطل و ناچیز گردد. این است معنای «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض والسماء». <sup>۱</sup> امام قلب عالم امکان است.

۱. مفاتیح الجنان، ضمن دعای عدیله.

همچنان که قلب معنوی بشری اگر اعراض از بدن کرد و توجه خود را از بدن قطع کرد، بدن جسمی حسّی می‌میرد و فاسد می‌شود و بدن که فاسد شد، قلب معنوی از آن اعراض می‌کند و دیگر محلّ ظهوری از برای او نیست، امام علیه السلام هم که قلب معنوی عالم امکان است - چنان که عقل و نقل بر آن دلالت دارد -، هرگاه اعراض از عالم کند، عالم فاسد و ناچیز می‌شود و از همین جهت است که چون اراده خدا تعلق گیرد که دنیا خراب شود و قیامت برپا گردد، امر می‌فرماید محمّد و آل او - صلوات الله علیهم أجمعین - را که به آسمان بالا روند و التفات خود را از اهل زمین و آسمان قطع کنند. آن وقت است که آسمان‌ها منفطر و شکافته شود و کائنات می‌میرند.

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم بپاشد جمله قالب‌ها

و اما دسته سوم آنهایی که بیشتر مطیع‌اند و کمتر نافرمانی می‌کنند - چنان که قبلاً تذکر دادم - این دسته بر دو قسم‌اند:

قسم اول آنهایی که بیشتر از آنها کسانی هستند که همه اوامر و نواهی الهی را فرمان می‌برند و اوامر را امتثال می‌کنند و نواهی را ترک می‌کنند و کمتر از آنها معصیت و نافرمانی می‌کنند. پس وظیفه امام و داعی الی الله این است که بر اطاعت‌کنندگان خود را ظاهر کند و تعلیم و تربیت نماید و اعتنایی به گناهکاران و نافرمانی‌کننده از آنها نکند؛ زیرا که آنها عده کمی هستند، بلکه آنها را دعوت به حق کند و حجّت را بر ایشان تمام نماید. اگر اطاعت کردند، مطلوب به عمل آمده و اگر مخالفت کردند، زمین را از لوّث و جودشان پاک کند، اگر از آنهایی باشند که در اصلاّب و ارحام آنها نطفه مؤمن نباشد و از آنها مؤمن به وجود نیاید - همچنانی که خداوند از قوم نوح حکایت کرده که: ﴿وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَارًا﴾؛ یعنی: فرزندان نیاورند مگر آن که آن فرزندان اهل فجور و ناسپاس‌گو باشند.

و اگر چنین نباشد - یعنی: در اصلاب و ارحام آنها نطفه مؤمن باشد - آنها را در ذلت و خواری زنده بگذارد تا فرزندان مؤمن از آنها متولد شوند. پس بر امام علیه السلام است که نسبت به مؤمنین که عدد آنها بیشتر است بیان کند برایشان احکام قطعیه و اقیهه را از روی قطع و یقین و آنها را مهمل و معطل باقی نگذارد - چنان که امام علیه السلام وقتی که ظهور فرماید همین عمل را خواهد کرد در زمان استیلا و سلطنت خود.

و اما قسم دوم آنهایی هستند که بیشتر از ایشان معصیت کار و نافرمانی کننده اند و اهل فسق و فجور و بی اعتنا به آداب دین و احکام آن اند و کمتر از ایشان فرمانبردار و پیروند، به عکس قسمت اول - مانند اهل همین زمان که زمان غیبت کبراست تا زمان قیام امام علیه السلام - و حالاتشان به قسمی است که خدای تعالی فرموده: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾<sup>۱</sup> - یعنی: یا گمان می کنی که بیشتر ایشان می شنوند یا تعقل می کنند؟ نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان، بلکه ایشان گمراه ترند -، و نیز فرموده: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾<sup>۲</sup> - یعنی: و هرآینه آفریدیم برای دوزخ بسیاری از پریان و آدمیان را که از برای ایشان است دل هایی که نمی فهمند به آن و از برای ایشان چشم هایی است که نمی بینند به آن و از برای ایشان گوش هایی است که نمی شنوند به آن. این گروه مانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. اینها گروهی بی خبران اند.

و فرموده است: ﴿وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾<sup>۳</sup> - یعنی: و کمی از بندگان من از سپاس گزاران اند -، و امثال اینها از آیات وارده در مذمت بسیاری و مدح کمی، و این محسوس است و می بینیم و ما می بینیم متمسکین به حق را که در مقابل اهل باطل مانند یک تار موی سفیدی می باشند در جثه یک گاو سیاه، بلکه بسا کمتر باشند.

۱. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۳. سوره سبأ، آیه ۱۳.



حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «الناس کلهم بهائم إلا المؤمن، والمؤمن قليل، والمؤمن قليل»؛ یعنی: همه مردم چهارپایند مگر مؤمن و مؤمن کم است و مؤمن کم است، و در خبر دیگر است: «المؤمنة أعز من المؤمن، والمؤمن أعز من الکبریت الأحمر، وهل رأی<sup>۲</sup> أحدکم الکبریت الأحمر؟»؛ یعنی: زن مؤمنه کمتر و عزیزالوجودتر است از مرد مؤمن و مرد مؤمن عزیزالوجودتر است از گوگرد سرخ، و آیا دیده است یکی از شما گوگرد سرخ را؟

پس وقتی که اهل باطل بسیار شد و غلبه کرد بر اهل حق، پس شکی نیست که اهل باطل تمام جهد و کوشش خود را به کار می برد در ابطال حق و اهل آن و خاموش کردن نور خدا و محو کردن کلمه الله که نام خداست. پس هرگاه امام ظاهر شود در زمانی که حال اهلش این طور باشد، یا باید باکمال قوای جنگی و قهر و غلبه و غضب شدید ظاهر شود، یا باید سکوت و اهمال کند. بنا بر اول دو عمل قبیح لازم می شود. یکی اکراه و اجبار کردن منکرین حق - یعنی: کسانی که می خواهند حق و اهل حق را نابود کنند - به حکم عقل و نقل. پس اگر امام با قهر و غلبه و قوای قهریه ظاهر شود و از روی قهر و غلبه مخالفین را ذلیل و مقهور کند، در این صورت مخالفین قدرت ندارند بر مخالفت از ترس بر نفس های خودشان از کشته شدن و هلاکت. به این جهت ظاهراً متابعت می کنند در حالتی که قلباً کراهت دارند. پس در این صورت اینها به همین حال می مانند تا بمیرند و آرزوهایشان بریده شود. آیا ایشان در آخرت کجا ساکن می شوند؟ یا اهل بهشت اند یا در آتش اند؟ اگر اهل بهشت شوند، قبیح است؛ زیرا که دل های ایشان در دنیا مملو از بغض و کینه حق و اهل حق بوده و بهشت

۱. «الناس کلهم بهائم إلا قليل - و در بعضی مصادر: إلا قليلاً - من المؤمنین، والمؤمن غریب» [ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۵۴۲، ح ۱۳؛ کافی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۲؛ أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۱۲۳؛ مختصر البصائر، ص ۲۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۶۸ و ج ۶۴، ص ۱۵۹، ح ۴].

۲. در مصادر: (فمن رأی).

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۵۹، ح ۳.

خانه‌ای است پاک و پاکیزه، مصفاً از جمیع کدورت‌ها و تیرگی‌ها و شبهه‌ها و جای نجاست‌ها و پلیدی‌ها - یعنی: دشمنان خدا و رسول - نیست.

و اگر اهل دوزخ شوند، بر حسب ظاهر چیزی از آنها ظاهر نشده که سبب شود آنها در آتش روند. پس می‌توانند بر خدا حجت گیرند؛ زیرا که خدای تعالی به علم خود با خلقتش معامله نمی‌فرماید، و اگر چنین بود جایز نبود که پیغمبر و کتاب بفرستد؛ زیرا که خود عالم به گناهکار و مطیع بود و هست بدون این که تکلیف ظاهری برای آنها قرار دهد. پس بردن ایشان در دوزخ با این کیفیت نیز قبیح است.

و بنا بر دوم که هنگام ظهور سکوت و اهمال کند برای مخلوط بودن نطفه‌هاست؛ زیرا که نطفه‌های خبیثه‌ای در اصلاّب مؤمنین و نطفه‌های طیبه‌ای در اصلاّب کفار است و منافقین چنان که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی: بیرون می‌آورد زنده را از مرده و بیرون می‌آورد مرده را از زنده. پس بنا بر این اگر بنخواهد همه کفار و منافقین را بکشد، قطع فیض از نطفه‌های طیبه و ذوات طاهره می‌شود، پس می‌توانند بر خدا حجت گیرند، و هرگاه مؤمنین را باقی گذارد، از آنها باز کفار به وجود می‌آید و به محذور<sup>۲</sup> برخورد می‌کند، و اگر مؤمن را برای خاطر نطفه کافری که در پشت اوست بکشد، جایز نیست؛ زیرا که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾<sup>۳</sup>.

و در صورتی که ظهور امام علیه السلام به سکوت و اهمال و مدارا بگذرد، خالی از این نیست که یا بعد از او امامی هست که قائم مقام او باشد و حکم و امر او را جاری کند، یا آن که قائم مقامی ندارد و امر به خود او منتهی شده و حکمت و مصلحت الهی اقتضا ندارد که بعد از او امام دیگری باشد. پس بنا بر اول - که جانشین داشته باشد -، بر او واجب است که ظاهر شود بدون غلبه و قهر و بقدری که برای او امکان دارد حق را

۱. سوره روم، آیه ۱۹.

۲. محذور: ممنوع، حرام، ناروا.

۳. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

ظاهر کند با مدارا و کلمه حق را آشکار کند به هر نحوی که باشد، تا اندازه‌ای که با تقیه هم در هر کجا باید تقیه کرد تقیه کند و خود را حتی المقدور از کشته شدن حفظ کند و اگر منجر به قتل شد، کشته شود.

### بعضی از حکمت‌هایی که در غیبت امام زمان [عجل الله فرجه الشریف] است

در این مقام جای اطالۀ کلام است در کیفیت ظهور ائمه علیهم السلام هر کدام از ایشان یکی بعد از دیگری تا وقتی که کشته شدند و بیان مختصری از سر کشته شدن ایشان؛ زیرا که از وضع و اسلوب این کتاب خارج است و اقتضای کتابی جداگانه دارد، لذا از تفصیل آن صرف نظر شد.

و اما بنا بر دوم - که جانشین و قائم مقامی نداشته باشد؛ مثل همین زمان که ادله قطعیۀ عقلیه و نقلیه بر این دلالت دارد که واجب است ائمه دوازده نفر باشند بدون این که یکی از ایشان کم شود، یا یکی بر ایشان زیاد شود و این حکم قطعی است که به قلم صنع الهی جاری شده و دلائل عقلیه و نقلیه آن در کتب کلامیه و اخبار و آثار ائمه علیهم السلام و کتب علمای امامیه موجود است؛ مانند حق‌الیقین مجلسی و کتاب کفایة الموحّدین و امثال آنها برای عوام فارسی زبان و کتب عربیۀ استدلالیه برای خواص، به آنها مراجعه شود - پس در چنین حالی که بعد از او امام دیگری نیست که جانشین او باشد، اگر ظاهر شود - همچنانی که پدران او ظاهر شدند -، کشته می‌شود - همچنان که پدران او کشته شدند؛ - زیرا که جایز نیست بر آن حضرت که به قهر و غلبه ظاهر شود تا ایجاب الجاء و قطع فیض - چنان که گفته شد - کند. پس در چنین صورت هرگاه ظاهر شود، تصمیم به قتل او خواهند گرفت و بنحوی که پدران آن جناب را کشتند حضرتش را خواهند کشت - چنان که اخبار و آثار ائمه اطهار صلوات الله علیهم حاکی از آن است -، و هرگاه بخواهد منع از نفس خود کند به این که تأثیر از شمشیر و ستم و سایر آلات و چیزهایی که

موجب قتل آن حضرت است برداشته شود که به آن جناب تأثیر نکند، در میان مردم اختلاف واقع می شود که در حضرت غلو کنند و بعضی اقرار به ربوبیت و خدایی او کنند. چنان که بعضی در حق جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند و همچنین نسبت به بعضی از آباء کرامش. با این که آنها منع قتل از نفس خود نکردند، پس فساد بیشتر شود به علت آنچه از خوارق عادات و معجزاتی که از حضرتش ظاهر می شود، و بعضی حضرتش را ساحر و جادوگر خوانند. چنان که در حق جد بزرگوارش و پدران عالی مقدارش گفتند، و بعضی چون نمی توانند معجزات آن حضرت را رد کنند، به کراهت خاطر اقرار به امامت او کنند و بعضی متحیر و سرگردان گردند و به همان حال توقف کنند و امر بر ایشان اشتباه شود و اینها سبب ضلالت و گمراهی شود برای مردم.

### حکم و مصالح اعمال هر یک از ائمه بعد از دیگری

و اگر گفته شود که: این اختلافات در زمان پدران آن حضرت هم واقع شد و مانع ظاهر شدن ایشان برای مردم نبود، می گویم: آری، چنین است و لکن چون کشته می شدند، شبهه ربوبیت از ایشان مرتفع می شد و گفته می شد که: اگر اینها خدا بودند، کشته نمی شدند و جلو قتل خود را می گرفتند، و می فهمیدند که معجزات و خوارق عاداتی که از ایشان بروز می کرده از جانب خدا بوده که به دستهای ایشان جاری می شده، نه این که مستقلاً این اعمال از ایشان بروز کرده باشد، و اگر به استقلال خودشان بود، بایستی جلو کشته شدن خود را گرفته باشند، و همچنین شبهه سحر و جادو بودن هم به ظهور امامی بعد از امامی به بیانات و اطوار و اخلاق و عادات هر یک از ایشان مرتفع می شد و بطلان آن واضح می گردید.

ملخص کلام آن که: ظهور هر یک از ائمه علیهم السلام به مقتضای کینونت زمان او و اهل آن زمان بوده و اگر شبهه ای در مردم روی می داده در زمان امام قبل به ظهور امام بعد مرتفع می شد. مثلاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قیام به سیف کرد، که اگر قیام نمی کرد اعلاهی کلمه اسلام

نمی شد وصیت رسالت او به گوش مردمان جهان نمی رسید -، و لکن در قیام او به شمشیر و قهر و غلبه و رعب از آن حضرت پرچم اسلام در جنبش و اهتزاز آمد و تحوّل غریب و عجیب در عالم روی داد. با این که جزیه قرارداد و قبول فدیة کرد تا رفع ترس و واهمه مردم شود، آن رعب از ایشان مرتفع نشد و به وصی بلافصل خود، امیرالمؤمنین علیه السلام، امر به سکوت فرمود و آن حضرت را از قیام منع کرد تا کینه های دیرینه از سینه های پرکینه بیرون رود، و اگر او را امر به قیام فرموده بود و قیام می کرد، خباثت های امت بعد از او آشکار نمی شد.

و اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل می کرد، امت به روش جاهلیت برمی گشتند و زحمات آن بزرگوار هدر می رفت. به این جهت آن حضرت سکوت کرد و رخنه هایی را که در اثر جنگ های پیغمبر رخ داده بود به سکوت خود مسدود کرد تا وقتی که در طول مدت سکوت آن حضرت طرح نفاق ریخته شد و منافقین پرچم های نفاق و شقاق را بلند کردند و نزدیک شد که دین و آثار آن محو و نابود شود و اسلام از میان برود. امیرالمؤمنین علیه السلام قیام کرد و قائمه شمشیر را در دست گرفت و با ناکثین قتال نمود. پس واقع شد در رعیت آن حضرت آنچه که در امت پسر عمش واقع شد، و اگر به سیره سابق خود - که سکوت بود - باقی می ماند و قتال نمی کرد، رعیت آن حضرت - که در باطن کافرانی بودند و در ظاهر مسلمانان - نقش های خود را بر ضد اسلام عملی می کردند و دین مقدس اسلام و کلیه آثار آن محو می شد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام در روز صفین پنجاه هزار نفر بودند، ولی پنجاه نفر در میان ایشان نبود که حق حضرتش را بشناسند و حق امامت او را رعایت کنند.

پس چون امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد، به امر آن بزرگوار وصیش، حضرت مجتبی علیه السلام، دست از قتال برداشت تا این که کینه ها از سینه ها خالی شد و آنچه در باطن ها مخفی بود بروز داده شد. پس حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد و بواسطه صلح حضرت با معاویه ایجاد شبهه برحق بودن مخالفین شد و نماند مؤمنی

آلا این که این شک در قلب او خلجان کرد. پس وصیت فرمود برادرش، حضرت امام حسین علیه السلام را به قتال کردن و تن به شهادت دادن، و اگر حسین علیه السلام باقی مانده بود، تا قیام قیامت این شبهه باقی می ماند و گمراهی از هدایت و بینایی از کوری و حق از باطل جدا نمی شد و این خلاف جریان عادت خدا بود بر قیام و کشته شدن حسین علیه السلام و آشکار کردن امر او و ابلاغ حجّت او و اعلاّی کلمه او به شهادت آن حضرت. پس به همین جهت بود که آن حضرت قیام کرد و به درجه رفیعۀ شهادت رسید. پس علامات حق ظاهر شد و بر مردم واضح گردید بر حق بودن آل محمد علیهم السلام و بر باطل بودن دشمنان ایشان، و روشن شد برایشان که صلح حضرت امام حسن علیه السلام بر وفق حکمت و مصلحت بوده، و قلب هایشان نورانی و سینه هایشان شرح داده شد و فهمیدند و شناختند حقیقت آل محمد علیهم السلام را.

و پس از واضح شدن حق باز بیشتر از آنها انکار کردند و عده قلیلی ثابت ماندند و لکن از طغیان و غلبه سلطان جور و ظلم به طریق عبادت و بندگی عارف و آشنا نبودند و نمی دانستند که چگونه بندگی کنند و طریق خضوع در مقابل خدا و امتثال اوامر و نواهی او را عارف نبودند و نمی دانستند که اول چیزی که بر بندگان واجب است کمال خضوع و خشوع و انقیاد و اعتراف به گناهان و مداومت بر عمل به ارکان دین است، و چون اظهار این معنی به طریق امر و بیان واضح ممکن نبود - بواسطه استیلاّی ظلم و جور فسقه و ظلمه بنی امیه و اتباع ایشان -، لذا حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر حسب امر و فرمان الهی و وصیت جدّ امجد و آباء کرام خود به اظهار عبادت و خضوع و خشوع و مناجات و توجه و انقیاد و گریستن از خوف خدا و محبت و شوق به لقای پروردگار عملاً علاقمندان را تعلیم می داد و حقیقت بندگی و توجه به حق را به ایشان آموخت.

و چون محض خضوع و خشوع کفایت نمی کرد و ناچار بودند به عمل کردن بر وفق خواسته خدای - تبارک و تعالی -، بعد از آن حضرت حضرت امام محمد باقر و حضرت

امام جعفر صادق عليه السلام در اثر مخالفت بنی عباس با بنی امیه و ایجاد اختلاف و زد و خوردی که در میانه ایشان روی داد و با هم به منازعه و مجادله مشغول شدند، فرصتی به دستشان آمد طریقه عبادت و طاعت و کیفیات اعمال و بجا آوردن آنها را - از واجبات و مستحبات - به آنها تعلیم و انتشار دادند، و چون نور علوم ایشان پرتوافکن و روشنی بخش گردید و کلمه آنها بالا گرفت، حضرت موسی بن جعفر عليه السلام بر حسب مأموریت الهیه و دستورات پیغمبر اکرم و آباء کرام خود سکوت از کلام را پیش گرفت و تحمل محنت زندان ها و سختی ها نمود و مع ذلک علوم بسیاری از حضرتش بروز کرد. با این وصف باز تابعین آن حضرت فرقه فرقه شدند - از قبیل ناووسیة<sup>۱</sup> و فطحیه<sup>۲</sup> و اسماعیلیه<sup>۳</sup> و خطابیة<sup>۴</sup> و غیر اینها - و مندرس شد اصولی که نوشته بودند در عصر صادقین عليهم السلام برای مصالح بزرگی که در این جا بیان آن مقتضی نیست.

پس به سبب اختفای حضرت کاظم عليه السلام اموال بسیاری نزد آن حضرت جمع شده بود که متمکن نشد از انفاق آن بر شیعیان خود و آنها در دست کسانی افتاد تا باطن آنها که برخلاف ظاهر آنها بود رو بیفتد، که اگر این اموال در دست ایشان نبود، باطن آنها

۱. ناووسیة جماعتی بودند که اعتقاد داشتند امام صادق عليه السلام نمرده و نخواهد مرد تا ظهور کرده و زمین را پر از عدل کند. از آن جا که رئیس ایشان شخصی به نام عبدالله بن ناووس بود به این نام خوانده شدند. [ر.ک: اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۶۵۹، ش ۶۷۶؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۷].

۲. فطحیه کسانی که پس از امام صادق عليه السلام قائل به امامت فرزندش عبدالله بودند. درباره علت نامیدن شدن این گروه به لقب فطحیه غالباً دو سبب ذکر شده است: یکی این که عبدالله افطح (فیل پا) بود. دیگر این که کسی که ایشان را به این عقیده فرا خواند شخصی بود به نام عبدالله بن افطح. [ر.ک: اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۲۴، ش ۴۷۲؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۵۴۷].

۳. اسماعیلیه: گروهی از پیروان امام صادق عليه السلام بودند که پس از ایشان قائل به امامت اسماعیل پسر ایشان و یا فرزند وی محمد بن اسماعیل گشتند. [ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۵۴۷].

۴. خطابیة: پیروان ابوالخطاب و دارای عقاید انحرافی بسیاری بودند؛ از جمله الوهیت امام صادق عليه السلام و این که ابوالخطاب (محمد بن مقلص ابوزینب اسدی کوفی اجدع برار) نبی و مرسل است و امام صادق عليه السلام دستور پیروی از او را داده اند. اینان به تبع این عقاید انحرافی محرمات را حلال شمرده و فرائض الهی را ترک کردند. [ر.ک: تعلیقة علی منهج المقال، ص ۴۰۱؛ الکلیات فی علم الرجال، ص ۴۱۴، ش ۷].

ظاهر نمی‌شد - مانند علی بن [ابی] حمزه بطائنی و عثمان بن عیسی و امثال اینها از سگ‌های ممطوره<sup>۱</sup> -، تا این که حضرت در زندان شهید شد و امر امامت به حضرت رضا علیه السلام واگذار گردید و آن حضرت بر حسب فرمان الهی و وصیت و فرمان جدّ بزرگوار و پدران عالی‌مقدار خود رفتار فرمود و مطالبه اموال را از آنها کرد و خبیث باطن و سریره ایشان ظاهر شد.

### سرّ غیبت امام زمان - عجل الله فرجه -

حاصل آن که هر یک از ائمه که بعد از دیگری قائم به امر امامت می‌شد زایل می‌کرد آنچه از شکوک را که بواسطه ظهور امام قبل در رعیت رخ داده بود بر وجه اکملی که مقتضی بود برای ظهور آن امام در آن زمان، تا این که منتهی شد امر به امام زمان ما - عجل الله تعالی فرجه - چون بعد از آن حضرت امامی نیست که شبهات حاصله در رعیت را که به جهت ظهور زایل می‌شود مرتفع کند و احداث شبهات باید به رفع علت حدوث آن مرتفع شود، و همه این اختلافات برای خاطر منع کردن وجود مبارک امام است کشته شدن و مردن را از نفس خود و زایل نمی‌شود این اختلافات مگر به رفع مانع و آن مستلزم کشته شدن و مردن امام است، و بعد از این امام امام دیگری نیست که جانشین او باشد، و اگر این امام آخر کشته شود، نظام عالم بر هم می‌خورد و عالم فاسد می‌شود پیش از این که خلق پخته شوند و به حدّ اعتدال برسند، و نفوس کامله‌ای که مستعدّ کمال اند از فیض باز می‌مانند و بر ناقصین هم حجّت تمام نمی‌شود، پس حجّت می‌آورند بر خدا و می‌گویند: اگر امام داشتیم در دنیا و ما را هدایت می‌کرد، ما خدا را به یگانگی می‌پرستیدیم، پس نظام و بقای عالم و پخته شدن و به حدّ اعتدال رسیدن مردم و منع فیض نشدن از نفوس کامله مستعدّه

۱. کلاب ممطوره به معنای سگانی است که در معرض باران قرار گرفته باشند. علامه مجلسی رحمته الله در کتاب شریف بحارالأنوار آورده که جماعت واقفه به این عنوان نامیده شدند چرا که خبائثشان به هر که به آنها نزدیک بود سرایت می‌کرد. [ر.ک: بحارالأنوار، ج ۴۸، ص ۲۶۷، ذیل شماره ۲۷].



برای کمال و تمام شدن حجّت بر ناقصین منوط به حیات داشتن و زنده بودن امام است و به زنده بودن و مخفی بودن امام نقصی بر اینها وارد نمی آید و دنیا باقی می ماند و مردم زنده می مانند و پخته و معتدل می شوند تا این که ثمره وجود هر یک از آنها - از سعادت و شقاوت - ظاهر گردد. در آن وقت قیام می کند و ظاهر می شود و نظام عادلانه را برقرار می کند و حقّ هر صاحب حقّی را به او می دهد و روزی هر روزی خواری را به او می رساند. اینهاست سرّ غیبت آن حضرت و حکمت در آن.

به عبارت دیگر می گوئیم: خدای تعالی برای حق دولتی قرار داده و برای باطل هم دولتی. دولت حق رحمانی است و دولت باطل شیطانی و محلّ این هر دو دولت در دنیاست و دولت حق اصلیه و باقیه و دولت باطل تبعیه و زائله است. لذا مقدّم داشت دولت باطل و اهل آن را بر دولت حق و اهل آن و فرمود: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾<sup>۱</sup>.

پس ظلمت و تاریکی را بر نور و روشنی مقدّم داشته و هکذا شب را بر روز و نطفه و علقه و مضغه را بر صورت انسانیت و حالت صباوت<sup>۲</sup> را بر بلوغ و همچنین در مرتبه های دیگر، و چون این اوان و زمانها به دولت ظالمین اختصاص دارد، پس ناچار اهل حق باید مخفی و مختفی باشند تا اهل باطل جولان خود را تمام کنند، و لیکن چون خدای تعالی ابا دارد مگر این که حجّت را بر مردم تمام کند - از مؤمن و کافر -، ظاهر می کند اهل حق را بقدر ضرورتی که لازم است تا اسم اسلام و ایمان بر وجه ظاهر متعارف باقی بماند برای اتمام حجّت بر کفار و اکمال نعمت بر مؤمنین. پس چون این مدّعا حاصل می شود، خدا آنها را مخفی می گرداند از چشم های مردم برای این که منزّه باشند از ملاقات اهل فسق و کفر و ظلم و جور و مباشرت با ایشان.

لله تحت قباب الأرض طائفة أخفاهم عن عيون الناس إجلالاً

۱. سورة انعام، آیه ۱.

۲. صباوت: کودکی، بچگی.

### عَلَّتْ غَيْبَتُ وَلِيِّ عَصْرِ - عَجَلُ اللَّهِ فَرَجَهُ -

و اما جواب سائل که گفته: به ظهور امام رفع فساد شود و احکام قطعی می شود، این قول باطل است؛ زیرا که در زمان دولت باطل هرگاه امام ظاهر شود و مأمور به سیف نباشد، در این صورت - یعنی: با غلبه مخالفین و دشمنان دین بر مطیعین و مؤمنین - فساد زیادتر می شود و مستلزم کشته شدن امام علیه السلام است که آن مستلزم فساد و فَنای عالم است و خراب و ویران شدن آن، و اگر شمشیر بکشد و منافقین و کفار را بکشد، ایجاد شبهه ربوبیت و خوارق عادات و معجزاتی که از آن حضرت ظاهر شود حمل به سحر و جادو و سبب الجا و بیچاره شدن اهل باطل و به جبر و غلبه و قهر تسلیم شدن می شود و حجت بنحوی که خدا خواسته تمام نخواهد شد و به این کیفیت نیز رفع فساد نمی شود، و رفع فساد وقتی خواهد شد که امام به طوع و رغبت مطاع باشد و حکم او نافذ باشد و این مخالف با آن چیزی است که فرض شد، بلکه اگر امام ظاهر باشد، فساد مترتب بر وجود و ظهور حضرت است در آن صورت - از هجوم آوردن مخالفین برای کشتن آن حضرت و کشتن شیعیان او و یاران او. پس فساد ظهور آن حضرت در زمان دولت باطل به مراتب زیادتر است از غیبت و مخفی بودن آن حضرت در آن زمان؛ زیرا که وقتی که امام غایب باشد، ظالمین چندان التفاتی به شیعیان او نخواهند داشت - چنان که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در شب عاشورا به یاران خود فرمود: «إِنَّ الْقَوْمَ مَا يَرِيدُونَ غَيْرِي، وَأَنْتُمْ فِي حَلٍّ مِنْ بِيْعَتِي، فَتَفَرَّقُوا؛ فَإِنَّهُمْ إِذَا أَصْبَحُوا وَوَجِدُونِي، لَا يَلْتَفِتُونَ إِلَيْكُمْ وَلَا يَتَعَابُونَكُمْ»؛<sup>۱</sup> یعنی: بدرستی که این گروه کسی را غیر از من نمی خواهند، و من عقد بیعت خود را از گردن شما برداشتم. پس متفرق شوید. این قوم چون صبح شود و مرا بیابند، به شما توجهی ندارند و شما را تعقیب نخواهند کرد، و امر همین طور بود که حضرت فرمود.

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۷۴؛ اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۵۵، در هر دو با قدری اختلاف.

بدیہی است کہ مخالفین بر ریاست خود می ترسند کہ از ایشان گرفته شود، و چون رئیس اہل حق مخفی باشد، ایمن اند از خروج او بر ایشان. پس متوجہ و متعزّض شیعیان نمی شوند.

## امام زمان [عجل الله فرجه الشريف]

### شیعیان را به خود وانمی گذارد

و اما فساد واقع در دین و شریعت کہ در دست شیعیان است، هر گاہ امام علیه السلام بخواهد و مصلحت باشد، آن را زایل و دفع می کند و غیبت آن حضرت مانع از آن نیست؛ زیرا کہ هر چند آن حضرت غایب باشد از نظر شیعیان خود، شیعیان از او غایب نیستند. چنان کہ از توفیق مبارک آن حضرت کہ برای شیخ مفید رضوان الله علیہ مرقوم داشته استفاده می شود کہ فرموده: «إنا غير مهملين لمراعاتكم ولا ناسين لذكركم، ولولا ذلك لاصطلمتكم اللأواء وأحاطت بكم الأعداء»؛ یعنی: بدرستی کہ ما به خود واگذارنده نیستیم مراعات شما را و فراموش کننده نیستیم یاد کردن شما را، و اگر این طور نبود، ریشه کن می کرد شما را سختی ها، و دشمنان احاطه می کردند شما را. پس آن بزرگوار در حال غیبت آنچه کہ صلاح حال شیعیانش نیست آن را از ایشان منع می فرماید. از ضررها و مفسده ها. و آنچه را کہ صلاح ایشان است به آنها می رساند. و اما قطعی شدن احکام و ظنی بودن آنها مربوط به ظهور و غیبت آن حضرت نیست. هر گاہ اراده فرماید کہ شیعیان خود را به مرحله قطع و یقین برساند، می رساند. چه غایب باشد و چه ظاهر. بلکه مبنای امر قطع و ظن سر دیگری است کہ علمای اعلام در محلّ خود ذکر کرده اند. پس کسی کہ حقیقۀ طالب حق و صدق است و نیت او خالص برای خداست و طینت و سرشت او صاف و پاک و باطن او نیکو و بی آلیش است حضرت

۱. مزار شیخ مفید، ص ۸؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۹۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵، ذیل شماره ۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۴۰۷؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۴۸ و ج ۲، ص ۲۶. تقریباً در همه این مصادر فقرات آخر به این شکل آمده است کہ: «ولولا ذلك لنزل بكم الأواء واصطلمتكم الأعداء».

او را به مقام قطع و یقین می‌رساند، هرچند حضرتش را نبیند، و کسی که در طلب حق راستگو نباشد یا طالب حق نباشد، ظهور و دیدن امام برای او نفعی ندارد، هر چند مشافههٔ و حضوراً مورد خطاب آن حضرت واقع شود. چنان که مضمون بعضی از فقرات بعض از دعاهای آن حضرت است که می‌فرماید: «ما ضَرَرَنِي غَيْبَتِي، وَلَا نَفَعَهُمْ حُضُورُهُمْ»<sup>۱</sup> - یعنی: ضرر نمی‌رساند به من غایب بودن و نفع نمی‌دهد ایشان را حاضر بودنشان -، و نیز فرموده است: «ما من عبد أحبنا وأخلص في معرفتنا وسئل مسألة إلا ونفتنا في روعه جواباً لتلك المسألة» - یعنی: نیست بنده‌ای که ما را دوست بدارد و در شناسایی ما اخلاص نشان دهد و از مسئله‌ای از او سؤال شود مگر آن که به دل او می‌اندازیم جوابی را برای آن مسئله -، و خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>۲</sup>.

### غیبت امام زمان [عجل الله فرجه الشريف]

#### مانع از افاضه فیض به شیعیان نمی‌باشد

حاصل آن که: امام عجل الله فرجه به شیعه خود نظر دارد و شیعه در نظر او هست. اگر اهلیت در او دید، به او عطا می‌فرماید احکام و جودیه و تشریحیه را و از خزائن علوم خود به او عطا می‌کند از راه جود و کرم خود در حالتی که آن شیعه او را نمی‌بیند. برادر عزیزم! در این مطالبی که در این مقدمه برایت نوشتم تدبّر کن و به دیدهٔ انصاف در آن بنگر و اعتساف<sup>۳</sup> و خودبینی و خودپسندی را کنار بگذار و در میان خود و دیگران خدا را حاضر و ناظر بدان و گمان مبر که حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - تو را نمی‌بیند و از سریرهٔ تو خبر ندارد. هم قصد مرا می‌داند که آنچه را در این کتاب نوشته و می‌نویسم برای خداست یا برای هوا و هم مقصد خواننده و مطالعه‌کننده را می‌داند

۱. «مَا نَفَعَهُمْ قُرْبُهُمْ وَلَا ضَرَرَنِي بُعْدِي» [مصباح المستهجد، ص ۳۷۶، ذیل حدیث ۵۰۲: جمال الأسبوع،

ص ۲۶۸: بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۶۹، ذیل حدیث ۱۲].

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۳. اعتساف: راه را کج کردن، از راه راست منحرف شدن، بیراهه رفتن.

که خواندن و مطالعه کردنش برای متذکر و مستبصر شدن است و یا برای دیدن و انتقاد کردن. گفته شده که: من صَنَفَ فَقَدْ اسْتَهْدَفَ. البته کاری کن که از زمرهٔ اخوانی نباشی که در حَقِّشان گفته شده: إخوان الزمان جواسیس العیوب.

شرح مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ، يَا مَوْلَايَ، يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ. إِنِّي تَوَجَّهْتُ وَاسْتَشْفَعْتُ وَتَوَسَّلْتُ بِكَ إِلَى اللهِ وَقَدَّمْتُكَ بَيْنَ يَدَيِ حَوَائِجِي لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللهِ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَهُ.

### للمؤلف الملهوف

یاد رخس به روضهٔ رضوان نمی‌دهم	خاک درش به ملک سلیمان نمی‌دهم
دُرّ ولایتی که نهفتم از او به دل	تابنده گوهری است من ارزان نمی‌دهم
در عاریت‌سرای جهان جان عاریت	جز در نثار حضرت جانان نمی‌دهم
یک جلوه‌ای ز نور جمال عزیزشان	با صد هزار یوسف کنعان نمی‌دهم
دست طلب ز دامنشان بر نمی‌کشم	دل را به غیر عترت و قرآن نمی‌دهم
یک قطره از سرشک که ریزم به یادشان	آن قطره را به گوهر غلطان نمی‌دهم
آب ولایتی که گلم ز آن سرشته شد	آن آب را به چشمهٔ حیوان نمی‌دهم
شد مهرشان ز روز ازل پای‌بند دل	آن سان که نقش شد خبر از آن نمی‌دهم
سری به دل نهفته مقفل به نور عقل	مفتاح آن به مردم نادان نمی‌دهم
آل علی است جان جهان و جهان جان	بی‌مهرشان به قابض جان‌نمی‌دهم
امروز هر کسی به بُتی سر سپرده است	من سر به غیر قبلهٔ ایمان نمی‌دهم
باکس مرا به غیر ده و چار کار نیست	دل را به رهرو ره شیطان نمی‌دهم
ای غایب از نظر! نظری کن به حال من	جز سر به پای تو من حیران نمی‌دهم

تا این جا مقدمهٔ کتاب به پایان رسید. اینک شروع می‌کنم به اصل مقصد خود که بیان اخبار و آثار آیات و علامات ظهور آن حضرت است و توفیق اتمام آن را از خدای متعال می‌طلبم و استمداد برای اکمال آن از حضرت ولی ذوالجلال خواهانم.

## گفتار در بیان علائم ظهور آن جناب

### علامات ظهور اجمالاً

آنچه از آیات و اخبار و مآثر و آثار مستفاد می‌شود علامات ظهور حجّت پروردگار، امام غایب از ابصار و مخفی از انظار، قطب عالم امکان، محور کون و مکان، حضرت صاحب الزمان، همنام و هم‌کنیه خاتم پیغمبران، حجّة ابن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه - بر چند قسم است: خاصّه و عامّه و حتمیه و مطلقه و معلقه و بعیده و قریبه و مشروطه و واقعه و غیر واقعه.

### اقسام علامات ظهور

خاصّه آن است که اختصاص به خود حضرتش دارد.  
و عامّه آن است که نسبت به عموم مردم خبر داده شده، در ایشان ظاهر شود.  
و حتمیه آن است که تا صورت وقوع پیدا نکند آن حضرت ظاهر نمی‌شود و حتماً باید واقع شود.  
و مطلقه آن علاماتی است که مشترک میان قیامت صغرا و قیامت کبراست.  
و معلقه علاماتی است که قابل تغییر است. ممکن است واقع شود و ممکن است

بداء<sup>۱</sup> حاصل شود و واقع نگردد.

و بعیده علاماتی است که تا ظهور بسیار دور بوده - از قبیل جنگ جمل و صفین و خوارج نهر و ان و قضیه کربلا و ساخته شدن بغداد و شهر واسط و امثال اینها.

و قریبه آن علاماتی است که خیلی نزدیک به ظهور واقع شود - از قبیل مسخ شدن بعضی و زنده شدن بعضی از مردگان و کشته شدن نفس زکیه و امثال اینها.

و واقعه آنهایی است که بعد از رحلت پیغمبر ﷺ تا زمان فعلی قرناً بعد قرن ظاهر شده.

و غیر واقعه آنهایی است که هنوز واقع نشده و بعد از این بتدریج واقع می شود.

نگارنده پیش از ذکر مدارک و آیات و اخبار برای استحضار خاطر خوانندگان بطور اجمال آنچه از مطلق علامات را که استقصا و تتبع کرده ام در یک بخش ذکر می کنم و در یازده بخش بعد به تفصیل با بیان آیات و اخبار و مصادر و مأخذ و مستندات آنها به ضمیمه تحقیقات و تطبیقات لازمه و ترجمه آیه و حدیث بطور وافی شرح خواهم داد - ان شاء الله تعالی . امید است مورد قبول و توجهات حضرت بقیة الله - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - گردد ، و صلی الله علی محمد و آله .

### بخش اول

#### در بیان اجمالی علامات ظهور و با عدم رعایت ترتیب

- ۱ - آمدن پرچم های مصری که سبز رنگ است در شام .
- ۲ - کوبیده شدن پرچم های قیس به مصر .
- ۳ - اختلاف بنی عباس .
- ۴ - ندای آسمانی در روز جمعه نیمه ماه رمضان .
- ۵ - ندای آسمانی در بیست و سوم ماه رمضان .

۱. بداء : پیدا شدن رأی دیگر در کاری یا امری . این کلمه وقتی به خداوند متعال نسبت داده می شود باید به صورت ابداء معنا شود .

- ۶- کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان.
- ۷- گرفتن ماه در آخر ماه رمضان برخلاف عادت.
- ۸- فرو رفتن قریه‌ای از قرای شام که آن را جابیه گویند.
- ۹- فرود آمدن ترک در جزیره.
- ۱۰- فرود آمدن ترک در حیره که از شهرهای عراق است.
- ۱۱- فرود آمدن روم در رمله که یکی از شهرهای فلسطین است.
- ۱۲- اختلاف بسیار در تمام روی زمین.
- ۱۳- خراب شدن مسجد جامع شام.
- ۱۴- جمع شدن سه پرچم در شام.
- ۱۵- مسخ شدن بعضی از دشمنان حق.
- ۱۶- توقف آفتاب از زوال تا عصر.
- ۱۷- بیرون آمدن سر و سینه و دست در آفتاب که مردم او را بشناسند و این علامت در زمان سفیانی است.
- ۱۸- خروج سفیانی از وادی یابس.
- ۱۹- گرفتن سفیانی پنج شهر از شامات را که دمشق و فلسطین و اردن و قنسرین و حمص باشد.
- ۲۰- لشکر فرستادن سفیانی به کوفه و بصره.
- ۲۱- لشکر فرستادن سفیانی به مدینه.
- ۲۲- فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء میان مکه و مدینه.
- ۲۳- خروج حسنی از طالقان.
- ۲۴- رفتن سید حسنی به خراسان.
- ۲۵- رفتن سید حسنی به نیشابور.
- ۲۶- رفتن سید حسنی به اصفهان.
- ۲۷- رفتن سید حسنی به قم.





- ۲۸ - رفتن سید حسنی به کوفه .
- ۲۹ - فروردن زمین در مشرق .
- ۳۰ - فروردن زمین در مغرب .
- ۳۱ - کشته شدن نفس زکیه پشت کوفه با هفتاد نفر .
- ۳۲ - رو آوردن پرچم های سیاه از طرف خراسان .
- ۳۳ - خروج یمانی از طرف یمن .
- ۳۴ - ظهور مغربی ها در مصر .
- ۳۵ - مالک شدن مغربی ها شامات را .
- ۳۶ - طلوع ستاره ای در مشرق که مانند ماه نور دهد که نزدیک باشد از کجی دو طرف آن به هم رسد .
- ۳۷ - ظهور سرخی در آسمان که منتشر شود در آفاق .
- ۳۸ - ظهور آتشی از طول در مشرق که در جو از سه روز تا هفت روز بماند .
- ۳۹ - مطلق العنان شدن عرب و مالک شدن او بلاد را .
- ۴۰ - بیرون رفتن عرب از اطاعت شاه عجم .
- ۴۱ - کشتن اهل مصر امیر خود را .
- ۴۲ - ورود لشکری از طرف مغرب که اسب های خود را به فنای<sup>۱</sup> حیره ببندد .
- ۴۳ - شکافته شدن فرات بنحوی که آب داخل کوچه های کوفه شود .
- ۴۴ - سوزانیدن مرد جلیل القدری از شیعیان بنی عباس در میان جلولا و خانقین .
- ۴۵ - وقوع زلزله در بغداد که بسیاری از آن به زمین فرورود .
- ۴۶ - غلبه رعیت بر بلاد آقایان .
- ۴۷ - وقوع جنگ در میان اهل گرگان و مازندران .
- ۴۸ - اختلاف دو صنف از عجم و ریخته شدن خون زیاد در میانشان .

۱. فناء: جلوخان، پیشگاه خانه، آستانه.

- ۴۹- بیرون رفتن بندگان از طاعت آقایان خود و کشتن ایشان آقایان خود را.
- ۵۰- زنده شدن بعضی از مردگان و برگشتن ایشان به دنیا بنحوی که آنها را بشناسند و با هم رفت و آمد کنند.
- ۵۱- باریدن بیست و چهار باران پی در پی تا زمین را پاک و شسته کند و برکات زمین ظاهر شود.
- ۵۲- قتل عام کردن ترک‌ها بعضی از بلاد عجم را.
- ۵۳- فتح کردن ترک‌ها عراق را.
- ۵۴- داخل شدن پرچم‌های زرد در مصر به ضرر اهل شام.
- ۵۵- ساخته شدن فرودگاه‌ها و پایگاه‌ها در شهرها.
- ۵۶- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در شام.
- ۵۷- ساخته شدن دو فرودگاه و دو پایگاه در عجز و حران.
- ۵۸- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در واسط.
- ۵۹- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در بیضاء.
- ۶۰- ساخته شدن دو فرودگاه و پایگاه در کوفه.
- ۶۱- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در شوشتر و اهواز.
- ۶۲- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در ارمینیه.
- ۶۳- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در موصل.
- ۶۴- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در همدان.
- ۶۵- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در ورقه.
- ۶۶- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در رقطاع.
- ۶۷- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در رُحبه.
- ۶۸- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در دیر هند.
- ۶۹- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در قلعه.

- ۷۰- ظاهر شدن دود تیره‌ای بالای سرها که در چشم و گوش و بینی‌های مردم رود، مؤمنین را حالت زکامی رو دهد و کفار را هلاک کند.
- ۷۱- سوار شدن مردها بر چرخ‌ها.
- ۷۲- سوار شدن زن‌ها بر چرخ‌ها.
- ۷۳- کشف حجاب و کشف فروج زن‌ها.
- ۷۴- حکومت کردن زن‌ها.
- ۷۵- غالب شدن زن‌ها بر مُلک.
- ۷۶- مستشار امور شدن زن‌ها.
- ۷۷- لباس بدن‌نما پوشیدن زنان.
- ۷۸- زنان گیسوان خود را مانند کوهان شتر بُختی<sup>۱</sup> کنند.
- ۷۹- مجلس گرفتن زنان.
- ۸۰- سخنرانی کردن زنان.
- ۸۱- شریک شدن زنان در تجارت با شوهران.
- ۸۲- تمکین نکردن زنان از شوهرهاشان.
- ۸۳- بذل کردن زنان خود را به کفار.
- ۸۴- وادار کردن مردان زنان خود را به زنا دادن.
- ۸۵- نفقه دادن زنان به مردان از کد فرج خود.
- ۸۶- مطالبه نمودن اهل شیلا- یا سیلان- از اقصی بلاد مشرق حق خود را از اهل چین و ندادن چینی‌ها حق آنها را و قیام کردن آنها بر علیه اهل چین و گرفتن آنها چین و بلاد ترک و هند را تا برسند به خراسان.
- ۸۷- واقع شدن فتنه در میان شرقی‌ها و غربی‌ها.
- ۸۸- خراب شدن ری.

۱. بُختی: شتر قوی هیکل، شتر دوکوهانه، نوعی از شتر تنومند و سرخ رنگ که در بعضی از نواحی خراسان پیدا می‌شود.

- ۸۹- حرب جوانان ارمنیه و آذربایجان .
- ۹۰- اختلاف در میان عرب و عجم، و این اختلاف ادامه خواهد داشت تا سفیانی قیام کند .
- ۹۱- خروج جرهمی و ربیعی و اصهب .
- ۹۲- خروج قیام کننده‌ای که از طرف چین و ملتان می‌آید و در خراسان قیام می‌کند .
- ۹۳- خروج قائمی از آل محمد از گیلان که مشرقی او را کمک کند در دفع پیروان سفیانی .
- ۹۴- خراب کردن قائم گیلانی به اعانت مشرقی - که شاید شعیب بن صالح باشد - بصره را .
- ۹۵- آباد کردن قائم گیلانی کوفه را .
- ۹۶- وای بر ری از شمشیرهای بغدادی‌ها و خراسانی‌ها!
- ۹۷- فرار کردن اهل ری به قم و از آن جا به اردستان اصفهان .
- ۹۸- قیام حسنی از طبرستان .
- ۹۹- کشته شدن هشتاد هزار نفر در دامنه کوه سیاه ری که هشتاد نفر از ایشان لیاقت سلطنت کردن داشته باشند .
- ۱۰۰- ظهور فتنه شدید در سال پیش از ظهور .
- ۱۰۱- ممنوع شدن رفتن به حج سه سال قبل از ظهور .
- ۱۰۲- ظاهر شدن سرخی‌ای در آسمان که در آن عمودهایی باشد مانند نقره که نور از آن بتابد .
- ۱۰۳- خروج شروسی - یا اشروسی - از ارمنیه و آذربایجان و آمدن او در پشت ری نزدیک کوه سرخی که متصل به کوه‌های طالقان است .
- ۱۰۴- جنگ شدید در میان اشروسی و مروزی که از سمت خراسان می‌آید .
- ۱۰۵- خروج مروزی به طرف بغداد و ماهان و واسط .
- ۱۰۶- ماندن مروزی مدت یک سال یا کمتر در واسط .

- ۱۰۷ - رفتن مروزی به کوفه و از نجف تا کوفه، و از آن جا تا حیره جنگ شدیدی در میانشان واقع شود.
- ۱۰۸ - کشته شدن هفتاد هزار نفر کنار جسر بغداد که آب دجله از خون سرخ و از گند اجساد متعفن شود.
- ۱۰۹ - بلند شدن هفتاد پرچم از ممالک مختلفه و جنگ شدید.
- ۱۱۰ - بلند شدن سه ندا در ماه رجب.
- ۱۱۱ - ظاهر شدن بدن امیر المؤمنین علیه السلام در مقابل چشمه آفتاب که در یکی از ندها گفته شود: هذا أمير المؤمنين.
- ۱۱۲ - وقوع جنگ‌های بسیار در روی زمین.
- ۱۱۳ - گرفتن آفتاب از وقت طلوع که تا دو ثلث از روز مدت گرفتن طول کشد.
- ۱۱۴ - گرفتن ماه که تا مدت بیست و سه ساعت گرفته باشد.
- ۱۱۵ - فروگرفتن بلا و فتنه مصر را.
- ۱۱۶ - قطع شدن رود نیل.
- ۱۱۷ - قیام زندیقی در قزوین که همانم یکی از انبیا باشد.
- ۱۱۸ - خروج مصری و یمانی پیش از سفیانی و این یمانی غیر از یمانی ای است که با سفیانی قیام می‌کند.
- ۱۱۹ - خروج ملحمه.
- ۱۲۰ - فتح قسطنطنیه.
- ۱۲۱ - خراب شدن مدینه.
- ۱۲۲ - خروج دجال.
- ۱۲۳ - پیمان بستن عرب با روم.
- ۱۲۴ - شکست دادن عرب‌ها رومیان را.
- ۱۲۵ - شکست دادن رومیان عرب‌ها را.
- ۱۲۶ - کشته شدن مسلمانان به دست رومیان.

- ۱۲۷ - وقوع فتنه‌ای که نماند در عرب خانه‌ای مگر این که در آن داخل شود.
- ۱۲۸ - فتح بیت المقدس .
- ۱۲۹ - مصالحه عرب‌ها با رومیان .
- ۱۳۰ - میراث را از وارث منع کنند .
- ۱۳۱ - حمله آوردن ترک‌ها به دمشق .
- ۱۳۲ - ظاهر شدن پادشاهان ستمکاری که مردم را بکشند و بترسانند آنهایی را که اطاعت ایشان کنند .
- ۱۳۳ - نزول رومی‌ها در فلسطین .
- ۱۳۴ - رئیس جمهور شدن عبدالرحمن نامی در مصر .
- ۱۳۵ - خلیفه شدن عبدالله نامی از بنی عباس در دمشق .
- ۱۳۶ - جنگ کردن عبدالله عباسی با رومیان و کشته شدن او .
- ۱۳۷ - تلاقی لشکر رومی‌ها با عبدالله در قرقیسا و قتال عظیم در کنار نهر .
- ۱۳۸ - قتل عام کردن رومی‌ها عرب را و اسیر کردن زنان و کودکان .
- ۱۳۹ - خروج دابة الارض در مکه .
- ۱۴۰ - درآمدن آفتاب از مغرب .
- ۱۴۱ - نزول عیسی از آسمان .
- ۱۴۲ - ظاهر شدن آتشی از ته عدن . شاید آتش زدن چاه‌های نفت باشد .
- ۱۴۳ - بیرون آمدن آتشی از حضر موت .
- ۱۴۴ - ظهور طیارات جنگی .
- ۱۴۵ - خسف قریه خَرَشْنَا از قرای شام .
- ۱۴۶ - سفیانی مسیحی می‌شود و با زَنار و صلیب از روم می‌آید و در شام قیام می‌کند در حالی که متدین به هیچ دینی نیست .
- ۱۴۷ - کشته شدن ابن‌الشیخ در وسط نجف .
- ۱۴۸ - خراب کردن و سوراخ کردن کوچه‌های بن بست را در کوفه .

- ۱۴۹ - تعطیل مساجد تا چهل روز یا شب کشف هیکل .
- ۱۵۰ - به جنبش آمدن پرچم ها در اطراف مسجد کوفه .
- ۱۵۱ - سر لشکر سفیانی شدن خزیمه نامی که چشم چپ او مالیده و در چشم راستش ناخنه<sup>۱</sup> غلیظی<sup>۲</sup> است .
- ۱۵۲ - فرستادن سفیانی صد و سی هزار نفر به طرف کوفه در روحا و فاروق .
- ۱۵۳ - کشته شدن هفتاد هزار نفر در کوفه کنار فرات که تا سه روز آب خون و از گند اجساد کشته متعفن باشد .
- ۱۵۴ - اسیر کردن هفتاد هزار دختر بکر که از فرط عفت کف ها و مقنعه های ایشان دیده نمی شود .
- ۱۵۵ - آمدن پرچم های شرقی به کوفه که عده آنها تعلیمات جنگی و نظام ندیده اند و آن پرچم ها نه از پنبه است و نه از کتان و نه ابریشم . سر نیزه هاشان به مهر و خاتم سید اکبر خاتم الانبیاء - یا علی مرتضی - است .
- ۱۵۶ - قیام خراسانی است از خراسان .
- ۱۵۷ - قیام مردی از اهل نجران که مسیحی بوده و مسلمان می شود به حمایت آل محمد علیهم السلام .
- ۱۵۸ - مالک شدن کفار پنج نهر را؛ دجله و فرات و جیحون و سیحون و رود نیل .
- ۱۵۹ - ظاهر شدن دولت زنان و امر دادن .
- ۱۶۰ - فرماندار شدن و ریاست کردن جوانان و کودکان .
- ۱۶۰ - خراب شدن مسجد کوفه از عمران .
- ۱۶۱ - پیمان بستن دولت های همجوار .
- ۱۶۲ - آتش افتادن در حجاز .
- ۱۶۳ - جاری شدن آب در نجف و آن در سال فتح واقع شود .

۱. ناخنه: ناخنک، گوشت یا پوست زاید که در گوشه چشم تولید و باعث تورم پلک شود.

۲. غلیظ: درشت، ستبر، سفت.

- ۱۶۴ - ادامه جنگ از ماه صفر تا ماه صفر دیگر .
- ۱۶۵ - وارد شدن بنی قنطورا در شام و فتنه و فساد و خونریزی آنها .
- ۱۶۶ - وقوع جنگ شدید غریب و عجیب در حلب .
- ۱۶۷ - خراب کردن حصارها و فرودگاه‌ها و پایگاه‌های شام .
- ۱۶۸ - داخل شدن لشکریان در بعلبک و امان خواستن ایشان .
- ۱۶۹ - توجه بلاها به نواحی لبنان .
- ۱۷۰ - توجه لشکرهای شیطان به شهرهای کنعان .
- ۱۷۱ - هزیمت و فرار آنها با کشتی نجات از فرات .
- ۱۷۲ - رفتن لشکریان به جزیره .
- ۱۷۳ - ظهور شخص بی‌باکی با عده کمی در بصره و کشته شدن او و عده او عرب‌اند .
- ۱۷۴ - کشته شدن شخص ارغش و به جای او نشستن پسرش و بقدر یک ساعت طول نکشد که پسرش کشته شود .
- ۱۷۵ - کشته شدن مرد جلیلی بمجرّدی که فرستاده‌های مغربی‌ها در مقابل او برسند .
- ۱۷۶ - قحطی در مصر و کم شدن آب رود نیل و خشکیدن اشجار آن .
- ۱۷۷ - پیاده شدن لشکر مغربی‌ها با تشریفات در مصر .
- ۱۷۸ - گرفتن مسیحی‌ها روی زمین را .
- ۱۷۹ - صیحه زدن ناقوس در ممالک اسلامی .
- ۱۸۰ - زیاد شدن مرض صرع و دیوانگی در اثر شدت فتنه و پریشانی .
- ۱۸۱ - تکلم کردن شخص قلدر نفهم که مانند گاو میش است در امور عامه مردم .
- ۱۸۲ - افتادن آتش در نصیبین .
- ۱۸۳ - بیعت گرفتن برای سعید سوسی در خوزستان .
- ۱۸۴ - غلبه عرب بر بلاد ارمن و سقلاب .
- ۱۸۵ - ظهور شدت و سختی برای مردم در دولت سلطان و زنان .
- ۱۸۶ - مشوم و فجیع بودن روز بهلول .



- ۱۸۷ - ریاست کردن مردمان پست بی اصل .
- ۱۸۸ - ظهور قحطانی .
- ۱۸۹ - ظهور سید هاشمی که پشت کوفه کشته شود .
- ۱۹۰ - ظهور دیلم و تابع شدن ابر و گیلان او را و گرفتن ایشان تبریز را و نصب کردن ایشان امیری را در تبریز .
- ۱۹۱ - مضطرب شدن عراق .
- ۱۹۲ - واقع شدن واقعه عجیبی در میان حلوان و همدان .
- ۱۹۳ - واقع شدن جنگ شدید بین حلوان تا نهر وان .
- ۱۹۴ - زایل شدن ملک دیلم و از دست او بیرون رفتن .
- ۱۹۵ - مالک شدن یک نفر اعرابی عجمی زبان بعد از دیلم و کشتن او صلحا و شایستگان را .
- ۱۹۶ - پیاده شدن لشکر در فارس و نصیبین .
- ۱۹۷ - حمله کردن عرب بر عجم و رو آوردن ایشان به اهواز .
- ۱۹۸ - موت فقها پی در پی .
- ۱۹۹ - ضایع کردن نمازها .
- ۲۰۰ - پیروی کردن شهوتها .
- ۲۰۱ - کم شدن امانت در مردم .
- ۲۰۲ - زیاد شدن خیانتها .
- ۲۰۳ - رایج شدن شرب مشروبات محرّمه .
- ۲۰۴ - بلند شدن صداهای خصومت و دشمنی در مسجدها .
- ۲۰۵ - دشنام دادن اولاد به پدران و مادران .
- ۲۰۶ - متروک ماندن مساجد از نماز خواندن در آن به سبب خصومتها .
- ۲۰۷ - مساجد را جای خوردن طعامات قرار دادن .
- ۲۰۸ - ندانسته حکم کردن قاضیها .

- ۲۰۹- زیاد شدن گناهان و بدی‌ها.
- ۲۱۰- کم شدن کارهای خیر.
- ۲۱۱- برداشته شدن برکت از سال و ماه و هفته و روزها و ساعت‌ها.
- ۲۱۲- حلال دانستن زنا و خوردن مسکرات.
- ۲۱۳- و گفتگوهای نامشروع و رقص‌ها.
- ۲۱۴- و اقسام ساز و نواها.
- ۲۱۵- بلند شدن صداها و فجّار.
- ۲۱۶- بدگویی و ننگ و بستن افترا و سرزنش کردن به علما.
- ۲۱۷- خونریزی بناحق بین یکدیگر.
- ۲۱۸- رشوه گرفتن قضات در حکم.
- ۲۱۹- مستولی شدن زن بر شوهر خود در جمیع چیزها.
- ۲۲۰- ظهور دولت اشرار.
- ۲۲۱- حلال بودن ظلم در جمیع شهرها.
- ۲۲۲- حکومت کردن هر سلطان جائر.
- ۲۲۳- ریاست خواستن برای فخر کردن بر دیگران و ظلم و جور کردن.
- ۲۲۴- کفّار را مستشار امور قرار دادن.
- ۲۲۵- مالک شدن کسی که مالک مال نیست مال دیگری را و آن بی‌دینی پسر بی‌دینی است.
- ۲۲۶- رأس و رئیس قرار دادن کسی را که لیاقت ریاست و مداخله در امور عامّه ندارد.
- ۲۲۷- ظاهر شدن بدعت‌ها و فتنه‌ها.
- ۲۲۸- تدریس و تدرّس کردن علوم باطله برخلاف دستور دین و قرآن.
- ۲۲۹- ذلیل کردن سادات و بزرگان اصیل.
- ۲۳۰- ظهور آلات لهو بزرگ و سازهای حرام و امور مشکلات برای ارتکاب خواهش‌های نفسانی و شهوترانی.

- ۲۳۱ - خراب شدن شهرها و خانه‌ها و عمارات و قصرها .
- ۲۳۲ - فتنه و فساد دیلم و اهل شاهون و حزب‌هایی که به آنها ملحق می‌شوند و گردهای کوهستانی ایرانی و عربی - از آنچه به قزوین و کاشان و سمرقند وارد می‌آورند و بعد از آن به شیراز .
- ۲۳۳ - فتنه و فساد اعراب در کوهستان‌ها .
- ۲۳۴ - فتنه طراطری مذهب‌ها نسبت به اهل هرموز و قلعات .
- ۲۳۵ - خواری و ذلت اهل عمان از دشمن .
- ۲۳۶ - ظهور واقعه مرگبار در آوال و صابون - که جزیره‌ای است از بحرین .
- ۲۳۷ - ذلت و خواری اهل خراسان .
- ۲۳۸ - ذلت و خواری اهل فرنگ - یعنی : فرانسه - از اعراب .
- ۲۳۹ - قتل و غارت و خونریزی شدید در سند و هند .
- ۲۴۰ - کشتار عظیم در جزیره قیس .
- ۲۴۱ - وقایع فجیعه در بحرین .
- ۲۴۲ - کشته شدن یکی از اکابر عرب در خانه‌اش و بعد از آن خروج عجم بر عرب .
- ۲۴۳ - جنگ‌های عدیده در میان اهل خط .
- ۲۴۴ - مبتلا شدن بصره به قحطی شدید .
- ۲۴۵ - وقوع فتنه‌ای شدید در قزوین و اراک .
- ۲۴۶ - ضعیف شدن سلطان روم و تسلط عرب بر آنها .
- ۲۴۷ - حمله ری به بغداد .
- ۲۴۸ - بیعت با کودک .
- ۲۴۹ - وضع شدن جرائم .
- ۲۵۰ - مقاتله مسلمین با یهود .
- ۲۵۱ - مشرک شدن قبیله‌ای از مسلمین .
- ۲۵۲ - کثرت خطبای منابر .

- ۲۵۳ - رکون علما به وُلات .
- ۲۵۴ - تعلّم فقه برای غیر خدا .
- ۲۵۵ - تفقّه علما برای حلال کردن دینار و درهم .
- ۲۵۶ - فتوا دادن به غیر آنچه خدا فرموده .
- ۲۵۷ - تجارت کردن به قرآن .
- ۲۵۸ - قرار دادن حق برای اشرار امت .
- ۲۵۹ - کم شدن علمای حقیقی .
- ۲۶۰ - زیاد شدن علمای ضلالت .
- ۲۶۱ - کینه علمای دینی در دل گرفتن .
- ۲۶۲ - سرزنش کردن و بدگویی کردن به علما .
- ۲۶۳ - کشتن علما را مانند کشتن دزدان .
- ۲۶۴ - شصت نفر دروغگو ادّعی نبوت کنند .
- ۲۶۵ - دوازده نفر ادّعی مهدویت کنند .
- ۲۶۶ - سلطان و قرآن با هم قتال کنند و از هم جدا شوند .
- ۲۶۷ - تعطیل احکام دین به رأی دادن .
- ۲۶۸ - قرآن را در سازها و نواها گرفتن .
- ۲۶۹ - خراب شدن جزیره از ترک .
- ۲۷۰ - خراب شدن ترک از صاعقه .
- ۲۷۱ - خراب شدن سند از هند .
- ۲۷۲ - خراب شدن هند از چین .
- ۲۷۳ - خراب شدن چین از رمل .
- ۲۷۴ - خراب شدن حبشه از زمین لرزه .
- ۲۷۵ - خراب شدن عراق از قحط .
- ۲۷۶ - و خراب شدن بصره از عراق .

- ۲۷۷ - خراب شدن مصر از خشک شدن رود نیل .
- ۲۷۸ - خراب شدن مکه از حبشه .
- ۲۷۹ - خراب شدن مدینه از سیل .
- ۲۸۰ - خراب شدن یمن از ملخ .
- ۲۸۱ - خراب شدن اُبَلّه از حصار .
- ۲۸۲ - خراب شدن فارس از گدایان دیلم .
- ۲۸۳ - خراب شدن دیلم از آرمن .
- ۲۸۴ - خراب شدن ارمن از جرز .
- ۲۸۵ - ایمن بودن مصر از خرابی تا این که بصره خراب شود .
- ۲۸۶ - خراب شدن بغداد از سفیانی .
- ۲۸۷ - ممنوع شدن شام از وارد شدن پول و جنس در آن از طرف روم .
- ۲۸۸ - ممنوع شدن عراق از دینار و جنس از طرف عجم .
- ۲۸۹ - ممنوع شدن حج تا سه سال .
- ۲۹۰ - آوردن چیزی از مشرق و چیزی از مغرب تا امت پیغمبر را متلون کند .
- ۲۹۱ - مردن حق و رفتن اهل آن .
- ۲۹۲ - کهنه شدن قرآن و احداث کردن چیزی که در آن نیست و تأویل به رأی کردن .
- ۲۹۳ - سرنگون شدن دین همچنان که ظرف آب سرنگون شود .
- ۲۹۴ - مردها به مردها اکتفا کنند در فجور و زنها به زنها .
- ۲۹۵ - مردها شبیه زنان شوند و زنان شبیه به مردان .
- ۲۹۶ - خوشحال شدن کافر به آنچه در مؤمن از سختی می بینند .
- ۲۹۷ - مردم را امر به ترک حج کنند .
- ۲۹۸ - جوانان خودشان را مانند زنان زینت کنند .
- ۲۹۹ - مردان بر سر پسران غیرت کشند همچنان که بر سر زنان غیرت کشند .
- ۳۰۰ - مردان گیسوان خود را شانه کنند همچنان که زنان گیسوان خود را شانه زنند .

- ۳۰۱- بیشتر مردم بهترین خانه‌هاشان خانه‌ای باشد که در آن فسق و فجور بیشتر شود.
- ۳۰۲- زن و ادار کند شوهر خود را که با مردان لواط کند.
- ۳۰۳- زنان را به زندادن مدح کنند.
- ۳۰۴- مؤمن حقیر و ذلیل و خوار شود.
- ۳۰۵- حکام و اولیای امور کفار را به خود نزدیک کنند و اهل خیر را از خود دور کنند.
- ۳۰۶- ریاست و ولایت را به کسی دهند که خودشان می خواهند.
- ۳۰۷- محارم خود را نکاح کنند.
- ۳۰۸- مرد را به تهمت بکشند.
- ۳۰۹- مرد زن و دختر خود را کرایه دهد به پست‌ترین طعام و شراب.
- ۳۱۰- ایمان‌های مردم به خدا زبانی و دروغ باشد.
- ۳۱۱- ساز و نواز و لهویات زیاد شود و کسی منع نکند یا جرأت نکند که منع کند.
- ۳۱۲- از ترس این که مبادا سادات و شرفا عزیز شوند آنها را ذلیل کنند.
- ۳۱۳- محبوب‌ترین مردم در نزد ایشان کسی است که بدگویی از خانواده آل محمد کند.
- ۳۱۴- کسانی که از دوستان آل محمدند با آنها دروغ گویند و شهادت ایشان را قبول نکنند.
- ۳۱۵- شنیدن قرآن به گوش‌ها سنگین شدن.
- ۳۱۶- شنیدن باطل به گوش‌ها آسان شدن.
- ۳۱۷- اکرام کردن همسایه همسایه خود را از ترس زبانش.
- ۳۱۸- راستگوترین مردم در نزد مردم آن که دروغگوتر است باشد.
- ۳۱۹- طلب کردن حج و جهاد برای غیر خدا.
- ۳۲۰- خرابی از آبادی زیادتر شدن.
- ۳۲۱- کم‌فروشی کردن و زیاد گرفتن در کیل و وزن.
- ۳۲۲- استخفاف به خونریزی.

- ۳۲۳- مشهور کردن مرد خود را به بدزبانی تا آن که از او بترسند و کارها به او رجوع شود.
- ۳۲۴- استخفاف به نماز کنند.
- ۳۲۵- میت را از قبر بیرون آوردن و اذیت کردن و فروختن کفن او.
- ۳۲۶- زیاد شدن هرج و مرج.
- ۳۲۷- صبح کردن مرد در حال مستی و داخل شب شدن در حال مستی.
- ۳۲۸- نکاح کردن با بهائم.
- ۳۲۹- رفتن مرد به مصلاً و برگشتن او در حالی که لباس نداشته باشد.
- ۳۳۰- سخت شدن دل‌ها و خشک شدن چشم‌ها.
- ۳۳۱- سنگین شدن ذکر بر گوش‌هاشان.
- ۳۳۲- از طریق باطل و حرام کسب کردن.
- ۳۳۳- اعمال خیر را برای نمایش بجا آوردن.
- ۳۳۴- حج کردن ثروتمندها برای تماشا و گردش و استراحت.
- ۳۳۵- حج کردن اوساط برای تجارت کردن.
- ۳۳۶- حج کردن فقرا برای ریا و سمعه و گدایی کردن.
- ۳۳۷- میل کردن مردم به هر طرفی که غلبه با او باشد.
- ۳۳۸- طالب حلال مذمت کرده شود.
- ۳۳۹- طالب حرام مدح کرده شود و بزرگ باشد.
- ۳۴۰- در حرمین عمل کنند چیزی را که خدا دوست ندارد و کسی ایشان را منع نکند.
- ۳۴۱- علانیه عمل قبیح کنند و کسی نهی نکند.
- ۳۴۲- در مکه و مدینه آلات لهو و ساز و نواز ظاهر شود و غنا خواندن شایع شود.
- ۳۴۳- امر به معروف و نهی از منکر کننده را سرزنش و ملامت کنند و او را نصیحت کنند که نکند.
- ۳۴۴- برای کردن عمل زشت انتظار شب شدن نکشند.

- ۳۴۵ - مردم از روی همچشمی به اهل شر اقتدا کنند.
- ۳۴۶ - راه خیر بسته و راه شر باز شود.
- ۳۴۷ - میت را به استهزا بلند کنند و کسی دنبال جنازه او فزع نکند.
- ۳۴۸ - در هر سال بدعت‌ها و شر زیاد شود.
- ۳۴۹ - مردم در مجالس تابع اغنیا شوند.
- ۳۵۰ - به محتاج برای خنده کردن عطا دهند.
- ۳۵۱ - غیبت کردن به نظر هاشان ملیح باشد.
- ۳۵۲ - زنا و لواط شایع شود.
- ۳۵۳ - دروغگوترین مردم را راستگو دانند.
- ۳۵۴ - سعایت پیش ظالم و سخن چینی ظاهر شود.
- ۳۵۵ - مساجد زینت کرده شود.
- ۳۵۶ - قرآن‌ها و کتاب‌ها زیور و آب‌طلاکاری شود.
- ۳۵۷ - مرد به رفتن پیش زن سرزنش شود.
- ۳۵۸ - آیات در آسمان ظاهر شود و مردم نترسند.
- ۳۵۹ - مردم مانند حیوانات روی یکدیگر جستن کنند و کسی منع نکند از ترس مردم.
- ۳۶۰ - مال زیاد در غیر طاعت خدا مصرف کنند.
- ۳۶۱ - مال کم را در طاعت خدا مصرف نکنند.
- ۳۶۲ - فرزندان عاق پدران و مادران شوند.
- ۳۶۳ - فرزندان استخفاف پدران و مادران کنند.
- ۳۶۴ - فرزند افترا به پدر خود بدهد.
- ۳۶۵ - و در حق پدر و مادر نفرین کند.
- ۳۶۶ - و به مرگ ایشان شاد شود.
- ۳۶۷ - و آنها را بیازارد و بزند و دشنام دهد.



- ۳۶۸- مرد اگر روزی بر او بگذرد که گناهی نکرده باشد در آن - از فسق و فجور و کم فروشی در کیل و وزن، یا غش در معامله، یا خوردن مسکرات -، محزون و غمناک باشد.
- ۳۶۹- سلطان احتکار طعام کند.
- ۳۷۰- خوردنی زیاد و فراوان باشد، ولی به دست مردم نیاید مگر به گران ترین بها.
- ۳۷۱- با اموال ذوی القربی قمار بازی کنند.
- ۳۷۲- اموال ذوی القربی را به مصرف ساز و نواز و لهو و لعب رسانند و با آن شراب خورند.
- ۳۷۳- به شراب مداوا کنند و برای بیمار توصیف کنند تا به آن استشفای کند.
- ۳۷۴- مردم در امر به معروف و نهی از منکر نکردن همه با هم یکسان شوند.
- ۳۷۵- وزیدن باد به پرچم منافقین و غلبه اهل نفاق.
- ۳۷۶- پرچم اهل حق جنبش نکند.
- ۳۷۷- قبور ائمه را به گلوله خراب کنند.
- ۳۷۸- روزنامه های پراکنده مختلف که هر کدام اسمی دارد در میان مردم شایع شود.
- ۳۷۹- اذان گفتن به اجرت و مزد باشد.
- ۳۸۰- اجتماعات در مساجد زیاد شود، ولی نه از برای خدا و عبادت، بلکه برای غیبت کردن و گفتن سخنان دنیوی.
- ۳۸۱- مست امام جماعت شود.
- ۳۸۲- هر که مال یتیم خور است به صلاح و درستی معرفی شود.
- ۳۸۳- امین خیانتکار و خیانتکار امین شود.
- ۳۸۴- میراث را اولاد و حکام برای اهل فسق و فجور مقرر کنند.
- ۳۸۵- طلاق گفتن زیاد شود.
- ۳۸۶- کسانی که اولاد ندارند از بی اولادی خوشحال شوند.

- ۳۸۷- یک دسته برای دین گریه کنند و یک دسته برای دنیا، از شدت فشار و سختی که می بینند.
- ۳۸۸- هلاکت مرد به دست زن و بچه و پدر و مادر و خویشان و همسایگان او باشد که او را سرزنش و ملامت کنند به تنگی معیشت تا ناچار وارد عملی شود که هلاکت او در آن باشد.
- ۳۸۹- شهرها به هم نزدیک شود.
- ۳۹۰- بازارها به هم نزدیک شود.
- ۳۹۱- قسم خوردن بناحق زیاد شود.
- ۳۹۲- مردم به غیر خدا قسم خورند.
- ۳۹۳- از مردم رأی ها گرفته شود.
- ۳۹۴- قلق و اضطراب مردم زیاد شود.
- ۳۹۵- کسب ها و تجارت ها کساد شود.
- ۳۹۶- بازارها تعمیر و زینت کرده شود.
- ۳۹۷- بناها محکم ساخته شود.
- ۳۹۸- بناهای عمارات و قصرها طولانی و بلند ساخته شود.
- ۳۹۹- کودکان کرسی نشین شوند.
- ۴۰۰- معاملات اضطراری زیاد شود.
- ۴۰۱- شهادت ها برای همدیگر قرض داده شود.
- ۴۰۲- ربا گرفتن کسب آنها شود.
- ۴۰۳- ازدواج ها برای مال و عنوان شود.
- ۴۰۴- پست ترین مردم بر مردم رئیس شوند.
- ۴۰۵- نویسندگان دولتی زیاد شوند.
- ۴۰۶- شرطی ها و لشکرها زیاد شوند.
- ۴۰۷- مسلمانان به کفار فروخته شوند.

- ۴۰۸ - تجار و صنعتگرها در تجارت و صنعت خود دروغ گویند .
- ۴۰۹ - شریک با شریک خود دروغ گوید و خیانت کند .
- ۴۱۰ - مردمان متقلب و ریاکار زیاد شوند .
- ۴۱۱ - مردمان شرافتمند و نجیب ذلیل و خوار شوند .
- ۴۱۲ - مردم در کارهای خود سرگردان شوند .
- ۴۱۳ - مردم نه مسلمان باشند و نه نصرانی .
- ۴۱۴ - حیا و عفت از مردم برداشته شود .
- ۴۱۵ - اختلاف در دین و مذهب زیاد شود .
- ۴۱۶ - مردم مانند اشخاص تازه مسلمان شوند .
- ۴۱۷ - تقلب و تزویر زیاد شود .
- ۴۱۸ - دین به دنیا فروخته شود .
- ۴۱۹ - تعارفات دروغی زیاد شود .
- ۴۲۰ - مسلمانان به همدیگر که می رسند سلام نکنند مگر از روی آشنایی و شناسایی ،  
یا احتیاج .
- ۴۲۱ - مردم تابع لغزش های علما شوند .
- ۴۲۲ - از علمای حقه فرار کنند .
- ۴۲۳ - عالم را به لباس خوب شناسند ، نه به زهد و تقوا و علم .
- ۴۲۴ - زن ها را قبله خود قرار دهند .
- ۴۲۵ - مردم در فکر شکم و فرج خود باشند .
- ۴۲۶ - کوچک ها احترام بزرگتران را نگاه ندارند .
- ۴۲۷ - بزرگ ترها بر کوچک ترها رحم نکنند .
- ۴۲۸ - دین را آلت دنیای خود قرار دهند .
- ۴۲۹ - به قرآن تجارت کنند .
- ۴۳۰ - قمار بازی کردن زیاد شود .

- ۴۳۱ - دشنام دادن شعار ایشان شود.
- ۴۳۲ - مردم راغب به دنیا شوند.
- ۴۳۳ - در ذات خدا فکر و تعمق کنند.
- ۴۳۴ - بالای منبرها امر به تقوا کنند و گوینده به آن عمل نکنند.
- ۴۳۵ - ماهها ناقص شود.
- ۴۳۶ - ماهها بزرگ نماید.
- ۴۳۷ - و بعضی از ماهها دیده نشود تا مردم از فیض عید فطر و عرفه محروم شوند.
- ۴۳۸ - رکوع و سجودها برای جلب نان و پول شود.
- ۴۳۹ - عجب و کبر و خودبینی و خودپسندی در مردم ظاهر و زیاد شود.
- ۴۴۰ - مؤمن در میانشان ذلیل تر از هر کسی باشد.
- ۴۴۱ - خروج عوف سلمی از جزیره کویت - یا تکریت - و کشته شدن او در مسجد دمشق.
- ۴۴۲ - خروج شعیب بن صالح از سمرقند.
- ۴۴۳ - منکر معروف و معروف منکر گردد.
- ۴۴۴ - زینت کردن مردان به طلا و حریر.
- ۴۴۵ - غلبه هند بر سند.
- ۴۴۶ - غلبه قفص بر سعیر.
- ۴۴۷ - غلبه قبط بر اطراف مصر.
- ۴۴۸ - غلبه اندلس بر اطراف آفریقا.
- ۴۴۹ - غلبه حبشه بر یمن.
- ۴۵۰ - غلبه ترک بر خراسان.
- ۴۵۱ - غلبه روم بر شام.
- ۴۵۲ - غلبه اهل ارمنیه به ارمنیه.
- ۴۵۳ - بلند شدن صدا در عراق به هتک حجاب.
- ۴۵۴ - و برداشتن بکارت دختران.

- ۴۵۵ - قیام مردی از قم که مردم را دعوت به حق کند و با او باشند جماتی از مردان که دل‌هاشان مانند پاره‌های آهن است در محکمی .
- ۴۵۶ - پادشاه عجم از عجم‌الترک وزیر و والی گیرد .
- ۴۵۷ - انداختن آثار قرآن در پشت سر .
- ۴۵۸ - استعمال ظرف‌های طلا و نقره .
- ۴۵۹ - شایع شدن گرفتن سازها و نواها و خوانندگی‌ها و رقاصی زنان در همه جا .
- ۴۶۰ - بلند گذاردن جوانان و مردان گیسوان جلو سر خود را .
- ۴۶۱ - سربرهنه راه رفتن جوانان و مردان .
- ۴۶۲ - ظهور کلاه‌های ترک‌دار و بندگان و کلاه‌های اهل شرک در مسلمانان و کلاه‌های بین‌المللی .
- ۴۶۳ - زنار بر کمر بستن مسلمانان .
- ۴۶۴ - بستن قلاده‌ها بر گردن‌ها با تکمه طلا .
- ۴۶۵ - مردان صورت‌های خود را صاف و براق کنند .
- ۴۶۶ - جامه‌های کوتاه و تنگ و نازک پوشیدن مردان .
- ۴۶۷ - پس گرفتن روم آنچه را که از او گرفته شده .
- ۴۶۸ - پس گرفتن ترک آنچه را که از او گرفته شده .
- ۴۶۹ - کشتگان و مجروحین را با هم دفن کردن .
- ۴۷۰ - فرو رفتن بصره به زمین .
- ۴۷۱ - پوشیدن جامه‌های بافته بی‌درز .
- ۴۷۲ - ظاهر شدن معادن بسیار که به دست مردمان رذل پست افتد .
- ۴۷۳ - کندن و تونل زدن بعض از کوه‌ها .
- ۴۷۴ - ظهور اختراعات بزرگ .
- ۴۷۵ - کنده شدن کوه‌ها پیش از صیحه آسمانی .
- ۴۷۶ - ظاهر شدن لباس‌های مخصوص برای پوشیدن زن‌ها .
- ۴۷۷ - رواج یافتن سرودهایی که آخر آواز آن مانند صدای خر کشیده شود .

- ۴۷۸ - رأی گرفتن زن‌ها از عموم مردم در امور عامه .  
 ۴۷۹ - خروج قومی از سمت مشرق که قاری قرآن باشند باریش‌های تراشیده که مانند خوارج از دین بیرون باشند و قتل آنها بر مسلمانان واجب باشد .  
 ۴۸۰ - زینت کردن دیوارها و خانه‌ها را به روغن مالی و نقاشی و رنگ‌ها .

دانسته باد که بیشتر از این علامات که ذکر شد ظاهر شده و بعضی از آنها مردّد میان قیامت صغراست - که ظهور مهدی عج باشد - و قیامت کبرا، و معدودی از آنها هنوز ظاهر نشده و اینها در ظرف سه - چهار سال پی در پی پیش از ظهور یا کمتر همه آنها ظاهر خواهد شد، بخصوص در یک سال پیش از ظهور که تمام علامات حتمیه در آن صورت می‌گیرد، بلکه از ماه رجب سال قبل از ظهور تا ماه محرّمی که ظهور واقع می‌شود در ظرف مدت هشت ماه تماماً صورت می‌گیرد، و صلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین .

### بخش دوم

#### در بیان آیات مؤوله<sup>۱</sup> که مُشعِر<sup>۲</sup> بر علامات ظهور است

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵:

می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ .

در کتاب اکمال الدین از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت:

سمعت أبا عبد الله عج يقول: إنَّ لقيام<sup>۳</sup> القائم علاماتٍ تكون من الله - عزَّ وجلَّ - للمؤمنين. قلت: وما هي - جعلني الله فداك -؟ قال: قول الله - عزَّ وجلَّ -: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾

۱. مؤوله: به تأویل برده شده .

۲. مُشعِر: اشعارکننده، خبر دهنده، آگاه‌کننده .

۳. در مصدر و اکثر مصادر دیگر: (قدّام) .

یعنی: المؤمنین قبل خروج القائم علیه السلام، ﴿بِشْيءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾، قال: نبلوهم<sup>۱</sup> ﴿بشيء من الخوف﴾ من ملوك بني فلان في آخر سلطانهم، ﴿والجوع﴾ بغلاء أسعارهم، ﴿وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ﴾، قال: كساد التجارات وقلة الفضل، ﴿وَ نَقْصِ مِنَ الْأَنْفُسِ﴾، قال: موت ذريع، ﴿وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾: قلة ريع ما يزرع، ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ عند ذلك بتعجيل خروج القائم علیه السلام<sup>۲</sup>؛

یعنی: گفت: شنیدم از ابی عبدالله - یعنی: حضرت صادق علیه السلام - که فرمود: برای قیام قائم علامتی می باشد از جانب خدای - عزوجل - که می فرماید: ﴿وهرآینه می آزمایم شما را﴾؛ یعنی: مؤمنین را پیش از بیرون آمدن قائم، ﴿به چیزی از ترس﴾ از پادشاهان بنی فلان در آخر سلطنت ایشان، ﴿وگرسنگی﴾ به علت گرانی اسعار<sup>۳</sup> ایشان، ﴿و کم شدن مالها﴾. فرمود: کسادی تجارتها و کمی زیادتى نفع بردن، ﴿و کم شدن نفسها﴾. فرمود: یعنی: مرگ بسیار باسرعت، ﴿و کمی میوهها﴾؛ یعنی: کم ریع<sup>۴</sup> و برکت شدن آنچه که کشت و کار می کنند، ﴿و بشارت ده صبرکنندگان﴾ در این هنگام را به شتاب کردن قائم به بیرون آمدن.

### تبصره

از این آیه مبارکه و حدیثی که حضرت صادق علیه السلام در تأویل آن بیان فرموده نکات و مطالبی استفاده می شود.

اول آن که: مؤمنین به این پنج بلا پیش از قیام قائم آزمایش می شوند تا آنهایی از ایشان که صبر می کنند و ثابت در ایمان می مانند شناخته شوند.

۱. در مصدر و اکثر مصادر دیگر: (یبلوهم).

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۹ - ۶۵۰، ح ۳، و نیز ر.ک: الإمامة والتبصرة، ص ۱۲۹، ح ۱۳۲؛ غیبت نعمانی، ص ۲۵۸ - ۲۵۹، ح ۵؛ دلائل الإمامة، ص ۴۸۳، ح ۴۷۸، الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۳، ح ۶۰، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۲ - ۲۰۳، ح ۳۸.

۳. اسعار: نرخها، قیمتها، جمع بیعر.

۴. ریع: نمو کردن، فزون شدن، افزونی حاصل کشت و زرع، در فارسی ری و ری کردن می گویند.

دوم آن که: این پنج بلا ترس و گرسنگی و کم شدن مالها و نفسها و میوهها و محصولات ایشان است.

سوم آن که: بروز و ظهور و ابتلای مؤمنین به این پنج بلا پیش از خروج قائم علیه السلام است. چهارم: حدوث و ظهور این بلاها در زمان آخرین سلطان بنی امیه است - که سفیانی باشد -، یا بنی عباس - که عبدالله باشد. هر کدام از ایشان که باشند، مصادف و مقارن با یکدیگرند - چنان که در بخشهای بعد شرح داده می شود.

پنجم آن که: بلای گرسنگی بواسطه گرانی اسعار است که سطح و بهای اجناس گران شود و بالا رود و مؤمنین دست تنگ شوند و راه دخل و انتفاع بر آنها بسته شود بنحوی که قدرت خریدن نداشته باشند.

ششم آن که: صبرکنندگان در این پنج بلا مورد بشارت خدا هستند به سرعت یافتن در خروج قائم.

## ۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹:

﴿ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ﴾

در تفسیر عیاشی از عجلان بن صالح<sup>۱</sup> از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده [که] فرمود: لا تمضي الأيام والليالي حتى يُنادي [مناد] من السماء: يا أهل الحق، اعتزلوا. يا أهل الباطل، اعتزلوا، فيعزل هؤلاء من هؤلاء [ويعزل هؤلاء من هؤلاء]. قال: قلت: أصلحك الله، يخالط هؤلاء وهؤلاء بعد ذلك النداء؟ قال: كلاً، إنه يقول في الكتاب: ﴿ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾، الآية ۲.

یعنی: نمی گذرد روزها و شبها تا این که منادی ای از آسمان ندا کند که: ای اهل حق!

۱. در مصدر: (عجلات ابی صالح).

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۱۵۷، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲، ح ۸۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۱۴، ح ۴۴۷؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۲۹۴-۲۹۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۹۷؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۲۵۴-۲۵۷.



کنار بروید، و ای اهل باطل! کنار بروید. پس جدا می شوند و کناره می گیرند اهل حق از اهل باطل. راوی گفت: گفتم: أصلحك الله! بعد از این، این دو دسته با هم مخلوط می شوند؟ فرمود: حاشا که مخلوط شوند! خدا در کتاب خود می فرماید: ﴿نمی باشد خدا که بگذارد مؤمنین را بر این حالتی که شما بر آن هستید، تا آن که تمیز دهد ناپاک را از پاک﴾.

### تبصره

از این آیه مبارکه چند نکته استفاده می شود و همچنین از حدیث.   
 اوّل: ندای آسمانی، و این ندا غیر از صیحه ای است که در بیست و سوم ماه رمضان بلند می شود که از علائم حتمیه است، و ندا منحصر به صیحه آسمانی مخصوص نیست، بلکه آنچه از احادیث و اخبار فهمیده می شود چندین مرتبه در نزدیکی صداها از آسمان شنیده می شود به عبارات مختلفه - چنان که بعد از این در این کتاب ذکر خواهم کرد.   
 دوم آن که: دو دسته حق و باطل از هم جدا می شوند.   
 سوم آن که: جدا شدن ایشان برای امتحان و ممتاز شدن پاک و ناپاک است از یکدیگر.   
 چهارم آن که: پس از آن که به ندای آسمانی از هم جدا شدند دو مرتبه مخلوط به یکدیگر نخواهند شد.

تکمیل تاویل آیه اوّل از سوره بقره که قبل از این آیه ذکر کردم - و آن آیه ﴿وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ﴾ است تا آخر :-

در غیبت نعمانی به سند خود از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده:   
 لا بدّ أن یكون قُدّامَ القائم سنة یجوع فیها الناس ویصیبهم خوف شدید من القتل ونقص من الأموال والأنفس والشمرات وإنّ ذلك فی کتاب الله لیبین<sup>۱</sup>، ثمّ تلا هذه الآیة:   
 ﴿وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ﴾ إلى آخر الآیة؛<sup>۲</sup>

یعنی: ناچار است از این که بوده باشد پیش از قیام قائم سالی که گرسنه شوند در آن

۱. در مصدر: (لیبین).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۹، ح ۶، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۸-۲۲۹، ح ۹۳.

مردم و برسد ایشان را ترس سختی از کشته شدن و کم شدن مال‌ها و نفس‌ها و میوه‌ها، و این در کتاب خداست که بیان می‌فرماید. پس حضرت آیه مبارکه ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ را تا آخر تلاوت فرمودند.

### تبصره

از این حدیث نیز استفاده می‌شود که وقوع این علامت‌های پنج‌گانه پیش از قیام قائم است، و از کلمه مبارکه «لابد» چنین می‌نماید که این علامات واقع شدنش اگر حتمی نباشد، قریب به حتم است.

### ۳. حدیث دیگر

نیز در غیبت نعمانی به سند خود از جابر جعفری روایت کرده که گفت: پرسیدم از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام از فرموده خدای تعالی: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ﴾ تا آخر آیه، فقال: یا جابر، ذلك خاصّ و عامّ. فأما الخاصّ من الجوع، فبالكوفة. يخصّ الله به أعداء آل محمد فيهلكهم، وأما العامّ فبالشام يصيبهم خوف وجوع ما أصاب بهم [مثله] قطّ، وأما الجوع فقبل قیام القائم علیه السلام، وأما الخوف فبعد قیام القائم؛<sup>۱</sup>

یعنی: فرمود: ای جابر! این پنج بلا خاص است و عام است. پس اما خاص از گرسنگی: در کوفه. مخصوص می‌گرداند خدا به آن دشمنان آل محمد علیهم السلام را. پس هلاک گرداند ایشان را، و اما عام از آن در شام رو دهد. می‌رسد ایشان را ترس و گرسنگی ای که هرگز به ایشان نرسیده باشد. اما گرسنگی پیش از قیام قائم علیه السلام رخ می‌دهد، و اما ترس بعد از قیام قائم علیه السلام است.

### ۴. سوره نساء، آیه ۴۷:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلْمِذَابُ الْكِتَابِ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ

۱. کتاب الغیبة، ص ۲۵۹ - ۲۶۰، ح ۷، نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۹، ص ۹۴.

وَجُوهًا فَنَرُدُّهَا عَلَيَّ أَذْبَارَهَا ﴿۱﴾؛

یعنی: ای کسانی که کتاب به ایشان آورده شده! ایمان بیاورید به آنچه بتدریج فرو فرستادیم، که تصدیق کننده باشد مر آنچه را که با شماست، پیش از آن که محو گردانیم روهای را، پس برگردانیم آن روها را بر پشت های ایشان. در تفسیر عیاشی و اختصاص طبرسی<sup>۱</sup> و غیبت نعمانی به سندهای خود از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند در حدیث طویلی - که تمام آن را بعد از این در این کتاب ذکر می کنم که جمله ای از آن مربوط به تأویل این آیه است - می فرماید:

فلا یفلت منهم إلا ثلاثة نفر یحول الله وجوههم إلى أقیبتهم، وهم من کلب، وفیهم نزلت هذه الآیة؛<sup>۲</sup> یعنی: پس روهای نمی یابد از ایشان مگر سه نفر که برمی گرداند خدا روهای ایشان را به پشت سرهاشان و آنها از کلب اند و آیه در حق ایشان نازل شده.

#### تبصره

مراد از آنهایی که کتاب برای ایشان آورده شده عام است، شامل یهود و نصارا و مسلمین هر سه می شود، و آن جماعتی که این سه نفر از ایشان روهای می یابند لشکر سفیانی ملعون اند که در زمین بیدا میان مدینه و مکه به زمین فرو می روند، الا این سه نفر که از بنی کلب و قبیله سفیانی هستند. خدا روهای آنها را به عقب برمی گرداند تا یکی از ایشان به مکه رود و بشارت به امام زمان دهد به فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین و یکی به مدینه برگردد و یکی به شام رود و به سفیانی خبر دهد، و این از علامات حتمیه است که البتّه تا صورت نگیرد، امام زمان ظاهر نگردد.

۱. کتاب اختصاص چنان که مکرراً در این کتاب هم خواهد آمد منسوب به شیخ مفید است.  
 ۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۵، ضمن حدیث ۱۴۷؛ غیبت نعمانی، ص ۲۹۰؛ اختصاص، ص ۲۴۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۸، ضمن حدیث ۱۰۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۸۶، ضمن حدیث ۲۷۷، تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۴۷۱؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۳۷.

## ۵. سوره انعام، آیه ۲:

﴿ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴾

غیبت نعمانی و الزام الناصب: حمران بن اعین از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت در تفسیر این آیه فرمود:

إِنَّهُمَا أَجْلَانِ: أَجَلٌ مَّحْتَمٌ وَأَجَلٌ مَّقُوفٌ. قَالَ لَهُ حَمْرَانُ: مَا الْمَحْتَمُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَكُونُ غَيْرَهُ. قَالَ: وَمَا الْمَقُوفُ؟ قَالَ: هُوَ الَّذِي اللَّهُ فِيهِ الْمَشِيَّةُ. قَالَ حَمْرَانُ: إِنِّي لِأَرْجُو أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السَّفِيَانِيِّ مِنَ الْمَقُوفِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: لَا وَاللَّهِ، إِنَّهُ مِنَ الْمَحْتَمِ؛<sup>۱</sup>

یعنی: فرمود: مراد از دو مدّت، مدّت محتوم و مدّت موقوف است. حمران عرض کرد به حضرت که: مدّت حتم شده کدام است؟ فرمود: آن است که غیر از آن نباشد. عرض کرد: مدّت موقوف کدام است؟ فرمود: آن مدّتی است که موقوف است به مشیّت و خواستن خدا - یعنی: اگر خدا بخواهد می شود، و اگر نخواهد نمی شود. حمران عرض کرد: بدرستی که من امید دارم که مدّت سفیانی از مدّت های موقوف به مشیّت باشد - یعنی: حتمی نباشد. فرمود: نه به ذات خدا قسم است که آن از مدّت حتم شده است - یعنی: از علامات حتمیه ای است که باید صورت گیرد.

## ۶. سوره انعام، آیه ۳۷:

﴿ قُلْ إِنْ لِلَّهِ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾

در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه مبارکه گفته است:

سِيرِكُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آيَاتٍ مِنْهَا دَابَّةٌ [فِي] الْأَرْضِ وَالذَّجَالُ وَنَزُولُ عِيسَىٰ بْنِ

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۱۲-۲۱۳، ح ۵: الزام الناصب، ج ۲، ص ۹۸، و نیز ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۴-۳۵۵، ح ۷: کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴: الفصول المهمّة، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱، ح ۱۹۲: بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۱۶-۱۱۷، ح ۴۶ و ج ۵۲، ص ۲۴۹، ح ۱۳۳: تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۰۴، ح ۱۸: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۵۸ و ج ۲، ص ۱۷۵.

مریم علیها السلام و طلوع الشمس من مغربها؛<sup>۱</sup>

یعنی: زود باشد که بنماید شمارا در آخر زمان نشانه‌هایی که از آنهاست دابة الارض و دجال و فرود آمدن عیسی پسر مریم و درآمدن آفتاب از مغرب خودش.

### توضیح

در این حدیث چهار نشانه که از حتمیات است حضرت باقر علیه السلام خبر داده. یکی بیرون آمدن دابة الارض و یکی خروج دجال و یکی نزول عیسی و یکی بیرون آمدن آفتاب از مغرب خود، که هر یک از این چهار آیت بعد از این بتفصیل شرح داده می‌شود، و در بعضی از احادیث وارد شده که مراد از طلوع آفتاب از مغرب خود وجود مبارک امام زمان است. چنان که بعد از این نقل می‌شود، و مراد از جمله ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ در آیه مبارکه - چنان که در تفسیر قمی ذکر شده - این است که: یعنی: بیشتر از مردم نمی‌دانند که وقتی این آیت آمد و ایمان نیاوردند به آن، هلاک خواهند شد.

۷. سورة انعام، آیه ۶۵:

﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نَصَّرِفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴾؛

یعنی: بگو - ای پیغمبر! - اوست خدایی که تواناست بر این که برانگیزاند بر ضرر شما شکنجه و عذاب را از بالای سرهای شما یا از زیر پاهای شما، یا به جان همدیگر

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۸، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۶؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۱، ح ۴۰۴۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۲۹-۳۳۰، ح ۵۰۶۷؛ خصال، ص ۴۳۱، ح ۱۳ و ص ۴۴۶-۴۴۷، ح ۴۶؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۴۸، ح ۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰۳-۳۰۴، ح ۱ و ۲ و ۹، ص ۲۰۴، ذیل حدیث ۶۶ و ج ۱۷، ص ۲۰۴، ح ۵ و ج ۵۲، ص ۱۸۱، ح ۴ و ص ۲۰۹، ح ۴۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۱۴، ح ۶۴ و ج ۳، ص ۳۱۰، ح ۲۴۰؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۹۸.

اندازد شما را و بچشانند بعضی از شما را آسیب بعضی. فکر کن که چگونه تغییر می دهیم نشانه های خود را که تا شاید ایشان بفهمند.

در تفسیر قمی است که مراد از عذاب بالای سر سلطان جائز است، و مراد به عذاب از زیر پا مردمان پستی هستند که هیچ چیزی در آنها نیست، و مراد از ﴿يَلْبَسُكُمْ شَيْعًا﴾ عصبیت است، و مراد از ﴿وَيُذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ بدهمسایه بودن است.

و نیز در روایت ابی الجارود از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود:

﴿عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ﴾ هو الدخان والصححة، ﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ وهو الخسف، ﴿أَوْ يَلْبَسُكُمْ شَيْعًا﴾ وهو الاختلاف<sup>۱</sup> في الدين وطعن بعضكم على بعض، ﴿وَيُذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ هو أن يقتل بعضكم بعضاً، وكلّ هذا في أهل القبلة؛<sup>۲</sup>

یعنی: مراد از ﴿عذاب بالای سر شما﴾ دود تیره و صحیحه آسمانی است، ﴿و یا عذاب از زیر پای شما﴾ فرو رفتن به زمین است، و ﴿فرقه فرقه شدن شما﴾ اختلاف ظاهر شدن در دین شماست و طعن زدن بعضی از شماست بر بعض دیگر، و ﴿چشیدن بعضی از شما آسیب بعض دیگر را﴾ مراد این است که بکشد بعض از شما بعضی دیگر را، و همه اینها در اهل قبله ظاهر می شود.

و در جامع الأخبار در ضمن خبری که جابر بن عبدالله انصاری در حجة الوداع از رسول خدا ص روایت کرده تأویل شده است عذاب این آیه به ریح حمراء - یعنی: باد سرخ - و به زمین فرو رفتن و سنگ باریدن - چنان که آن خبر طولانی را در این کتاب خواهی دید.<sup>۳</sup>

۱. در مصدر: (وهو اختلاف).

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۴، نیز ر.ک: تفسیر تبیان، ج ۴، ص ۱۶۳، بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۰۵، ج ۶۹ و ج ۵۲، ص ۱۸۱-۱۸۲، ذیل حدیث ۴: تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۲۴، ح ۱۰۹: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۹۸.

۳. معارج الیقین فی أصول الدین (جامع الأخبار)، ص ۳۹۵-۳۹۶، و نیز ر.ک: پاورقی حدیث ۹۵ در همین مجلد.

مؤلف ناچیز گوید: ممکن است عذابی که در این آیه شریفه ذکر شده عذاب خدایی باشد - از قبیل صاعقه و صیحه آسمانی و بادهای مخالف و طوفانی سخت و باریدن بارانهای خرابکننده و تگرگ و برفهای هلاککننده باشد - و ممکن است عذابی باشد که خدای تعالی به دست بشر ایجاد کند - از قبیل آلات و اسلحههای جنگی هوایی؛ از قبیل طیارات جنگی و اعمال<sup>۱</sup> گازهای اتمی و نارنجکها و موشکها و گازهای کهربایی و امثال آنها -، و اما عذاب از زیر پانیز ممکن است خدایی باشد و ممکن است به دست بشر به تقدیر خدای قادر ایجاد شده باشد. اما خدایی از قبیل زلزله و به زمین فرو رفتن و آتش فشانی و غرق شدن، و اما خلقی از قبیل مین گذاری و طغیان آبها باشد، والله اعلم.

۸. سورة یونس، آیه ۲۴:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ ﴾.

غیبت نعمانی از محمد بن بشیر<sup>۲</sup> از محمد حنفیه رضی اللہ عنہ روایت کرده که فرمود:  
 إِنَّ قَبْلَ رِايَاتِنَا<sup>۳</sup> رَايَةَ لَّالِ جَعْفَرٍ وَأُخْرَى لَّالِ مِرْدَاسٍ. فَأَمَّا رَايَةُ آلِ جَعْفَرٍ فَلَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَلَا إِلَى شَيْءٍ. فَغَضِبْتُ وَكُنْتُ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ قَبْلَ رِايَاتِكُمْ (رَايَاتِكُمْ) رِايَاتٍ؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ، إِنَّ لِبَنِي مِرْدَاسٍ مُلْكًا مَوْطِدًا لَا يَعْرِفُونَ فِي سُلْطَانِهِمْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ. سُلْطَانِهِمْ عَسْرَ لَيْسَ فِيهِ يُسْرٌ. يَدْنُونَ فِيهِ الْبَعِيدَ وَيَقْصُونَ فِيهِ الْقَرِيبَ، حَتَّىٰ إِذَا أَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ وَعِقَابَهُ وَاطْمَأَنَّنُوا أَنَّ مَلِكَهُمْ لَا يَزُولُ صِيحٌ بِهِمْ صِيحَةٌ لَمْ يَبْقَ لَهُمْ رَايٌ يَجْمَعُهُمْ، وَلَا دَاعٍ يَسْمَعُهُمْ، وَلَا جَمَاعَةَ يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهَا، وَقَدْ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ مِثْلًا (وَقَدْ ضَرَبَ اللَّهُ مِثْلَهُمْ خ ل) فِي كِتَابِهِ: ﴿ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا ﴾، الْآيَةُ.

۱. اعمال: به کار بردن.

۲. در مصدر: (محمد بن بشر).

۳. در مصدر: (قبل رایتنا).

ثم حلف محمد بن الحنفية بالله أن هذه الآية نزلت فيهم، فقلت: جعلت فداك، [لقد حدثتني عن هؤلاء بأمر عظيم، فمتى يهلكون؟ فقال: ويحك، يا محمد، إن الله خالف علمه وقت الموقنين. إن موسى ﷺ وعد قومه ثلاثين يوماً وكان في علم الله - عز وجل - زيادة عشرة أيام لم يخبر بها موسى، فكفر قومه واتخذوا العجل من بعده لما جاز عنهم الوقت، وإن يونس وعد قومه العذاب وكان في علم الله أن يعفو عنهم، وكان من أمره ما قد علمت، ولكن إذا رأيت الحاجة قد ظهرت وقال الرجل أو يقول: بت الليلة بغير عشاء، وحتى يلقاك الرجل بوجه [ثم يلقاك بوجه آخر. قلت: هذه الحاجة عرفتها، فما الأخرى؟ وأي شيء هي؟ قال: يلقاك بوجه] طلق، فإذا جئت تستقرضه قرضاً لقاك بغير ذلك الوجه، فعند ذلك تقع الصيحة من قريب؛<sup>۱</sup>

یعنی: بدرستی که پیش از پرچم‌های ما پرچمی برای آل جعفر هست و آن چیزی نیست و به چیزی نمی‌رسد، و رایت و پرچم دیگری برای آل مرداس است. پس من خشمگین شدم و من از کسانی بودم که نزدیک‌ترین مردم بودم به آن جناب. پس گفتم: فدایت شوم! پیش از پرچم‌های شما پرچم‌هایی هست؟ فرمود: آری، والله برای آل مرداس مُلکِ پابر جایی هست که نمی‌شناسند در مدت سلطنت خود چیزی از خوبی را. سلطنتشان مشکل است و آسان نیست. در آن دور را نزدیک می‌کنند و نزدیک را دور، تا این که از مکر خدا ایمن می‌شوند و از عقاب او و چنین اطمینان پیدا می‌کنند که مُلکشان زایل شدنی نیست، که ناگاه بر ایشان صیحه‌ای زده شود که باقی نمی‌ماند در ایشان رعایت‌کننده‌ای که آنها را جمع کند و نه خواننده‌ای که بشنواند ایشان را و نه جماعتی که دور آنها جمع شوند، و خدا مثل آنها را در قرآن بیان کرده: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتْ﴾ تا آخر آیه؛ تا این که بگیرد زمین زینت خود را و زینت کرده شود و اهل آن گمان کنند که توانایی بر هر چیزی دارند، که ناگهان امر و فرمان ما ایشان را

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۰۲-۳۰۳، ح ۷، و نیز ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۲۷، ح ۴۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۴، ح ۹ و ص ۲۴۶-۲۴۷، ح ۱۲۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۴۱.



می‌گیرد در شب یا روز و قرار می‌دهیم آنها را مانند محصولی که چیده و درو شده باشد، بنحوی که گویا در گذشته وجود نداشته.

پس قسم یاد کرد محمد حنیفه به ذات خدا که: این آیه - یا محمد! - در حق ایشان نازل شده. گفتم: فدایت شوم! حدیث فرمودی از ایشان برای من امر بزرگی را. پس کی هلاک می‌شوند؟ فرمود: رحمت خدا بر تو، ای محمد! بدرستی که خدای تعالی مخالف است علم او با وقت قرار دادن وقت قرار دهندگان. بدرستی که موسی وعده کرد با قوم خود سی روز را و در علم خدا ده روز زیادتر بود که به موسی خبر نداد. پس کافر شدند قوم موسی و بعد از آن گوساله را به خدایی گرفتند، چون دیدند وقت گذشت و موسی نیامد.

و بدرستی که یونس به قوم خود وعده عذاب داد و در علم خدا گذشته بود که درگذرد از ایشان، و از امر خدا این طور است که دانستی، و لکن چون دیدی فقر و احتیاج مردم ظاهر شد بنحوی که مرد بگوید: شب را بی‌شام به سر بردم، و تا این که ببینی مرد را که تو را ملاقات کند با گشاده رویی، پس اگر رفتی از او قرض بگیری، به روی دیگر به تو نگاه کند - یعنی: بی‌اعتنایی کند -، در چنین وقتی نزدیک است صیحه واقع شود. این حدیث شریف را در سیزدهم بحار از کتاب سرور أهل الإیمان تألیف سید علی بن عبدالحمید نیز روایت کرده.<sup>۱</sup>

۹. سورة یونس، آیه ۳۵:

﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾

در غیبت نعمانی و کافی به سندهای خود از عبدالله بن مسلمة جریری روایت کرده‌اند که گفت:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: يوبخونا ويكذبونا. إنا نقول: صيحتين تكونان، يقولون: من أين تُعرف المحقّة من المبطلة، إذا كانتا؟ قال: فماذا تردّون عليهم؟ قلت: ما تردّ عليهم شيئاً.

۱. سرور أهل الإیمان، ص ۴۰-۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۰، ح ۱۶۱.

قال: قولوا: يصدق بها إذا كانت من كان يؤمن بها من قبل. إن الله - عز وجل - يقول: ﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ ﴾ إلى آخر الآية؛<sup>۱</sup>

یعنی: گفتم به ابی عبدالله - یعنی: حضرت صادق علیه السلام -: توبیخ و ملامت و سرزنش می کنند ما را و تکذیب می کنند ما را که می گوییم: دو صیحه می باشد. می گویند: از کجا حق آن از باطل آن شناخته می شود، وقتی این دو صیحه می باشد؟ حضرت فرمود: چه جوابی به ایشان گفتید؟ گفتم: جوابی به ایشان نگفتم. فرمود: بگویند: کسی تصدیق به آن می کند وقتی که واقع شود که ایمان آورده باشد به آن از پیش. بدرستی که خدای - عز وجل - می فرماید: ﴿ آیا پس کسی که راهنمایی می کند به سوی حق سزاوارتر است که پیروی کرده شود، یا کسی که راهنمایی نشده مگر این که راهنمایی شود؟ پس چیست شما را؟ چگونه حکم می کنید؟ ﴾

۱۰. سورة الرعد، آیه ۱۳:

﴿ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴾.

غیبت نعمانی به سند خود از حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:  
 إن بين يدي القائم سنين خداعة، يكذب فيها الصادق، ويصدق فيها الكاذب، ويقرب فيها الماحل.

[وفي حديث:] وينطق فيها الرؤيبيضة. قلت: وما الرؤيبيضة، وما الماحل؟ قال: أما تقرأون قوله: ﴿ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴾؟ [قال: يريد المكر] فقلت: وما الماحل؟ قال: يريد المكار؛<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۰۸، ح ۲۵۲؛ غیبت نعمانی، ص ۲۷۴، ح ۳۲ با قدری اختلاف، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۶، ح ۵۰ و ص ۲۹۹-۳۰۰، ح ۶۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۰۲-۳۰۳، ح ۵۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۶۳ و ج ۲، ص ۹۹-۱۰۰؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۴.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۸۶-۲۸۷، ح ۶۲، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۲۲۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۵، ح ۱۲۴؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۶۵ و ج ۲، ص ۱۰۲.

یعنی: بدرستی که پیش روی قائم - یعنی: پیش از قیام او - سال‌هایی است فریبنده که تکذیب می‌شود در آنها راستگو و تصدیق می‌شود در آنها دروغگو و مقرب می‌شود در آنها ماحل و سخنرانی می‌کند در آنها رویبضه.

(اصبغ بن نباته که راوی حدیث است گفت: ) گفتم: رویبضه چیست و ماحل کدام است؟ فرمود: آیا قرآن نمی‌خوانید قول خدا را: ﴿ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴾؟ گفت: گفتم: ماحل چیست؟ فرمود: اراده می‌کند مکار را.

نگارنده گوید: ظاهراً حدیث خالی از سقط نیست؛ زیرا که سؤال سائل از رویبضه و ماحل هر دو بوده و جواب راجع به ماحل تنهاست و در عبارت هم تکرار دارد، و اما رویبضه - چنان که در اخبار متعدده دیگر از طریق خاصه و عامه روایت شده - مراد اشخاص خسیس پست و کسانی هستند که قبلاً لیاقت مداخله در امور عامه نداشته و لیاقت آن را نداشته و ندارند.<sup>۱</sup> بعد از این اخبار آن در بخش اخبار نبویه ذکر خواهد شد.

#### ۱۱. سوره رعد، آیه ۳۱:

﴿ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَغْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴾؛

یعنی: و همیشه آن کسانی که کافر شدند می‌رسد به ایشان بواسطه و سبب آنچه ساخته‌اند مصیبتی سخت و سرکوبی شدید، یا فرود می‌آید در نزدیکی خانه ایشان، تا این که وعده خدا بیاید. بدرستی که خدا خلاف نمی‌کند وعده خود را.

ممکن است در این آیه اشاره باشد به آلات و قوایی که کفار به دست‌های خود ساخته و می‌سازند و اختراع کرده و می‌کنند برای فساد کردن در روی زمین - از قبیل قوای ناریه و موشک‌ها و طیارات جنگی و بمب‌های اتمی و نارنجک‌ها و ناوهای جنگی و زیر دریایی‌ها و مین‌گذاری‌ها و امثال اینها که برای نیست و نابود کردن بشر

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۵-۲۴۶، ذیل حدیث ۱۲۴.

ساخته شده و می شود. خداوند متعال آنها را به همین آلت هایی که به دست های خود اختراع کرده اند سرکوب کند و به مصرف نابود کردن خودشان برساند و نزدیک خانه های خودشان و یا خانه های همسایگان شان فرود آورد. چنان که معصوم علیه السلام فرموده: «من حفر بئراً لأخيه وقع فيه»؛<sup>۱</sup> یعنی: کسی که چاهی بکند برای برادر خود، خودش در آن چاه می افتد.، و بعد از آن که این آلات و قوا به خودشان و در خانه های خودشان یا همسایگان شان فرود آمد و سرکوب و نابود شدند، وعده خدا بیاید. یعنی: امر قیام قیامت صغرا که ظهور مهدی آل محمد علیهم السلام است صورت گیرد.

چنان که در آیه ای هم که قبل از این آیه گذشت. که خدا صاعقه ها می فرستد برای کسانی که مجادله با خدا می کنند. نیز ممکن است گفته شود که: مراد از آنها صاعقه های آسمانی است و یا صاعقه هایی که به دست خود جدال کنندگان با خدا ساخته و تهیه شده، یا هر دو باشد، والله العالم.

#### ۱۲. سورة نحل، آیه ۴۵ - ۴۷:

﴿ أَقَامِنَ الَّذِينَ مَكْرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ \* أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ \* أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴾؛

یعنی: آیا پس ایمن شدند آنان که مکر کردند بدی ها را این که فرو برد ایشان را خدا به زمین، یا آن که بیاورد ایشان را عذاب از جایی که نمی دانند، یا آن که بگیرد ایشان را بر دست انداختن ایشان به خواسته های خود و یا برگشتن ایشان از طریق حق؟ پس ایشان عاجز کنندگان نیستند، یا این که بگیرد ایشان را بر ترسی که به آنها رو آورد؟ پس بدرستی که پروردگار شما هر آینه رؤوف و مهربان است.

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۹، ضمن حدیث ۴: تحف العقول، ص ۸۸ و ۹۳؛ کنز الفوائد، ص ۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۲،

ص ۳۲۱، ضمن حدیث ۵۰ و ج ۷۴، ص ۲۳۶، ضمن حدیث ۱ و ص ۲۸۲، ضمن حدیث ۱.

بدان که این آیات مبارکات تأویل شده است به فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء به زمین - چنان که در کتاب عوالم و بحار الأنوار و سید هاشم بحرینی در کتاب محجة از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند و آن حدیث مفصّلی است که در بخش پنجم در احادیث مرویه از ائمه علیهم السلام تمام آن حدیث را نقل خواهم کرد - إن شاء الله تعالی .

### ۱۳. سورة بنی اسرائیل، آیه ۶:

﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۖ ﴾

یعنی: پس برمی گردانیم برای شما نصرت را بر ضرر ایشان و مدد می کنیم شما را به مال ها و فرزندان و قرار می دهیم شما را که جمعیت نفرات شما بیشتر باشد. در سیزدهم بحار از کتاب سرور أهل الإیمان به سند خود از اصبح بن نباته حدیث طویلی را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [ روایت کرده که از جمله آن که محل شاهد است این است که فرمود:

سلوني قبل أن تفقدوني، فتشعر برجلها فتنة شرقية، وتطأ في حطامها بعد موتها وحياتها وتشب نار بالحطب الجزل من غربي الأرض، رافعة ذيلها تدعو. يا ويلها لرحله<sup>۱</sup>، فإذا استدار الفلك قلت: مات أو هلك. بأيّ وادٍ سلك؟ فيومئذٍ تأويل هذه الآية: ﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۖ ﴾<sup>۲</sup>

یعنی: پیرسید از من پیش از آن که مرا نیابید. پس وقتی که خالی کرد بلاد را از مردم که نماند کسی که حفظ و حراست آنها را کند و اهل آنها را بیرون کرد با پیادگان خود

۱. در مصدر: (تدعو یا ویلها، مکتوب لرحله ومثلها)، و در بحار: (یا ویلها لرحله ومثلها).

۲. سرور أهل الإیمان، ص ۵۰-۵۱، ح ۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۲-۲۷۳، ح ۱۶۷، و نیز ر. ک: نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۰؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲، ح ۲۲؛ النهایة فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۴۸۳؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۸-۱۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۲۸، ح ۷ و ج ۳۴، ص ۲۳۸ و ج ۵۱، ص ۵۷، ح ۴۸ و ج ۵۳، ص ۸۲، ضمن حدیث ۸۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۳۹، ح ۸۲؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۲-۱۰۳.

و پامال کرد اموال آنها را فتنه‌ای که از طرف مشرق بلند می‌شود بعد از آن که فتنه آنها را میرانید و قوه آنها را شکست و برافروخته شد آتش بسیاری از مغرب زمین که آن آتش دامنه‌داری است که صداهای ویل و وای را بلند کند. پس چون میان اهل دین اختلاف افتاد و فلک بر این اختلاف دور زد و گفتید: «کشته شد یا مرد؟ یا در چه وادی ای رفت؟» در آن روز تأویل این آیه: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ﴾ تا آخر آیه ظاهر می‌شود. تمام این حدیث را با تحقیقات لازمه در بخش چهارم این کتاب بطور تفصیل شرح خواهم داد.<sup>۱</sup>

۱۴. سوره نمل، آیه ۸۲:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾؛

یعنی: و چون واقع شود بر ایشان گفتار، بیرون آریم برایشان جنبنده‌ای را از زمین که سخن گوید با ایشان که مردمانی بودند که به نشانه‌های ما یقین نمی‌کردند. در غیبت نعمانی از عبایه بن ربیع از حضرت امیر علیه السلام و آن حضرت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده. از جمله آن در معنای این آیه است که فرمود:

وإِنَّهُمْ لَيَقْرَأُونَ مِنْهَا آيَةً فِي كِتَابِ اللَّهِ: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾ (إلى آخر الآية)، وما يتدبرونها حق تدبرها. ألا أخبركم بأخر ملك بني فلان؟ قلنا: بلى، يا أمير المؤمنين. قال: قتل نفس حرام في يوم حرام في بلد حرام عن قوم قریش. والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، ما لهم ملك بعده غير خمس عشرة ليلة. قلنا: هل قبل هذا من شيء أو بعده من شيء؟ فقال: صيحة في شهر رمضان تفرع اليقظان، وتوقظ النائم، وتخرج الفتاة من خدرها؛<sup>۲</sup>

یعنی: بدرستی که ایشان می‌خوانند از آن آیه‌ای را در کتاب خدای - عزوجل - و آن

۱. ر.ک: حدیث ۲۴۶ و پاورقی آن در همین مجلد.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۶۷، ضمن حدیث ۱۷، و نیز ر.ک: مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۹۰، ضمن حدیث ۷۴۸؛

بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۴، ضمن حدیث ۱۰۰؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۴-۱۰۵.

این آیه است: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾ تا آخر آیه، و تدبّر نمی‌کنند در آن حقّ تدبّر را. آیا خبر ندهم شما را به آخر ملک پسران فلان؟ گفتیم: چرا، یا امیرالمؤمنین! فرمود: کشته شدن نفس حرامی در روز محترمی در شهر محترمی از گروه قریش. قسم به آن کسی که شکافد دانه را و آفریند بنده را، از برای ایشان بعد از کشته شدن او ملکی نخواهد بود غیر از پانزده شب. گفتیم: آیا پیش از آن هم چیزی هست - یعنی: علامتی -، یا بعد از آن؟ فرمود: صیحه‌ای است در ماه رمضان که به فزع اندازد شخص بیدار را و بیدار کند شخص خوابیده را و بیرون آید دختر جوان از سراپرده خود.

### ۱۵. سورة عنكبوت، آیه ۱ - ۲:

﴿الْم \* أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُنْزَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛

یعنی: منم خدای داناتر. آیا گمان می‌کنند مردمان که واگذارده می‌شوند به حال خود همین قدر که بگویند: ایمان آوردیم، و ایشان آزمایش نشوند؟ و در ارشاد مفید از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

لا يكون ماتمدون إليه أعناقكم حتى تميزوا وتمحصوا فلا يبقى منكم إلا ندر، ثم قرأ قوله: ﴿الْم \* أَحْسِبَ النَّاسَ﴾ (إلى آخر الآية)، ثم قال: [إن] من علامات الفرج حدثاً يكون بين المسجدين، ويقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر كبشاً من العرب؛<sup>۱</sup>

یعنی: نمی‌باشد آنچه که گردن کشیده‌اید برای آن - یعنی: قیام قائم - تا این که تمیز داده شوید و آزموده شوید. پس باقی نمی‌ماند از شما مگر اندکی. پس خواند فرموده خدا را: ﴿الْم \* أَحْسِبَ النَّاسَ﴾ تا آخر آیه. پس فرمود: از علامات فرج حادثه‌ای است که واقع می‌شود در میان دو مسجد و می‌کشد فلان پسر فلان پانزده نفر از سرکردگان عرب را.

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶، و نیز ر. ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۸، ح ۴۴۷؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۹-۱۱۷۰، ذیل حدیث ۶۵؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰-۲۱۱، ح ۵۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۵۰، ح ۱۲؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۲۹.

۱۶. سورة نور، آیه ۵۵:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾

یعنی: وعده داده است خدا آنانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند که هرآینه خلیفه خواهد کرد ایشان را همچنان که خلیفه قرار داد کسانی را که پیش از ایشان بودند و هرآینه متمکن خواهد کرد ایشان را.

در غیبت نعمانی به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إذا كان ليلة الجمعة يُهبطُ الربُّ - تبارك وتعالى - ملائكته<sup>۱</sup> إلى سماء الدنيا. فإذا طلع الفجر [جلس ذلك الملك على العرش فوق البيت المعمور و] نصب لمحمد وعلي والحسن والحسين [عليه السلام] منابر من نور عند البيت المعمور.<sup>۲</sup> فيصعدون عليها ويجمع لهم الملائكة والنبیین والمؤمنين، وتفتح أبواب السماء.

فإذا زالت الشمس قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا رب، ميعادك الذي وعدت في كتابك - وهو هذه الآية: ﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ ﴾ (الخ) - ويقول الملائكة والنبیین مثل ذلك، ثم يختر محمد وعلي والحسن والحسين سجداً لله، ثم يقولون: يا رب، اغضب؛ فإنه قد هتك حریمك، وقتل أصفیاءك، وأذلَّ عبادك الصالحون، فيفعل الله ما يشاء، وذلك وقت<sup>۳</sup> معلوم؛<sup>۴</sup>

یعنی: چون شب جمعه شود، هرآینه پروردگار - تبارک و تعالی - ملائکه خود را به آسمان دنیا فرو فرستد. پس چون سفیده صبح طالع شود، نصب کرده می شود برای

۱. در مصدر: (أهبط الله ملكاً).

۲. عبارت «عند البيت المعمور» در مصدر نیامده.

۳. در مصدر: (يوم).

۴. غیبت نعمانی، ص ۲۸۴، ح ۵۶، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۷، ح ۵۴؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۷۳-۷۴ و ج ۲، ص ۱۰۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۶۲.



محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام منبرهایی از نور نزد بیت المعمور، پس بالا می روند بر آنها و جمع می شوند از برای ایشان فرشتگان او و پیغمبران و مؤمنان و گشاده می شود درهای آسمان.

پس چون وقت زوال آفتاب شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض می کند: ای پروردگار من! به وعده ای که داده ای در کتاب خود وفا کن - و آن این آیه است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ﴾ تا آخر آیه - و می گویند فرشتگان و پیغمبران مانند این را. پس به سجده می افتند محمد و علی و حسن و حسین، پس می گویند: پروردگارا! خشمگین شو. بدرستی که هتک حرمت تو را کرد<sup>۱</sup> و کشته شدند برگزیدگان تو و ذلیل شدند بندگان شایسته تو. پس می کند خدا آنچه را خواهد و آن وقت معلوم است.

#### ۱۷. سوره سبأ، آیه ۵۱ - ۵۲:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ \* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾؛

یعنی: و اگر ببینی زمانی که بترسند که هیچ گذشتی در آن نیست و گرفته شوند از جایگاهی نزدیک و بگویند: ایمان آوردیم، و از کجا باشد برای ایشان تناول از جایگاه دور - یعنی: در قیامت.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی از ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که در قول خدای تعالی: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ﴾، قال: من الصوت، وذلك الصوت من السماء، وقوله: ﴿وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾، قال: من تحت أقدامهم خسف بهم؛<sup>۲</sup> یعنی: فرمود: فزع ایشان از صداست و این صدا از آسمان است، و فرمایش خدای تعالی

۱. ترجمه عبارت مورد نظر به صورت «بدرستی که هتک حرمت تو شد» یا «بدرستی که حرمت تو هتک شد» مناسبتر است.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۵-۱۸۶، ح ۱۱؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۰۱۸-۱۰۱۹؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۲۶ و ج ۶، ص ۱۰۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۴۴، ح ۹۹.

که فرمود: ﴿گرفته می شوند از مکان نزدیک﴾ فرمود: از زیر پاهایشان زمین فرو می برد ایشان را.

و نیز از ابی حمزه روایت کرده که گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از قول خدای تعالی: ﴿وَإِنِّي لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾، قال: إِنَّهُمْ طَلَبُوا الْمَهْدِيَّ<sup>۱</sup> مِنْ حَيْثُ لَا يَنَالُ، وَقَدْ كَانَ لَهُمْ مَبْذُولًا مِنْ حَيْثُ لَا يَنَالُ<sup>۲</sup>. فرمود: بدرستی که ایشان طلبیدند مهدی را از جایی که رسیده نمی شد به او و بود که آن حضرت از برای ایشان جابه جا می شد از جایی که نائل به آن حضرت نمی شدند.

مجلسی رحمته الله فرموده که: «من حیث لا ینال» یعنی: بعد از سقوط تکلیف و ظهور آثار قیامت یا بعد از موت یا نزد فرو رفتن به زمین، و احتمال اخیر اظهر است.  
و نیز در سیزدهم بحار گفته است:

و روی أصحابنا فی أحادیث المهدی عن أبی عبد الله وأبی جعفر مثله: ﴿وقالوا﴾: أي: ويقولون فی ذلك الوقت وهو یوم القیامة أو عند رؤیة البأس أو عند الخسف فی حدیث السفیانی: ﴿أَمَّا بِهِ وَإِنِّي لَهُمُ التَّنَاوُشُ﴾، أي: ومن أين لهم الانتفاع بهذا الإیمان الذی حبا<sup>۳</sup> إليه. بین - سبحانه - أنهم لا ینالون به نفعاً كما لا ینال أحد التناوش من مکان بعید؛<sup>۴</sup> یعنی: و روایت کرده اند یاران ما در حدیث های مهدی از حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام مانند آن - یعنی: حدیث قبل - را و گفتند که: معنای آن این است که می گویند در این وقت - و آن روز قیامت است - یا وقت دیدن عذاب یا وقت فرو رفتن به زمین در حدیث سفیانی: ایمان آوردیم به او، ﴿وَإِنِّي لَهُمُ التَّنَاوُشُ﴾ یعنی: و از کجا از برایشان این ایمان که پیش آمده برای ایشان نفع دارد؟ خدای - سبحانه - بیان فرموده

۱. در بیشتر مصادر: (طلبوا الهدی).

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۶، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۷، ح ۱۲؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۰۱۹؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۲۷، ح ۵۲ و ج ۶، ص ۱۰۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۴۴-۲۴۵، ح ۱۰۰.

۳. در مصدر: (ألجثوا).

۴. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۷، ذیل شماره ۱۱، و نیز ر. ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲۹.

که: به سبب این ایمان نائل به نفعی نخواهند شد - همچنان که نمی رسد احدی این تناول را از جایگاه دور .

إلزام الناصب از کتاب محجّه، تألیف سید هاشم بحرینی - أعلى الله مقامه -، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

يكون لصاحب هذا الأمر غيبة، وذكر حديثاً طويلاً يتضمن غيبته وظهوره إلى أن قال: فيدعو الناس - يعني: القائم - إلى كتاب الله وسنة نبيه والولاية لعلي بن أبي طالب والبراءة من عدوه، ولا يسمي أحداً حتى ينتهي إلى البیداء، فيخرج إليه جيش السفيناني، فيأمر الله فيأخذهم من تحت أقدامهم، وهو قول الله تعالى: ﴿ وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا قَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ ﴾؛ يعني: بقائم آل محمد - صلوات الله عليهم - ﴿ وقد كفروا به ﴾ يعني: بقائم آل محمد عليه السلام [ إلى آخر السورة، فلا يبقى منهم إلا رجلان يقال: وتر ووتيرة من [مراد]، وجوههما في أفقيتهما، يمشیان القهقري فيخبران الناس بما فُعل بأصحابهم، والحديث طويل اكتفينا بقدر الحاجة؛<sup>۲</sup>

یعنی: می باشد از برای صاحب این امر غیبتی، و ذکر کرده است حدیث طویلی را که در بر دارد غیبت و ظهور آن حضرت را، تا این که فرمود: پس می خواند مردم را - یعنی: قائم علیه السلام - به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و بیزاری جستن از دشمنان او و نام نمی برد احدی را تا این که می رسد به بیداء . پس بیرون می رود به سوی او لشکر سفینانی . پس امر می فرماید خدا زمین را، پس می گیرد ایشان را از زیر پاهایشان و این است گفته خدای تعالی: ﴿ وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا قَوْتَ ﴾ تا ﴿ آمَنَّا بِهِ ﴾؛ یعنی: ایمان آوردیم به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ( تا آخر سوره ). پس باقی نماند از ایشان مگر دو نفر که آنها را وتر و وتیره گویند که روهای ایشان به عقب بر می گردد و عقب عقب راه می روند و به مردم خبر می دهند آنچه را به اصحاب

۱. در روایت اول مصدر: (ولا یستمر).

۲. إلزام الناصب، ج ۱، ص ۸۰، و ج ۲، ص ۱۰۵-۱۰۶، و نیز ر.ک: تفسیر عتاشی، ج ۲، ص ۵۷؛ بحار الأنوار،

ج ۵۲، ص ۲۴۲، ضمن حدیث ۹۱.

ایشان گذشت، و حدیث طولانی است. بقدر حاجت اکتفا شد. تا این جا بود کلام صاحب الزام الناصب.

۱۸. سورة حمّ سجدة، آیه ۱۵:

﴿لِنُدِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى﴾؛

یعنی: هرآینه می چشائیم ایشان را عذاب خواری در زندگانی دنیا و هرآینه عذاب آخرت خوار [کننده] تر است.

در غیبت نعمانی به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده در قول خدای تعالی: ﴿عذاب الخزي﴾، چیست عذاب خواری دنیا؟

فقال: أي خزي أخزي - يا أبابصير - من أن يكون الرجل في بيته وأصحابه<sup>۱</sup> وعلی إخوانه وسط عياله إذ شقّ أهله الجيوب عليه وصرخوا، فيقول الناس: ما هذا؟ فيقال: مسخ فلان الساعة؟ فقلت: قبل قيام القائم، أو بعده؟ قال: لا، بل قبله<sup>۲</sup>؛ یعنی: کدام خواری خوارتر است - ای ابابصیر! - از این که مرد در خانه اش در میان اهل و عیال و برادران و یارانش باشد که ناگاه چاک زنند بر او اهل او گریبان های خود را و فریاد زنند. پس مردم بگویند: این فریاد برای چیست؟ پس گفته شود: فلان در این ساعت مسخ شد. پس گفتم: پیش از قیام قائم، یا بعد از آن؟ فرمود: نه، بلکه پیش از آن.

۱۹. سورة حمّ سجدة، آیه ۵۳:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾؛

یعنی: بزودی بنماییم ایشان را نشانه های خود را در کرانه های جهان و در خودهاشان تا این که آشکار شود برای ایشان که او حق است.

۱. در بیشتر مصادر: (وحجاله).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۷ - ۲۷۸، ح ۴۱، ونیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۱ - ۲۴۲، ح ۱۱۱؛ نفس

الرحمن في فضائل سلمان، ص ۲۸۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۶.

در غیبت نعمانی به سند خود روایت کرده که: از حضرت باقر علیه السلام سؤال کرده شد از تفسیر این آیه، فرمود:

نریهم في أنفسهم المسخ، ونريهم في الآفاق انتقاض الآفاق عليهم، فيرون قدرة الله في أنفسهم في الآفاق، وقوله: ﴿ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ﴾ يعني بذلك خروج القائم، هو الحق من الله - عز وجل -، يراه هذا الخلق، لا يد منه؛<sup>۱</sup>

یعنی: می نمایم به ایشان در نفس هاشان در آفاق مسخ را و در آفاق کم شدن آفاق را بر ایشان. پس می بینند قدرت خدا را در نفس هاشان و در آفاق، و فرموده او: ﴿ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ﴾ قصد می کند به آن خروج قائم را. او حق است از جانب خدای - عز وجل. می بینند آن را این خلق. ناچار است از آن.

در کافی به سند خود از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود: خسف ومسخ وقذف. قال: قلت: ﴿ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ ﴾ ؟ [قال:] دع ذا. ذاك قيام القائم؛<sup>۲</sup> گفت: گفتم: ﴿ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ ﴾ یعنی: چه؟ فرمود بگذار این را. آن قیام قائم علیه السلام است.

۲۰. سورة شعراء، آیه ۴:

﴿ إِن نَّشَأُ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴾؛

یعنی: اگر بخواهیم، فرو می فرستیم بر ایشان از آسمان نشانه‌ای، پس می گردد گردن هاشان برای آن خضوع کنندگان.

غیبت نعمانی به سند خود از حضرت زین العابدین و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن آیت ندای اول است.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۷، ح ۴۰ با اختلاف در ابتدای حدیث، و نیز ر. ک: کافی، ج ۸، ص ۳۸۱، ح ۵۷۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۶۲-۶۳، ح ۶۳ و ج ۵۲، ص ۲۴۱، ح ۱۱۰؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۱۲۰؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۶۵ و ج ۶، ص ۳۲۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۵۵-۵۵۶، ح ۷۵؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۲۸۸؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۸۲ و ج ۲، ص ۱۰۶؛ تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۶.

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۶۶، ح ۸۱؛ و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۳، ح ۷۱؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۱۲۰؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۵۵، ح ۷۴؛ تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۶.

قال: إذا سمعوا الصوت أصبحوا وكأتما على رؤوسهم الطير؛<sup>۱</sup>

فرمود: چون صدا را بشنوند، داخل در صبح می شوند بنحوی که گویا مرغ مرگ بالای سرهای ایشان است.

و نیز در غیبت نعمانی به سند خود روایت کرده از عبدالله بن سنان که گفت: نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی از قبیله همدان می گفت که: جماعت عامه سرزنش می کنند ما را و به ما می گویند که: شما گمان می کنید که منادی از آسمان به نام صاحب این امر ندا می کند، و حضرت تکیه فرموده بود. غضبناک از جا بلند شد و نشست. پس فرمود: از من روایت نکنید و روایت کنید از پدرم و بر شما حرجی نیست در این روایت کردن.

أشهد أنني سمعت أبي عليه السلام يقول: والله إن ذلك في كتاب الله - عز وجل - لبين حيث يقول: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾، فلا يبقى في الأرض يومئذٍ أحد إلا خضع وذلت رقبتة لها، فيؤمن أهل الأرض إذا سمعوا الصوت من السماء: ألا، إن الحق في علي بن أبي طالب وشيعته. فإذا كان الغد صعد إبليس في الهواء حتى يتواري عن أهل الأرض، ثم ينادي: ألا، إن الحق في عثمان بن عفان وشيعته، فإنه قتل مظلوماً، فاطلبوا بدمه.

فيثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت على الحق وهو النداء الأول، ويرتاب يومئذ الذين في قلوبهم مرض، والمرض والله عداوتنا. فعند ذلك يتبرؤون منا ويتناولونا، فيقولون: إن الحنادي الأول سحر من سحر أهل هذا البيت، ثم تلا أبو عبد الله قول الله - عز وجل -: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾<sup>۲؛ ۳</sup>

یعنی: شهادت می دهم که من شنیدم از پدرم علیه السلام که می فرمود: والله، بدرستی که این

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۱، ح ۲۳، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۳، ح ۴۱.

۲. سوره قمر، آیه ۲.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۶۸، ضمن حدیث ۱۹، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۲، ح ۴۰؛ إلیزام الناصب،

ج ۱، ص ۷۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۶.

صدا در کتاب خدای - عزوجل - بیان شده، آن جایی که می گوید: ﴿اگر بخواهیم، فرو می فرستیم بر ایشان از آسمان نشانه ای، پس می گردد گردن های ایشان خضوع کنندگان﴾. پس باقی نمی ماند در زمین در آن روز احدی مگر این که خضوع می کند و ذلیل می شود گردن او برای آن. پس ایمان می آورند اهل زمین وقتی که شنیدند این صدا را از آسمان که: آگاه باشید که حق در علی بن ابی طالب و شیعیان اوست، و چون فردا شود، بالا می رود شیطان در هوا تا از دیده های اهل زمین پنهان شود. پس ندا می کند که: آگاه باشید که حق در عثمان بن عفان و شیعیان اوست؛ زیرا که او مظلوم کشته شد. پس بخواهید خون او را.

پس ثابت می دارد خدا آن کسانی را که ایمان آوردند به گفتار ثابت بر حق و آن ندای اول است و شک می کنند در آن روز آنهایی که در دل هاشان مرض است - به ذات خدا قسم است دشمنی ما را. پس در این هنگام بیزاری می جویند از ما. پس می گیرند ما را و می گویند: صدای اول جادویی از جادوهای این خانواده است. پس تلاوت فرمود حضرت صادق علیه السلام این آیه را: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾؛ و اگر ببینند نشانه ای را رو می گردانند و می گویند: این جادویی است دنباله دار.

و نیز در سیزدهم بحار از کتاب مواعظ به سند خود روایت کرده از حسن بن زیاد بن صیقل که گفت: شنیدم از ابی عبدالله، جعفر بن محمد، که می فرمود:

إِنَّ الْقَائِمَ لَا يَقُومُ حَتَّى يَنَادِيَ مَنَادٍ مِّنَ السَّمَاءِ تَسْمَعُ الْفَتَاةُ فِي خُدْرَاهَا، وَيَسْمَعُ أَهْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>۱؛ ۲</sup>

یعنی: بدرستی که قائم قیام نمی کند تا این که منادی ای از آسمان ندا کند که بشنوند دختران جوان هر یک در سراپرده خود و بشنوند اهل مشرق و مغرب، و در این باب

۱. سوره شعراء، آیه ۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۵، ح ۱۵، و نیز ر. ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۷، ح ۱۳۴؛ تفسیر صافی،

ج ۴، ص ۲۹، ح ۴.

نازل شده است این آیه: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ﴾ تا آخر. معنی آن قبلاً گفته شد.<sup>۱</sup>  
 غیبت نعمانی به سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:  
 سئل أمير المؤمنين ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾،<sup>۲</sup> فقال: انتظروا الفرج من ثلاثٍ.  
 فقلت: يا أمير المؤمنين، وما هي؟ فقال: اختلاف أهل الشام بينهم، والرايات السود من  
 خراسان، والفرعة في شهر رمضان. فقيل: وما الفرعة في شهر رمضان؟ فقال: أما سمعتم  
 قول الله - عز وجل - في القرآن: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ﴾ (الآية)؟ [هي آية] تخرج الفتاة  
 من خدرها، وتوقظ النائم، وتفزع اليقظان؛<sup>۳</sup>

یعنی: پرسیده شد از امیرالمؤمنین علیه السلام از آیه ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾ - که در  
 سوره مریم است. پس فرمود: منتظر باشید فرج را از سه چیز. پس عرض کردم: یا  
 امیرالمؤمنین! چیست آنها؟ فرمود: اختلاف در میان اهل شام و پرچم‌های سیاه از  
 خراسان و فزعه در ماه رمضان. پس گفته شد که: چیست فزعه در ماه رمضان؟  
 فرمود: آیا نشنیده‌اید گفته خدای - عز وجل - را در قرآن: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ﴾ تا آخر آیه؟  
 معنای آن از پیش گذشت.<sup>۴</sup> نشانه‌ای است که بیرون آید<sup>۵</sup> دختر جوان از سراپرده خود  
 و بیدار کند شخص خوابیده را و به فزع بیدارزد بیدار را.

۲۱. سوره ق، آیه ۴۱ و ۴۲:

﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ \* يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ  
 يَوْمَ الْخُرُوجِ﴾؛

۱. ر.ک: جزء اول، صفحه ۱۴۴.

۲. سوره مریم، آیه ۳۷.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۶۰ - ۲۶۱، ح ۸، و نیز ر.ک: تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۷، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،  
 ص ۲۲۹ - ۲۳۰، ح ۹۵ و ص ۲۸۵، ح ۱۴؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۲۸۶.

۴. ر.ک: جزء ۱، صفحه ۱۴۴.

۵. بهتر است کلمه مربوط به این بخش از ترجمه «تُخْرِج» خوانده شده و به صورت «بیرون آورد دختر جوان  
 را» ترجمه شود.



یعنی: و بشنو روزی که ندا می‌کند نداکننده از جایگاه نزدیک. روزی است که می‌شنوند ندای به حق را. آن روز روز بیرون آمدن است.

در تفسیر قمی گفته است: صيحة القائم من السماء ﴿ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ [قال: هي الرجعة]؛<sup>۱</sup> یعنی: مراد صيحة قائم است از آسمان و آن روز روز خروج است، و به سند خود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که: آن روز رجعت است.

و در تفسیر صافی از قمی روایت کرده: ینادی المنادی باسم القائم واسم أبيه،<sup>۲</sup> ﴿مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾ بحيث يصل نداؤه إلى الكل على السواء؛ یعنی: ندا می‌کند نداکننده به نام قائم و نام پدر او از جایگاه نزدیک بنحوی که برسد صدای او در همه روی زمین یکسان و برابر.

۲۲. سورة معارج، آیه ۱:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾

در تفسیر قمی است که گفته: سؤال شد از حضرت باقر علیه السلام از معنای آن، فرمود: نار تخرج من المغرب وملك [یسوقها] من خلفها، حتی تأتي دار بني سعد بن همام عند مسجدهم، فلا تدع داراً لبني أمية إلا أحرقتها وأهلها، ولا تدع داراً فيها وتر لآل محمد إلا أحرقتها، وذلك المهدي؛<sup>۳</sup>

یعنی: بیرون می‌آید آتشی از مغرب و فرشته‌ای از عقب آن است، تا این که می‌آید

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۷، و نیز ر. ک: تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۲۰۵؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۶۵، ح ۴۲

و ج ۶، ص ۵۴۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۱۸-۱۱۹، ح ۵۹؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۸۸ و ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۶۵، ح ۴۱ و ج ۶، ص ۵۴۳، و نیز ر. ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۷؛ تفسیر اصفی،

ج ۲، ص ۱۲۰۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۱۸-۱۱۹، ح ۵۹؛ ینابيع المودة، ج ۳، ص ۲۵۱، ح ۵۰؛

إلزام الناصب، ج ۱، ص ۸۸ و ج ۲، ص ۳۰۸؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۲.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۵، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۸، ح ۱۴؛ تفسیر اصفی، ج ۲،

ص ۱۳۵۰؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۲۴، ذیل شماره ۲ و ج ۷، ص ۲۸۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۲،

ح ۷؛ نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۲۸۵؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۹۳ و ۱۰۸.

در خانه پسران سعد بن همام نزد مسجد ایشان . پس نمی گذارد خانه ای از بنی امیه را الا این که می سوزاند آن را با اهلش و نمی گذارد خانه ای را که در آن کینه ور و کشنده ای از آل محمد باشد مگر این که آتش زند آن را و بسوزاند و آن مهدی عجل الله فرجه است .  
 مخفی نماند که علاوه بر این آیات زیاد دیگری است که بعد از این در ضمن احادیث آینده ذکر کرده خواهد شد . در این بخش به بیست و دو آیه اکتفا کردم و در بخش سوم به اخبار منصوصه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به طرق فریقین - از عامه و خاصه - می پردازم و در آنچه از آنها که محتاج به شرح و بسط است از ضبط لغات و شرح کلمات مبادرت خواهم نمود و توفیق اتمام آن را از ذات پاک خداوند متعال با استمداد از دربار عظمت مدار حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - خواهم .

### بخش سوم

## در اخبار مأثوره از پیغمبر صلی الله علیه و آله از طرق خاصه و عامه

### حدیث اول

ملاحم و فتن ، صفحه ۱۵ : سید بن طاوس رحمته الله در باب اول از آنچه از کتاب فتن نعیم بن حماد ذکر کرده در بیان این که پیغمبر صلی الله علیه و آله عالم به ماکان و ما یكون بوده تا روز قیامت ، گفته است :

نعیم به سند خود از ابن عباس روایت کرده که فرمود :

إِنَّ اللَّهَ رَفَعَ لِي الدُّنْيَا ، فَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهَا وَإِلَى مَا هُوَ كَائِنٌ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَمَا أَنْظُرُ إِلَى

كَفِّي [هذه] ؛<sup>۱</sup>

یعنی : پس بدرستی که خدا بلند کرد برای من دنیا را . پس من نظر می کردم به سوی آن و به آنچه خواهد بود تا روز قیامت همچنان که بر کف دست خود نگاه می کنم .

۱. ملاحم و فتن ، ص ۶۵ ، ح ۱ ، و نیز ر. ک : کتاب الفتن ، ص ۱۳ ؛ حلیة الأولیاء ، ج ۶ ، ص ۱۰۱ ؛ مجمع الزوائد ، ج ۸ ، ص ۲۸۷ ؛ کنز العمال ، ج ۱۱ ، ص ۳۷۸ ، ح ۳۱۸۱۰ و ص ۴۲۰ ، ح ۳۱۹۷۱ .

## حدیث دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۶: نعیم بن حماد به سند خود از حذیفه بن الیمان روایت کرده که گفت:

قال رسول الله ﷺ: تكون فتنة، ثم تكون جماعة، ثم تكون فتنة، ثم تكون جماعة، ثم فتنة تعوج فيها عقول الرجال؛<sup>۱</sup>

یعنی: فرمود پیغمبر خدا ﷺ: فتنه ای می باشد. پس از آن جماعتی باشد. پس از آن فتنه ای باشد. پس از آن جماعتی باشد. پس از آن فتنه ای باشد که عقول مردان کج شود در آن.

## بیان

محمّل است مراد حضرت از فتنه اول فتنه امر خلافت باشد و مراد از جماعت اجماع عامه باشد برای نصب اول، و مراد از فتنه دوم فتنه بنی امیه و مراد از جماعت دوم جماعت بنی عباس و فتنه سوم فتنه سفیانی باشد.

## حدیث سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۶: نعیم به سند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت:

قال رسول الله ﷺ: أهدركم سبع فتن تكون بعدي. فتنة تُقبِل من المدينة، وفتنة بمكة، وفتنة تُقبِل من اليمن، وفتنة تُقبِل من الشام، وفتنة تُقبِل من المشرق، وفتنة تُقبِل من قبَل المغرب، وفتنة من بطن الشام وهي فتنة السفیانی.

قال ابن مسعود: منكم من يُدرك أولها، ومن هذه الأمة من يُدرك آخرها؛<sup>۲</sup>

یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ: می ترسانم شما را از هفت فتنه که بعد از من می باشد.

۱. ملاحم و فتن، ص ۶۶، ح ۴، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۷۹، ح ۳۱۱۲۶.  
 ۲. ملاحم و فتن، ص ۶۷، ح ۵، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۸؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۸-۴۶۹؛ إمتاع الأسماع، ص ۱۳، ح ۴؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۲۷.

فتنه‌ای که رو می‌آورد از مدینه و فتنه‌ای به مکه و فتنه‌ای رو آورد از یمن و فتنه‌ای که رو آورد از شام و فتنه‌ای که رو آورد از مشرق و فتنه‌ای که رو آورد از طرف مغرب و فتنه‌ای که رو آورد از وسط شام که آن فتنه سفیانی است.

ابن مسعود گفت: بعضی از شماها کسی است که درک می‌کند اول آن را و از این امت کسی است که درک می‌کند آخر آن را.

### بیان

فتنه مدینه بعد از رحلت پیغمبر بوده و فتنه مکه از عبدالله بن زبیر بوده و فتنه یمن از قبیل نجده و فتنه شام از قبیل بنی امیه و فتنه مشرق از قبیل بنی عباس، و ممکن است گفته شود که: از قبیل نژاد ترک سوفیاتی - یعنی: روسی‌های اشتراکی و خراسانی - باشد - چنان که از اخبار علائم نزدیک به ظهور استفاده می‌شود و بعد از این مشروحاً و مفصلاً بیان خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

### حدیث چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۷: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لتأتیتکم بعدی أربع فتن. الأولى يستحلّ فيها الدماء، والثانية يستحلّ فيها الدماء والأموال، والثالثة يستحلّ فيها الدماء والأموال والفروج، والرابعة صمّاء عمياء مطبقة، تمور مور السفينة<sup>۱</sup> في البحر حتى لا يجد أحد من الناس ملجأً منها، تطير<sup>۲</sup> بالشام، وتغشى العراق، وتحيط الجزيرة يدها<sup>۳</sup> ورجلها. يعرك الأنام<sup>۴</sup> فيها بالبلاء عرك الأديم. لا يستطيع

۱. در مصدر: (مور الموج).

۲. در مصدر: (تطيف).

۳. در مصدر: (بيدها).

۴. در مصدر: (تعرك الأمة).

أحد من الناس يقول فيها: مَهْ مَهْ. لا ترفعونها من ناحية إلا انفتقت من ناحية أخرى؛<sup>۱</sup>  
 یعنی: هر آینه می آید شما را بعد از من چهار فتنه: اول فتنه‌ای است که حلال می شود  
 در آن خون‌ها و دوم فتنه‌ای است که حلال می شود در آن خون‌ها و مال‌ها و سوم فتنه‌ای  
 است که حلال می شود در آن خون‌ها و مال‌ها و فرج‌ها و چهارم فتنه‌ای است که نیاید  
 و کور کننده و دیوانه کننده.<sup>۲</sup> دور می زند مانند دور زدن کشتی در دریا حتی این که نیاید  
 احدی از مردم برای نجات از آن فتنه پناهگاهی. پرواز می کند به شام و فرو می گیرد  
 عراق را و احاطه می کند به جزیره. دست و پای آن فتنه مالش می دهد مردم را مانند مالش  
 دادن پوست هنگام دباغی کردن. احدی از مردم توانایی ندارد که بگوید: مکن، مکن.  
 بلند نمی کنند آن فتنه را از ناحیه‌ای مگر این که شکافته می شود از ناحیه دیگری.

### حدیث پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۷: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده  
 که فرمود:

يكون في أمتي أربع فتن، فالأولى يصيبهم فيها بلاء حتى يقول المؤمن: هذه مهلكتي،  
 والثانية حتى يقول المؤمن: هذه مهلكتي، والثالثة كلما قيل: انقطعت، تمادت الفتنه،  
 والرابعة تصيبهم إذا كانت الأمة<sup>۳</sup> مع هذا مرة ومع هذا مرة بلا إمام وبلا جامع<sup>۴</sup>؛<sup>۵</sup>

یعنی: می باشد در امت من چهار فتنه: فتنه اولی در آن بلایی به مردم می رسد تا این  
 که مؤمن می گوید: این است سبب هلاک شدن من، و فتنه دوم را که می بیند، می گوید

۱. ملاحم و فتن، ص ۶۸، ح ۶، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۸-۲۹ و ۲۶: معجم اوسط طبرانی، ج ۸، ص ۱۰۹؛  
 معجم کبیر، ج ۱۸، ص ۱۸۰: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۰۸: الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۹: کنز العمال، ج ۱۱،  
 ص ۱۶۳-۱۶۴، ح ۳۱۰۴۷-۳۱۰۴۹ و ۳۱۰۵۲.

۲. ترجمه صحیح برای این قسمت آن است که گفته شود: (و چهارم فتنه‌ای است که کور و کور).

۳. در مصدر: (والرابعة يصيرون فيها إلى الكفر، إذا كانت الإمعة).

۴. در مصدر: (بلا إمام ولا جماعة).

۵. ملاحم و فتن، ص ۶۹، ح ۷، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۹: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۳-۱۶۴، ح ۳۱۰۵۰.

که: این است هلاک کننده من. فتنه سوم فتنه‌ای است که هرچه گفته می‌شود: بریده می‌شود، کشیده شود. فتنه چهارم وقتی به آنها می‌رسد که امت گاهی این طرفی باشند و گاهی آن طرفی و پیشوا و گردآورنده‌ای نداشته باشند.

### حدیث ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۸: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

ستكون بعدي فتن. منها فتنه الإجماع،<sup>۱</sup> يكون فيها حرب و هرب، ثم فتن بعدهن أشدّ منها، ثم تكون فتنه كلما قيل: انقطعت، تمادت حتى لا يبقى بيت إلا دخلته ولا مسلم إلا صكته، حتى يخرج رجل من عترتي؛<sup>۲</sup>

یعنی: زود باشد که بوده باشد بعد از من فتنه‌هایی. بعضی از آنها فتنه آواره کردن از وطن و جنگ کردن و فرار کردن است. پس بعد از اینها فتنه‌هایی است سخت‌تر. پس بعد از آن فتنه‌ای است که هرچه بریده شود، کشیده شود تا این که نماند خانه‌ای مگر این که در آن داخل شود و نباشد مسلمانی مگر این که بکوبد او را، تا این که بیرون آید مردی از عترت من.

### حدیث هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۸: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
تكون فتنه تعوج<sup>۳</sup> فيها عقول الرجال حتى لا يكاد يرى رجلاً عاقلاً، وذكر ذلك في  
الفتنة الثالثة؛<sup>۴</sup>

۱. در مصدر: (الأحلاس).

۲. ملاحم و فتن، ص ۷۰، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۳۰: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۹، ح ۳۸۶۸۵.

۳. در مصدر: (يعرج).

۴. ملاحم و فتن، ص ۷۰، ح ۱۰، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۳۳: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۷۹، ح ۳۱۱۲۶.

یعنی: می باشد فتنه ای که کج شود در آن فتنه عقل های مردان تا این که نزدیک شود که دیده نشود مرد عقل داری و یاد کرد آن حضرت که این حال در فتنه سوم باشد.

### حدیث هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۸: نعیم به سند خود روایت کرده که:  
ذکر رسول الله ﷺ هرجاً بین الناس یقتل الرجل جاره وأخاه وابن عمه. قالوا: ومعهم عقولهم؟ قال: ینزع عقول أكثر أهل ذلك الزمان، ویخلف لهم هباء من الناس. یحسب أحدهم أنه علی شیء؛<sup>۱</sup>

یعنی: یاد فرمود رسول خدا کشت و کشتاری را در میان مردم که بکشد مرد همسایه خود و برادر خود و پسر عم خود را. گفتند: و با ایشان است عقل هاشان؟ فرمود: کنده می شود عقل های اکثر اهل آن زمان و خلیفه شوند برای ایشان بی عقل و - یا کم عقل های - از مردمان که چنین گمان کند یکی از ایشان که چیزی است - یعنی: آدم دانایی است.

### حدیث نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۲۱: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

یکون بعدي خلفاء، وبعد الخلفاء أمراء، وبعد الأمراء ملوک، وبعد الملوک جبابرة، وبعد الجبابرة رجل من أهل بيتي يملأ الأرض عدلاً، ومن بعده القحطاني، والذي بعثني بالحق ما هو دونه؛<sup>۲</sup>

۱. در مصدر: (ومعنا عقولنا).

۲. ملاحم و فتن، ص ۷۱، ح ۰۱۱ و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۴۰۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۹، ح ۳۹۵۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۲۰۳، ح ۷۲۳۴؛ کتاب الفتن، ص ۳۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۴۱-۲۴۲، ح ۳۱۳۸۰ و ۳۱۳۸۲.

۳. ملاحم و فتن، ص ۷۶-۷۷، ح ۰۲۰ و نیز ر.ک: الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۲۱؛ معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول ﷺ، ص ۱۹۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۲۴؛ غایة المرام، ج ۷، ص ۹۸.

یعنی: بعد از من می باشد دوره خلفا و بعد از خلفا امرا و بعد از امرا پادشاهان و بعد از پادشاهان بی رحم ها و کشتندگان مردم بناحق، و آنها کسانی هستند که مجبور می کنند مردم را به قهر و غلبه تا ایشان را اطاعت کنند و سرکش و دل سخت اند، و بعد از اینها مردی است از اهل بیت من که پر می کند زمین را از عدل و داد و از بعد او است قحطانی، و سوگند به آن کسی که برانگیخت مرا به حق که او - یعنی: قحطانی - نیست غیر از مردی که از اهل بیت من است.

### حدیث دهم

ملاحم و فتن، صفحه ۲۷: نعیم بن حماد به سند خود از ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إذا خرجت الرايات السود، فإن أولها فتنة، وأوسطها ضلالة، وآخرها كفر؛<sup>۱</sup>  
یعنی: وقتی که بیرون آمد پرچم های سیاه، پس بدرستی که اول آن فتنه و میان آن گمراهی و آخر آن کفر است.

### حدیث یازدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۲۸: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
إذا سمعتم بناس يأتون من قِبَل المشرق أولي دهاء<sup>۲</sup> يعجب الناس من زيهم فقد  
أظلمتكم الساعة؛<sup>۳</sup>

یعنی: وقتی که شنیدید که مردمانی از جانب مشرق می آیند که صاحبان بلاها

۱. ملاحم و فتن، ص ۸۷، ح ۴۲، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۱۶: تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۳۶: مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۳، ص ۸۶: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۰، ح ۳۱۰۳۳: بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۵۲۹، ذیل شماره ۳۴ و ج ۴۲، ص ۶۱.

۲. در مصدر به جای «أولي دهاء» آمده: (أو كورها).

۳. ملاحم و فتن، ص ۹۰، ح ۴۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۱: إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۹۰: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۸، ح ۳۸۵۰۷.



و کارهای سخت‌اند و از زنی ایشان مردم تعجب کنند، پس بتحقیق سایه می‌اندازد بر سر شما قیامت صغرا.

### حدیث دوازدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۲۹: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
أعوذ بالله من فتنة المشرق، ثم من فتنة المغرب؛<sup>۱</sup>  
یعنی: پناه می‌برم به خدا از فتنة مشرق پس از [آن از] فتنة مغرب.

### حدیث سیزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۰ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
ما من أهل ذمتكم قوم أشدّ عليكم في تلك البلايا من أهل الشارقة أصحاب الملح  
والعسول.<sup>۲</sup> إن المرأة من نساءهم لتطعن بإصبعها في بطن المرأة من نساء المسلمين وتقول:  
خربا بأسمائه بها<sup>۳</sup> تقول: أعطوا الجزية؛<sup>۴</sup>

یعنی: نیست از اهل ذمه شما گروهی سخت‌گیرتر بر شما در این بلاها از اهل مشرق که صاحبان خشم و سرنیزه‌ها هستند. بدرستی که زنی از زن‌های ایشان هرآینه با انگشت خود طعنه می‌زند در شکم زنی از زن‌های مسلمانان و می‌گوید: خربا به نام‌های آن - یعنی: می‌گوید جزیه بدهید.

«ملح» یعنی: خشم.

عسول: به معنی رماح - یعنی: نیزه‌ها.

۱. ملاحم و فتن، ص ۹۳، ح ۵۵ با اندکی اختلاف، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۵۶؛ آحاد و مثنائی، ج ۳، ص ۷۳، ح ۱۳۸۸؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۷، ص ۱۸۷؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۶۹، ح ۱۸۱۱؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۴۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۹، ح ۳۱۴۵۰.

۲. در مصدر: (والعسول).

۳. در مصدر: (جزیانا، شماتة بها).

۴. ملاحم و فتن، ص ۹۴، ح ۵۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۴۱.

### حدیث چهاردهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۰: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
 إذا أقبلت فتنه من المشرق وفتنة من المغرب والتقوا [ببطن الشام]، فبطن الأرض  
 يومئذٍ خير من ظهرها؛<sup>۱</sup>

یعنی: وقتی که رو آورد فتنه‌ای از سمت مشرق و فتنه‌ای از سمت مغرب و به  
 همدیگر رسیدند، پس در آن وقت زیر زمین رفتن - یعنی: مردن - بهتر است از روی  
 زمین ماندن - یعنی: زنده ماندن.  
 کنایه از سختی و شدت فتنه است.

### حدیث پانزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۱: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده  
 که فرمود:  
 إذا مات الخامس من أهل بيتي، فالهرج الهرج حتى يموت السابع، ثم كذلك حتى  
 يقوم المهدي؛<sup>۲</sup>

یعنی: وقتی که بمیرد پنجم از اهل بیت من، پس خونریزی و کشتن است تا وقتی  
 که بمیرد هفتم. پس باز همین طور هست تا این که قیام کند مهدی.

### بیان

سید فرموده: نعیم گفت: از شریک به من خبر رسیده که هفتم ابن‌العفر - یعنی:  
 هارون - است و حال آن که هارون پنجمی است از خلفای عباسی، و من می‌گویم که:  
 او هفتم بعد از سی‌ام است. این ترجمه کلام سید است در ملاحم و فتن که مراد او

۱. ملاحم و فتن، ص ۹۵، ح ۶۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۴۴ و ۱۶۲.

۲. ملاحم و فتن، ص ۹۶-۹۷، ح ۶۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۴۷،  
 ح ۳۱۴۰۰.

سی و هفتمین خلیفه بنی عباسی است و این خلاف ظاهر خبر است، بلکه مراد از هفتم ظاهراً مأمون باشد.

### حدیث شانزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۲: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يكون للترك خرجتان. خرجة يخرجون من أذربايجان، والثانية يربطون خيولهم بالفرات، لا ترك بعدها!

یعنی: از برای ترک خروج‌هایی است. یک خروج این است که بیرون می‌آیند از آذربایجان و دفعه دوم می‌بندند اسب‌های خود را کنار فرات و ترکی بعد از آن نیست.

### بیان

سید بن طاوس رحمته الله در ذیل این خبر فرموده: می‌گوییم: شاید معنای این که فرموده: «ترکی بعد از آن نیست» که: داخل فرات شود، بلکه ایشان کسانی هستند که ملک به دست ایشان می‌افتد.

مؤلف ناچیز گوید: ظاهر متن حدیث و ظاهر کلام سید خالی از سقط به نظر نمی‌آید. چون نسخه منحصر بود، لذا عین عبارت حدیث را بنحوی که نوشته شده بود نوشتم. امید است بعد از این در کتب دیگر بر آن ظفر یابم.

### حدیث هفدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۲: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: للترك خرجتان. إحداهما يخرجون والثانية يسرعون<sup>۲</sup> على نهر<sup>۳</sup> الفرات.

۱. ملاحم و فتن، ص ۹۹، ح ۶۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۸: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۶-۲۷۷، ح ۲۱۵۱۰.

۲. در مصدر: (یسرعون).

۳. در مصدر: (نهر).

یعنی: از برای ترک دو خروج است. یکی از آنها خراب می‌کنند و دوم شتاب کنند بر نهر فرات.

قال عبد الرحمن في حديثه عن النبي ﷺ: فيكون فيهم ذبح الله الأعظم، لا ترك بعدها؛<sup>۱</sup> عبد الرحمن - که راوی حدیث است - در حدیث خود از پیغمبر ﷺ گفت: پس می‌باشد در ایشان ذبح الله اعظم - یعنی: ذبح بزرگ‌تری از جانب خدا - که ترکی نماند بعد از آن.

سید ﷺ بعد از نقل این حدیث فرموده که: شاید مراد آن حضرت طایفه ترک بنی عبّاس که مسلمان‌اند باشند و آنها کسانی هستند که ترکی مانند ایشان بعد از ایشان نیست، و در میان ایشان ذبح اعظم است بر دست این دولت قاهره. انتهی ترجمه کلام او - اعلی الله مقامه.

مؤلف حقیر گوید: شاید آخر خلیفه بنی عبّاسی باشد به نام عبدالله که مقارن خروج سفیانی با پرچم‌های سیاه قیام می‌کند و با سفیانی جنگ می‌کند و در زمان او خون‌ریزی عظیمی واقع می‌شود و سفیانی بر او غالب می‌شود - چنان که از بعضی اخبار مستفاد می‌شود و بعد از این به محلّ خود اخبار آن ذکر کرده می‌شود، و این پرچم‌های سیاه غیر از پرچم‌های سیاهی است که از سمت خراسان بلند می‌شود - چنان که ذکر می‌کنم.

### حدیث هجدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۳: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: إذا كانت صيحة في رمضان، فإنها تكون مَعَمَّة في سؤال، وتمير<sup>۲</sup> القبائل في ذي القعدة، وتسفك الدماء في ذي الحجة والمحرم، وما المحرم! يقولها ثلاثاً. هيهات، هيهات.

۱. ملاحم و فتن، ص ۹۹، ح ۶۹ و ص ۱۹۵، ح ۲۷۶، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۸ و ۴۱۶: كنز العمال.  
ج ۱۱، ص ۲۷۶، ح ۳۱۵۱۰.  
۲. در مصدر: (وتميز).

يقتل الناس فيها هرجاً هرجاً. قال: قلنا: وما الصيحة، يا رسول الله؟ قال: هذه<sup>۱</sup> في النصف من رمضان يوم الجمعة ضحى، وذلك إذا وافق شهر رمضان ليلة الجمعة، فتكون هذه توظف النائم، وتقعّد القائم، وتخرج العواتك<sup>۲</sup> من خدورهنّ في ليلة الجمعة. فإذا صليتم الفجر من يوم الجمعة فادخلوا بيوتكم، وأغلقوا أبوابكم، وسدّوا كواكم، ودثروا أنفسكم، وسدّوا أذانكم. فإذا أحسستم بالصيحة فخرّوا لله سجّداً وقولوا: سبحان القدّوس، ربّنا القدّوس؛ فإنّه من فعل ذلك نجاة، ومن لم يفعل ذلك هلك<sup>۳</sup>.  
معمة: آواز دليران در معركة و کارزار کردن.

يعنى: زمانى كه واقع شود صدایی در ماه رمضان، پس بدرستی كه آن نشانه است كه در ماه شوال آواز دليران در معركة و کارزار کردن بلند شود و در ماه ذى القعدة فتنه و خونریزی واقع شود و خون‌ها در ماه ذى الحجه ريخته شود و محرم، چه محرمى؟! سه مرتبه تکرار فرمود و فرمود: چقدر دور است! چقدر دور است! کشته مى‌شوند در آن فتنه چه کشته شدنى! چه کشته شدنى! راوى گفت: گفتیم: صيحه کدام است، يا رسول الله؟ فرمود: آن صدا در نیمه ماه رمضان است در روز جمعه وقت چاشتگاه و این واقع مى‌شود در ماه رمضان كه موافق باشد شب جمعه با اول آن. پس این صدا واقع مى‌شود. بیدار مى‌کند خوابیده را و مى‌نشانند ایستاده را و بیرون مى‌آورد دختران را از سراپرده‌های خود در شب جمعه. پس چون نماز فجر را خواندید از روز جمعه، پس داخل شوید خانه‌های خودتان را و ببندید درهای خود را و مسدود کنید روزنه‌ها و پنجره‌های خود را و بپیچید و حفظ کنید نفس‌های خود را و بگیرید گوش‌های خود را. پس چون احساس صيحه کردید، به سجده بیفتید برای خدا و بگویید: سبحان القدّوس. ربّنا القدّوس. پس کسی كه این کارها را کند، نجات یابد و کسی كه نکند اینها را، هلاک مى‌شود.

۱. در مصدر: (هدة).

۲. در مصدر: (العواتق).

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۰۰-۱۰۱، ح ۷۲ و ص ۲۸۴، ح ۴۱۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۲؛ مسند شاشی، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۳، ح ۸۳۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۶۹-۵۷۰، ح ۳۹۶۲۷.

مؤلف حقیر گوید: این علامت در ماه رمضان سال قبل از سال قیام رخ می دهد. تقریباً چهار ماه پیش از ظهور صورت می گیرد.

### حدیث نوزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۵: نعیم بن حماد به سند خود از عبدالوهاب بن بخت از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

في رمضان آية في السماء كعمود ساطع، وفي شوال البلاء، وفي ذي القعدة المعمة، وفي ذي الحجة ينتهب الحاج، والمحرم، وما المحرم؟!<sup>۱</sup>

یعنی: در ماه رمضان آیتی است در آسمان مانند عمودی درخشانده و در شوال بلاست و در ذیقعدة آواز دلیران در معرکه و کارزار کردن و در ذیحجه غارت کرده می شوند حاجیان، و محرم چه محرمی است!؟

### حدیث بیستم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۵: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: تكون آية في رمضان، ثم تظهر عصابة في شوال، ثم تكون معمة في ذي القعدة، ثم يسلب الحاج في ذي الحجة، ثم تنتهك المحارم في المحرم، ثم يكون الضرب<sup>۲</sup> في صفر، ثم تنازع القبائل في شهري ربيع، ثم العجب كل العجب بين جمادى ورجب، ثم ناقة خفيفة<sup>۳</sup> خير من دسكرة تغل<sup>۴</sup> مائة الف؛<sup>۵</sup>

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۰۴، ح ۷۸، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۲. در مصدر: (الصوت).

۳. در مصدر: (مقتبة).

۴. در برخی مصادر: (تقل).

۵. ملاحم و فتن، ص ۱۰۵، ح ۷۹، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۱: ملاحم و فتن، ص ۲۸۵، ح ۴۱۲ و ص ۳۱۰، ح ۴۳۵: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۸: ذکر اخبار إصبهان، ج ۲، ص ۱۹۹: كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۹، ح ۳۸۷۲۴: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۷.

یعنی: نشانه‌ای می‌باشد در رمضان. پس ظاهر می‌شوند گروهی در سؤال. پس می‌باشد آواز دلیران در معرکه و کارزار کردنی در ذی‌القعدة. پس تاراج کرده می‌شوند حاجیان در ذیحجه. پس هتک می‌شود حرمت‌ها در محرم. پس زد و خوردی می‌شود در صفر. پس نزاع کردن قبیله‌هاست در دو ماه ربیع، و عجب و شگفتی آور است همه عجب‌ها و شگفتی‌ها میان جمادی و رجب. پس ناقه سبک سریع السیر بهتر است از قصر باشکوهی که اطراف آن خانه‌ها باشد که ارزش آن صد هزار دینار طلا باشد.

### حدیث بیست و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۵: نعیم بن حماد به سند خود از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت: به من رسید از پیغمبر خدا ﷺ که فرمود:  
 یكون في رمضان صوت، وفي سؤال مهمة، وفي ذي القعدة تتحارب القبائل، وفي ذي الحجة تنتهب الحاج، وفي المحرم ينادي المنادي من السماء: [ألا] إن صفوة الله من خلقه فلان، فاسمعوا له وأطيعوا.<sup>۱</sup>  
 مهمة: «مه، مه» گفتن و بازداشت کردن.

یعنی: می‌باشد در ماه رمضان صدایی و در سؤال «مه، مه» گفتن و بازداشت کردنی و در ذی‌القعدة قبیله‌ها با هم جنگ کنند و در ذیحجه حاجیان تاراج شوند و در محرم صدای صدا کننده‌ای از آسمان بلند شود که: برگزیده خدا از خلقش فلان است. پس بشنوید و اطاعت کنید.  
 مراد از فلان مهدی آل محمد ﷺ است.

### حدیث بیست و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۷: نعیم بن حماد به سند خود از پیغمبر ﷺ روایت کرده

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۰۵-۱۰۶، ح ۸۰، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۱: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۴، ح ۳۸۷۰۵.

که فرمود:

لا يزال الناس في مدة حتى يقرع الرأس، [فإذا أقرع الرأس] - يعني: الشام - هلك الناس؛<sup>۱</sup>  
 یعنی: همیشه مردم در کشمکش اند تا خراب شود شام - یعنی: هلاک شوند مردم.  
 از کعب پرسیدند که: قرع رأس چیست؟ گفت: خراب شدن شام است.

### حدیث بیست و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۲: نعیم به سند خود از عبدالله روایت کرده که گفت: نزد پیغمبر ﷺ بودیم که جوانانی از بنی هاشم آمدند، پس رنگ پیغمبر تغییر کرد. پس عرض کردند: یا رسول الله! چه رو داد بر تو؟ می بینیم در روی [تو] تغییری پیدا شد که مکروه خاطر ما شد. فرمود:

إنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإن أهل بيتي هؤلاء يلقون بعدي بلاءً وتطريداً وتشريداً حتى يأتي قوم من ههنا [من] نحو المشرق، أصحاب رايات سود. يسألون الحق، فلا يُعْطَوْنَهِ مَرَّتَيْنِ أو ثلاثاً، فيقاتلون فينصرون، فيُعْطَوْنَ ما سألوا، فلا يقبلونها حتى يدفعونها إلى رجل من أهل بيتي، فيملأ الأرض عدلاً كما ملؤها ظلماً. فمن أدرك ذلك منكم، فليأتهم ولو حبواً على الثلج؛ فإنه المهدي<sup>۲</sup>؛

یعنی: ما خانواده ای هستیم که اختیار کرده است خدا برای ما آخرت را بر دنیا و بدرستی که اهل بیت من، این گروه، می بینند بعد از من بلایی و دور شدنی، و رانده شدنی تا آن که بیاید قومی از آن جا سمت مشرق، صاحبان پرچم های سیاه. می خواهند حق را

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۰۹، ح ۸۹.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۸، ح ۱۱۱، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۶۹۷، ح ۷۴: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶-۱۳۶۷، ح ۴۰۸۲ و ۴۰۸۴؛ کتاب الفتن، ص ۱۸۸: مناقب امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۵۹۹: مسند بزّار، ج ۴، ص ۳۱۰، ح ۱۴۹۱ و ص ۲۵۴-۲۵۵، ح ۱۵۵۶: مسند رویانی، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۶۳۷: مسند شاشی، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۳۲۹ و ص ۲۶۲، ح ۳۵۱: معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۲۹-۳۰: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۳-۴۶۴: دلائل الإمامة، ص ۴۴۲، ح ۴۱۴ و ص ۴۴۶، ح ۴۲۰؛ إبتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۰۱: سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۱۲؛ ینابيع المودة، ج ۲، ص ۱۱۸، ح ۳۴۲.



پس به آنها داده نمی شود . دو مرتبه مطالبه می کنند یا سه مرتبه . پس مقاتله کنند . پس یاری کرده شوند . پس به آنها داده می شود آنچه را که خواسته اند و آنها دیگر قبول نکنند آن را تا این که واگذار کنند به مردی از اهل بیت من . پس پرکند زمین را از عدل همچنان که پر شده باشد از ظلم . پس کسی که درک کند آن زمان را از شما ، باید بیاید به سوی ایشان و نزدیک شود نزدیک شدنی ، اگرچه بر روی برف برود ؛ زیرا که اوست مهدی .

### حدیث بیست و چهارم

ملاحم و فتن ، صفحه ۴۳ : نعیم به سند خود از حسن روایت کرده که گفت :  
 إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ بَلَاءً يَلْقَاهُ أَهْلُ بَيْتِهِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَايَةً مِنَ الْمَشْرِقِ سَوْدَاءَ . مِنْ نَصْرَهَا نَصَرَهَ اللَّهُ ، وَمَنْ خَذَلَهَا خَذَلَهُ اللَّهُ ، حَتَّى يَأْتُوا رَجُلًا اسْمُهُ كَاسِمِي فَيُؤَلِّوهُ أَمْرَهُمْ ، فَيُؤَيِّدُهُ اللَّهُ وَيَنْصُرُهُ ؛<sup>۱</sup>

یعنی : بدرستی که رسول خدا ﷺ یاد کرد بلایی را که اهل بیت او می بینند تا این که برانگیزاند خدا پرچمی را از مشرق که رنگ آن سیاه باشد . کسی که یاری کند آن را ، یاری کرده است او را خدا و کسی که خوار کند آن را خوار کرده است او را خدا ، تا این که می آیند مردی را که نام او مانند نام من است . پس او را ولی امر خود قرار دهند . پس تأیید می کند او را خدا و یاری می کند او را .

### حدیث بیست و پنجم

ملاحم و فتن ، صفحه ۴۴ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرد که فرمود :  
 تَخْرُجُ مِنَ الْمَشْرِقِ رَايَاتٌ سَوْدَاءُ لِبَنِي الْعَبَّاسِ ، ثُمَّ يَمْكُثُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ تَخْرُجُ رَايَاتٌ سَوْدَاءُ صَغَارٌ تَقَاتِلُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ أَبِي سَفْيَانَ وَأَصْحَابِهِ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَيُؤَدُّونَ الطَّاعَةَ لِلْمَهْدِيِّ ؛<sup>۲</sup>

۱. ملاحم و فتن ، ص ۱۲۱ ، ح ۱۱۸ ، ونیز ر.ک : کتاب الفتن ، ص ۱۸۹ .

۲. ملاحم و فتن ، ص ۱۲۲ - ۱۲۳ ، ح ۱۲۰ ، ونیز ر.ک : کتاب الفتن ، ص ۱۹۰ .

یعنی: بیرون می آید از مشرق پرچم های سیاهی که مخصوص بنی عباس است. پس مکث می کنند آن چقدر که خدا می خواهد. پس بیرون می آید پرچم های سیاه که کوچک باشند. مقاتله کنند با مردی از اولاد ابی سفیان و یاران او از طرف مشرق و ادا می کنند و می کشانند فرمانبرداری را برای مهدی عج.

### حدیث بیست و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۶۹: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ [روایت کرده] که فرمود:  
 ليهبطنّ الدجال حول کرمان<sup>۱</sup> في ثمانين ألفاً كأنّ وجوههم المجان المطرقة. يلبسون الطيالة، ويتعلون الشعر؛<sup>۲</sup>  
 یعنی: هر آینه فرود می آید البته البته دجال در اطراف کرمان با هشتاد هزار نفر که گویا روهایشان مانند سپرهای تو بر تو ساخته شده. می پوشند لباس های مخصوصی و نعلین می کنند از مو.

### حدیث بیست و هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۰: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ [روایت کرده] که فرمود:  
 لا تقوم الساعة حتّى تقاتلوا الترك، حمر الوجوه، صغار الأعین، فطس الأنوف، كأنّ وجوههم المجان المطرقة؛<sup>۲</sup>  
 یعنی: قیام نمی کند ساعت - یعنی: قیامت صغرا - تا این که مقاتله کنید با ترک که

۱. در مصدر: (خوز و کرمان).

۲. ملاحم و فتن، ص ۳۰۰، ذیل حدیث ۴۲۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۴۱۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۰، ص ۳۸۰-۳۸۱، ح ۵۹۷۶.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۸۴، ح ۲۵۴، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۵۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۳، ج ۴، ص ۱۷۴؛ کتاب الفتن، ص ۴۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۷۴-۴۷۶؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۴۳، ج ۱۴، ص ۲۰۰-۲۰۱؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۸۰؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۵، ح ۳۸۴۰۴.

صورت هایشان سرخ، چشم هایشان کوچک، بینی هایشان پهن و استخوان آن پست شده، که گویا صورت هایشان مانند سپرهای تو بر تو ساخته شده است.

### حدیث بیست و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۱: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ [روایت کرده] که فرمود:

وتحشرهم نار من عدن مع القردة والخنزير، تبيت معهم أينما باتوا، وتقیل معهم أينما قالوا، ولها ما سقط منهم؛<sup>۱</sup>

یعنی: محشور می شود ایشان را آتشی از عدن با میمون ها و خوک ها که بنخوابد با ایشان هر کجا که بنخوابند و گرد آید با ایشان هر کجا که گرد آیند و برای آن بوزینه ها و خوک ها است آنچه از ایشان می افتد.

### حدیث بیست و نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۲: نعیم به سند خود از پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود:  
للترك خرجتان. خرجه منها خراب آذربایجان، وخرجه يخرجون في الجزيرة يخفون  
دوابّ الحجاز (ذوات الحجال خ ل)<sup>۲</sup>، فینصر الله المسلمين، فیهم ذبح الله الأعظم،  
لا ترك بعدها؛<sup>۳</sup>

یعنی: برای ترک دو بیرون آمدنی است: یکی از آنها خراب کردن آذربایجان است و بیرون آمدن دیگر بیرون آیند در جزیره که مخفی کرده شوند اسب های حجاز - یا بنا بر نسخه ای: دختران و عروس هایی که در حجله ها هستند. پس یاری می کند خدا مسلمانان را. در ایشان است سر بریدن بزرگ تر خدا بنحوی که ترک باقی نماند.

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۸۷-۱۸۸، ح ۲۶۱، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۳۸۴.

۲. در مصدر: (یحتقبون ذوات الحجال).

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۹۱، ح ۲۶۸، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۴۱۳: کتر العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۵، ح ۳۱۵۰۴.

### حدیث سی ام

ملاحم و فتن، صفحه ۷۳: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
 أرض يقال لها البصرة أو البصيرة. يأتيهم بنو قنظوراء حتى ينزلوا بنهر يقال له دجلة  
 ذي نخل، فيفترق [الناس] ثلاث فرق. فرقة تلحق بأصلها فهلكوا، وفرقة تأخذ على نفسها  
 فكفروا، وفرقة تجعل عيالاتها خلف ظهورها فيقاتلونهم، يفتح الله على أنفسهم<sup>۱</sup>؛<sup>۲</sup>  
 یعنی: زمینی است که آن را بصره یا بصیره گویند. می آید ایشان را پسران قنظوراء  
 - یعنی: ترک - تا این که فرود آیند نزد نهری که آن را دجله گویند. نخلستانی است. پس  
 فرقه فرقه شوند به سه فرقه. فرقه ای به اصل خود ملحق شوند، پس هلاک شوند، و فرقه ای  
 به خواهش نفس خود است، پس کافر می شود، و فرقه ای عیالات خود را پشت سر خود  
 قرار می دهند. پس قتال می کنند با ایشان. خدا گشایش می دهد بر نفس هاشان.

### حدیث سی و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۳: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
 فيفترقون ثلاث فرق. فرقة تمكث، وفرقة تلحق بأبائها منابت الشيخ والقيصوم، وفرقة  
 تلحق بالشام، وهي خير الفرق؛<sup>۳</sup>  
 یعنی: پس فرقه فرقه می شوند. فرقه ای می مانند و فرقه ای به شتران خود ملحق  
 شوند در جاهایی که محل رویدن درمنه ترکی و برنجاسف است و فرقه ای که ملحق  
 به شام می شوند و این فرقه بهترین آنهاست.

۱. در مصدر: (بقيتهم).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۹۲، ح ۲۷۰، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۶۳۰، ح ۲۴۳؛ مسند احمد،  
 ج ۵، ص ۴۰؛ کتاب الفتن، ص ۴۱۳؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۹۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۶۴،  
 ح ۳۹۶۰۷.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۹۲، ح ۲۷۱، و نیز ر. ک: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۹۸؛ کتاب الفتن، ص ۴۱۳؛ مجمع  
 الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۲۸؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۷.

## حدیث سی و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۳: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:   
یسوق أمتی قوم عراض الوجوه، صغار الأعین، كأن وجوههم الحجف، حتی یلحقوهم   
بجزیره العرب ثلاث مرّات. أما الساقاة الأولى فتنجو من الهرب، والثانية یهلك بعض   
وینجو بعض، وتصطمم الثالثة وهم الترك. والذي نفسی بیده لیربطنّ خیولهم إلى سواری   
مسجد المسلمین؛<sup>۱</sup>

یعنی: سوق می دهد و می راند امت مرا گروهی که روهایشان پهن و چشم هاشان کوچک   
است، گویا روهای ایشان پوستش رفته، تا این که ملحق کنند ایشان را به جزیره العرب   
سه مرتبه. اما راندن اول، پس نجات یابند از جهت فرار کردن، و دوم هلاک شود بعضی   
و نجات یابد بعضی، و سوم ریشه کن شوند، و ایشان ترک ها هستند. قسم به آن کسی که جان   
من در دست اوست، هر آینه می بندند اسب های خود را بر دیوارهای مسجد مسلمانان.

## حدیث سی و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۹ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:   
للدابة ثلاث خرجات من الدهر. تخرج خرجه من أقصى اليمن فيفشو ذكراها زماناً طويلاً   
في أهل البادية، فلا يدخل ذكرها القرية - یعنی: مکه -، ثم تمكث زماناً طويلاً بعد ذلك، ثم   
تخرج خرجه أخرى قريباً من مكة فيفشو ذكراها بالبادية، ثم تمكث زماناً طويلاً، ثم بينما   
الناس ذات يوم في أعظم المساجد عند الله حرمةً وخيرها وأكرمها على الله مسجداً مسجد   
الحرام لم يرعهم إلا ناحية المسجد ترسو<sup>۲</sup> بين الركن الأسود إلى باب بني مخزوم عن يمين

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۹۳، ح ۲۷۳، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۴۸-۲۴۹: کتاب الفتن، ص ۴۱۳-۴۱۴:   
مسند روینانی، ج ۱، ص ۷۷، ح ۳۶: إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۸۹: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۱: عمدة القاري،   
ج ۱۴، ص ۲۰۱، ح ۸۲۹۱: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۴: سبل الهدى والرشاد، ج ۱۰، ص ۹۳: كنز العمال،   
ج ۱۱، ص ۱۶۸-۱۶۹، ح ۳۱۰۷۳.

۲. در مصدر: (تربو).

الخارج إلى المسجد، فأنفض الناس لها شتى دفعاً، ويثبت لها عصابة من المسلمين حتى إذا عرفوا أنهم لن يعجزوا الله خرجت عليهم تنفض عن رأسها التراب ومدت<sup>۲</sup> لهم، فجلت وجوههم حتى تركها<sup>۳</sup> كأنها الكواكب الدرّية.

ثم ولت في الأرض لا يدركها طالب ولا يعجزها هارب، حتى أن الرجل ليتعوذ منها بالصلاة، فتأتيه من خلفه فتقول: أي فلان، الآن تصلي؟ فتقبل عليها بوجهه فتسمه في وجهه، ثم تذهب فيتجاوز الناس في ديارهم، ويصطحبون في أسفارهم، ويشترون في الأموال، ويعرف الكافر من المؤمن، حتى أن الكافر ليقول للمؤمن: يا مؤمن، أقضي<sup>۴</sup> حقّي، ويقول المؤمن للكافر: يا كافر، أقضي<sup>۵</sup> حقّي؛<sup>۶</sup>

یعنی: از برای دابّه سه خروج هست در روزگار: یک خروج آن وقتی است که بیرون آید از دورترین خاک یمن و آشکار و فاش شود ذکر او زمانی دراز و فاش می کنند آن را بادیه نشینان، اما ذکر آن به مکه نمی رسد. پس زمانی دراز مکث خواهد کرد بعد از آن. پس از آن بیرون می آید یک مرتبه دیگر در نزدیکی مکه و فاش می شود ذکر او در بادیه. باز زمان درازی مکث می کند. پس در این میان روزی که مردم جمع اند در مسجدی که اعظم مساجد است از حیث حرمت در نزد خدا و بهتر و گرامی تر مسجدی است؛ مسجد الحرام. نمی ترساند ایشان را مگر ناحیه مسجد که می ایستد میان رکن

۱. در مصدر: (ومعاً).

۲. در مصدر: (وبدت).

۳. در مصدر: (تركتها).

۴. در مصدر: (اقضني).

۵. همان.

۶. ملاحم و فتن، ص ۲۰۷-۲۰۸، ح ۳۰۰، و نیز ر.ک: مسند ابي داود طيالسي، ص ۱۴۴؛ کتاب الفتن، ص ۴۰۱؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۲۹۲۳، ح ۱۶۵۹۳؛ معجم کبير طبرانی، ج ۳، ص ۱۷۳-۱۷۴، ح ۳۰۲۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۴؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۴؛ تخریج الأحادیث والآثار، ج ۳، ص ۲۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۶۲۳-۶۲۴، ح ۳۹۷۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰۰ و ج ۵۳، ص ۱۲۵-۱۲۶.

حجر الاسود و باب بنی مخزوم از طرف راست آن که از مسجد بیرون می روند . پس دفعهٔ همهٔ مردمان که در مسجد الحرام اند او را می بینند و خود را به همهٔ آنها می نماید . عده ای از مسلمانان بر جای خود ثابت می مانند که او را بشناسند و می شناسند و می فهمند که هرگز نمی توانند خدا را عاجز کنند . بیرون می آید دابّه بر ایشان درحالی که می تکاند خاک ها را که بر سر اوست . پس دست می کشد بر روهای ایشان تا این که واگذارد آنها را گویا ستاره های درخشنده ای باشند .

پس رو می گرداند در زمین که خواهانی او را درک نکند ، و عاجز نکند او را فرار کننده ای تا این که مرد هرآینه پناهنده می شود از او به نماز . پس می آید از عقب او و می گوید : ای فلان ! حال نماز می گزاری ؟ چون روی خود را برگرداند به سوی او ، نشانی بر روی آن مرد می گذارد و می رود . پس مردمان در خانه های خود مجاور شوند و رفقای یکدیگر می شوند در سفرهاشان و شرکت می کنند با همدیگر در مال هاشان ، و کافر می شناسد که کی مؤمن است ، تا اندازه ای که کافر به مؤمن می گوید : ای مؤمن ! حقّم را می گیرم ، و مؤمن به کافر گوید : ای کافر ! حقّ خود را می گیرم .

#### حدیث سی و چهارم

ملاحم و فتن ، صفحه ۸۱ : نعیم بن حمّاد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود :

خروج الدابة بعد طلوع الشمس ، فإذا خرجت قتلت الدابة إبليس وهو ساجد ، ويتمتع المؤمنون في الأرض بعد ذلك أربعين سنة ، لا يتمنون شيئاً إلا أعطوه ووجدوه ، فلا جور ولا ظلم ، وقد أسلمت الأشياء لرب العالمين طوعاً وكرهاً ، والمؤمنون طوعاً ، والكفار كرهاً ، والسبع والطير كرهاً ، حتى [ أن ] السبع لا يؤذي دابة ولا طيراً ، ويولد المؤمن فلا يموت حتى يتم أربعين سنة بعد خروج دابة الأرض .

ثم يعود فيهم الموت ، فيمكثون بذلك ما شاء الله ، ثم يسرع الموت في المؤمنين ، فلا يبقى مؤمن ، فيقول الكافر : قد كنا مرعوبين من المؤمنين ، فلم يبق منهم أحد ، وليس

يفقد منّا ميّت، فما كُنّا لانتهاج؟ فيتهاجون في الطريق تهاج البهائم، ثمّ يقوم أحدهم بأُمّه وأخته وابنته، فينكحها في وسط الطريق. يقوم عنها واحد وينزو عليها آخر، لا ينكر ولا يغيّر، فأفضلهم يومئذٍ من يقول: لو تنحّيتم عن الطريق كان أحسن، فيكون<sup>۲</sup> بذلك [حتّى] لا يبقى أحد من أولاد النكاح، ويكون جميع أهل الأرض أولاد السفاح.

فيمكثون بذلك ما شاء الله، ثمّ يعقم الله أرحام النساء ثلاثين سنة، فلا تلد امرأة، ولا يكون في الأرض طفل، يكونون كلّهم أولاد الزنا شرار الناس، وعليهم تقوم الساعة؛<sup>۳</sup> يعنى: خروج دابّه بعد از در آمدن آفتاب است. پس وقتی بیرون آمد، شیطان را می کشد در حالتی که به حال سجده است و بهره می برند مؤمنین در زمین بعد از آن. چهل سال آرزوی چیزی نمی کنند مگر آن که عطا کرده خواهند شد و می یابند آن را. پس هیچ ظلم و جورى نخواهد بود. و بتحقیق اسلام می آورند و منقاد می شوند همه چیزها برای پروردگار جهانیان از روی میل و کراهت و مؤمنین از روی میل و رغبت و کفار از روی کراهت و مرغان و درندگان از روی کراهت، تا این که درندگان اذیت نمی کنند چارپایی و نه مرغی را و می زاید مؤمن، پس نمی میرد. تا چهل سال تمام شود بعد از بیرون آمدن دابّه الارض.

پس برمی گردد در ایشان مرگ. پس به همین حال می مانند تا آنچه خدا خواهد. پس شتاب می کند مرگ در میان مؤمنین. پس باقی نمی ماند مؤمنی. پس کافر می گوید: بودیم ماکه می ترسیدیم از مؤمنین. پس باقی نمانده است از ایشان احدی و از ماکسی نابود نشده و نمرده. پس ما دست از کشت و کشتار بر نمی داریم. پس همدیگر را در وسط راه می کشند مانند کشتن بهایم. پس برمی خیزد یکی از آنها و با مادر و خواهر و دختر خود زنا می کند در میان راه. یکی از روی آنها برمی خیزد

۱. در مصدر: (ولیس یقبل منّا توبه، فما لنا).

۲. در مصدر: (فیکونون).

۳. ملاحم و فتن، ص ۲۱۲-۲۱۳، ح ۳۰۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۴۰۲؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۲۱-۵۲۲؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۶۲.



و دیگری روی آنها جستن می کند و کسی هم انکار این کار را نمی کند و غیرت نمی کشد. پس صاحب فضیلت ترین ایشان کسی است که می گوید در آن روز: اگر از میان راه دور می شدید، بهتر بود. پس به این جهت باقی نماند یکی از اولادی که از نکاح به وجود آمده و همه روی زمین زنازاده شوند.

پس می مانند به همین حال آنچه که خدا می خواهد. پس عقیم و نازاد می گرداند خدا رحم های زن ها را تا سی سال. پس نمی زاید هیچ زنی و نمی باشد در زمین کودکی. همه اولاد زنا هستند و بدترین مردم و بر ایشان قیامت قائم می شود.

#### حدیث سی و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۷: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: ستؤخذ أمتي أخذ الأمم قبلها شبراً بشبر، فقال رجل: كما فعلت فارس والروم؟ فقال رسول الله: وهل الناس إلا أولئك؟<sup>۱</sup>

یعنی: زود باشد که امت من روشی را پیش گیرند که امت های پیش گرفته اند و جب به و جب. پس مردی عرض کرد: همچنان که فارسیان و رومیان می کنند؟ پس فرمود رسول خدا: و آیا مردمان کسانی هستند غیر از اینها؟

#### حدیث سی و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۷: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: إذا نزل عيسى بن مريم وقتل الدجال تمتعوا [حتى] تحيوا ليلة طلوع الشمس من مغربها، وحتى تمتعوا بعد خروج الدجال أربعين سنة. لا يموت أحد، ولا يمرض أحد،

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۰۱، ح ۲۸۹، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۶: صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۱؛ کتاب الفتن، ص ۴۳۲: تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۲۷۳: العمدة، ص ۴۶۷، ح ۹۷۹: طرائف، ص ۲۷۹: إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۵۴: كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۷، ح ۳۸۴۱۵: غاية المرام، ج ۶، ص ۳۶: بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۰-۳۱: نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۵۹۶.

ويقول لغنمه ولدوا به: اذهبوا فارعوا في مكان كذا وكذا، وتعالوا في ساعة كذا وكذا. ويرى<sup>۱</sup> الماشية بين الزرعين، لا تأكل منه سنبلة، ولا تكسر بظلفها عوداً، والحيات والعقارب ظاهرة لا تؤذي أحداً ولا يؤذيها أحد، والسبع على أبواب الدور يستطيع لا يؤذي أحداً، ويأخذ الرجل الصاع أو المد من القمح أو الشعير فيبذره على وجه الأرض بلا حراث ولا كرائب، فيدخل المد الواحد سبعمئة مد<sup>۲</sup>؛

یعنی: چون فرود آید عیسی بن مریم و کشته شود دجال، بهره می برید. زنده می مانید شبی را که طلوع می کند آفتاب از مغرب خود و تا این که بهره ببرید بعد از خروج دجال چهل سال که نمی میرد احدی و بیمار نمی شود و می گوید مرد به گوسفندها و حیواناتش که: بروید چرا کنید در چنین مکان و چنان مکان، و در چنین ساعت و چنان ساعت بیایید. و دیده می شود حیوانات در میان دو زراعت می روند و از آن خوشه ای نمی خورند و با سُم های خود شاخه چوبی را نمی شکنند و مارها و عقرب ها ظاهر می شوند و احدی را اذیت نمی کنند و درندگان درب خانه ها می آیند و خوردنی می خواهند و به احدی آزار نمی رسانند و مرد یک صاع یا یک مد خوردنی (گندم یا جو یا حبوبات) را می گیرد و می افشاند در زمین بدون آن که آن را شخم و شیار کند و رنج ببرد. پس دخل می آورد هر دانه ای - یا مدی - هفتصد دانه - یا هفتصد مد.

### حدیث سی و هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۸۰: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: تخرج الدابة ومعها عصا موسى وخاتم سليمان، فتجلو وجه المؤمن بالعصا، وتختم أنف الكافر بالخاتم؛<sup>۳</sup>

۱. در مصدر: (وتمر).

۲. ملاحم و فتن، ص ۲۰۳، ح ۲۱۹، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۳۵۴: الدر المنثور، ج ۳، ص ۶۲.

۳. ملاحم و فتن، ص ۲۱۰، ح ۳۰۲، ونیز ر.ک: مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۴۴۲، ح ۵۱۱: مسند احمد، ج ۲،

یعنی: بیرون می آید دابّه و با اوست عصای موسی و خاتم سلیمان. پس روشن کند روی مؤمن را با عصا و مُهر زند بینی کافر را با مُهر سلیمانی.

### حدیث سی و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۰۶ از کتاب الفتن تألیف سلیلی ابن احمد بن عیسی بن شیخ الحسائی به سند خود از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت: منافقین شبی در مدینه مسجدی را خراب کردند. این عمل به نظر اصحاب پیغمبر ﷺ بزرگ آمد. پس پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

لاتتکروا ذلك؛ فإنّ هذا المسجد یعمّر، ولكن إذا هدم مسجد برآثا بطل الحجج<sup>۱</sup>. قيل له: وأین مسجد برآثا هذا؟ قال: فی غربی الزوراء من أرض العراق. صلّی فیہ سبعون نبیاً ووصیاً، و آخر من یصلّی فیہ هذا، وأشار بیده إلی مولانا علی بن أبی طالب عليه السلام<sup>۲</sup>؛ یعنی: منکر نشوید این را؛ زیرا که این مسجد تعمیر می شود ولیکن وقتی مسجد برآثا خراب شد، حج کردن باطل می شود - یعنی: رفتن مکّه منع می شود. به آن حضرت عرض کرده شد که: مسجد برآثا کجاست؟ فرمود: در سمت غربی بغداد واقع شده از زمین عراق. هفتاد نفر پیغمبر و وصی پیغمبر در آن جا نماز گزارده اند و آخر کسی که نماز می گزارد در آن این است، و اشاره فرمود به دست خود به سوی مولای ما علی بن ابی طالب عليه السلام.

← ص ۲۹۵ و ۴۹۱: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۱-۱۳۵۲، ح ۴۰۶۶: غریب الحدیث ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۳۱: کتاب الفتن، ص ۴۰۳: جامع البیان، ج ۲۰، ص ۱۹، ح ۲۰۶۲۴: تفسیر ثعلبی، ج ۷، ص ۲۲۴: تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۴: زاد المسیر، ج ۶، ص ۸۱: تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۸۷-۳۸۸: الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۰۲، ح ۳۲۶۵: سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۲: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۴۳، ح ۳۸۸۷۸: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰۰ و ج ۳۹، ص ۳۴۵ و ج ۵۳، ص ۱۲۵: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۳.

۱. در مصدر: (بطل الحجج).  
۲. ملاحم و فتن، ص ۲۶۰-۲۶۱، ح ۳۷۹.

## حدیث سی و نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۰۷: سلیلی به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: لَتَبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا بِشَبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبِّ لَا تَبِعْتُمُوهُمْ. قَالَ: وَقَلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَىٰ؟ قَالَ: فَمَنْ إِلَّا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ؟<sup>۱</sup>

هرآینه متابعت خواهید کرد البتّه البتّه روش های کسانی را که پیش از شما بوده اند و جب به و جب و ذراع به ذراع، تا این که اگر داخل شدند در سوراخ سوسماری، شما هم متابعت آنها را خواهید کرد. راوی گفت: عرض کردم: یا رسول الله! از یهود و نصارا؟ فرمود: پس کیست مگر یهود و نصارا؟ به چندین طریق این حدیث روایت شده.

## حدیث چهلم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۰۹: سلیلی به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود پس از ذکر کردن ملاحم در آخر آن، فرمود:

وَبِإِذَا أَعْرَابٌ لَلْجِهَادِ الَّذِي يَحِلُّ بِهِمْ، يَقْرُونَ بِالْعِبَادَةِ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ، وَيَسْتَعْمِدُ الْمُشْرِكُونَ الْمُسْلِمِينَ، وَيَبِيعُونَهُمْ فِي الْأَمْصَارِ، لَا يَتَحَاشَىٰ لِذَلِكَ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ. يَا حَذِيفَةَ، لَا يَزَالُ ذَلِكَ الْبَلَاءُ عَلَىٰ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ حَتَّىٰ إِذَا أَيْسَأُوا وَقَنْطُوا وَأَسَاؤُوا الظَّنَّ أَنْ لَا يَفْرَجَ

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۶۲، ح ۳۸۱، و نیز ر. ک: مصنّف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۶۹، ح ۲۰۷۶۴: مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۷ و ۵۱۱ و ج ۳، ص ۸۴ و ۸۹: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۴: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۵۷: کتاب السنّة، ص ۲۶-۲۷، ح ۷۳ و ۷۴: مسند رویانی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۱۰۷۳: جامع البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۵، ح ۱۳۱۶۳: معجم کبیر طبرانی، ج ۶، ص ۱۸۶: صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۹۵: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۵: الإفصاح، ص ۵۰: التعجب، ص ۸۸-۸۹: کنز الفوائد، ص ۶۰: تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۴۴۱: طرائف، ص ۳۷۹-۳۸۰: سعد السعود، ص ۶۴: الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۰۱، ح ۷۲۲۴: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۳-۱۳۴، ح ۳۰۹۲۳ و ۳۰۹۲۴: کتاب الأربعین، ص ۲۶۶: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۶۵ و ج ۲۸، ص ۳۰ و ج ۳۱، ص ۱۴۴-۱۴۵ و ج ۵۳، ص ۱۴۰-۱۴۱: نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۲۷۹.

عنهم، إذ بعث الله رجلاً من أطائب عترتي وأبرار ذرّيتي عدلاً مباركاً زكياً لا يغادر مثقال ذرة. يعزّ الله به الدين والقرآن والإسلام وأهله، ويذلّ به الشرك وأهله. يكون من الله على حذر، لا يفتترّ بقرابته. لا يضع حجراً على حجر، ولا يقرع أحداً في ولايته بسوط إلا في حدّ. يمحو الله به البدع كلّها، ويميت به الفتن كلّها. يفتح الله به [كلّ] باب حقّ، ويغلق به كلّ باب باطل. يردّ الله به سبي المسلمين حيث كانوا.

قلت: فسمّ لنا هذا العبد الذي اختاره الله لأمتك وذرّيتك، فقال: اسمه كاسمي واسم أبيه كاسم أبي. لولم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لجعل الله مقدار ما يكون فيه [جميع] ما ذكرت؛<sup>۱</sup>

یعنی: فروخته می شوند آزادهای که بر آنها وارد می شود. اقرار به بندگی کنند مردها و زنها و استخدام می کنند مشرکین مسلمانها را و می فروشند ایشان را در شهرها و ننگ نمی دانند و به یک سو نمی شوند این عمل را نیکوکار و نه بدکار. ای حدیفه! همیشه این بلا هست بر اهل آن زمان، تا این که مایوس و ناامید می شوند و بدگمان می شوند که فرجی از ایشان نمی شود که ناگاه برمی انگیزاند خدا مردی از پاکیزگان عترت مرا و نیکان ذریّه مرا که دادخواه و برکت داده شده و پاک است. فرو گذار نمی کند همسنگ ذره ای را. غلبه می دهد خدا به او دین را و قرآن و اسلام و اهل آن را و ذلیل و خوار می گرداند به او شرک و اهل شرک را. از خدا می ترسد و به خویشاوندی خود با پیغمبر مغرور نمی شود و سنگی بالای سنگی نمی گذارد و در زمان ولایت و سلطنت خود احدی را تازیانه ای نمی زند مگر برای حدّ شرعی. محو و نابود می کند همه بدعتها را و می میراند همه فتنهها را. خدا به سبب او در حق را می گشاید و به سبب او در هر باطلی را می بندد. خدا به سبب او اسیران مسلمانان را برمی گرداند هر کجا باشند.

( حدیفه ) می گوید: پس عرض کردم: این بنده ای که اختیار کرده است خدا او را

۱. ملاحم وفتن، ص ۲۶۴-۲۶۵، ح ۲۸۴.

برای امت تو و ذریه تو نامش چیست؟ بیان فرما. فرمود: نام او مانند نام من است و نام پدر او نام پدر من است. اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، هر آینه قرار می دهد خدا آن روز را بقدر آنچه که ذکر کردم و در آن می باشد.

مؤلف حقیر گوید: بدان که در بعضی از اخبار اهل سنت و جماعت نسبت به حضرت رسول خدا ﷺ داده اند که آن حضرت درباره ولی عصر - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - فرموده: «اسمه کاسمی واسم ابیه کاسم ابی»؛<sup>۱</sup> یا به عبارت دیگر: «یواظی اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی».<sup>۲</sup> این خبر ظاهراً مخالف است با اخبار بسیاری که از جمیع اهل بیت عصمت و طهارت روایت شده و از احادیث متواتره نزد شیعه دوازده امامی است و بعلاوه بسیاری از علما و محدثین عامه هم با خاصه موافقت دارند که آن جناب فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است و علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در مجلد سیزدهم بحار الانوار از ابی عبدالله محمد بن یوسف شافعی نقل نموده است که: این خبری که در این فقره روایت شده - یعنی: اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی - حافظ ابوالحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم در کتاب مناقب شافعی ذکر نموده و گفته است که: زائد - که نام یکی از راوی هاست - این جمله را در روایت خودش زیاد کرده - که «لولم یبق من الدنیا إلا یوم» باشد تا

۱. مناقب خوارزمی، ص ۶۲، ضمن حدیث ۳۱؛ معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۱۹۸، و نیز ر. ک: امالی شیخ طوسی، ص ۳۵۲، ضمن حدیث ۷۲۶؛ طرائف، ص ۵۲۲؛ العقد النضید والدّر الفرید، ص ۷۷؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۵؛ کشف الیقین، ص ۴۶۷؛ غایة المرام، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۳۲۰ و ج ۲، ص ۴۰ و ۸۵ و ج ۳، ص ۱۹۱ و ۲۰۲ و ج ۴، ص ۷۸ و ج ۷، ص ۴۹.
۲. مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۸، ص ۶۷۸، ح ۱۹۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۴۲۸۲؛ کتاب الفتن، ص ۲۲۶ - ۲۲۷؛ مسند شاشی، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۱۰، ح ۶۳۲ - ۶۳۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۳۷؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۲، ص ۵۵؛ معجم کبیر، ج ۱۰، ص ۱۳۳، ح ۱۰۲۱۳ و ۱۰۲۱۴، ح ۱۰۲۲۲ و ۱۰۲۲۴ و ج ۱۹، ص ۳۲ - ۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۴ و ... و نیز ر. ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۱۸۰ - ۱۸۲، ح ۱۴۰؛ العمدة، ص ۴۳۲ - ۴۳۳، ح ۹۰۷ و ص ۴۳۶، ح ۹۱۹؛ ملاحم و فتن، ص ۱۵۶ - ۱۵۷، ح ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۲۰۰ و ص ۲۷۶، ح ۴۰۱ و ص ۲۸۲، ح ۴۰۸ و ص ۲۹۷، ح ۴۱۸ و ص ۳۱۳، ح ۴۴۳ و ص ۳۱۷، ح ۴۵۳ و ص ۳۲۲، ح ۴۶۳؛ عمدة الطالب، ص ۱۰۴.

« اسمہ اسمی واسم اُبیہ اسم اُبی ». پس محمد بن یوسف گنجی شافعی نوشته که: ترمذی این حدیث را ذکر نموده و این فقره را - که « اسم اُبیہ اسم اُبی » باشد - ذکر نکرده، و نیز نوشته است که: ابی داود این حدیث را از معظم روایات حفاظ و ناقلین اخبار ذکر کرده که گفته‌اند: آن کسی که « اسم اُبیہ اسم اُبی » را ذکر کرده زائده است و زائده در حدیث زیاد می‌کرده.<sup>۱</sup>

اجمالاً بسیاری از علمای عامه ذکر کرده‌اند که جمله « اسم اُبیہ اسم اُبی » کلام زائده است که زیاد کرده، و علامه محدث خبیر و متبحر بی نظیر حاج میرزا حسین نوری - رضوان الله علیه - در کتاب نجم الثاقب تقریباً به چهل طریق این حدیث را از اهل سنت و جماعت روایت کرده که این کلمه « اسم اُبیہ » در هیچ یک از آنها نیست، مگر طریق عبدالله بن موسی از زائده از عاصم که متضمن این فقره است.<sup>۲</sup> پس ضعف و بی اعتباری کلمه « اسم اُبیہ اسم اُبی » یا « کاسم اُبی » واضح و ظاهر است، و بر فرض صدور، چنین کلمه برابری با همه اخباری که خالی از آن است نمی‌کند، و ممکن است بر فرض تحقق صدور بگوییم: « اسم اُبی » تصحیف اسم « ابنی » است که « آب » مصحّف لفظ « ابن » باشد. در این صورت مراد از « ابن » حسن بن علیّ اول است.

### حدیث چهل و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۱۰ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
یوشک أن تملأ أیدیکم من العجم، ثمّ يجعلهم الله أسداً لا یفرون، فیقتلون مقاتلتکم،  
ولا یأکلون فیئکم؛<sup>۳</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۵-۸۶، و نیز ر.ک: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲. نجم الثاقب، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۹ و ص ۳۶۴-۳۷۰.

۳. ملاحم و فتن، ص ۲۶۸-۲۶۹، ح ۳۹۰ و ص ۳۱۶، ح ۴۴۸ و ۴۴۹، و نیز ر.ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱،

ص ۳۸۵، ح ۲۰۸۱۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱ و ۱۷ و ۲۲؛ مسند بزّار، ج ۶، ص ۳۵۹، ح ۲۳۷۰ و ج ۷،

یعنی: نزدیک است که پر شود در مقابل شما از عجم. پس قرار می دهد خدا ایشان را شیرهایی که فرار نمی کنند. پس قتال می کنند با شما قتال کردنی و نمی خورند غنیمت های شما را.

### حدیث چهل و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۱۲ به سند خود از معاذ بن جبل روایت کرده که گفت: من و ابو عبیده جراح و سلمان در انتظار آمدن پیغمبر ﷺ نشسته بودیم که ناگاه آن حضرت بر ما وارد شد در هَجیر<sup>۱</sup>، در حالتی که مرعوب بود و رنگ او متغیر بود. پس فرمود: کیست این جا؟ ابو عبیده معاذ سلمان گفتیم: آری، یا رسول الله! پس یاد کرد فتنه ها را و فرمود:

تدخل مدينة الزوراء، فكم من قتيل وقتيلة ومال منتهب وفرج مستحل. رحم الله من أوى نساء بني هاشم يومئذٍ وهن حرمتي، ثم ينتهي إلى ذكر السلطان بذي الغرین<sup>۲</sup>، فيخرج إليهم فتيان من مجالسهم، عليهم رجل يقال له صالح، فتكون الدائرة<sup>۳</sup> على أهل الكوفة، ثم تنتهي إلى المدينة فتقتل الرجال وتبقر بطون النساء من بني هاشم.

فإذا أحضر ذلك، فعليكم بالشواهد وخلف الدروب، وإنما ذلك حمل امرأة، ثم يُقبل الرجل التميمي شعیب بن صالح، -سقى الله بلاد شعیب- بالراية السوداء المهدية بنصر الله وكلمته حتى يبایع المهدي بين الركن والمقام<sup>۴</sup>؛

یعنی: داخل می شود در شهر بغداد. پس چه بسیار از مرد کشته و زن کشته و مال

ص ۲۹۱، ح ۲۸۸۲؛ مسند رویانی، ج ۲، ص ۴۷، ح ۸۰۱؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۷، ص ۲۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۲ و ۵۱۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۲۵-۲۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۸۹۷۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۴، ص ۴۲۰؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۱۰-۳۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۰-۳۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۸۸، ح ۳۱۱۶۵؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۹۴.

۱. هَجیر: شدت گرما.

۲. در مصدر: (ثم تنتهي إلى وكر الشيطان بذي العرس).

۳. در مصدر: (الدائرة).

۴. ملاحم و فتن، ص ۲۷۲، ح ۳۹۴، و نیز ر.ک: اللآلی المصنوعة، ج ۱، ص ۴۱۵.



غار ت شده و فرج حرامی که حلال شده. رحمت خدا کسی را که مأوا دهد زنان بنی هاشم را در آن روز و آنها حرم من اند. پس منتهی می شود به سوی جایگاه سلطانی که صاحب غریب است. پس بیرون می آیند به طرف ایشان جوانانی که در نشیمنگاه خود باشند بر ضرر و قتل آنها. پس می کشند مردان را و پاره می کنند شکم های زنان را از بنی هاشم. پس وقتی که این طور پیش آمد، بر شما باد به رفتن بر قلّه های کوه و دنبال حیوانات. و مدّت این استیلا بقدر مدّت حمل یک زن است - یعنی: نه ماه است. پس بیرون می آید مرد تمیمی، شعیب بن صالح - که سیراب کند خدا بلاد شعیب را! - با پرچم سیاه هدایت یافته به یاری خدا و کلمه او تا این که بیعت می کند با مهدی در میان رکن و مقام.

### حدیث چهل و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۳۰: زکریا در کتاب فتن به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

یوشک أن تخرج نار حسیل<sup>۱</sup> تضيء بها أعناق الإبل ببُصری وتسير سير بطيء الإبل، تقیم باللیل وتسير بالنهار حتّى يقول الناس: غدت النار فاغدوا، وراحت النار فروحوا. من أدرکتہ أکلته؛<sup>۲</sup>

یعنی: نزدیک است که بیرون آید آتشی شکارکننده که روشن شود به آن گردن های شتر در بُصری - که شهری است در شام - و سیر کند مانند سیر کردن شتر کندرو. می ایستد در شب و سیر می کند در روز، تا این که مردم گویند: آتش رفت، پس بروید، و آتش آمد، بیایید. کسی را که درک کند، می خورد او را.

۱. در مصدر: (من حبس سیل).

۲. ملاحم و فتن، ص ۳۰۹ - ۳۱۰، ح ۴۲۲، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۳: أحاد و مثانی، ج ۳، ص ۹۶ - ۹۷، ح ۱۴۱۴: مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، ح ۹۲۴: صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۵۴: معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۴۳: أسد الغابة، ج ۱، ص ۱۸۶: مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲: الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۵۵: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۴۶ - ۳۴۷، ح ۳۸۸۸۹.

### حدیث چهل و چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۳۰: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
لا تقوم الساعة حتى يسيل وادٍ من أودية الحجاز بالنار، تضيء لها أعناق الإبل ببُصرى؛<sup>۱</sup>  
یعنی: قیام نمی‌کند قیامت تا این که جاری شود وادی‌ای از وادی‌های حجاز به  
سبب آتش که روشنی بیندازد به آن گردن‌های شتر در بُصری.

### حدیث چهل و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۳۰: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
لا تقوم الساعة حتى تبعث نار من رومان، فتضيء منها أعناق الإبل ببُصرى؛<sup>۲</sup>  
یعنی: برپا نشود قیامت تا این که برانگیخته شود آتشی از رومان، پس روشنی  
بیندازد از آن گردن‌های شتر در بصرای شام.

### حدیث چهل و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۳۱: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
من أشرط الساعة انتفاخ الأهلة؛<sup>۳</sup>  
یعنی: از شرط‌های قیامت باد کردن ماه‌هاست.  
معنای آن از حدیث بعد معلوم می‌شود.

۱. ملاحم و فتن، ص ۳۱۰، ح ۴۳۳، و نیز ر.ک: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۸۹، ح ۷۵۵۱؛ فتح  
الباری، ج ۱۳، ص ۶۹؛ كشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۵۱، ح ۳۰۰۶.

۲. ملاحم و فتن، ص ۳۱۰، ح ۴۳۴، و نیز ر.ک: معجم كبير طبرانی، ج ۳، ص ۱۷۳، ح ۳۰۳۲؛ فتح الباری،  
ج ۱۳، ص ۶۹.

۳. ملاحم و فتن، ص ۳۱۱، ح ۴۳۹، و نیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۷، ص ۶۵. این حدیث در برخی مصادر  
به صورت «من اقتراب الساعة انتفاخ الأهلة» آمده است. [ر.ک: معجم صغير طبرانی، ج ۲، ص ۴۱-۴۲؛  
معجم كبير، ج ۱۰، ص ۱۹۸، ح ۱۰۴۵۱؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۴۲، ح ۸۲۳۱؛ كنز العمال، ج ۱۴،  
ص ۲۲۰، ح ۲۸۴۶۹].

## حدیث چهل و هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۳۱: فرمود رسول خدا ﷺ:

إِنَّ مِنْ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ أَنْ يَرَى الْهَلَالَ لَيْلَتَهُ فَيَقَالُ: لِلَّيْلَتَيْنِ، وَأَنْ يَمْرَ الرَّجُلِ فِي الْمَسْجِدِ

فَلَا يَصَلِّي فِيهِ رَكْعَتَيْنِ؛<sup>۱</sup>

یعنی: بدرستی که از علامات نزدیک شدن قیامت است که ماه در شب خود

-یعنی: در شب اول- دیده شود، پس گفته شود که: این ماه دو شبه است، و این که

بگذرد مرد در مسجد و در آن دو رکعت نماز نگذارد.

## حدیث چهل و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۴۰: زکریا به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يُوشِكُ أَنْ يَطْوِيَ مَلِكُ الْعَرَبِ. قَالَهَا ثَلَاثًا، فَقِيلَ: وَمَنْ يَطْوِيهِ؟ قَالَ: بَنُو قَنْطُورَاءَ. قَوْمٌ

عَرَضَ الْوُجُوهَ، فَطَسَ الْأَتُوفَ، صَغَارَ الْأَعْيُنَ، كَأَنَّ وَجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمَطْرَقَةُ، حَتَّى يَنْزَلُوا

قَرْيَةَ قَرِيبَةً مِنْ أَرْضِ الْعَرَبِ، بَلْ هِيَ مِنْ أَرْضِ الْعَرَبِ، يُقَالُ لَهَا جِبَانَةُ اللَّوْنِ<sup>۲</sup>، فَيَقَاتِلُهُمُ

الْعَرَبُ قِتَالًا شَدِيدًا، فَيَقُولُ التَّرِكُ: اذْفَعُوا إِلَيْنَا إِخْوَانَنَا مِنَ الْعَجَمِ وَلَا تَقَاتِلُكُمْ، فَيَقُولُ الْعَرَبُ

لِلْمَوَالِي: الْحَقُّوَا بِإِخْوَانِكُمْ، فَيَقُولُ الْمَوَالِي: وَيَحْكُمُ، إِلَى الْكُفْرِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ؟

قال: فقاتلهم الموالى قتالاً شديداً، فيهمهم الله حتى لا يبقى منهم مخبر، ويجيء الموالى

بالغنائم، فيقول العرب للموالى: احذونا مما غنمتم، فيقولون: والله لانحذيكم وقد خذلتمونا؛<sup>۳</sup>

یعنی: نزدیک است پیچیده شود مُلک عرب. سه مرتبه این کلام را فرمود. پس

گفته شد که: کی می پیچد آن را؟ فرمود: فرزندان قنطورا-یعنی: ترک ها. گروه هایی

هستند که روهاشان پهن است و بینی هاشان پهن است و چشم هاشان کوچک است.

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۱۲، ح ۴۴۰.

۲. در مصدر: (جبانة اللوز).

۳. ملاحم و فتن، ص ۲۲۲-۲۲۳، ح ۴۸۲.

گویا روهای ایشان مانند سپرهای دو طبقه است، تا این که فرود آیند در دهی نزدیک زمین عرب - بلکه آن ده از زمین عرب است - که آن را جبانة اللون گویند. پس عرب با ایشان قتال کنند قتال سختی. پس ترک‌ها به ایشان گویند: برادرهای ما را به ما رد کنید تا ما با شما قتال نکنیم. پس عرب به موالی گویند: ملحق شوید به برادر هاتان. پس موالی به ایشان گویند: رحمت خدا بر شما! بعد از اسلام آوردن برگردیم کافر شویم؟ (راوی) گفت که: آن حضرت فرمود: پس موالی با ترک‌ها مقاتله می‌کنند قتال سختی، پس آنها را فرار می‌دهد خدا تا این که باقی نمی‌ماند از ایشان خبر دهنده‌ای و موالی غنیمت‌هایی از ایشان به دست می‌آورند. پس عرب‌ها به موالی گویند: از این غنیمت‌هایی که به دست آورده‌اید سهم ما را بدهید. موالی گویند: نه، به خدا قسم است که ما سهم به شما نمی‌دهیم. شما ما را خوار کردید.

### حدیث چهل و نهم

جزء پنجم مجمع الزوائد و منبع الفوائد، حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیتمی، متوفای سال هشتصد و هفت هجری به تحریر حافظین جلیلین عراقی و ابن حجر، مطبوع سال یک هزار و سیصد و پنجاه و سه، طبع مصر در مکتبه قدسی، در باب کسوة النساء از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سیکون فی آخر أمتی رجال یرکبون علی سروج کأشباه الرجال. ینزلون علی أبواب المساجد. نساؤهم کاسیات عاریات، علی رؤوسهن کأسنمة البخت، فالعنوهن؛ فإِنَّهنَّ ملعونات. لو كانت وراءکم أمة من الأمم، لخدم نساؤکم نساءهم کما خدمتکم نساء الأمم من قبلکم؛<sup>۱</sup>

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۳۷، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۲۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۶۴؛ معجم صغیر طبرانی، ج ۲، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ معجم اوسط، ج ۹، ص ۱۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۳۶؛ موارد الظمان، ج ۴، ص ۴۴۸-۴۴۹، ح ۱۴۵۴؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۹؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۳۵؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۰۱، ح ۴۵۱۰۶.

یعنی: زود باشد که بوده باشد در آخر امت من مردانی که سوار شوند بر زین ها که آنها شبیه های مردان اند. زن های ایشان گرچه لباس پوشندگان اند برهنگان اند. بالای سر هاشان مانند کوهان های شتران خراسانی است. پس آنها را لعنت کنید که ایشان لعنت شدگان اند. اگر بعد از شما امتی از امت ها بود، هر آینه خدمت می کردند زن های شما زن های ایشان را - همچنانی که خدمت می کنند شما را زن های امت هایی که پیش از شما بودند.

### حدیث پنجاهم

مجمع الزوائد در همان باب و همان صفحه به سند طبرانی از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي رِجَالٌ يَرْكَبُ نِسَاؤَهُمْ عَلَى سُرُوحٍ كَأَشْبَاهِ الرِّجَالِ؛<sup>۱</sup>

یعنی: زود باشد که در امت من مردانی باشند که سوار شوند زنانشان بر زین ها مانند شبیه های مردان.

### حدیث پنجاه و یکم

جمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّاتِي أَلْقَيْنَ عَلَى رُؤُوسِهِنَّ مِثْلَ أَسْنَمَةِ الْبَعْرِ<sup>۲</sup>، فَأَعْلَمُوهُنَّ أَنَّهُ لَا تَقْبَلُ لَهُنَّ صَلَاةٌ؛<sup>۳</sup>

یعنی: زمانی که دیدید زنانی را که انداختند بالای سر هاشان را مانند کوهان های شتران، پس آنها را اعلام کنید که نمازشان قبول و پذیرفته نمی شود.

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۲۷، و نیز ر. ک: سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲۵.

۲. در مصدر: (البقر).

۳. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۲۷، و نیز ر. ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۳۷۰؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۹۹، ح ۶۲۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲۶-۱۲۷؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۹۲، ح ۴۵۰۶۵.

### حدیث پنجاه و دوم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب و همان صفحه از اسماء بنت عمیس روایت کرده که: داخل شد رسول خدا ﷺ بر عایشه در روزی که خواهر او، اسماء، نزد او بود و جامه‌های گشادی پوشیده بود که آستین‌های آن گشاد بود. چون پیغمبر خدا ﷺ به او نظر کرد، برخاست و بیرون رفت. پس عایشه به خواهر خود گفت: دور شو. پیغمبر خدا ﷺ از تو چیزی دید که مکروه خاطر او شد. پس دور شد و پیغمبر تشریف آورد. پس عایشه از آن جناب علت برخاستن و بیرون رفتن را پرسید.

فقال: ألم ترني إلى هناتها؟ إنه ليس للمرأة المسلمة أن يبدو منها إلا هكذا، وأخذ كفيه فغطى بهما ظهر كفيه حتى لم يبد من كفيه إلا أصابعه، ثم نصب كفيه على صدغيه حتى لم يبد إلا وجهه؛<sup>۱</sup>

یعنی: پس فرمود: آیا ندیدی جامه‌های او را؟ بدرستی که برای زن مسلمان جایز نیست که ظاهر کند از اعضایش مگر اینچنین، و گرفت دو آستین خود را و با آن پوشید پشت دست‌های خود را تا اندازه‌ای که پیدا نبود از دو کف او مگر انگشتانش. پس گذارد دو کف خود را بر دو شقیقه خود، تا آن که پیدا نبود از آن مگر روی او.

### حدیث پنجاه و سوم

مجمع الزوائد، جزء پنجم، باب عمال السوء، صفحه ۲۳۳ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يكون في آخر الزمان أمراء ظلمة ووزراء فسقة وقضاة خونة وفقهاء كذبة. فمن أدرك ذلك الزمان منكم، فلا يكونن [لهم] جابياً ولا عريفاً ولا شرطياً؛<sup>۲</sup>

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۲۷، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۸، ص ۱۹۹؛ معجم کبیر، ج ۲۴،

ص ۱۴۲-۱۴۳، ح ۳۷۸؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۷، ص ۸۶.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۳، و نیز ر. ک: معجم صغیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۰۴؛ معجم اوسط، ج ۴،

یعنی: می باشد در آخر زمان فرمانفرمایان ستمکار و وزیران فاسق و قاضی های خیانتکار و دانشمندان دروغگو. پس کسی که درک کند آن زمان را از شما، پس نباشد خراج گیرنده و نه کارگزار و نه سرهنگ لشکری.

### حدیث پنجاه و چهارم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب و همان صفحه به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يبعث الله أمراء كذبة ووزراء فجرة وأمناء خونة وقرّاء فسقة، سمتهم سمة الرهبان، وليس لهم رغبة - أو قال رعيتة، أو قال: رعة -، فيلبسهم الله فتنة غبراء مظلمة، يتهوكون فيها تهوك اليهود في الظلم؛<sup>۱</sup>

یعنی: برپا نمی شود قیامت صغرا تا این که برانگیزاند خدا فرمانفرمایان دروغگو و وزیران فاجر بدکار و امین های خیانتکار و خوانندگان فاسق. نشانه ایشان نشانه اهل زهد و تارکین دنیا است و حال آن که رغبت و میلی به زهد ندارند - یا رعیتی ندارند، یادست از روش خود بر نمی دارند. پس می پوشانند ایشان را خدا لباس فتنة غبارآلود تاریک کننده ای را که متهورانان و بی باکانه در آن فتنة داخل شوند مانند تهور و بی باکی یهودیان در ستمگری و ستم پیشه ای.

### حدیث پنجاه و پنجم

مجمع الزوائد، در همان جزء و همان باب و همان صفحه به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يكون في هذه الأمة في آخر الزمان - أو قال: يخرج رجال من هذه الأمة في آخر

ص ۲۷۷: تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۸۲-۲۸۳، ح ۵۴۰۵ و ج ۱۲، ص ۶۳، ح ۶۴۵۳: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۳۸: کنز العمال، ج ۶، ص ۷۷، ح ۱۴۹۰۹.  
۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۳، و نیز ر.ک: مسند بزّار، ج ۷، ص ۸۰-۸۱، ح ۲۶۳۰: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۳۸.

الزمان - معهم سياط كأنها أذئاب البقر. يغدون في سخط الله، ويروحون في غضبه؛<sup>۱</sup>  
یعنی: می باشد در این امت در آخر زمان - یا فرمود: بیرون می آیند مردانی از این  
امت در آخر زمان - که با ایشان است تازیانه هایی مانند دُم های گاو. صبح می کنند در  
خشم خدا و شام می کنند در غضب خدا.

### حدیث پنجاه و ششم

مجمع الزوائد، همان جزء، در باب ائمة ظلم و جور و ائمة ضلال صفحه ۲۳۶ به سند  
خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود در خطبه ای: آگاه باشید! بدرستی که  
نزدیک است دعوت کرده شوم، پس اجابت می کنم.

ألا، إني أوشك فأدعى فأجيب، فيليكم عمال من بعدي يعملون بما تعلمون، ويعلمون  
ويعملون ما تعرفون، وطاعة أولئك طاعة، فتلبثون كذلك زماناً، فيليكم عمال من بعدهم  
يعملون بما لا تعلمون ويعملون بما لا تعرفون. فمن قادهم وناصحهم، فأولئك قد هلكوا  
وأهلكوا، وخالطوهم بأجسادكم، وزيلوهم بأعمالكم، واشهدوا على المحسن أنه محسن؛<sup>۲</sup>  
یعنی: پس والی می شود شما را کارگزارانی بعد از من به آنچه که می دانند و شما هم  
می دانید و عمل می کنند به آنچه که شما می شناسید و فرمانبرداری از ایشان فرمانبرداری  
است. پس به همین حال می مانید زمانی را. پس از آن والی می شوند شما را کارگزارانی بعد  
از ایشان که عمل می کنند به آنچه که نمی دانید و عمل می کنند به آنچه که نمی شناسید.  
پس کسی که قائد ایشان شود و نصیحت کند ایشان را، هلاک می شوند و هلاک کرده

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۳ - ۲۳۴، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۷۰۰. ح ۸۹؛ مسند احمد،  
ج ۵، ص ۲۵۰؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۲۵۷؛ معجم کبیر، ج ۸، ص ۲۵۷؛ مستدرک حاکم، ج ۴،  
ص ۴۳۶؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۹؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵؛ كنز العمال، ج ۶، ص ۸۷، ح ۱۴۹۶۰  
و ج ۱۱، ص ۱۹۴. ح ۳۱۱۹۶.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۶ - ۲۳۷ با اندکی اختلاف، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۷، ص ۱۰۵؛  
الزهد الكبير، ص ۱۱۰ - ۱۱۱، ح ۱۹۱؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲۷.



می شوند. با آنها خلطه و آمیزش کنید به جسدهای خود و کناره گیرید از ایشان به عمل های خود و درباره نیکوکار گواهی دهید به نیکوکاری او که نیکوکار است.

### حدیث پنجاه و هفتم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب، صفحه ۲۳۸ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سَيَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ يُعْطُونَ الْحِكْمَةَ عَلَىٰ مَنَابِرِهِمْ. فَإِذَا نَزَلُوا نَزَعَتْ مِنْهُمْ، وَأَجْسَادُهُمْ شَرٌّ مِنَ الْجَيْفِ؛<sup>۱</sup>

یعنی: زود باشد بعد از من پیشوایانی باشند که عطا کنند حکمت را بالای منبر هاشان و چون فرود آیند حکمت از آنها کنده می شود و بدن هاشان بدتر است از مردار.

### حدیث پنجاه و هشتم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

خَذُوا الْعَطَاءَ مَا دَامَ عَطَاءٌ. فَإِذَا صَارَ رِشْوَةٌ عَلَى الدِّينِ فَلَا تَأْخُذُوهُ، وَلَسْتُمْ بِتَارِكِيه. يَمْنَعُكُمُ الْفَقْرُ وَالْحَاجَةُ. أَلَا، إِنَّ رَحَى الْإِسْلَامِ دَائِرَةٌ، فَدُورُوا مَعَ الْكِتَابِ حَيْثُ دَارَ. أَلَا، إِنَّ الْكِتَابَ وَالسُّلْطَانَ سَيَفْتَرِقَانِ، فَلَا تَفَارِقُوا الْكِتَابَ. أَلَا، إِنَّهُ سَيَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ يَقْضُونَ لِأَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَقْضُونَ لَكُمْ. فَإِنْ عَصَيْتُمُوهُمْ قَتَلُوكُمْ، وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ أَضَلُّوكُمْ.

قالوا: يا رسول الله، كيف نصنع؟ قال: كما صنع أصحاب عيسى بن مريم. نشروا بالمناشير، وحملوا على الخشب. موت في طاعة الله خير من حياة في معصية الله.<sup>۲</sup>

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۷-۲۳۸، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۷، ص ۸۰: سبل الهدى والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲۷.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۸، و نیز ر. ک: معجم صغیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۶۴-۲۶۵؛ معجم کبیر، ج ۲۰، ص ۹۰؛ سبل الهدى والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲۶؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۰۱؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱.

و نیز روایت کرده در همان جزء در باب اطاعت در معصیت.<sup>۱</sup>  
 یعنی: بگیری عطا را مادامی که بخشش است. پس زمانی که رشوه باشد برای دادن دین، نگیری آن را، و نیستید شما که ترک گرفتن آن کنید. فقر و احتیاج شما مانع می شود شما را از این که نگیری. آگاه باشید که آسیای اسلام دور می زند. پس دور بزنید با قرآن هر کجا که دور می زند. آگاه باشید که قرآن و سلطان زود باشد که از همدیگر جدا شوند. پس جدا نشوید از قرآن. آگاه باشید که زود باشد فرمانفرمایانی برای شما باشند که حکم کنند بر خودهاشان آنچه را که برای شماها حکم نکنند. پس اگر نافرمانی کنید ایشان را می کشند شما را، و اگر فرمانبرداری کنید ایشان را گمراه می کنند شما را.  
 گفتند: یا رسول الله! چکار کنیم؟ فرمود: همچنان که یاران عیسی بن مریم کردند. با ازه‌ها بریده شدند و بالای دارها رفتند. مردن در فرمانبرداری خدا بهتر است از زنده بودن در نافرمانی خدا.

این خبر در مختصر تذکره نیز روایت شده.<sup>۲</sup>

### حدیث پنجاه و نهم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب صفحه ۲۳۹ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنِّي أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي مِنْ أَعْمَالِ ثَلَاثَةٍ. قَالُوا: مَا هُنَّ، يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: زَلَّةُ الْعَالَمِ، وَحُكْمُ الْجَائِرِ، وَهَوَىٰ مَتَّبِعٍ؛<sup>۳</sup>

یعنی: بدرستی که می ترسم بر اتم بعد از من از سه چیز و سه کار. گفتند: چیست آنها، یا رسول الله؟ فرمود: لغزش عالم و حکم کردن ستمگر و خواهش های پیروی شده.

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۷، باب الأمر بتعلم القرآن و....

۳. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۹، و نیز ر. ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۱۷، ص ۱۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۶۱، ح ۱۷۲.

## حدیث شصتم

مجمع الزوائد، جزء هفتم، باب «النهي عن المنكر عند فساد الناس» صفحة ۲۷۰ از معاذ بن جبل از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّكُمْ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَظْهَرِ فِيكُمْ سَكْرَتَانِ: سَكْرَةُ الْجَهْلِ وَسَكْرَةُ حَبِّ الْعَيْشِ، وَأَنْتُمْ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَتَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَإِذَا ظَهَرَ فِيكُمْ حَبُّ الدُّنْيَا فَلَا تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَا تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَا تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. الْقَائِلُونَ يَوْمَئِذٍ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ كَالسَّابِقِينَ الْأَوَّلِينَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ؛<sup>۱</sup>

یعنی: بدرستی که شما حجت هستيد و بر طريق واضح از جانب پروردگارتان، مادامی که نشده باشد در میان شما دو مستی: یکی مستی جهل و نادانی، یکی مستی محبت زندگانی، و شماها امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا می کنید تا وقتی که ظاهر نشده باشد در شما محبت دنیا. در آن وقت امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده در راه خدا نمی کنید. کسانی که در آن روز قائل به کتاب و سنت باشند، مانند پیشینیان و مسلمان صدر اول اسلام اند از مهاجرین و انصار.

## حدیث شصت و یکم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب، صفحه ۲۷۱ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّ لِهَذَا الدِّينِ إِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا. أَلَا، وَإِنَّ مِنْ إِقْبَالِ هَذَا الدِّينِ أَنْ تَفْقَهُ الْقَبِيلَةَ بِأَسْرَهَا حَتَّى لَا يَبْقَى فِيهَا إِلَّا الْفَاسِقُ أَوْ الْفَاسِقَانِ ذَلِيلَانِ. فَهَذَا إِذَا تَكَلَّمَا قَهْرًا وَاضْطَهَدَا، وَإِنَّ مِنْ إِدْبَارِ هَذَا الدِّينِ أَنْ تَجْفُو الْقَبِيلَةَ بِأَسْرَهَا حَتَّى لَا يَبْقَى فِيهَا إِلَّا الْفَقِيهَانِ أَوْ الْفَقِيهَانِ، فَهَذَا ذَلِيلَانِ. إِذَا تَكَلَّمَا قَهْرًا وَاضْطَهَدَا، وَيَلْعَنُ آخِرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَهَا.

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۷۰-۲۷۱، ونیز ر.ک: مسند بزّار، ج ۷، ص ۸۰، ح ۲۶۳۱: الجامع الصغير، ج ۲،

ص ۱۹۹، ح ۵۷۶۷: كنز العمال، ج ۳، ص ۶۶، ح ۵۵۱۹.

ألا، وعليهم حلت اللعنة حتى يشربوا الخمر علانية، حتى تمر المرأة بالقوم، فيقوم إليها بعضهم، فيرفع بذيلها كما يرفع بذنب النعجة (الخبر)؛<sup>۲</sup>

یعنی: بدرستی که از برای این دین رو آوردنی است و پشت کردنی. آگاه باشید که از اقبال و رو آوردن این دین وقتی است که همه قبیله تماماً فقیه و دانا شوند تا این که نماند در میانشان مگر یک نفر فاسق یا دو نفر فاسق در حالتی که ذلیل و خوار باشند، و بدرستی که از ادبار و پشت کردن این دین وقتی است که همه قبیله جفاکار شوند تا این که نماند در میان ایشان مگر یک نفر فقیه یا دو نفر فقیه. پس ایشان در حالت ذلت و خواری باشند. اگر سخنی گویند، قهر کرده و ستم کرده شوند، و لعن می کند آخر این امت اول خود را.

آگاه باشید که لعنت بر خودشان وارد شود، تا این که می آشامند شرابها و مسکرات را آشکارا، تا این که می گذرد زن بر گروهی، پس بعضی از آنها بر می خیزد دامن جامه او را بالا می برد همچنان که دست به زیر دنبه گوسفند می زنند و آن را بلند می کنند (تا آخر).

### حدیث شصت و دوم

مجمع الزوائد در همان جزء، باب «أمارات الساعة»، صفحه ۳۲۵ از ابی ذر غفاری از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود:

إذا اقترب الزمان كثر لبس الطيالة، وكثرت التجارة، وكثر المال، وعظم رب المال، وكثرت الفاحشة، وكانت إمرة الصبيان، وكثر النساء، وجار السلطان، وطُف في المكيال والميزان. يربّي الرجل جرو كلب خير له من أن يربّي ولدًا، ولا يوقر كبير، ولا يرحم صغير، ويكثر أولاد الزنا حتى إنّ الرجل ليغشى المرأة على قارعة الطريق، فيقول أمثلهم في ذلك

۱. در مصدر: (بذیل).

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۶۱-۲۲۶ و ۲۷۱، و نیز ر. ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۸، ص ۱۹۸؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۷۷-۱۷۸، ح ۲۸۹۲۶؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۴۷.

الزمان : لو اعتزلتم عن الطريق ! يلبسون جلود الضآن على قلوب الذئاب . أمثلهم في ذلك الزمان المداهن ؛<sup>۱</sup>

یعنی : چون زمان نزدیک شد - یعنی : زمان قیامت صغرا - ، بسیار می شود پوشیدن طیلسانها ( طیلسان جامه ای است که بافته می شود و درز و فصلی ندارد و آن محیط به بدن - یعنی : چسبیده به بدن است - و از لباس های عجم است ، و لفظ طیلسان معرب طالشان است - یا تالشان - و در عصر ما در این زمان بسیار متداول است به اندازه ای که در ممالک عربی هم پوشیدن آن متداول شده ) .

و بسیار می شود تجارت و بازرگانی و بسیار می شود مال و بزرگ شناخته می شود صاحب مال و بسیار می شود فاحشه ها - یعنی : عمل های زشت منافی عفت - ، و فرمانفرمایی باکودکان شود و زن ها زیاد شوند و سلطان جائر و ستمکار شود و کم فروختن و زیاد گرفتن در کیل و وزن ظاهر شود . در چنین زمانی مرد بچه سگ را تربیت کند بهتر است از این که پسر را تربیت کند . به بزرگ تر احترام گذارده نمی شود و به کوچک تر رحم کرده نمی شود و زیاد می شوند فرزندان زنا تا این که بی شرمی به جایی رسد که بازن در وسط راه جمع شوند . پس نیکوترین آنها در آن زمان می گوید در وسط راه : اگر این عمل را نکنی و گوشه ای بروی ، بهتر است . لباس گوسفندان را بر دل های گرگ خود می پوشند . نیکوترین ایشان در آن زمان کسی است که خلاف آنچه در باطن دارد ظاهر کند .

### حدیث شصت و سوم

مجمع الزوائد در همان جزء و در همان باب ، صفحه ۳۳۱ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود :

لا تقوم الساعة حتى تظهر معادن كثيرة لا يسكنها إلا أراذل الناس ؛<sup>۲</sup>

۱ . مجمع الزوائد ، ج ۷ ، ص ۳۲۵ ، و نیز ر . ک : معجم اوسط طبرانی ، ج ۵ ، ص ۱۲۶ ؛ مستدرک حاکم ، ج ۳ ، ص ۳۴۳ ؛ کنز العمال ، ج ۱۴ ، ص ۲۲۶ - ۲۲۷ ، ح ۳۸۵۰۱ .

۲ . مجمع الزوائد ، ج ۷ ، ص ۳۳۱ ، و نیز ر . ک : معجم اوسط طبرانی ، ج ۲ ، ص ۱۴۱ .

یعنی: برپا نمی شود قیامت صغرا تا این که ظاهر شود معدن های بسیاری که جای نگیرد در آن جاها مگر رذل تر و پست ترین مردمان.

### حدیث شصت و چهارم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب، صفحه ۳۲۶ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سبجیء فی آخر الزمان أقوام تكون وجوههم وجوه الآدمیین وقلوبهم قلوب الشیاطین أمثال الذئاب الضواری. لیس فی قلوبهم شیء من الرحمة، سفاکین للدماء، لا یرعون عن قبیح. إن تابعتهم واروک، وإن تواریت عنهم اغتابوک، وإن حدثوک کذبوک، وإن ائتمنتهم خانوک.

صبیهم عارم، وشابهم شاطر، وشيخهم لا يأمر بمعروف ولا ينهى عن منکر. الاعتزاز بهم ذلّ، وطلب ما في أيديهم فقر. الحليم فيهم غاؤ، والأمر فيهم بالمعروف متهم. [و] المؤمن فيهم مستضعف، والفاسق فيهم مشرف. السنة فيهم بدعة، والبدعة فيهم سنة. فعند ذلك يسلط الله عليهم شرارهم، ويدعو خيارهم فلا يستجاب لهم!

یعنی: زود باشد بیاید در آخر زمان گروه هایی که روهایشان روهای آدمیان است و دل هاشان دل های شیاطین است. مانند گرگ های درنده. در دل هاشان چیزی از رحمت نیست. ریزندگان خون هاینند. رعایت نمی کنند تجاوز از کارهای زشت را. اگر تابع ایشان شوی تو را دور کنند، و اگر دور شدی از ایشان عیبگویی از تو کنند، و اگر تو را حدیث کنند دروغ گویند، و اگر امین دانستی ایشان را با تو خیانت کنند. کودکانشان با ناز و نخوت باشند و جوان هاشان شوخ و بی باک، بنحوی که از خبایث

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸۶-۲۸۷ با اندکی اختلاف و ص ۳۲۶، و نیز ر. ک: معجم صغیر طبرانی، ج ۲، ص ۳۹؛ معجم اوسط، ج ۶، ص ۲۲۷-۲۲۸؛ معجم کبیر، ج ۱۱، ص ۸۱-۸۲؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۰۴-۲۰۵، ح ۱۲۳۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۹۰-۱۹۱، ح ۳۱۱۷۵ و ص ۲۵۰، ح ۳۱۴۱۳ و ص ۲۸۵، ح ۳۱۵۳۹؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۲.

خود مردمان را عاجز کنند، و پیرانشان امر به معروف و نهی از منکر نکنند. مؤمن در میانشان ضعیف و ناتوان باشد و فاسق در میانشان با شرافت شمرده شود. سنت در میانشان بدعت و بدعت در میانشان سنت باشد. پس در آن زمان مسلط می‌گرداند خدا بر ایشان بدان و شریران ایشان را و دعا می‌کنند نیکانشان و مستجاب نمی‌شود برای ایشان.

### حدیث شصت و پنجم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

من اقترب الساعة أن ترفع الأشرار، وتوضع الأخيار، ويقبح القول، ويحسن العمل، وتفرى في القوم المساءة. قلت: وما المساءة؟ قال: ما كتب سوى كتاب الله؛<sup>۱</sup>  
یعنی: از علامات نزدیک [شدن] قیامت صغرا این است [که] شریرها و بدکنندگان بلند مرتبه شوند و نیکان پست و خوار شوند و گفتارها زشت شود و کار نیکو شود و به سرگردانی و حیرت اندازد در میان قوم مساءت. (راوی گفت: ) گفتم: مساءت چیست؟ فرمود: چیزهایی است که نوشته می‌شود غیر از کتاب خدا.

### حدیث شصت و ششم

مجمع الزوائد در همان جزء و در همان باب و در همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى تزول الجبال عن أماكنها، وترون الأمور العظام التي لم تكونوا ترونها؛<sup>۲</sup>

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۶، و نیز ر. ک: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۲، ح ۳۸۵۶۴.

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۶، و نیز ر. ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۷، ص ۲۰۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۸۳، ح ۷۵۳۰؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۳، ح ۳۸۵۷۱؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۸.

یعنی: بر پانمی شود قیامت صغرا تا این که زایل شود کوه‌ها از جاهای خود و ببینید کارهای بزرگی را که نیستید ببینید آنها را.

### حدیث شصت و هفتم

مجمع الزوائد در همان جزء و در همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سترون قبل أن تقوم الساعة أشياء ستكرونها عظماً. تقولون: هل كنا حدثنا بهذا؟ فإذا رأيتم فاذكروا الله تعالى، واعلموا أنها أوائل الساعة.

حتی قال: سوف ترون جبلاً تزول قبل حق الصيحة، وكان يقول لنا: لا تقوم الساعة حتى يدلّ الحجر على اليهودي مختبئاً، كان يطرده رجل مسلم، فأطلع قدامه فاختبأ فيقول الحجر: يا عبد الله، هذا ما تبغي؛<sup>۱</sup>

یعنی: زود باشد که ببینید پیش از برپاشدن قیامت صغرا چیزهایی را که زود باشد انکار کنید آن را از حیث عظمت و بزرگی. می‌گویید: آیا باشیم از کسانی که حدیث کنیم آن را؟ پس هرگاه دیدید این آیات را، یاد کنید خدای تعالی را، و بدانید که این علامت‌ها در اوایل قیامت صغرا واقع می‌شود.

تا این که فرمود: بسیار زود باشد که ببینید کوه‌هایی را که کنده می‌شود پیش از صدای آسمانی، و بود که می‌فرمود برای ما که: بر پانمی شود قیامت تا این که راهنمایی کند سنگ بر یهودی که از ترس مرد مسلمان فرار کرده و پشت او پنهان شده پیش از آن که مسلمان بیاید در مقابلش. پس سنگ می‌گوید: ای بنده خدا! این است آن که تو او را می‌خواهی و در طلب اوئی.

مؤلف حقیر گوید: دور نیست این دو حدیث اشعار داشته باشد بر کندن تونل‌ها در کوه‌ها و راه خط آهن در آنها احداث کردن و یا کندن و پایه‌ها و آلت‌های جنگی

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۶-۲۲۷، و نیز ر.ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۷، ص ۲۶۵: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۵، ح ۳۸۵۷۸.



و غیره در آنها بنا کردن و امثال اینها، و مراد از چیزها و کارهای بزرگ اشاره به اختراعات مهمه جدیده - از قبیل سیارات و طیارات و موشک‌ها و زیردریایی‌ها و مانند اینها - باشد و تصریح نکردن حضرت به اسامی آنها برای حفظ عقاید شنوندگان و جلوگیری از انکار و تکذیب آنها بوده؛ زیرا پایه استعدادات آنها ضعیف بوده و گوش‌ها و ادراکاتشان طاقت تحمل آنها را نداشته و بسا حمل به دروغ می‌کردند فرمایشات آن حضرت [را] و به سیر قهقرایی به جاهلیت برمی‌گشتند.

### حدیث شصت و هشتم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب، صفحه ۳۲۷ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

من أشرط الساعة أن يظهر الشحّ والفحش، ويؤتمن الخائن، ويخون الأمين، وتظهر ثياب تلبسها نساء كاسيات عاريات، ويعلو التُّحُوت الوُعُول؛<sup>۱</sup>

یعنی: از شرط‌های قیامت صغراست این که ظاهر شود بخل کردن و فحش و امین گرفته شود خیانتکار و خیانتکار شمرده شود امین و آشکار شود جامه‌هایی که بپوشند آن رازن‌های لباس پوشیده‌ای که برهنگان باشند، و اشخاص پست مقامشان بالا رود و اشخاص شریف و نجیب مرتبه‌هاشان پست شود.

### حدیث شصت و نهم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى ينشأ تمدّ في الطروب مدّ الحمير؛<sup>۲</sup>

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۷، ونیز ر.ک: شرح مشکل الآثار، ج ۱۰، ص ۷۹، ح ۳۹۳۳؛ معجم اوسط طبرانی،

ج ۱، ص ۲۲۸؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۳۷۰، ح ۷۰۷۳.

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۷.

یعنی: برپا نشود قیامت تا وقتی که بلند و کشیده شود در طرب‌ها - یعنی: آوازه و سرود خوانی‌ها - صداها مانند کشیده شدن صدای خرها.

### حدیث هفتادم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب، صفحه ۳۲۹ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يكون السلام على المعرفة، وإن هذا عرفني من بينكم فسلم عليّ، وحتى تتخذ المساجد طرقاً، فلا يسجد لله فيها وحتى يبعث الغلام الشيخ بريداً بين الأفقين، وحتى يبلغ التاجر بين الأفقين فلا يجد ربحاً؛<sup>۱</sup>

یعنی: برپا نمی‌شود قیامت تا این که سلام کردن به یکدیگر از روی شناسایی باشد، و بدرستی که این شخص در میان شما مرا شناخت، پس سلام کرد بر من، و تا این که مساجد راه رفت و آمد مردم شود و برای خدا در آن سجده کرده نشود، و تا این که بچه به پیر مرد حکم کند که مسافرت میان مشرق و مغرب کند و تا این که تاجر برای تجارت میان مشرق و مغرب را طی کند و سود و منفعتی نبرد.

### حدیث هفتاد و یکم

مجمع الزوائد، جزء پنجم، باب ملك النساء صفحه ۲۰۹ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لن يفلح قوم يملك رأيهام امرأة؛<sup>۲</sup>

- 
۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۹، ونیز ر.ک: مصنف صنعانی، ج ۳، ص ۱۵۵-۱۵۶، ح ۵۱۴۰؛ مسند شاشی، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۴۰۰؛ شرح مشکل الآثار، ج ۴، ص ۲۶۶؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۹، ص ۲۷۹؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۶، ح ۳۸۵۸۴.
  ۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۹، ونیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۱۲۳؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۳۳۶.

یعنی: هرگز رستگار نمی شوند گروهی که زن مالک رأی ایشان شود - یعنی: از ایشان زن رأی بگیرد و زمامدار امورشان شود.

### حدیث هفتاد و دوم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه از عبدالله بن هجنع روایت کرده که گفت: چون وارد شدم بر پیغمبر ﷺ، ابابکره هم با ما آمد. پس به او گفتیم: این است عایشه. همی می گویی: عایشه. عایشه این است آن. عایشه آمد. پس بیرون آمد با ما. پس گفت: بدرستی که من ذکر کردم حدیثی را که شنیدم آن را از پیغمبر ﷺ. شنیدم که ذکر بلقیس، ملکه سبا را بیان کرد و فرمود:

لا یقدّس الله أمة قادتهم امرأة؛<sup>۱</sup>

یعنی: تقدیس نمی کند خدا امتی را که پیشرو ایشان زن باشد.

### حدیث هفتاد و سوم

مجمع الزوائد در همان جزء، باب إطاعة في المعصية، صفحه ۲۲۸ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سیکون علیکم أئمة یملکون أرزاقکم، یحدّثونکم فیکذبون، ویعملون ویسیئون العمل. لایرضون منکم حتی تحسنوا قبیحهم و تصدّقوا کذبهم، فأعطوهم الحقّ ما رضوا به. فإذا تجاوزوا فمن قتل علی ذلك فهو شهید؛<sup>۲</sup>

یعنی: زود باشد که بر شما پیشوایانی باشند که مالک روزی های شما شوند.

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۰، و نیز ر. ک: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۳۳۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰، ح ۱۴۷۶۳.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۸، و نیز ر. ک: آحاد و مثانی، ج ۳، ص ۱۰۴، ح ۱۴۲۱؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۳۶۲ و ۳۷۳؛ أسد الغابة، ج ۵، ص ۲۱۷؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۹، ح ۴۶۸۰؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۶۷، ح ۱۴۸۷۶.

حدیث می گویند شما را پس دروغ می گویند، و عمل می کنند و بد عمل می کنند. خشنود نمی شوند از شما تا کارهای زشت ایشان را تحسین کنید و دروغ ایشان را تصدیق کنید و حق به آنها داده شود تا راضی شوند. پس اگر تجاوز کردند، پس [هر کس] به این سبب کشته شود شهید خواهد بود.

### حدیث هفتاد و چهارم

مجمع الزوائد، همان جزء، باب إمارة السفهاء والصبيان، صفحه ۲۴۵ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

بادروا بالموت ستاً: إمارة السفهاء، وبيع الحكم، واستخفاف بالدم، وقطيعة الرحم، ونشو يتخذون القرآن مزامير. يقدمون الرجل يغنيهم، وإن كان أقلّ منهم فقهاً؛<sup>۱</sup>  
یعنی: شتاب کنید به مردن از شش چیز: فرمانفرما شدن مردمان سفیه - یعنی: نادان - و فروختن حکم و سبک شمردن خونریزی و قطع رحم کردن و این که مردمان مست قرآن را با ساز و نواز بگیرند و مقدم بدارند مردی را که برای ایشان غنا و خوانندگی کند، هرچند از حیث دانش کمتر از آنها باشد.

### حدیث هفتاد و پنجم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه از عباس غفاری روایت کرده که گفت:

سمعت رسول الله ﷺ يتخوف على أمته ست خصال: إمارة الصبيان، وكثرة الشرط، والرشوة في الحكم، وقطيعة الرحم، واستخفاف بالدم، ونشو يتخذون القرآن مزامير،

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۵، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۶۹۹، ح ۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۹۴؛ شرح مشکل الآثار، ج ۴، ص ۵؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۷۲ و ۳۳۸؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۱۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۴۹ - ۲۵۰، ح ۳۱۴۱۲.

يقدّمون الرجل ليس بأفقهيم ولا بأفضلهم، يغنيهم غناء؛<sup>۱</sup>

یعنی: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌ترسید بر امت خود از شش خصلت: فرمانفرمایی کودکان و زیاد شدن سرهنگان و لشکریان و رشوه گرفتن در حکم و قطع رحم کردن و خون ناحق ریختن را سبک شمردن و در حال مستی قرآن را با ساز و نواها گرفتن و مقدم داشتن مردی که از ایشان داناتر و برتر نیست، تغنی و آوازه خوانی کند برایشان.

### حدیث هفتاد و ششم

مجمع الزوائد در همان جزء در باب «في من يؤيد بهم الإسلام من الأشرار»، صفحه ۳۰۲ چند حدیث روایت کرده که مضامین آنها قریب به یکدیگر است از رسول خدا ﷺ، که از جمله آنهاست که فرمود:

سيؤيد هذا الدين، وإن الله سيؤيد هذا الدين بأقوام لا خلاق لهم؛<sup>۲</sup>

یعنی: زود باشد که تأیید کند خدا این دین را به گروه‌هایی که هیچ بهره‌ای از دین ندارند.

### حدیث هفتاد و هفتم

مجمع الزوائد، جزء هشتم، در باب متشبهين از رجال به نساء و متشبهات از نساء به رجال، صفحه ۱۰۳ از ابن عباس روایت کرده که: زنی گذشت بر رسول خدا ﷺ، کمانی حمایل انداخته بود. پس پیغمبر ﷺ فرمود:

لعن الله المتشبهات من النساء بالرجال والمتشبهين من الرجال بالنساء؛<sup>۳</sup>

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۵، و نیز ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۳۱۶؛ آحاد و مشانی، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۱۰۲۴؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۱، ص ۲۱۲؛ معجم کبیر، ج ۱۸، ص ۳۴-۳۷.
۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۰۲، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۴۵؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۳، ص ۱۴۲.
۳. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۰۳، و نیز ر.ک: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۴۰۹۷؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۹۴، ح ۲۹۳۵؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۴، ص ۲۱۲؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۷۲۶۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۸۵، ح ۴۵۰۲۰؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۴۴.

یعنی: خدا لعنت کند زن‌هایی را که خود را شبیه به مردان می‌کنند و مردانی که خود را شبیه به زنان می‌کنند.

### حدیث هفتاد و هشتم

منتخب کنز العمال، تألیف شیخ علاءالدین علی بن حسام‌الدین، شهیر به متقی هندی، تقریباً در حدود سال نهصد و چهل هجری قمری، مطبوع در حاشیه کتاب مسند احمد بن حنبل در سال یک هزار و سیصد و سیزده هجری قمری در مطبعة میمنه در مصر، صفحه ۱۱، از رسول خدا ﷺ:

سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ يَكْثُرُ فِيهِ الْقِرَاءُ، وَيَقْلُ الْفُقَهَاءُ، وَيَقْبُضُ الْعُلَمَاءُ<sup>۱</sup>، وَيَكْثُرُ الْهَرَجُ، ثُمَّ يَأْتِي [مَنْ] بَعْدَ ذَلِكَ زَمَانٌ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ رِجَالٌ مِنْ أُمَّتِي لَا يَجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، ثُمَّ يَأْتِي مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ زَمَانٌ يَجَادِلُ الْمُشْرِكِ بِاللَّهِ الْمُؤْمِنُ فِي مِثْلِ مَا يَقُولُ<sup>۲</sup>؛

یعنی: زود باشد بیاید بر امت من زمانی که قراء و خوانندگان زیاد شوند و فقها کم شوند و علما گرفته شوند و کشتن و خونریزی زیاد شود. پس بیاید بعد از آن زمانی که مردانی از امت من قرائت کنند قرآن را، ولی از گلوی آنها تجاوز نکنند. پس بعد از آن بیاید زمانی که مشرکین به خدا مجادله کنند با مؤمن در مانند آنچه که می‌گوید.

### حدیث هفتاد و نهم

مجمع الزوائد، جزء ششم، کتاب قتال أهل البغي، باب «ما جاء في الخوارج»، صفحه ۳۲۹ از ابی‌برزه از رسول خدا ﷺ حدیث طویلی نقل کرده که از آن جمله فرمود:

يُخْرَجُ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ رِجَالٌ كَأَنَّ هَذَا مِنْهُمْ. هَدَاهُمْ هَكَذَا. يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ

۱. در کنز العمال: (العلم).

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۷، ح ۳۸۴۵۷، ونیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۳، ص ۳۱۹؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۴۸، ح ۸۷۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۷، ح ۴۷۳۵؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۶؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

تراقبهم. يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية. لا يرجعون إليه، ووضع يده على صدره. سيماهم التحليق. لا يزالون يخرجون حتى يخرج آخرهم. فإذا رأيتموهم فاقتلوهم. قالها ثلاثاً. شرّ الخلق والخليقة. قالها ثلاثاً؛<sup>۱</sup>

یعنی: بیرون می آیند از سمت مشرق مردانی که گویا این از ایشان است. (مشار الیه حضرت مرد سیاهی است که در صدر خبر ذکر شده که دو جامه سفید پوشیده بود و اثر سجده در پیشانی داشت و به پیغمبر ﷺ تعرض می کرد و از حضرت چیزی می خواست. آمد مقابل روی حضرت. آن بزرگوار چیزی به او نداد. آمد به طرف راست حضرت. آن جناب چیزی به او نداد. باز آمد عقب سر حضرت. باز حضرت چیزی به او نداد. پس گفت: والله یا محمد! امروز در تقسیم به عدالت رفتار نکردی. حضرت غضبناک شد غضب شدیدی. بعد از آن حدیثی که ذکر شد [را] نقل فرمود، تا آن جایی که به او اشاره کرد و فرمود که: گویا این از ایشان است. پس فرمود: هدایتشان اینچنین است. می خوانند قرآن را در حالی که از استخوان های گردن آنها بالا نمی رود. از دین خارج می شوند همچنانی که تیر از کمان خارج شود. بازگشت به دین نمی کنند.

و دست خود را گذارد بر سینه او و فرمود: سیمای ایشان تراشیدن ریش است. همیشه از دین بیرون می روند تا این که بیرون آید آخر ایشان. پس چون ببینید آنها را، بکشید ایشان را. سه مرتبه فرمود. بدترین خلق و مخلوقات اند. سه مرتبه فرمود.

### حدیث هشتم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
يُخْرِجُ مِنْ أُمَّتِي قَوْمٌ يَسِيئُونَ الْأَعْمَالَ. يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ. (قال يزيد:

۱. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۹، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۴۷.

لا أعلمه إلا قال: ) يحقر أحدكم عمله مع عملهم. يقتلون أهل الإسلام. فإذا خرجوا فاقتلوهم. إذا خرجوا فاقتلوهم، ثم إذا خرجوا فاقتلوهم. فطوبى لمن قتلهم، وطوبى لمن قتلوه. كلما قطع منهم قرن قطعه الله - عز وجل. فرد ذلك عشرين مرة وأنا أسمع؛<sup>۱</sup>

یعنی: بیرون می آید از امت من گروهی که کارهایشان بد است. قرآن می خوانند و از حنجره های ایشان بالا نمی رود. (راوی - که یزید نام داشت - گفت: نمی دانم آن را مگر این که فرمود: ) کوچک است عمل یکی از شما - یعنی: کوچک می شمارد یکی از شما عمل خود را با عمل های ایشان. می کشند اهل اسلام را. پس چون بیرون آمدند، بکشید ایشان را. پس چون بیرون آمدند، بکشید ایشان را. پس چون بیرون آمدند، بکشید ایشان را. بهشت طوبی مخصوص کسی است که آنها را بکشد و مخصوص کسی است که آنها بکشند او را. پس هر شاخی که از ایشان بریده شود، خدای - عز وجل - آن را بریده است. (راوی گفت: ) پس بیست مرتبه حضرت این جمله را تکرار کرد و من می شنیدم.

### حدیث هشتاد و یکم

مختصر تذکره ابی عبدالله قرطبی، تألیف شیخ عبدالوهاب شعرانی - که فراغ از تألیف آن روز شنبه هفدهم ربیع الاول سال نهصد و هشت هجری قمری بوده در مصر و در مکتبه سعیدیّه به جوار الازهر مصر طبع شده به ضمیمه قرّة العیون ابی لیث سمرقندی - در باب «کیف التثبت أيام الفتنه و ذهاب الصالحین؟» به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که:

کیف بکم وبزمان یوشک أن یأتی فیغریل الناس فیہ غریلة یبقی حثالة من الناس، قد مرجت عهودهم وأماناتهم واختلفوا فکانوا هكذا، وشبک بین أصابعه ﷺ، فقالوا: کیف بنا

۱. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۹، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۸۴؛ کتاب السنّة، ص ۴۴۲، ح ۹۳۶؛

تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۱۶۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۰۶، ح ۳۱۲۴۸.



- يا رسول الله - إذا كان ذلك الزمان؟ قال: تأخذون ما تعرفون، وتدعون ما تنكرون، وتقبلون على خاصتكم، وتذرون عامتكم؛<sup>۱</sup>

یعنی: چگونه اید شما با زمانی که نزدیک است بیاید، پس غربال کند مردم را در آن زمان غربال کردنی که باقی می ماند نخاله هایی از مردم که مشتبه و مختلط و فاسد شود پیمان ها و امانت هایشان و مختلف شوند، پس اینچنین شوند (و مشبک فرمود حضرت میان انگشت های خود را). پس اصحاب عرض کردند: چه کنیم در آن زمان؟ فرمود: بگیرید آنچه را که می شناسید و واگذارید آنچه را که نمی شناسید و رو بیاورید به خاصه های خودتان و بگذارید عامه مردمان را.

### حدیث هشتماد و دوم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه به روایت نسایی از رسول خدا ﷺ

روایت کرده که آن حضرت به عبدالله بن عمرو بن العاص فرمود:

إذا رأيت الناس مرجت عهودهم - أي: اختلطت - وخفت أماناتهم فالزم بيتك، واملك عليك لسانك، وخذ ما تعرف، ودع ما تنكر، وعليك بأمر خاصة نفسك، ودع عنك أمر العامة؛<sup>۲</sup>

یعنی: وقتی که دیدی مردم عهد و پیمان هایشان درهم برهم و مختلط شد و سبک شمرده شد امانت هایشان، پس ملازم خانه خود باش و مالک زبان خود باش و بگیر

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۶، و نیز ر. ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۵۹، ح ۲۰۷۴۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۲۲۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۷-۱۳۰۸، ح ۳۹۵۷؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۴، ح ۴۳۴۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۹، ص ۴۴۴، ح ۵۵۹۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۲۷۹-۲۸۲؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۶، ص ۱۶۴؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۵۹، ج ۴، ص ۴۳۵؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۸، ص ۱۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۹ و ۲۷۹ و ۲۸۳؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۵۱، ح ۳۰۹۹۵.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۶، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۹۲، ح ۷؛ سنن کبرای نسایی، ج ۶، ص ۵۹، ح ۱۰۰۳۳؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۲۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۱۲، ح ۳۱۲۶۸.

آنچه را که می‌شناسی و واگذار آنچه را که نمی‌شناسی و به کار مخصوص شخصی خود پرداز و در امر عامه دخالت مکن.

### حدیث هشتماد و سوم

مختصر تذکره قرطبی در همان جزء و باب و صفحه در حدیث ترمذی از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنكُمْ فِي زَمَانٍ مِنْ تَرَكَ مِنْكُمْ عَشْرَ مَا أُمِرَ بِهِ هَلَكَ، وَسَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ مِنْ عَمَلٍ مِنْهُمْ بَعُثْرَ مَا أُمِرَ بِهِ نَجَا! ۱

یعنی: بدرستی که شما در زمانی هستید که کسی که ترک کند از شما ده یک آنچه که به آن امر شده هلاک می‌شود، و زود باشد که بیاید بر مردم زمانی که هر که از ایشان عمل کند به ده یک آنچه که به آن امر شده نجات می‌یابد.

### حدیث هشتماد و چهارم

مختصر تذکره قرطبی در همان باب، صفحه ۲۰۴ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

[إِنَّ اللَّهَ] زَوَى لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتَ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلَغُ مَلِكُهَا مَا زَوَى لِي مِنْهَا، وَأَعْطَيْتَ الْكَنْزِينَ الْأَحْمَرِينَ ۲ - یعنی: الذهب والفضة كما قاله ابن ماجة -، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يُهْلِكَهَا بَسَنَّةٍ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا يَسْلُطَ عَلَيْهِمْ عَدُوٌّ مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحُ بِيضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي إِذَا قَضَيْتَ قَضَاءً فَبِأَنَّهُ لَا يَرُدُّ، وَإِنِّي قَدْ أَعْطَيْتَكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أَهْلِكُهُمْ بَسَنَّةٍ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۶، و نیز ر. ک: سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۱-۳۶۲، ح ۲۳۶۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۷، ص ۳۱۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۳۴۳؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۲۵۴۲؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۵۴، ح ۳۸۶۲۶؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۶۶۰.

۲. در مصدر: (الأحمر والأبيض).

فَيَسْتَبِيحُ بِيضَتِهِمْ، وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مِنْ بِأَقْطَارِهَا - أَوْ قَالَ: مِنْ بَيْنِ أَقْطَارِهَا - حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا.<sup>۱</sup>

زاد في رواية أبي داود: وَإِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأُتَمَّةِ الْمُضَلِّينَ، وَإِذَا وُضِعَ السِّيفُ فِي أُمَّتِي لَمْ يَرْفَعْ عَنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَلْحَقَ قِبَائِلَ مِنْ أُمَّتِي بِالْمُشْرِكِينَ، وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ كَذَّابُونَ كُلَّهُمْ يَزْعَمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، لِأَنِّي بَعْدِي، وَلَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ؛<sup>۲</sup>

یعنی: بلند کرده شد برای من زمین، پس دیدم مشرق‌ها و مغرب‌های آن را، و بدرستی که امت من زود باشد مالک شود زمین را آنچه را که من دیدم از آن، و عطا کرده شدم دو گنج سرخ را - یعنی: طلا و نقره را؛ چنان که ابن ماجه گفته است -، و من خواستم از پروردگار خود برای امتم که آنها را به روش عامه هلاک نکند و این که مسلط نکند بر ایشان دشمنی را غیر از نفس‌های خودشان که منقلب کند جماعت ایشان را، و بدرستی که پروردگار من فرمود: ای محمد! بدرستی که من وقتی که حکم کردم حکمی را، رد کرده نمی‌شود، و من عطا کردم تو را برای امت این که نگیرم آنها را به روش عامه و مسلط نکنم بر ایشان دشمنی را به غیر از نفس‌های خودشان که منقلب کند جماعت ایشان را، و هر چند جمع شوند همه کسانی که در اقطار زمین اند - یا فرمود: میان اقطار زمین اند -، تا این که بعضی از ایشان هلاک کند بعضی را و اسیر کند بعضی از ایشان بعضی را.

(و زیاد کرده است در روایت ابی داود:) و جز این نیست که می‌ترسم بر امت خود

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۷-۱۱۸، باب «ما جاء أن الله تعالى جعل بأس هذه الأمة بينها»، و نیز ر. ک: سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۹-۳۲۰، ح ۲۲۶۷؛ کتاب السنّة، ص ۱۲۵، ح ۲۸۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۴۲۰ و ج ۷، ص ۱۰؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۳۶۳.
۲. ر. ک: آحاد و مثانی، ج ۱، ص ۲۲۲-۲۲۳، ح ۴۵۶؛ مسند بزّار، ج ۸، ص ۴۱۳-۴۱۴، ح ۳۴۸۷؛ مسند رویانی، ج ۱، ص ۴۱۰، ح ۶۲۹ و ص ۴۱۳-۴۱۴، ح ۶۲۵؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱۵، ص ۱۰۹-۱۱۰ و ج ۱۶، ص ۲۲۰-۲۲۱، ح ۷۲۳۷؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۴۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۹، ص ۱۸۱؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۲۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۳۹-۲۴۰، ح ۳۱۳۷۶ و ص ۳۶۶-۳۶۷، ح ۳۱۷۶۱؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۱-۳۲۲؛ الدرّ المنثور، ج ۳، ص ۱۷-۱۹.

از پیشوایانی گمراه‌کنندگان، و چون شمشیر در اَمّت من گذارده شود، برداشته نشود از میانشان تا روز قیامت - یعنی: ظهور مهدی عجل الله فرجه -، و قیامت برپا نشود تا این که قبیله‌هایی از اَمّت من به مشرکین ملحق شوند، و زود باشد که در اَمّت من سی نفر بدروغ ادّعیای پیغمبری کنند و چنین گمان کنند که پیغمبرند و حال آن که من خاتم پیغمبرانم و بعد از من پیغمبری نیست، و همیشه طایفه‌ای از اَمّت من متظاهر بر حقّ‌اند و ضرری به آنها نمی‌رساند کسی که مخالف ایشان باشد تا این که امر خدا بیاید.

### حدیث هشتاد و پنجم

مختصر تذکرة قرطبی در همان باب و همان صفحه از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده که فرمود:

إِنِّي صَلَّيْتُ صَلَاةَ رَغْبَةٍ وَرَهْبَةٍ، سَأَلْتُ اللَّهَ فِيهَا لِأُمَّتِي ثَلَاثًا فَأَعْطَانِي اثْنَتَيْنِ وَرَدَّ عَلَيَّ وَاحِدَةً. سَأَلْتُهُ أَنْ لَا يَسْلُطَ عَلَيْهِمْ عَدُوٌّ مِنْ غَيْرِهِمْ فَأَعْطَانِيهَا، وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يُهْلِكَهُمْ غَرَقًا فَأَعْطَانِيهَا، وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يَجْعَلَ بِأَسْهَمٍ بَيْنَهُمْ فَرْدًا عَلَيَّ ظَاهِرًا؛<sup>۱</sup>

یعنی: بدرستی که نماز گزاردم نماز رغبت و رهبت<sup>۲</sup> را و از خدا خواستم در آن برای اَمّت من سه چیز را، پس عطا فرمود مرا دو چیز از آن را و یکی را رد فرمود. خواستم از او که مسلط نکند بر ایشان دشمنی را غیر از خودشان، پس عطا فرمود به من، و خواستم از او که به غرق شدن آنها را هلاک نکند، به من عطا فرمود آن را، و خواستم از او که قرار ندهد عذاب و سختی ایشان را در میان خودشان، پس رد فرمود آن را بر ظاهرش.

### حدیث هشتاد و ششم

مختصر تذکرة قرطبی در باب «جواز دعا به مردن نزد فتنه‌ها»، صفحه ۲۱۰ در حدیث

۱. مختصر تذکرة قرطبی، ص ۱۱۸، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۷، ص ۸۰، ح ۲؛ سنن ابن ماجة، ج ۲، ص ۱۳۰۳، ح ۳۹۵۱؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۰، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۲۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۱، ح ۳۰۸۶۲ و ج ۱۴، ص ۴۳-۴۴، ح ۳۷۸۸۶؛ سبیل الهدی والرشد، ج ۱۰، ص ۷۰.  
۲. رهبت: خوف، ترس.

ترمذی از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إذا كان أمراؤكم خياركم، وأغنياؤكم سمحاءكم، وأمرکم شوری بینکم، فظهر الأرض خیر لکم من بطنها. وإذا كان أمراؤكم شرارکم، وأغنياؤكم بخلاءکم، وأمرکم إلی نساءکم، فبطن الأرض خیر لکم من ظهرها؛<sup>۱</sup>

یعنی: وقتی که فرمانفرمایان شما نیکانتان باشند و ثروتمندان شما صاحبان بخشش از شما باشند و کار شما به مشورت همدیگرتان باشد، پس ماندن روی زمین برایتان بهتر است، و وقتی که فرمانفرمایان شما بدترین شما باشند و ثروتمندان شما از بخیلان شما باشند و کار شما با زنانتان باشد، زیر زمین رفتن برای شما بهتر است از ماندنتان به روی زمین.

#### حدیث هشتاد و هفتم

مختصر تذکره قرطبی در همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

ليأتين على الناس زمان يأتي الرجل القبر فيقول: يا ليتني مكان هذا! ليس به حبّ الله تعالى، ولكن من شدّة ما يرى من البلاء؛<sup>۲</sup>

یعنی: هرآینه می آید البتّه البتّه زمانی که می آید مرد کنار قبر، پس می گوید: کاش من به جای این مرده بودم! این حرف را نه از باب دوستی با خدا می گوید، بلکه از شدّت بلایی است که می بیند.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۲۱، ونیز ر. ک: سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۱، ح ۲۳۶۸؛ تحف العقول، ص ۳۶؛ تفسیر ثعلبی، ج ۳، ص ۱۹۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۱۷۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۸۷، ح ۶۱۱؛ تفسیر سمعانی، ج ۵، ص ۸۱؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۸؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۸۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۳، ح ۳۰۷۶۸؛ تفسیر آلوسی، ج ۲۵، ص ۴۶-۴۷.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۲۱، ونیز ر. ک: مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۴۷۴؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۰، ح ۴۰۳۷؛ کتاب الفتن، ص ۳۸؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۹، ص ۳۵۲؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۵؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۴۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۵، ح ۳۱۴۳۲ و ج ۱۴، ص ۲۱۲، ح ۳۸۴۳۵؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۹۴۵.

### حدیث هشتاد و هشتم

مختصر تذکره قرطبی در باب «اسباب فتن و محن و بلا»، صفحه ۲۲۰ [از] حافظ ابونعیم روایت کرده که:

إِنَّ جَبْرِئِيلَ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّا لَنُحِبُّكَ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَمِمَّ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَفْتَنُ بَعْدَكَ بِقَلِيلٍ زَمَانٍ مِنْ دَهْرِكَ غَيْرِ كَثِيرٍ، فَقُلْتُ: فَتْنَةُ كُفْرٍ، أَوْ فَتْنَةُ ضَلَالٍ؟ فَقَالَ: كُلُّهُ سَيَكُونُ، فَقُلْتُ: وَمَنْ أَيْنَ، وَإِنَّمَا فِيهِمْ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى؟ فَقَالَ: بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى يُفْتَنُونَ وَذَلِكَ مِنْ قَبْلِ أُمَرَائِهِمْ وَقَرَائِهِمْ. يَمْنَعُ الْأُمَرَاءُ الْقُرَّاءَ الْحَقُوقَ فَيُظْلِمُونَ حَقُوقَهُمْ وَلَا يَعْطُونَهَا، فَيَقْتُلُونَ وَيُفْتَنُونَ<sup>۱</sup> وَيَتَّبِعُ الْقُرْآنَ أَهْوَاءَ الْأُمَرَاءِ فَيَمْدُونَهُمْ فِي الْغَيِّ، ثُمَّ لَا يَقْصِرُونَ، فَقُلْتُ: يَا جَبْرِئِيلُ، فَكَيْفَ يَسْلَمُ مَنْ يَسْلَمُ؟ فَقَالَ: بِالْكَفِّ وَالصَّبْرِ. إِنْ أُعْطِيَ الَّذِي لَهُمْ أَخْذُهُ، وَإِنْ مُنِعُوا تَرْكُوهُ<sup>۲</sup>؛

یعنی: بدرستی که جبرئیل آمد خدمت پیغمبر ﷺ، پس گفت: إِنَّا لَنُحِبُّكَ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. پس پیغمبر اکرم متابعت او را کرد در گفتن این آیه و فرمود: این استرجاع<sup>۳</sup> برای چیست؟ پس عرض کرد: بدرستی که امت تو زود باشد که امتحان کرده می شوند بعد از تو به زمان کمی از روزگار تو که زیاد نیست. پس گفتم: فتنه و امتحان کافر شدن، یا گمراه شدن؟ گفت: به همه اینها می باشد. پس گفتم: و از کجا و حال آن که جز این نیست که در میان ایشان است کتاب خدای تعالی؟ پس عرض کرد: به کتاب خدای تعالی آزموده می شوند و این از جانب امرا و قرّای ایشان خواهد شد. امرا منع می کنند حقوق ایشان را. پس بواسطه منع حقوقشان از ایشان ظلم کرده می شوند و حقوقشان را نمی دهند. پس مقاتله می کنند با هم و آزمایش و امتحان کرده می شوند و امرا قرآن را تابع هواها و خواهش های نفسانی خود قرار می دهند. پس می کشانند قرّاء را در

۱. در مصدر: (ویفتنون).

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۲۷، و نیز ر.ک: حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۱۱۹.

۳. استرجاع: «إِنَّا لَنُحِبُّكَ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» گفتن هنگام شنیدن خبز مرگ کسی.

گمراهی . پس کوتاهی نمی کنند . پس گفتم : ای جبرئیل ! پس چگونه سالم می مانند کسانی که سالم می مانند ؟ گفت : به گرفتن جلو نفس خود و دست برداشتن از حق خود و صبر کردن . اگر حقوقشان را به ایشان دادند بگیرند و اگر منعشان کردند ترک کنند .  
ظاهراً « فیظلمون حقوقهم » غلط است و صحیح « فیطلبون حقوقهم » است .

### حدیث هشتماد و نهم

مختصر تذکره قرطبی در همان باب و در همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود :

إذا مشت أمتي المطيطة وخدمتهم أبناء فارس والروم، سلط شرارهم على خيارهم،  
والمطيطة: التبخر في المشي؛<sup>۱</sup>

یعنی : وقتی که امت متکبران و با تبختر راه رفتند و فارسی ها و رومی ها خدمتگزار ایشان شدند و مسلط شدند بدان و شریان ایشان بر نیکانشان ( در ۱۵ بحار، ص ۱۲۵ ) .

### حدیث نودم

عقد الدرر في أخبار المنتظر، تألیف یوسف بن علی مقدسی شافعی . این کتاب در کتابخانه مقدسه آستان قدس رضوی ، شماره ردیف عمومی آن در مکتبه مبارکه ۱۷۵۲ و شماره آن در ردیف کتب اخبار ۱۸۵ ، عدد اوراق کتاب ۱۵۳ و آن کتابی است خطی مختلفه السطور . در فصل اول از باب چهارم ، « في ما يظهر من الفتن » ، از

۱ . مختصر تذکره قرطبی ، ص ۱۲۷ ، و نیز ر . ک : سنن ترمذی ، ج ۳ ، ص ۳۵۹ ، ح ۲۳۶۳ ؛ صحیح ابن حبان ، ج ۱۵ ، ص ۱۱۲ ؛ معجم اوسط طبرانی ، ج ۱ ، ص ۴۸ و ج ۴ ، ص ۵۳ ؛ معانی الأخبار ، ص ۳۰۱ ، ح ۱ ؛ تفسیر ثعلبی ، ج ۱ ، ص ۹۱ ؛ دلائل النبوة ، ج ۶ ، ص ۵۲۵ ؛ تخريج الأحاديث والآثار ، ج ۴ ، ص ۱۲۷ - ۱۲۸ ؛ إمتاع الأسماع ، ج ۱۲ ، ص ۳۱۸ - ۳۱۹ و ج ۱۴ ، ص ۲۶۹ ؛ الجامع الصغير ، ج ۱ ، ص ۱۲۳ ، ح ۸۶۷ ؛ سبل الهدی والرشاد ، ج ۱۰ ، ص ۷۲ و ۱۴۱ ؛ کنز العمال ، ج ۱۱ ، ص ۱۲۳ ، ح ۳۰۸۶۹ ؛ وسائل الشيعة ، ج ۸ ، ص ۲۳۵ - ۲۳۶ ، ح ۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱۸ ، ص ۱۴۵ ، ح ۳ و ج ۷۰ ، ص ۲۳۴ ، ح ۳۵ .

رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

قال الله تعالى: إذا هتكوا عبادي حرمتي، واستحلوا محارمي، وخالفوا أمري، سلطت عليهم جيشاً من المشرق يقال لهم الترك، هم فرساني. أنتقم بهم ممن عصاني. نزعته الرحمة من قلوبهم. لا يرحمون من بكى [و] لا يجيبون من شكى. يقتلون الآباء والأُمَّهات والبنين والبنات. يهلكون بلاد العجم ويفتحون العراق، فيفترق جيش العراق بثلاث فرق: فرقة يلحقون بأذناب الإبل، وفرقة يتركون عيالهم وراء ظهورهم، وفرقة يقاتلون فيقتلون. أولئك هم الشهداء وتغبطهم الملائكة. فإذا رأيتم ذلك فاستعدوا للقيامة.

قالوا: يا رسول الله، إذا أدركنا ذلك الزمان، أين تأمرنا نستكن؟<sup>۱</sup> فقال رسول الله ﷺ: عليكم بالغوطة بالشام إلى جانب بلد يقال له دمشق، خير بلاد الشام. طوبى لمن كان له فيها مسكن، ولو مَرِبَط شاة؛ فإن الله تعالى تكفل بالشام وأهله؛<sup>۲</sup>

یعنی: فرمود خدای تعالی: زمانی که بندگان من هتک حرمت مرا نمودند و حلال کردند حرام مرا و مخالفت کردند فرمان مرا، مسلط گردانم بر ایشان لشکری را از سمت مشرق که به آنها ترک گفته شود. ایشان سواران من اند. انتقام می‌کشم به ایشان از کسانی که نافرمانی کنند مرا. کنده‌ام رحمت خود را از دل‌های ایشان. رحم نمی‌کنند بر کسی که گریه کند و اجابت نمی‌کنند کسی را که شکایت کند. می‌کشند پدران و مادران و پسران و دختران را. نابود می‌کنند بلاد عجم را و فتح می‌کنند عراق را. پس لشکر عراق سه فرقه شوند. فرقه‌ای دنبال شتران ملحق شوند و فرقه‌ای اهل و عیال خود را ترک کنند و پشت به ایشان کنند و فرقه‌ای قتال می‌کنند تا کشته شوند. این گروه شهیدان اند و ملائکه غبطه آنها را می‌خورند. وقتی که این فتنه به شما رو آورد، مستعد باشید قیامت را.

۱. در مصدر: (ویأتون).

۲. در مصدر: (نسکن).

۳. عقد الدرر، ص ۷۸-۷۹ ضمن «الباب الرابع في ما يظهر من الفتن الدالة على ولايته، الفصل الأول في أحاديث متفرقة».



گفتند: یا رسول الله! اگر آن زمان را درک کنیم، کجا را امر می فرمایی ساکن شویم؟ فرمود: بر شما باد که به غوطه دمشق روید که بهترین بلاد شام است. خوشا به حال کسی که در آن جا ساکن شود و منزل داشته باشد ولو بقدر جایگاه گوسفندی باشد؛ زیرا که خدای تعالی کفیل شام و اهل آن است.

### حدیث نود و یکم

محاضرة الأبرار و مسامرة الأخیار، تألیف محیی الدین عربی، جزء دوم، صفحه ۱۵۵، طبع مصر، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يأتي على أمتي زمان تكثر فيه الآراء، وتبع فيه الأهواء، ويتخذ القرآن مزامير، ويوضع على ألحان الأغاني، يقرأ بغير خشية. لا يأجرهم الله على قراءته، بل يلعنهم. فعند ذلك تهش النفوس إلى طيب الألحان، فتذهب حلاوة القرآن. أولئك لانصيب لهم في الآخرة. ويكثر الهرج والمرج، وتخلع العرب أعتتها، وتكتفي الرجال بالرجال والنساء بالنساء، ويتخذون ضرب القضيبي في ما بينهم، فلا ينكره منكر، بل يتراضون، به وهو من إحدى الكبائر الخفية. فويل لهم من ديان يوم الدين. لاتنالهم شفاعتي.

فمن رضي بذلك منهم ولم ينههم، ندم بذلك يوم القيامة وأنا منه بريء، وعندها تتخذ النساء مجالس، وتكون الجموع الكثيرة، حتى إن المرأة لتتكلم فيها مثل الرجال، ويكون جموعهن لهواً ولعباً وفي غير مرضاة الله، وهي من عجائب ذلك الزمان. فإذا رأيتموهم فباينوهم، واحذروهم في الله؛ فإنهم حرب لله ولرسوله، والله ورسوله منهم بريء؛<sup>۱</sup>

یعنی: می آید بر امت من زمانی که بسیار می شود در آن رأی ها و پیروی کرده می شود در آن رأی ها و خواهش های نفسانیّه و گرفته می شود قرآن با سازها و نوازاها و گذارده می شود بالای آوازه های سرود و خوانندگی های غنا: خواننده می شود بدون ترس داشتن. مزد نمی دهد خدا ایشان را بر خواندن آن، بلکه لعنت می کند ایشان را.

۱. محاضرة الأبرار و مسامرة الأخیار، ج ۲، ص ۳۵۹.

پس نزد چنین زمانی به وجد و طرب آید نفس‌ها به خوبی آوازها، پس می‌رود شیرینی قرآن. این جماعت هیچ بهره‌ای از ثواب برای ایشان نیست در عالم آخرت. و بسیار می‌شود آدم کشتن بی‌گناه و قلق و اضطراب، و سرخود و مطلق‌العنان می‌شود عرب و مردها به مردها اکتفا کنند در فجور و زن‌ها به زن‌ها و می‌گیرند زدن سازها و نوازها را در میانشان. پس انکار کننده‌ای انکار نکند ایشان را، بلکه خشنود می‌شوند به این گرفتن سازها و نوازها و حال آن که آن یکی از گناهان کبیره پنهان است. پس کلمه عذاب مخصوص ایشان است از جزا دهنده روز جزا. نمی‌رسد ایشان را شفاعت من.

پس کسی که خشنود شد به این کارها و کردارها و بازداشت ایشان را از آن، پیشیمان شود در روز قیامت و من از او بیزارم، و نزد چنین زمان و ظهور چنین خصالی می‌گیرند زن‌ها مجلس‌هایی و جمعیت‌ها و دسته‌بندی‌ها زیاد شود، تا این اندازه که زن در مجالس سخنرانی کند مانند مردها، و اجتماعاتشان برای سرگرمی و بازی است در غیر آنچه خشنودی خدا در آن است، و این از عجایب آن زمان است. پس چون دیدید ایشان را، از آنها جدایی بگیرید و بترسید از ایشان - یا بترسانید ایشان را - در راه خدا؛ زیرا که ایشان جنگ‌کنندگان با خدا و پیغمبر اویند و خدا و رسول او از ایشان بیزارند.

مؤلف حقیر گوید: از این خبر غیبی که از معجزات کلامیه حضرت خاتم الانبیاء ﷺ است علامات چندی از علائم آخر زمان استفاده می‌شود که در عصر حاضر صورت وقوع به خود گرفته و خود دلیل واضح و برهان ساطعی است بر اثبات حقایق و نبوت آن جناب.

اول: زیاد شدن رأی‌ها که آن کاشف از پشت پا زدن و بی‌اعتنایی به احکام قرآن و سنت خاتم پیغمبران ﷺ و عمل کردن به رأی‌های خود است.

دوم: تابع شدن و پیروی کردن از هواها و خواهش‌های نفسانیته و شهوترانی‌های مردم و لاابالی شدن مردم است از پیروی کردن از دستورات اسلامی.

سوم: گرفتن قرآن در ساز و نواها و آن را بازیچه خود قرار دادن - چنان که در این زمان متداول شده.

و «مزامیر» جمع «مزار» است - به معنای نای - و «زمر» در لغت به معنای دمیدن در نای و مانند آن است و مزار آن آلتی است که در آن دمیده می شود، اعم از این که نای متعارف باشد یا نحو آن - از قبیل بلندگو و امثال آن که گیرنده صدا باشد و فرستنده آن؛ از قبیل مرکز پخش صدا که رادیو و جعبه حبس الصوت (گرامافون) و نوار گیرنده و فرستنده و امثال اینها. پس مزار منحصر در نای تنها نیست. در المنجد گفته: زَمَرَ زَمْرًا: غَنَى بِالنَّفْخِ فِي الْقَصَبِ وَ نَحْوَهُ، و نیز گفته: المزار: الآلة التي يزمر فيها. ۱ در منتهی الإرب گفته: مزار - بالكسر - نای، مزامیر جمع، و دف یا هر آلت سرود و آواز نیکو، ۲ و از کلمه «يَتَّخِذُ الْقُرْآنَ مَزَامِيرًا» گرفتن صوت خواننده قرآن مراد است در هر یک از این آلات باشد، و از لطایف کلمه «يَتَّخِذُ» این است که در عرف اهل رادیو و نوار و امثال اینها گفته می شود: قرآن را بگیر، یا اخبار را بگیر، یا فلان شهر یا فلان مملکت را بگیر، که به همان لفظ گرفتن که معنای «اخذ» است گفته می شود و این نیز اعجاز دیگری از اعجاز کلامی آن حضرت است که از آن می توان تعبیر به اعجاز در اعجاز کرد.

چهارم: علاوه از گرفتن قرآن در سازها و نواها آن که خواننده آن نیز بر لحن های غنا و ترجیع صوت به انواع آوازهای غنا بخواند که خود خواندن غنا یکی از گناهان کبیره شمرده شده و بخصوص قرآن را به آواز غنا خواندن گناهش بزرگ تر است و عذاب آن شدیدتر است.

پنجم: خواندن قرآن بنحوی باید باشد که در خواننده و شنونده آنچنان تأثیر کند که در قلب آنها ایجاد ترس از خدا شود. حضرت می فرماید: در آن زمان خوانده می شود بدون ترس از خدا.

۱. المنجد، بخش لغات، ص ۳۰۵.

۲. منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۵۱۴، ذیل ماده «ز م ر».

ششم آن که: قاری قرآن را خداوند اجر بسیار می دهد در آخرت، و اخبار بسیار و احادیث بی شمار در مدح قاری قرآن واقع و وارد شده. با چنین وصفی نسبت به این نحو اتخاذ و خواندن قرآن می فرماید: به قاری آن مزد داده نخواهد شد، بلکه خدا لعنت می کند چنین قاری قرآنی را.

هفتم: به وجد و طرب آمدن نفس های مردم آن زمان به خوشی آوازاها و خود را مشغول کردن به شنیدن صداهای غنا و لذت بردن روح حیوانی ایشان از این گونه آوازاهاست که نتیجه آن محروم شدن نفس ناطقه انسانی از لذت بردن از کلام رحمانی است بطوری که چنان مستغرق خواندن آوازاها تغنی و شنیدن آن می شوند که از لذت شیرینی کلمات الهیه محروم می مانند و این محرومی سبب می شود که از افاضاتی که به قاری قرآن می شود و ثواب های زیادی که در آن جهان به قاری قرآن داده می شود به هیچ وجه بهره مند نگردند.

هشتم: زیاد شدن ریختن خون ناحق و آدم کشی و ایجاد قلق و اضطراب در مردم آن زمان.

نهم: مطلق العنان و افسار گسیخته شدن عرب است. کنایه از این که خودسر و خودمختار شوند و از قید دین و دیانت و تابعیت شرع و قرآن بیرون روند و به جان همدیگر بیفتند و برادرکشی و جنایات و افساد<sup>۱</sup> در میانشان رایج و شایع شود، یا آن که پس از آن که به قید استعمار و استثمار کفار و خارجیین از دین اسلام درآمده باشند خود را از قید و بند آنها خارج کنند و بر آنها حمله نمایند. چنان که از بعضی از اخبار علائم مستفاد می شود و در این کتاب ذکر کرده خواهد شد.

دهم: زیاد شدن فسق و فجور بنحوی که روش حیوان صفتی و خوک طبیعتی و وحشی گری پیش گیرند، بطوری که مردها به مردها اکتفا کنند در فسق و فجور و زنها به زنها. یازدهم: گرفتن سازها و نوازاها را در میان خود و از آن لذت بردن و کسی که می تواند ایشان را منع کند منع نکند، بلکه به عمل ایشان راضی و خشنود باشد.

۱. افساد: فساد کردن.

دوازدهم آن که: این گرفتن سازها و آوازاها از گناهان کبیره خفیه‌ای است که خدا وعده عذاب به مرتکبین آنها داده.

سیزدهم آن که: کسانی که می‌دانند شیوع این عمل را در میانشان و می‌توانند ممانعت و جلوگیری کنند و نمی‌کنند، آنها هم در روز قیامت پشیمان خواهند شد و پیغمبر اکرم ﷺ از ایشان بیزار خواهد بود و مرتکبین هم به شفاعت پیغمبر نائل نخواهند شد.

چهاردهم آن که: در آن زمان زن‌ها برای خودشان اجتماع می‌کنند و مجلس‌ها می‌گیرند - همچنان که مردها برای خود مجلس‌ها گیرند.

پانزدهم: مجلس‌ها و دسته‌بندی و حزب‌بازی در میانشان آراسته و زیاد خواهد شد.

شانزدهم: زن‌های آن زمان مانند مردها در مجالس سخنرانی کنند.

هفدهم: اجتماعات زن‌ها برای لهو و لعب و شهوترانی‌ها باشد.

هیجدهم آن که: بروز و شیوع این اعمال در زن‌ها و از ایشان از عجایب آن زمان است.

نوزدهم: وظیفه اهل ایمان است در آن زمان که از ایشان دوری کنند و با ایشان خلطه

و آمیزش نکنند و بترسند از فتنه ایشان - یا بترسانند ایشان را - اگر می‌توانند برای خدا.

بیستم آن که: مرتکبین این اعمال جنگ‌کنندگان با خدا و رسول خدا و خدا و

رسول خدا از ایشان بیزارند.

دانسته باد تمام علاماتی که این حدیث متضمن آنهاست ظاهر شده است و چیزی

از آنها نمانده است که ظاهر نشده باشد، الا مطلق العنان شدن عرب‌ها و حمله به

غربی‌ها و شکست دادن ایشان را، و این علامت در سال قبل از ظهور و مقارن با ظهور

واقع خواهد شد و امید است به همین نزدیکی‌ها این علامت هم ظاهر و آشکار گردد.

### حدیث نود و دوم

تفسیر علی بن ابراهیم قمی رضی الله عنه، طبع حاج میرزا محمود وزیر، صفحه ۶۲۷، سوره

محمد صلی الله علیه و آله در تفسیر ﴿فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾<sup>۱</sup> به سند خود از ابن عباس روایت کرده که

۱. سوره محمد صلی الله علیه و آله. آیه ۱۸.

گفت: حج گزاردیم با پیغمبر ﷺ در سفر حجّة الوداع. پس حضرت حلقه در کعبه را گرفته و رو کرد به جانب ما و فرمود:

ألا أخبركم بأشراط الساعة؟ وكان أدنى الناس يومئذٍ منه سلمان - رحمه الله -، فقال: بلى، يا رسول الله، فقال ﷺ: إن من أشراط القيامة إضاعة الصلوات واتباع الشهوات، والميل مع الأهواء، وتعظيم أصحاب المال، وبيع الدين بالدنيا. فعندها يذوب قلب المؤمن في جوفه كما يذوب الملح في الماء مما يرى من المنكر، فلا يستطيع أن يغيره.

قال سلمان: وإن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. إن عندها يليهم أمراء جورّة، ووزراء فسقة، وعرفاء ظلمة، وأمناء خونة، فقال سلمان: وإن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. إن عندها يكون المنكر معروفاً والمعروف منكراً، ويؤتمن الخائن، ويخون الأمين، ويصدق الكاذب، ويكذب الصادق.

قال: وإن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. فعندها إمارة النساء، ومشاورة الإماء، وقعود الصبيان على المنابر، ويكون الكذب طرفاً، والزكاة مغرماً، والفيء مغنماً، ويجفو الرجل والديه، ويبرّ صديقه، ويطلع الكوكب المذنب. قال سلمان: وإن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده. وعندها تشارك المرأة زوجها في التجارة، ويكون المطر قيظاً، ويغيظ الكرام غيظاً، ويحتقر الرجل المعسر، فعندها تقارب الأسواق. إذ قال هذا: لم أبع شيئاً، قال هذا: لم أربح شيئاً. فلا ترى إلا ذاماً لله.

قال سلمان: وإن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: أي والذي نفسي بيده، يا سلمان. فعندها يليهم أقوام إن تكلموا قتلوه، وإن سكتوا استباحوهم<sup>۱</sup>، ليستأثروا<sup>۲</sup> بفيثهم، وليطون حرمتهم، وليسفكن دماءهم، ولتملأن قلوبهم دغلاً ورعباً، فلا تراهم إلا وجلين خائفين مرعوبين مرهوبين. قال سلمان: [و] إن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي

۱. در مصدر: (استباحوا حقهم).

۲. در مصدر: (ليستأثرون أنفسهم).

بيده، يا سلمان. عندها يؤتى بشيء من المشرق وبشيء من المغرب يلوّن أمتي. فالويل لضعاء أمتي منهم، فالويل لهم من الله. لا يرحمون صغيراً، ولا يوقرون كبيراً، ولا يتجافون عن شيء<sup>١</sup>. جثث الآدميين وقلوبهم قلوب الشياطين.

قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. وعندها يكتفي الرجال بالرجال والنساء بالنساء، ويغار على الغلمان كما يغار على الجارية [في بيت أهلها]، ويشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال، ويركبن ذوات الفروج السروج، فعليهم<sup>٢</sup> من أمتي لعنة الله. قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. إنّ عندها تزخرف المساجد كما تزخرف البيع والكنائس، وتحلّى بالمصاحف<sup>٣</sup>، وتطول المنارات، وتكثر الصفوف بقلوب متباغضة وألسن مختلفة.

قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. وعندها تحلّى ذكور أمتي بالذهب، ويلبسون الحرير والديباج، ويتخذون جلود النمر صفاقاً<sup>٤</sup>. قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. فعندها يظهر الربا، ويتعاملون بالعينة والرشا، ويوضع الدين، وترفع الدنيا. قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. وعندها يكسر الطلاق، فلا يقام لله حدّ، ولن يضرّوا الله شيئاً.

قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده. وعندها تظهر القينات والمعازف، ويليهم أشرار أمتي. قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. وعندها يحجّ أغنياء أمتي للنزهة، ويحجّ أوساطها للتجارة، ويحجّ فقراؤهم للرياء والسمعة، ويكون أقواماً يتعلّمون القرآن ويتخذونها مزامير، ويكون أقواماً يتفقّهون لغير الله، ويكثر أولاد الزنا، يتغنّون بالقرآن، ويتهافتون بالدنيا.

١. در مصدر: (ولا يتجاوزون من مسيء).

٢. در مصدر: (فعلين).

٣. در مصدر: (وتحلّى المصاحف).

٤. در مصدر: (صفاقاً).

قال سلمان: إنَّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. ذلك إذا انتهك المحارم واكتسبت المآثم، وتسَلَّط الأشرار على الأخيار، ويفشو الكذب، وتظهر اللجاجة، وتغشو الفاقة، ويتباهون في اللباس، ويُمطَرون في غير أوان المطر، ويستحسنون الكوبة والمعازف، وينكرون الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حتَّى يكون المؤمن في ذلك الزمان أذلَّ من في الأُمَّة<sup>١</sup>، ويُظهِر قَرَاؤهم وعبَادهم في ما بينهم التلاوم، فأولئك يدعون في ملكوت السماوات الأرجاس الأنجاس.

قال سلمان: وإنَّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. فعندها لا يخشى الغنيّ إلاّ الفقر<sup>٢</sup>، حتَّى إنَّ السائل يسأل في ما بين الجمعيتين، لا يصيب أحداً يضع في كفه شيئاً. قال سلمان: وإنَّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. وعندها يتكلّم الرُّويِّبِضة. قال سلمان: و ما الرُّويِّبِضة، يا رسول الله؟ فذاك أبي وأمي. قال: يتكلّم في أمر العامّة من لم يكن يتكلّم، فلم يلبثوا إلاّ قليلاً حتَّى تخور الأرض خورة، فلا يظنّ كلّ قوم إلاّ أنّها خارت في ناحيتهم، فيمكثون ما شاء الله، ثمّ يمكثون<sup>٣</sup> في مكثهم، فتلقّي لهم الأرض أفلاذ كبدها. قال: ذهب وفضّة، ثمّ أومي بيده إلى الأساطين وقال: مثل هذا، فيومئذٍ لا ينفع ذهب ولا فضّة. هذا معنى قوله: ﴿فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾<sup>٤</sup>؛

يعنى: آیا خبر ندهم شمارا به شرطهای قیامت صغرا؟ و نزدیک ترین مردم در آن روز به حضرتش سلمان بود که رحمت کند خدا او را، عرض کرد: چرا، یا رسول الله! پس فرمود: از شرطهای قیامت ضایع کردن نمازها و پیروی کردن از شهوتها و میلها

١. در مصدر: (أذلَّ من الأُمَّة).

٢. در مصدر: (لا يخض الغنيّ على الفقير).

٣. در مصدر: (يمكثون).

٤. تفسیر قمی، ج ٢، ص ٣٠٣-٣٠٧، ونیز ر. ک: مشارق أنوار اليقين، ص ١١٠-١١١؛ الدرّ المنثور، ج ٦، ص ٥٣؛ وسائل الشيعة، ج ١١، ص ٢٧٦-٢٧٨، ح ٢٢؛ بحار الأنوار، ج ٦، ص ٣٠٥-٣٠٩، ح ٦؛ تفسیر صافی، ج ٥، ص ٢٤-٢٧، ذیل شماره ١٨ و ج ٦، ص ٤٧٥-٤٧٨؛ تفسیر نور الثقلين، ج ٥، ص ٣٤-٣٧، ح ٤٠؛ نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ٣٩٦-٣٩٩؛ إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٢١-١٢٣؛ تفسیر الميزان، ج ٥، ص ٣٩٤-٣٩٦.



و خواهش های نفسانی و بزرگ شمردن صاحبان مال و فروختن دین به دنیاست. پس در آن وقت آب کرده می شود دل مؤمن در درون او همچنان که آب کرده شود نمک در آب؛ از جهت آنچه که از منکرات و زشتی ها می بیند و نمی تواند تغییر دهد. سلمان گفت: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی، به حق آن کسی که جان من در دست قدرت اوست، ای سلمان!

بدرستی که در آن وقت والی و حاکم می شوند بر امت من فرمانفرمایان جور و وزیران فاسق و رئیس ها و کارگزارهای ستمکار و امین های خیانتکار. پس سلمان عرض کرد: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی، به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! در آن وقت منکر معروف و معروف منکر و خیانتکار امین و امین خیانتکار و راستگو دروغگو و دروغگو راستگو شوند.

عرض کرد: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی، به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! در آن وقت امارت و فرماندهی با زنان می شود و طرف مشورت در کارها کنیزان شوند و کودکان بر منابر و کرسی ها نشینند و دروغ گفتن خوش کلامی و زکات دادن ضرر، و حقوق خدا و رسول و امام و سادات را غنیمت خود شمردند و مرد به پدر و مادر خود جفا کند و بارفیکش نیکویی کند و ستاره دنباله دار ظاهر شود.

سلمان عرض کرد: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی، به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! در آن وقت مرد بازن خود شریک در تجارت شود و باران باریده نشود و صاحبان کرامت مغضوب اهل آن زمان واقع شوند مغضوب شدنی و مردمان تنگدست کوچک شمردند. در آن زمان بازارها به همدیگر نزدیک شود. یکی به دیگری گوید که: چیزی نفروختم، و دیگری گوید: منفعت و سودی نبرده ام. پس نبینی آنها را مگر این که از خدا مذمت کنند.

سلمان عرض کرد که: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! در آن زمان حکومت کنند بر آنها

کسانی که اگر سخن گویند بکشند ایشان را، و اگر ساکت باشند ریشه آنها را بکنند و هر چه دارند از آنها بگیرند، و مستأثر و بیچاره شوند، و حرمت آنها را پامال کنند، و خون‌های آنها را بریزند، و دل‌های ایشان را پر از اضطراب و ترس کنند. پس نبینی ایشان را مگر هراسان و ترسناک و دهشت و وحشت‌زدگان. سلمان عرض کرد: یا رسول الله! اینها شدنی است؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من به دست اوست، ای سلمان! بدرستی که در آن زمان آورده می‌شود چیزی از مشرق و چیزی از مغرب که آلوده و متلّون کند امت مرا. پس وای بر ضعیفان امت من از ایشان! پس وای برای ایشان از خدا! رحم نمی‌کنند کوچک را و احترام نمی‌کنند بزرگان را و شانه تهی نمی‌کنند از هر گونه ستم و ظلمی. جثه‌های ایشان جثه آدمی است و دل‌هایشان دل‌های شیاطین است.

سلمان عرض کرد: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی قسم به آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن زمان اکتفا می‌کنند مردها به مردها در فجور و زنها به زنها و غیرت کشیده شود بر سر پسران همچنان که غیرت کشیده شود بر دختر در خانه کسانش و شبیه گردند مردان به زنان و زنان به مردان و سوار شوند زنها بر زمین‌ها. پس بر ایشان است از امت من لعنت خدا. سلمان گفت: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! در آن زمان مسجدها زینت کرده شود همچنان که بیع و کلیساهای یهود و نصارا زینت کرده شود و قرآن‌ها و کتاب‌ها زینت کرده شود و مناره‌ها طولانی شود - و یا منبرها، بنا بر نسخه دیگر - و صف‌های جماعات زیاد شود با دل‌هایی که بغض و کینه یکدیگر را دارد و با زبان‌های مختلفه.

سلمان عرض کرد: آیا اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی قسم به آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن وقت زیور می‌کنند مردان امت من به طلا و می‌پوشند حریر و دیبا را و می‌گیرند پوست‌های پلنگ دباغی کرده نازک را. سلمان عرض کرد: آیا شدنی است اینها، یا رسول الله؟ فرمود: بلی قسم به آن خدایی که جان

من در دست اوست، ای سلمان! و در آن وقت ظاهر می شود ربا و معامله می کنند به سلف - یعنی: پیش فروش - و رشوه دادن، و دین پست و خوار شود و دنیا بالا رود.

سلمان عرض کرد: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی قسم به آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن زمان طلاق بسیار می شود و حدود خدا برپا نمی شود، و هرگز ضرر نمی رساند خدا را چیزی. سلمان گفت: آیا اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن وقت ظاهر می شود زن های مغنیه - یعنی: خواننده - و نوازنده و رقاصه و ساز و نوازهای کوچک و بزرگ گوناگون و آلات لهو، و حکومت می کنند و والی می شوند بر ایشان شریرترین امت من.

سلمان عرض کرد: و اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن زمان حج می کنند ثروتمند های امت من برای گردش و تماشا و استراحت و میانه حال ها برای بازرگانی و تجارت، و حج می کنند فقرای ایشان برای نمایش دادن و گوشزد کردن، و یاد می گیرند گروهی قرآن را و آن را با سازها می گیرند، و گروهی فقه و احکام را یاد می گیرند برای غیر خدا، و زنازادگان بسیار می شوند، و مردم به روی دنیا می افتند - یعنی: همیشان مصروف دنیا و دنیاداری می شود. سلمان عرض کرد: یا رسول الله، آیا اینها شدنی است؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و اینها وقتی است که حرمت ها هتک شود و گناهان کسب کرده شود و اشرار بر اخیار مسلط شوند و دروغ گفتن آشکار شود و خیانت ظاهر گردد و لجاجت در مردم زیاد شود و فقر و پریشانی در مردم فاش شود و مردم به لباس ها فخر کنند و باران در غیر وقت ببارد و نیکو یاد گیرند طبل و ساز زدن و نواختن را و انکار کنند امر به معروف و نهی از منکر را، تا این که مؤمن در آن زمان ذلیل تر و خوارتر کس باشد در میان امت، و در میان خوانندگان و عبادت کنندگان توبیخ و سرزنش زیاد شود. پس این جماعت در ملکوت آسمان ها نجاست ها و پلیدی ها خوانده شوند.

سلمان عرض کرد: و اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی

که جان من در دست اوست، ای سلمان! در چنین زمانی ثروتمند نترسد مگر از فقر، تا این اندازه که سائل در میان دو جمعه سؤال می‌کند و احدی چیزی در دست او نمی‌گذارد. سلمان عرض کرد: و اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن زمان سخن گوید رویضه. سلمان عرض کرد: رویضه چیست، یا رسول الله؟ پدر و مادرم فدای تو باد! فرمود: سخن می‌گويد در امر عامه مردم کسی که سابقه سخن گفتن نداشته - یعنی: شخص پست خسیس نالایق زمامدار امور عامه شود. پس بعد از آن درنگ نکنند مگر مدت کمی تا این که زمین فریاد کند فریاد کردنی - که یا مراد صدای خود زمین باشد، یا صدای به کار بردن اسلحه‌های جنگی در روی زمین، و صدای خود زمین اقرب است به قرینه آن که می‌فرماید: پس گمان نمی‌کند هر گروهی مگر این که چنان پندارند که صدا از ناحیه ایشان بلند شده. پس مکث می‌کنند در درنگ کردنشان. پس زمین پاره‌های جگر خود را - که طلا و نقره است - بیرون می‌اندازد. پس حضرت به دست خود اشاره فرمود به ستون‌ها و فرمود: مثل اینها - یعنی: در اثر صدای زمین و زلزله ستون‌های طلا و نقره ظاهر شود. پس در آن وقت نفع نمی‌دهد نه طلا و نه نقره. پس این است معنای گفته خدای تعالی: ﴿فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾.

مؤلف فقیر گوید: تمام این علاماتی که حضرت فرموده تا این زمان همه آنها ظاهر شده، مگر صدای زمین و ظاهر شدن ستون‌های طلا و نقره، و امید است بزودی آن هم ظاهر گردد - ان شاء الله تعالی.

### حدیث نود و سوم

هفدهم بحار الأنوار، طبع امین الضرب، صفحه ۲۹، در باب وصایای پیغمبر ﷺ از کتاب مکارم الأخلاق طبرسی نقل فرموده. محل حاجت از آن آنچه مربوط به علائم آخر الزمان است این است که فرمود:

يابن مسعود، سیأتي من بعدي أقوام يأكلون طيب الطعام وألوانها، ويركبون الدواب، ويتزيّنون بزينة المرأة لزوجها، و [يتبرجون] تبرج النساء، وزيهن مثل زي الملوك

الجبابرة، وهم منافقو هذه الأمة في آخر الزمان. شاربون القهوات، لاعبون الكعاب، تاركون الجماعات، راقدون عن العتات، مفرتون في الغدوات. يقول الله تعالى: ﴿ فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴾<sup>١</sup>.

يابن مسعود، مثلهم مثل الدقلى، زهرتها حسنة وطعمها مرّ، كلامهم الحكمة، وأعمالهم الداء، لا يقبل الدواء. ﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴾<sup>٢</sup>.

يابن مسعود، ما يعني من يتنم في الدنيا إذا أخلد في النار؟ ﴿ يَغْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴾<sup>٣</sup>. يبنون الدور، ويشيدون القصور، ويزخرفون الساجد، وليست همّتهم إلا الدنيا. عاكفون عليها، معتمدون فيها. [آلهتهم بطونهم] قال الله تعالى: ﴿ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴾ وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴾<sup>٤</sup>. قال الله تعالى: ﴿ أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ ﴾ إلى قوله: ﴿ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴾<sup>٥</sup>، وما هو إلا منافق جعل دينه هواه وإلهه بطنه. كل ما انتهى من الحلال والحرام لم يستنع منه. قال الله تعالى: ﴿ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ﴾<sup>٦</sup>.

يابن مسعود، محادثتهم<sup>٧</sup> نساؤهم، وشرفهم الدراهم والدنانير، وهمّتهم بطونهم. أولئك شرّ الأشرار، الفتنة منهم (معهم خ ل) وإليهم تعود.

يابن مسعود، قول الله تعالى: ﴿ أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴾ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ ﴾<sup>٨</sup>.

١. سورة مريم، آية ٥٩.

٢. سورة محمد، آية ٢٤.

٣. سورة روم، آية ٧.

٤. سورة شعراء، آية ١٢٩-١٣١.

٥. سورة جاثية، آية ٢٣.

٦. سورة رعد، آية ٢٦.

٧. در مصادر: (مخاربيهم).

٨. سورة شعراء، آية ٢٠٥-٢٠٧.

يابن مسعود، أجسادهم لا تشيع، وقلوبهم لا تخشع.

يابن مسعود، الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ، فطوبى للغرباء. فمن أدرك ذلك الزمان من أعقابكم، فلا تسلّموا في ناديم، ولا تشيعوا جنازهم، ولا تعودوا مرضاهم؛ فإنهم يستنون بستتكم، ويظهرون بدعواكم، ويخالفون أفعالكم، فيموتون على غير ملتكم. أولئك ليسوا مني ولا أنا منهم، فلا تخافن أحداً غير الله؛ فإن الله تعالى يقول: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾<sup>١</sup> ويقول: ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا﴾ إلى قوله: ﴿وَعَزَّكُم بِاللَّهِ الْعِزُّورُ﴾ فالْيَوْمَ لَا يُؤَخِّدُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا [مَا وَآكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ]<sup>٢</sup>.

يابن مسعود، عليهم لعنة الله مني ومن جميع المرسلين والملائكة المقربين، وعليهم غضب الله وسوء الحساب في الدنيا والآخرة، وقال الله تعالى: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ من بني إسرائيل إلى قوله تعالى: ﴿وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾<sup>٣</sup>.

يابن مسعود، [أولئك] يُظهِرُونَ الْحِرْصَ الْفَاحِشَ وَالْحَسَدَ الظَّاهِرَ، وَيَقْطَعُونَ الْأَرْحَامَ، وَيَزْهَدُونَ فِي الْخَيْرِ. قال الله تعالى: ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾<sup>٤</sup>.  
يقول الله تعالى: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ [ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا] كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾<sup>٥</sup>.

يابن مسعود! يأتي على الناس زمان الصابر على دينه مثل القابض على الجمرة بكفه. يقول (يقوى خ ل) لذلك الزمان: إن كان [في ذلك الزمان] ذنباً، وإلا أكلته الذئاب.

١. سورة نساء، آية ٧٨.

٢. سورة حديد، آية ١٣-١٥.

٣. سورة مائدة، آية ٧٨-٨١.

٤. سورة رعد، آية ٢٥.

٥. سورة جمعه، آية ٥.

يابن مسعود، علماؤهم وفقهاؤهم خونة [فجرة]. ألا، إنهم فجرة أشرار خلق الله،  
 و[كذلك] أتباعهم ومن يأتبهم ويأخذ منهم ويحببهم ويجالسهم ويشاورهم أشرار خلق الله.  
 يدخلهم نار جهنم. ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي [فَهُمْ لَا يَزِجِعُونَ]﴾<sup>١</sup> ﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى  
 وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبِكْمًا وَصُمًّا﴾ [مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا]﴾<sup>٢</sup> ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ  
 جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾<sup>٣</sup>.  
 ﴿إِذَا أَلْقَا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ \* تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾<sup>٤</sup> ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا  
 أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾<sup>٥</sup> ﴿لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا  
 لَا يَسْمَعُونَ﴾<sup>٦</sup>. يدعون أنهم على ديني وستتي ومنهاجي وشرائعي. إنهم مني براء، وأنا  
 منهم بريء.

يابن مسعود، لاتجالسوهم في الملاء، ولا تبايعوهم في الأسواق، ولا تهدوهم الطريق،  
 ولا تسقوهم الماء. قال الله تعالى: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ  
 [فِيهَا] وَهُمْ فِيهَا لَا يُنْحَسُونَ﴾<sup>٧</sup> الآية. يقول الله تعالى: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزَنَ الدُّنْيَا نُوتِهِ مِنْهَا  
 وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصيبٍ﴾<sup>٨</sup>.

يابن مسعود، تمايلوا<sup>٩</sup> أمتي بينهم العداوة والبغضاء والجدال. أولئك أذلاء هذه الأمة  
 في دنياهم، والذي بعثني بالحق ليخسفن الله بهم، ويمسخهم قرده وخنازير.  
 قال: فبكي رسول الله ﷺ وبكىنا لبكائه وقلنا: يا رسول الله، ما يبكيك؟ قال: رحمة

١. سورة بقره، آية ١٨.

٢. سورة اسراء، آية ٩٧.

٣. سورة نساء، آية ٥٦.

٤. سورة ملك، آية ٧-٨.

٥. سورة حج، آية ٢٢.

٦. سورة انبياء، آية ١٠٠.

٧. سورة هود، آية ١٥.

٨. سورة شورى، آية ٢٠.

٩. در مصدر: (ما بلوا).

للأشقياء. يقول الله تعالى: ﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴾<sup>١</sup> - يعني: العلماء والفقهاء.

يابن مسعود، من تعلم العلم يريد به الدنيا وآثر عليه حب الدنيا وزينتها استوجب سخط الله عليه، وكان في الدرك الأسفل من النار مع اليهود والنصارى الذين نبذوا كتاب الله تعالى، [قال الله تعالى: ﴿ فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾<sup>٢</sup>.  
[يابن مسعود، من تعلم القرآن للدنيا وزينتها حرم الله عليه الجنة].

يابن مسعود، من تعلم العلم ولم يعمل بما فيه حشره الله يوم القيامة أعمى، وما تعلم العلم رياءً وسمعة يريد به الدنيا إلا نزع الله بركته، وضيق عليه معيشته، ووكله الله إلى نفسه، ومن وكله الله إلى نفسه فقد هلك. قال الله تعالى: ﴿ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴾<sup>٣</sup>.

يابن مسعود، فليكن جلساؤك الأبرار وإخوانك الأتقياء والزهاد؛ لأن الله تعالى قال في كتابه: ﴿ الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴾<sup>٤</sup>.

يابن مسعود، اعلم أنهم يرون المعروف منكراً والمنكر معروفاً، ففي ذلك يطبع الله على قلوبهم، فلا يكون فيهم الشاهد بالحق ولا القوامون بالقسط. قال الله تعالى: ﴿ كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ ﴾<sup>٥</sup>.

يابن مسعود، يتفاضلون بأحسابهم وأموالهم. يقول الله تعالى: ﴿ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴾<sup>٦</sup> (الخبر)<sup>٧</sup>؛

١. سورة سبأ، آية ٥١.

٢. سورة بقره، آية ٨٩.

٣. سورة كهف، آية ١١٠.

٤. سورة الزخرف، آية ٦٧.

٥. سورة نساء، آية ١٣٥.

٦. سورة ليل، آية ١٩ - ٢١.

٧. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٩٦ - ١٠٠، ضمن حديث ١، نيز ر. ك: مكارم الأخلاق، ص ٤٤٩ - ٤٥١؛ وسائل

الشيعة، ج ١١، ص ٢٧٢، ح ١٣ و ج ١٧، ص ٣٠٧، ح ١؛ إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٣١ - ١٣٣.



یعنی: زود باشد بیایند بعد از من گروه‌هایی که بخورند خوردنی‌های پاکیزه را با رنگ‌های گوناگون آن و سوار شوند مراکب جنبندگان را و زینت کنند بنحو زینت کردن زن‌ها برای شوهرهاشان و زینت خود را به مردم بنمایانند و زن‌ها هم زینت خود را به مردان بنمایند و زنی آنها مانند زنی پادشاهان ستمکار باشد و ایشان منافقین و دورویان و دوزبانان امت من‌اند در آخر زمان. می‌آشامند مشروبات مست‌کننده را. بازی می‌کنند با تخته‌های نرد و شطرنج و امثال آنها. ترک‌کنندگان اند جماعت‌ها را و از ثلث اول شب تجاوز کرده می‌خوابند و زیاده‌روی می‌کنند در خوابیدن صبح‌ها. خدای تعالی می‌فرماید: پس باقی می‌ماند بعد از ایشان باقی‌ماندگانی که ضایع می‌کنند نمازها را و پیروی می‌کنند شهوات نفسانیّه و خواهش‌های دل خود را. پس زود باشد که در گمراهی بیفتند.

ای پسر مسعود! مثل ایشان مانند خرزهره است که برگ‌های آن سبز و خرّم و گل‌های آن خوش‌منظره است و طعم آن تلخ است. سخنانشان حکمت است و کارهاشان دردی است که دوايي برای آن نیست. ﴿آیا نمی‌فهمند قرآن را یا بر دل‌های ایشان قفل‌ها زده شده﴾.

ای پسر مسعود! بی‌نیاز نمی‌شود کسی که متنعم در دنیا است، وقتی که جاویدان بماند در آتش. می‌دانند ظاهری از زندگانی دنیا را و ایشان از آخرت غافلان‌اند. خانه‌ها بنا می‌کنند و قصرها را محکم می‌سازند و مسجدها را زینت می‌کنند و نیست همی ایشان را مگر دنیا. خود را باز می‌دارند در دنیا. یعنی: فقط دنیا را جای زندگانی می‌دانند و بس. و اعتماد و تکیه‌گاه ایشان در دنیا است. خدایان آنها شکم‌های ایشان است.

خدای تعالی می‌فرماید: ﴿برای خود می‌گیرید ساختمان‌هایی را که گویا همیشه در آنها جاوید می‌مانید. پس چون سخت‌گیری کنید، سخت‌گیری می‌کنید جبارانه در حالتی که جبر و ستم‌کنندگانید. پس بترسید از خدا و فرمانبرداری کنید مرا﴾.

خدا می‌فرماید: ﴿آیا پس دیده‌ای کسی خدای خود را هوا و خواهش خود گیرد؟ و خداوند هلاک کند او را بنا بر علمی که به حال او دارد و مهر می‌زند بر گوش و دل او﴾

تا آن جایی که می فرماید: ﴿ آیا متذکر نمی شوند؟ ﴾ و چنین کسی که خدای خود را هوای خود گیرد نیست مگر منافق. قرار می دهد دین خود را هوای خود و خدای خود را شکم خود، هرچه را می خواهد و میل دارد - از حلال، یا حرام - مانع او نمی شود. فرمود خدای تعالی: ﴿ شاد می شوند به زندگانی دنیا و نیست زندگانی دنیا در مقابل آخرت مگر چیز کمی ﴾.

ای پسر مسعود! حدیث کردنشان با زن هایشان است و شرافتشان نقره ها و طلاهایشان است و همّتشان شکم هایشان است. این گروه شریرترین شریرانند. فتنه از ایشان - یا با ایشان - است و برگشت فتنه هم به خود ایشان است.

ای پسر مسعود، فرموده خدای تعالی است: ﴿ آیا دانسته ای سال هایی آنها را بهره مند می کنیم؟ پس می آید ایشان را آنچه که وعده داده می شوند و بی نیاز نمی کند ایشان را آن متاع هایی که دارند ﴾.

ای پسر مسعود! جسدهاشان سیر نمی شود و دل هاشان نمی ترسد.

ای پسر مسعود، اسلام در اول غریب بود و زود باشد که برگردد به حالت غربت. پس بهشت طوبی مخصوص غریبان است. پس کسی که درک کند آن زمان را از پسینیان شما، پس سلام نکنید در مجلس هاشان و تشییع نکنید جنازه هاشان را و عیادت نکنید مریض هاشان را؛ زیرا که آنها به سنت من عمل می کنند و اظهار می کنند دعوی شما را - یعنی: اظهار مسلمانی می کنند و مخالفت می کنند کارهای شما را. پس می میرند بر غیر ملت شما. این گروه از من نیستند و من هم از ایشان نیستم. پس نترسید البته از کسی غیر از خدا؛ زیرا که خدای تعالی می فرماید: ﴿ هر کجا باشید، می یابد شما را مرگ، هر چند در قلعه های محکم باشید ﴾ و می فرماید: ﴿ روزی که می گویند منافقین مردها و زن هاشان به آن کسانی که ایمان آورده اند: ببینید ما را ﴾، تا آن جایی که فرماید: ﴿ و فریب داد شما را به مخالفت امر خدا فریب دهنده. پس امروز از شما فدیة گرفته نمی شود و نه از آن کسانی که کافر شدند. جایگاه شما در آتش است که آن مولای شماست و بد جایگاهی است ﴾.

ای پسر مسعود! بر ایشان است لعنت خدا از من و از همه پیغمبران و فرستادگان خدا و فرشتگان مقرب و بر ایشان است غضب خدا و بدی حساب در دنیا و آخرت. و فرمود خدای تعالی: ﴿لعنت کرده شدند کسانی که کافر شدند از بنی اسرائیل﴾، تا قول خدای تعالی: ﴿ولکن بسیاری از ایشان فاسقان اند﴾.

ای پسر مسعود! آشکار می کنند حرص زیاد و حسد آشکار را و قطع می کنند رحم ها را و از خوبی کناره گیری کنند. خدای تعالی می فرماید: ﴿آن کسانی که می شکنند پیمان خدا را بعد از آن که پیمان بستند و قطع می کنند آنچه را که خدا امر فرموده است به وصل آن و فساد می کنند در روی زمین، این گروه مر ایشان راست لعنت خدا و از برای ایشان است بد خانه ای در آخرت﴾. می فرماید خدای تعالی: ﴿مثل آن کسانی که حمل کرده شده اند تورات را مانند خری است که بار او کتاب ها باشد﴾.

ای پسر مسعود! می آید بر مردم زمانی که صبر و شکیبایی کننده بر دینش مانند گیرنده آتش سرخ شده است در دست خود. می گوید - یا قوی است در آن زمان شخص :- اگر صفت گرگی در او باشد و اگر نه اهل آن زمان که مانند گرگان اند او را می خورند.

ای پسر مسعود! علما و فقهای ایشان در آن زمان خیانتکاران اند. آگاه باش که ایشان فاجرهایی هستند که بدترین خلق خدایند و کسی هم که به نزد آنها آید و از ایشان فراگیرد و آنها را دوست بدارد و با آنها بنشیند و با آنها مشورت کند بدترین خلق خدایند. داخل می کند خدا ایشان را در آتش جهنم. کران و گنگان و کوران اند. جای ایشان در جهنم است. ﴿هرچه آن آتش فرو نشیند، زیاد می کنیم آتش ایشان را. هرچند پخته شود پوست های ایشان، تبدیل می کنیم ایشان را پوست هایی غیر از آنها تا بچشند عذاب را، و چون در آتش انداخته شدند، می شنوند از برای آن صدایی مهیب و آن می جوشد و نزدیک است بریده شود از خشم. هرچه می خواهند بیرون روند از آتش، برگردانده می شوند در آن و گفته می شود به ایشان که: بچشید عذاب سوزاننده را. از برای ایشان است فریادها در آتش و حال آن که ایشان نمی شنوند آن﴾. اینها ادعا می کنند که آنها بر دین من و سنت من و روش من و شریعت های من اند. آنها از من بیزارند و من هم از آنها بیزارم.

ای پسر مسعود! مجالست مکن با ایشان در آشکارا و خرید و فروش با ایشان مکن در بازارها و راه را به ایشان نشان مده و آب به آنها نده. خدای تعالی می فرماید: ﴿کسی که می خواهد زندگانی دنیا و زینت آن را، تمام می دهیم به ایشان مزد اعمالشان را و کم داده نمی شوند در آن﴾، تا آخر آیه، و می فرماید خدای تعالی: ﴿کسی که می خواهد متاع دنیا را، می دهیم او را از آن و نیست برای او در آخرت بهره ای﴾.

ای پسر مسعود! علمای امت من در میانشان دشمنی و کینه تیزی و جدال واقع شود. این گروه راهنمایان امت اند در دنیاشان. قسم به آن خدایی که برانگیخت مرا به حق و راستی، هر آینه خدا ایشان را به زمین فرو برد و مسخ کند ایشان را به صورت بوزینه ها و خوک ها. گفت: پس گریه کرد رسول خدا ﷺ و ما هم به گریه او گریه کردیم و عرض کردیم: یا رسول الله! چه چیز تو را به گریه در آورد؟ فرمود: ترخم بر اشقیاء. پس می فرماید خدای تعالی: ﴿و اگر ببینی زمانی که به فزع در آیند که هیچ گذشتی در آن نیست و گرفته می شوند از جایی نزدیک﴾ - یعنی: علما و فقها.

ای پسر مسعود! کسی که یاد بگیرد علم را و از آن اراده کند دنیا را و میل به آن کند برای محبت دنیا و زینت آن، مستوجب خشم و غضب خدا می شود بر او و می باشد در درکه<sup>۱</sup> پایین تر از آتش با یهود و نصارا؛ آنهایی که کتاب خدا را انداخته اند. فرمود خدای تعالی: ﴿پس چون آمد ایشان را چیزی که شناختند آن را، کافر شدند به آن. پس لعنت خدا بر کافران باد﴾.

ای پسر مسعود! کسی که یاد بگیرد علم را و عمل نکند به آنچه در آن است، خدا در روز قیامت او را کور محشور فرماید، و تعلیم نمی گیرد علم را برای نمایش دادن و گوشزد کردن که از آن اراده دنیا کند مگر این که خدا برکت را از او می گیرد و تنگ می گیرد بر او زندگانی او را و او را به خود وامی گذارد، پس هلاک می شود. فرمود خدای تعالی: ﴿پس کسی که امیدوار است ملاقات رحمت خدا را که پروردگار اوست، باید عمل شایسته کند و شریک و انباز بر خدای خود قرار ندهد احدی را﴾.

۱. درکه: ته، نشیب، طبقه و پله رو به سرازیری و نشیب، طبقه دوزخ.

ای پسر مسعود! پس باید همنشین های تو نیکان باشند و برادران تو پرهیزکاران و زهاد باشند؛ زیرا که خدای تعالی فرموده در کتاب خود که: ﴿دوستان در آن روز - یعنی: روز قیامت - بعضی از آنها دشمن بعض دیگرند مگر پرهیزکاران﴾.

ای پسر مسعود! بدان که ایشان می بینند معروف را منکر و منکر را معروف. پس در آن وقت مُهر می زند خدا بر دل هاشان. پس در میان ایشان گواهی دهنده به حق نیست و نیستند کسانی که به عدالت قیام کنند. خدا می فرماید: ﴿باشید قیام کنندگان به عدالت، گواهی دهندگان برای خدا، هرچند به ضرر خودتان یا پدر و مادر و خویشانتان باشد﴾.

ای پسر مسعود! فضیلت و برتری می خواهند به نیکی ها و مال هاشان. خدای تعالی می فرماید: ﴿نیست برای احدی نعمتی که جزا داده شود مگر این که خالص برای پروردگار خود بدهد که بلندتر است شأن او از هر صاحب شأنی، و هرآینه زود باشد که خشنود شود خدا﴾.

مؤلف ناچیز گوید که: این حدیث شریف را تماماً مرحوم فیض کاشانی رحمته الله علیه هم در کتاب وافی در مجلد سوم در کتاب روضه در باب «مواعظ النبوی»، صفحه ۵۹، نقل فرموده.<sup>۱</sup> علاماتی که در این خبر شریف ذکر شده همه آنها واقع شده الا مسخ شدن به صورت بوزینه ها و خوک ها که آن در زمان خیلی نزدیک ظهور واقع خواهد شد.

### حدیث نود و چهارم

مجمع الزوائد، جزء هفتم، باب «أمارات الساعة»، از ابن مسعود روایت کرده که گفت: گفتم به پیغمبر صلی الله علیه و آله که: یا رسول الله! آیا برای ساعت - یعنی: قیامت صغرا - علمی<sup>۲</sup> هست که به آن شناخته شود؟

قال: نعم، یابن مسعود. إنَّ للساعة أعلاماً وإنَّ للساعة أشرافاً. ألا، وإنَّ من أعلام الساعة وأشرافها أن يكون الولد غيظاً، وأن يكون المطر قيظاً، وأن تفيض الأشرار فيضاً.

۱. وافی، ج ۲۶، ص ۲۰۷-۲۱۱.

۲. علم: علامت، نشانه.

یابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن يؤتمن الخائن، وأن يخون الأمين.  
 یابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن تواصل الأطيّاق، وأن تقطع الأرحام.  
 یابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن يسودّ كلّ قبيلة منافقوها، وكلّ سوق فجّارها.

یابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن تزخرف المحاريب، وأن تخرب القلوب.  
 یابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن يكون المؤمن في القبيلة أذلّ من النّقد.  
 یابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن يكتفي الرجال بالرجال والنساء بالنساء.  
 یابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها ملك الصبيان وإمارة النساء (ومؤامرة النساء خ ل).

یابن مسعود، إنّ من أشراط الساعة وأعلامها أن يعمر خراب الدنيا، ويخرب عمرانها.  
 یابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن تظهر المعازف والكبر وشرب الخمر.  
 یابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن يكثر أولاد الزنا.

قلت: يا أبا عبد الرحمن، وهم مسلمون؟ قال: نعم. قلت: أبا عبد الرحمن، والقرآن بين ظهرائيهم؟ قال: نعم. قلت: أبا عبد الرحمن، وأتى ذلك؟ قال: يأتي على الناس زمان يطلّق الرجل المرأة طلاقها، فتقيم على طلاقها، فهما زانيان؛<sup>۱</sup>

یعنی: فرمود: بلی، ای پسر مسعود! برای ساعت علامات و شروطی است. از علائم ساعت و شروط آن این است که پسر خشمناک بر پدر و مادر شود و زمستان باران نیارد. مانند تابستان باشد. و بسیار شوند اشرار بسیار شدند.  
 ای پسر مسعود! از علامات و اشراط ساعت است که امین خیانتکار و خیانتکار امین شود.

ای پسر مسعود! از علامات و اشراط ساعت است که بیگانگان و دوران وصل به

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۲-۳۲۳، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ معجم کبیر، ج ۱۰، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۷۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۴-۲۲۵، ح ۳۸۴۹۵.

مسلمانان شوند۔ یا بیگانگان و دوران که نسبتی و خویشاوندی ندارند نزدیک شوند۔  
و رجمها قطع شود.

ای پسر مسعود! از نشانه‌ها و شرط‌های ساعت است که منافقین هر قبیله‌ای  
سیادت و ریاست و بزرگی کنند و فجّار بازاری بر اهل بازار ریاست کنند.

ای پسر مسعود! از نشانه‌های ساعت و شرط‌های آن است که محراب‌هاشان زینت  
کرده شود و دل‌هاشان خراب باشد.

ای پسر مسعود! از نشانه‌های ساعت و شرایط آن است که مؤمن در هر قبیله  
پست‌تر و خوارتر از هر پست و حقیری شود.

ای پسر مسعود! از نشانه‌های ساعت و شرایط آن است که مردها به مردها اکتفا  
کنند در فجور و زنان به زنان.

ای پسر مسعود! از نشانه‌های آخرالزمان و شرط‌های آن است سلطنت بچه‌ها و  
فرمانفرمایی زنان.

ای پسر مسعود! از علائم و اشراط آخرالزمان است معمور و آباد شدن خرابه‌های  
جهان و خراب شدن آبادی‌های آن.

ای پسر مسعود! و از علائم و اشراط ساعت است ظاهر شدن سازها و نوازهای  
کوچک و بزرگ و آشامیدن مسکرات.

ای پسر مسعود! از نشانه‌ها و شرط‌های ساعت است که زیاد شوند زنازادگان.  
(عتیّ سعدي که راوی حدیث است از ابن مسعود گوید:) گفتم: ابا عبدالرحمن! و  
ایشان مسلمانان اند؟ گفت: آری. گفتم: ابا عبدالرحمن! با این که قرآن در میان‌شان  
است؟ گفت: آری. گفتم: ابا عبدالرحمن! کی خواهد بود؟ گفت: می‌آید بر مردم  
زمانی که مرد طلاق می‌دهد زن خود را و پس از طلاق گفتن با او می‌ایستد و تا زمانی  
که با هم اند زنا می‌کنند.

مؤلف ناچیز گوید: این علامات و شروط تماماً واقع شده و خصوصاً در این زمان  
شدت دارد و خواهد داشت تا قیام قائم۔ عجل الله تعالی فرجه.

## حدیث نود و پنجم

جامع الأخبار، باب چهاردهم، فصل سی و چهارم در ملاحم، جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا ﷺ روایت کرده که گفت: حج کردم با پیغمبر خدا ﷺ در حجة الوداع. پس چون بجا آورد آنچه واجب شده بود بر او از حج، آمد که وداع کند کعبه را. پس گرفت حلقه در را و به آواز بلند ندا کرد که: ای گروه مردمان! پس اهل مسجد و اهل بازار جمع شدند. پس فرمود:

اسمعوا، اِنِّي قاتل ما هو بعدي كائن، فليبلغ شاهدكم غائبكم، ثم بكي رسول الله ﷺ حتى بكي الناس لبكائه أجمعون (أجمعين خ). فلما سكت من بكائه قال: اعلموا - رحمكم الله - أن مثلكم في هذا اليوم كمثل ورق لا شوك فيه إلى أربعين ومائة سنة، ثم يأتي من بعد ذلك شوك وورق إلى مائتي سنة، ثم يأتي من بعد ذلك شوك لا ورق فيه، حتى لا يرى فيه إلا سلطان جائر، أو غنيّ بخیل، أو عالم راغب في المال، أو فقير كذاب، أو شيخ فاجر، أو صبيّ وقح، أو امرأة رعناء.

ثم بكي رسول الله ﷺ، فقام إليه سلمان الفارسيّ، فقال: يا رسول الله، أخبرني متى يكون ذلك؟ فقال: يا سلمان، إذا قلت علماءكم، وذهبت قراؤكم، وقطعت زكاتكم، وأظهرتم منكراتكم، وعلت أصواتكم في مساجدكم، وجعلتم الدنيا فوق رؤوسكم، والعلم تحت أقدامكم، والكذب حديثكم، والغيبة فاكهتكم، والحرام غنيمتكم، ولا يرحم كبيركم صغيركم، ولا يوقر صغيركم كبيركم، فعند ذلك تنزل اللعنة عليكم، ويجعل بأسكم بينكم، وبقي الدين بينكم لفظاً بالسنتكم.

فاذا رأيتم (أوتيتم خ) هذه الخصال توقع (توقعوا خ) الريح الحمراء أو مسخاً أو قذفاً بالحجارة، و تصديق ذلك في كتاب الله - عزّ وجلّ -: ﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعاً وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ

۱. در بحار: (أخبرنا).

۲. در بحار: (وقطعتم).



انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿١﴾

فقام إليه جماعة من الصحابة، فقالوا: يا رسول الله، أخبرنا متى يكون ذلك؟ فقال ﷺ: عند تأخير الصلوات، واتباع الشهوات، وشرب القهوات، وشتم الآباء والأُمَّهات، حتى يرون الحرام مغنماً والزكاة مغرماً، وأطاع الرجل زوجته، وجفا جاره، وقطع رحمه، وذهبت رحمة الأَكابر، وقلَّ حياء الأصغر، وشيدوا البنيان، وظلموا العبيد والإماء، وشهدوا بالهوى، وحكموا بالجور، ويسبَّ الرجل أباه، ويحسد الرجل أخاه، ويعامل الشركاء بالخيانة، وقلَّ الوفاء، وشاع الزنا، وتزيّن الرجال بثياب النساء والنساء بثياب الرجال، وسلبت (ذهبت خل) عنهنّ قناع الحياء، ودبَّ الكبر في القلوب كدبيب السمّ في الأبدان، وقلَّ المعروف، وظهرت الجرائم، وهوت العظام، وطلبوا المدح بالمال، وأنفقوا المال بالغناء، وشغلوا بالدنيا عن الآخرة، وقلَّ الورع، وكثر الطمع والهرج والمرج، وأصبح المؤمن ذليلاً والمنافق عزيزاً. مساجدهم معمورة بالأذان، وقلوبهم خالية من الإيمان بما استخفوا بالقرآن، وبلغ المؤمن عنهم بكلّ هوان.

فعند ذلك ترى وجوههم وجود الآدميين وقلوبهم قلوب الشياطين. كلامهم أحلى من العسل، وقلوبهم أمرّ من الحنظل، فهم ذئاب وعليهم ثياب. ما من يوم إلا يقول الله - تبارك وتعالى -: أفبي تفترون، أم عليّ تجأرون؟ ﴿٢﴾ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿٣﴾

فوعزّتي وجلالي، لولا من يعبدوني مخلصاً ما أمهلت من يعصيني طرفة عين، ولولا ورع الورعين من عبادي لما أنزلت من السماء قطرة ولا أنبتُ ورقة خضراء. فوا عجباً لقوم آلهتهم أموالهم، وطالت آمالهم، وقصرت آجالهم، ويطمعون مجاورة مولاهم، ولا يصلون إلى ذلك إلا بالعمل (ولا يتمّ العمل إلا بالعقل)؛<sup>٤</sup>

١. سورة انعام، آية ٦٥.

٢. سورة مؤمنون، آية ١١٥.

٣. در بحار: (تجترؤون).

٤. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ٣٩٥-٣٩٧، ح ١١٠٠، ونيزر. ك: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٦٢-٢٦٤، ح ١٤٨؛ إلزام الناصب، ج ٢، ص ١١٩-١٢١.

یعنی: بشنوید. من گوینده‌ام آنچه را که بعد از من واقع شود. پس باید حاضر شما به غایب شما برساند. پس گریه کرد رسول خدا ﷺ تا این که همه حاضرین به گریه حضرت گریستند. پس چون از گریه خود ساکت شد، فرمود: بدانید رحمت کند خدا شما را! بدرستی که مثل شما در این روز مانند برگی است که خاری نداشته باشد تا صد و چهل سال. پس بعد از آن خار و برگ با هم است تا دو بیست سال. پس می‌آید بعد از آن خار تنها که هیچ برگی در آن نباشد، تا دیده نشود در آن مگر پادشاه جابر - یا جور کننده -، یا ثروتمند بخیل، یا عالمی که راغب در مال باشد، یا محتاج بسیار دروغگو، یا پیر مرد فجور کننده، یا کودک بی شرم، یا زن ناز و غمزه دار.

پس گریه کرد رسول خدا ﷺ، پس برخاست به سوی او سلمان فارسی، پس عرض کرد: یا رسول الله! خبر ده مرا که چه وقت می‌باشد اینها؟ فرمود: ای سلمان! وقتی که کم شدند دانشمندان شما و رفتند خوانندگان شما و بریده شد زکات دادن شما و آشکار کردید کارهای زشت را و صداهای شما در مسجدهاتان بلند شد و دنیا را بالای سرهای خود قرار دادید و علم را زیر پاهای خود گذارید و دروغ گفتن تازه شما شد و عیبگویی در عقب سر همدیگر کردن سبب لذت بردن و خوش طبعی شما شد و حرام خوردن غنیمت شما شد و رحم نکرد بزرگ شما بر کوچک شما و احترام نکرد کوچک شما بزرگ شما را، در آن وقت نازل می‌شود بر شما لعنت و شدت و سختی شما در خود شما قرار داده خواهد شد و از دین لفظی در میان شما باقی خواهد ماند به زبان هاتان. پس چون دیدید این خصلت‌ها را، انتظار بکشید باد سرخ یا مسخ شدن یا باریدن سنگ را، و تصدیق آنها در کتاب خدای - عز و جل - است که فرموده: ﴿بگو اوست توانا بر این که برانگیزاند بر شما عذابی را از بالای سرهای شما یا از زیر پاهای شما، یا بپوشاند شما را لباس تفرقه و دسته‌دسته و حزب‌حزب شدن و بچشاند بعضی از شما را سختی از بعضی دیگر شما. نظر و فکر کن که چگونه می‌گردانیم نشانه‌ها را. امید است که ایشان بفهمند﴾.

پس برخاستند به سوی او جمعی از اصحاب و عرض کردند: یا رسول الله! خبر ده

ما را، کی می باشد اینها؟ پس فرمود: وقت عقب انداختن نمازها از وقت آن و پیروی کردن شهوتها و آشامیدن مسکرات و دشنام دادن به پدران و مادران تا این که حرام را برای خود غنیمت دانند و زکات دادن را ضرر پندارند و اطاعت کند مرد زن خود را و با همسایه خود جفا کند و رجم خود را قطع کند و رحم از دل بزرگان برود و حیای کوچکها کم شود و بناها را محکم بسازند و ظلم در حق غلامان و کنیزان کنند و به خواهش دلها گواهی دهند و از روی جور و ستم حکم کنند و دشنام دهد مرد پدر خود را و حسد برد مرد از برادر خود و شریکها در معامله به همدیگر خیانت کنند و وفا کم شود و زنا شایع شود و مردها به لباس زنها زینت کنند و زنها لباس مردها پوشند و از زنها مقنعه حیا برداشته و کنده شود و به جنبش آید تکبر در دلها مانند به جنبش آمدن سم در بدنها و کارهای خوب کم شود و جریمهها گرفتن آشکار شود و کارهای بزرگ آسان شود و طلب مدح به دادن مال کنند و مال را برای غنا و آوازه خوانی صرف کنند و به مشغول شدن به دنیا از آخرت بازمانند و پرهیزکاری کم شود و طمع زیاد شود و آدم کشتن بناحق و قلق و اضطراب در مردم زیاد شود و مؤمن صبح کند در حالتی که ذلیل و خوار باشد و منافق عزیز و غالب باشد. مسجدها شان به اذان آباد باشد و دلها شان از ایمان خالی باشد بواسطه استخفاف کردنشان به قرآن، و مؤمن از ایشان همه جور خواری بیند.

در چنین زمانی روها شان روی آدمیان است و دلها شان دلهای شیاطین. سخنانشان از عسل شیرین تر و دلها شان از حنظل تلخ تر است. پس ایشان گرگهایی باشند در لباس آدمی. نمی گذرد روزی مگر این که خدای - تبارک و تعالی - می فرماید: ﴿ آیا پس به من دروغ می بندید، یا بر من جرأت می کنید؟ آیا پس گمان کرده اید که ما شما را برای بازیگری آفریده ایم و بدرستی که شما به سوی ما بازگشت نمی کنید؟ ﴾

قسم به عزت و جلال خودم که اگر نبودند کسانی که مرا از روی خلوص بندگی کنند، مهلت نمی دادم به کسانی که نافرمانی مرا کنند بقدر یک چشم به هم زدنی، و اگر نبود پرهیزکاران از بندگان من، هرآینه قطره بارانی از جهت بالا

بر ایشان نمی بارانیدم و برگ سبزی برایشان نمی رویندم. پس چقدر عجب است بر گروهی که خداهایشان مال هایشان است و آرزوهایشان دراز و عمرهاشان کوتاه است و با این حالها طمع دارند که در جوار مولایشان باشند و حال آن که به این نمی رسند مگر به کار کردن و کار کردن هم تمام نمی شود مگر به خرده مندی و عاقل بودن. مؤلف ناچیز گوید: تمام این علامات ظاهر شده مگر باد سرخ هلاک کننده و مسخ و قذف.

### حدیث نود و ششم

جامع الأخبار، در همان باب و همان فصل از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: **إِنَّ فِي الْعَشْرَةِ بَعْدَ سِتِّمِائَةِ الْخُرُوجِ وَالْقَتْلِ وَتَمْتَلِي الْأَرْضُ ظُلْمًا وَجورًا، وَفِي الْعَشْرِينَ بَعْدَهَا يَقَعُ مَوْتُ الْعُلَمَاءِ. لَا يَبْقَى الرَّجُلُ (بَعْدَ الرَّجُلِ خ ل)، وَفِي الثَّلَاثِينَ يَنْقُصُ النِّيلُ وَالْفِرَاتُ حَتَّى لَا يَزْرَعُ النَّاسُ عَلَى شَطْرِهِمَا<sup>۱</sup>، وَفِي الْأَرْبَعِينَ بَعْدَهَا تَمَطَّرُ السَّمَاءُ الْحِجْرَ كَأَمْثَالِ الْبَيْضِ فَهَلِكُ الْبَهَائِمِ فِيهَا، وَفِي الْخَمْسِينَ بَعْدَهَا يَسْلُطُ عَلَيْهِمُ السَّبَاعُ، وَفِي السِّتِّينَ تَنْكَسِفُ الشَّمْسُ، فَيَمُوتُ نِصْفُ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ، وَفِي السَّبْعِينَ بَعْدَهَا لَا يُولِدُ الْمُؤْمِنُ مِنَ الْمُؤْمِنِ، وَفِي الثَّمَانِينَ بَعْدَهَا تَصِيرُ النِّسَاءُ كَالْبُهَمِ، وَفِي التَّسْعِينَ بَعْدَهَا تَخْرُجُ دَابَّةٌ فِي الْأَرْضِ وَمَعَهَا عَصَا آدَمَ وَخَاتَمُ سَلِيمَانَ، وَفِي التَّسْعِمِائَةِ<sup>۲</sup> تَطْلُعُ الشَّمْسُ سُودَاءَ مَظْلَمَةً، وَلَا تَسْأَلُوا عَمَّا وَّرَاءَهَا؛<sup>۳</sup>** یعنی: بدرستی که در ده سال بعد از ششصد بیرون آمدنی و کشتنی است که زمین پر شود از ظلم و جور، و در بیست سال بعد از آن واقع می شود مرگ در علما که باقی نمی ماند مردی (بعد از مردی خ ل)، و در سی کم می شود آب رود نیل و فرات تا این که زراعت نشود بر شطآن دو نهر، و در چهل بعد از آن سنگ از آسمان بارد مانند تخم مرغ، پس هلاک می شوند حیوانات در آن، و در پنجاه بعد از آن مسلط شود بر ایشان جانورهای درنده و در شصت بعد از آن می گیرد آفتاب، پس نصف جن و انس می میرند،

۱. در مصدر: (حتی یرزع الناس شطْرَهُمَا).

۲. در مصدر: (وفي السبعمائة).

۳. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۳۹۷، ح ۱۱۰۱.

و در هفتاد بعد از آن زاییده نشود مؤمنی از مؤمنی، و در هشتاد بعد از آن زن‌ها مانند چهار پایان شوند، و در نود بعد از آن دایة الارض بیرون آید که با اوست عصای موسی و خاتم سلیمان، و در نهصد آفتاب طالع شود سیاه و تاریک کننده، و از بعد از آن نپرسید.

### حدیث نود و هفتم

جامع الأخبار، در همان باب و همان فصل نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 في سنة ثمانين وسبعمائة<sup>۱</sup> تظهر امرأة يقال لها سعيدة، مع لحية وسبال مثل الرجال من باتي الصعيد، وفي ألف ومائتين عنان تسير إلى العراق<sup>۲</sup>، وهذه قصة طويلة عظيمة ما ذكرتها، وفي سنة سبع [وثمانين وستمائة يظهر من الروم رجل يقال له المزيد، في سبعمائة قنطارية - وهي] علم على كل علم قنطارية صليب، تحت كل صليب ألف فارس إفرنجي ونصراني، وهذه قصة عظيمة طويلة، وفي زمانه يخرج إليهم رجل في مكة يقال له سفيان بن حرب.

وفي خبر آخر: من وقت خروجه إلى ظهور قائم آل محمد ﷺ ثمان أشهر لا يكون زيادة يوم ولا نقصان<sup>۳</sup>؛

مؤلف حقیر گوید: چون متن حدیث تزلزل داشت و خالی از استیحاش نبود و بعلاوه نسخه آن مغلوط بود و نسخه دیگری که با این نسخه موافق باشد و این خبر در او باشد در دسترس داعی نبود، لذا از ترجمه آن صرف نظر نمودم.

چون نسخه‌های کتاب جامع الأخبار مختلف به نظر رسیده و نگارنده سه نسخه این کتاب را دارم که استنساخ یکی از آن در تاریخ سوم ربیع‌الثانی سال یک هزار و هفتاد و یک هجری قمری نوشته شده و آن را مبوب بر هفده باب و هر بابی را دارای فصولی نموده و مفتوح آن بعد از بسمله چنین نوشته است: الحمد لله الذي خلق السماوات

۱. در مصدر: (ثمانين وستمائة).

۲. در مصدر: (تأتي من الصعيد في مائتي ألف عنان، وتسير إلى العراق).

۳. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۳۹۷-۳۹۸، ح ۱۱۰۲.

والأرض، وجعل الظلمات والنور، وخلق الإنسان من صلصال كالفخار، وخلق الجن من نار، تا آخر خطبه که تفاوت زیادی دارد با نسخه دیگر، تامی رساند کلام را به این جمله که: سَمِيَتْهُ بَضِيَاءُ الْقُلُوبِ، وَرَتَّبَتْهُ عَلَى مَقْدَمَةِ وَسْبَعَةِ عَشْرَ بَاباً وَخَاتَمَةً.

و نسخه دیگر تاریخ کتابت آن شعبان یک هزار و صد و هفتاد هجری بوده و آن را مشتمل نموده بر چهارده باب و هر بابی دارای فصولی است و مفتوح آن بعد از بسمله این است: الحمد لله الأول بلا أول كان قبله، والآخر بلا آخر يكون بعده، و دبیاجه آن مغایرت زیادی دارد و در ضمن آن گفته است که: سَمِيَتْهُ بَكْتَابِ جَامِعِ الْأَخْبَارِ.

و نسخه دیگر چاپی طبع تبریز توأم با کتاب مصباح الشریعة منسوب به حضرت صادق علیه السلام که در سال یک هزار و سیصد و شانزده قمری طبع شده و آن کتاب مبوّب نیست و مشتمل بر یکصد و چهل و دو فصل است و در دبیاجه اسم کتاب را ذکر نکرده.

به هر تقدیر هر سه نسخه با هم در موارد عدیده مخالفت و بعضی بر بعض دیگر اضافات دارد و بعضی در ترتیب ابواب و فصول مخالف یکدیگر است، ولی قدر مسلم آن است که مؤلف هر سه نسخه یک نفر بوده و در نسخه اول بعضی از ابواب اضافاتی دارد و نسخه دوم باب ملاحم را اضافه دارد که دو حدیث قبل از آن نقل شد. و اطالۀ کلام در این مقام برای این است که اگر این دو حدیث در بعضی از نسخ جامع الأخبار دیده نشد، حمل بر جعل نکنند و در مقام تخطئه و انکار بر نیایند، والله الهادی إلى طریق الصواب. عصمنا الله وإياكم عن الخطأ والزلل، بجاه محمّد وآل محمّد.

### حدیث نود و هشتم

جامع الأخبار، در فصل «ذکر زمان سوء» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: یأتی علی الناس زمان وجوههم وجوه الآدمیین، وقلوبهم قلوب الشیاطین، کأمثال الذئب الضرار، سقاکون للدماء، لایتناھون عن منکر فعلوه. إن تابعتهم ارتابوک، وإن

۱. در مصدر: (الضواری).

حدّتهم كذبوك، وإن تواريت عنهم اغتابوك، والسنة فيهم بدعة، والبدعة فيهم سنة، والحليم بينهم غادر، والغادر بينهم حليم، والمؤمن في ما بينهم مستضعف، والفاسق في ما بينهم مشرف. صبيانهم عارم، ونساؤهم شاطر، وشيخهم لا يأمر بالمعروف ولا ينهى عن المنكر. الالتجاء إليهم خزي، والاعتزاز بهم ذلّ، وطلب ما في أيديهم فقر. عند ذلك يحرمهم الله تعالى قطر السماء في أوانه و ينزله في غير أوانه، ويسلّط عليهم شرارهم، فيسومونهم سوء العذاب. يذبّحون أبناءهم، ويستحيون نساءهم، فيدعو خيارهم فلا يستجاب لهم؛<sup>۱</sup>

یعنی: می آید بر مردم زمانی که روهایشان روهای آدمیان است و دل هاشان دل های شیاطین است - مانند گرگ های ضرر زننده درنده. ریزندگان خون هاینده. باز داشته نمی شوند از کارهای زشتی که می کنند. اگر متابعت کنی ایشان را به شک می افتند از تو، و اگر حدیث کنی ایشان را تکذیب کنند تو را، و اگر پنهان شوی ایشان عیبگویی کنند تو را. سنت در میانشان بدعت و بدعت در میانشان سنت باشد، و بردبار در میانشان فریبنده و فریبنده در میانشان بردبار باشد. مؤمن در میانشان ضعیف و ناتوان و فاسق در میانشان شرافتمند باشد. کودکانشان با ناز و غمزه و زنانشان شوخ و بی باک و از خبائث خود مردم را عاجز کنند و پیر مرد هاشان امر به معروف و نهی از منکر نکنند. پناهنده شدن به ایشان ذلّت و خواری و عزّت خواستن از ایشان ذلّت است و چیزی از ایشان خواستن گدایی و مذلّت است. پس در چنین زمانی محروم می کند [خدا] ایشان را از بارانیدن باران به وقت خود از برایشان و می باراند در غیر وقت خود و مسلّط می گرداند بر ایشان بدترین ایشان را و تکلیف می کنند ایشان را به شکنجه های بد و سر می برند پسران ایشان را و زنده می گذارند زن هایشان را. پس نیکانشان دعا کنند و برایشان اجابت نشود. بیشتر این علامات ظاهر شده.

۱. معارج الیقین فی أصول الدین (جامع الأخبار): ص ۳۵۵، ح ۹۹۲، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳، ح ۱۱.

## حدیث نود و نهم

جامع الأخبار، در همان فصل از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
 یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم، ونساؤهم قبلتهم، ودنانیرهم دینهم، وشرفهم  
 متاعهم. لا یبقی من الإیمان إلا اسمه، ولا من الإسلام إلا رسمه، ولا من القرآن إلا  
 درسه. مساجدهم معمورة، وقلوبهم خراب عن الهدی. علماؤهم شرّ خلق الله علی وجه  
 الأرض. حینئذٍ ابتلاهم الله بأربع خصال: جور من السلطان، وقحط من الزمان، وظلم من  
 الولاة والحکام.

فتعجب الصحابة وقالوا: یا رسول الله، أ یعبدون الأصنام؟ قال: نعم، کلّ درهم  
 عندهم صنم؛<sup>۱</sup>

یعنی: می آید بر مردم زمانی که شکم هایشان خدایانشان است - یعنی: شکم پرست اند،  
 و زن هایشان محلّ توجه و قبله ایشان است.

(در توجیه آن احتمالاتی است:

یکی آن که: همشان مصروف شهوترانی بازنانشان باشد.

دوم آن که: طرف مشورتشان زنهای ایشان باشد و بدون مشورت و امر و دستور  
 زنانشان کاری نکنند و مطیع و منقاد ایشان باشند.

سوم آن که: هر کجا می روند، زنها را پیش روی خود قرار دهند - یعنی: زنها از  
 جلو و مردها به دنبال سر ایشان باشند.

چهارم آن که: برای پیشروی کارهاشان و زمام کاری به دست گرفتن زن هایشان را  
 واسطه بین خود و طرف قرار دهند).

و دینارها - یعنی: طلا و نقره هایشان - دینشان باشد - یعنی: برای تحصیل طلا و نقره  
 از دین و احکام دین صرف نظر کنند و شرف خود را به متاع دنیوی که دارند بدانند، نه  
 به ایمان و علم و کمال و فضل و هنر.

۱. معارج الیقین فی أصول الدین (جامع الأخبار): ص ۳۵۵-۳۵۶، ح ۹۹۳، و نیز ر.ک: کنز العمال، ج ۱۱،  
 ص ۱۹۲، ح ۳۱۱۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳، ضمن حدیث ۱۱؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۹۹، ح ۳۲۷۰.



شال پشمین اگر ملک پوشد  
پیش چشم جهانیان خوار است  
جُلّ سرخی اگر خری پوشد  
السلام السلام در کار است

باقی نمی ماند از ایمان مگر اسمی و نه از اسلام مگر رسمی و نه از قرآن مگر درسی - یا کهنه شدنی . مسجدها شان آباد باشد ، ولی دل هاشان از هدایت خراب باشد . دانشمندان و علمایشان بدترین خلق خدا باشند در روی زمین . در این حال مبتلا می کند خدا ایشان را به چهار خصلت : ستمگری ، و جور سلطان ، و قحط و تنگ شدن زمان ، و ظلم اولیای امور و حکام جور .  
پس اصحاب تعجب کردند و عرض کردند : یا رسول الله ! آیا می پرستند بت ها را ؟  
فرمود : آری . هر درهمی در نزد ایشان بتی است .

### حدیث صدم

جامع الأخبار ، در همان فصل از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود :  
يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَنَاسٌ مِنْ أُمَّتِي يَأْتُونَ الْمَسَاجِدَ يَقْعُدُونَ فِيهَا حَلَقًا . ذَكَرَهُمُ الدُّنْيَا وَحَبَّ الدُّنْيَا . لَا تَجَالِسُوهُمْ ؛ فَلَيْسَ لَهِمْ حَاجَةٌ ؛  
یعنی : می آیند در آخر الزمان مردمانی از امت من . می آیند در مسجدها می نشینند حلقه حلقه و ذکر ایشان دنیا و محبت دنیا است . با ایشان ننشینید . از برای خدا به ایشان حاجتی نیست .

۱. معارج الیقین فی أصول الدین (جامع الأخبار) : ص ۱۹۷ ح ۴۳۵ و ص ۳۵۶ ح ۹۹۴ ، و نیز ر. ک : معجم کبیر طبرانی ، ج ۱۰ ، ص ۱۹۸ - ۱۹۹ ح ۱۰۴۵۲ ؛ تفسیر فخر رازی ، ج ۴ ، ص ۱۵ و ۱۶ ؛ تفسیر قرطبی ، ج ۱۲ ، ص ۲۷۷ ؛ تخریج الأحادیث والآثار ، ج ۲ ، ص ۵۶ - ۵۷ ؛ مجمع الزوائد ، ج ۲ ، ص ۲۴ ؛ کنز العمال ، ج ۱۰ ، ص ۲۰۵ ح ۲۹۰۸۵ - ۲۹۰۸۷ و ج ۱۱ ، ص ۱۹۲ ح ۳۱۱۸۴ ؛ وسائل الشیعة ، ج ۳ ، ص ۴۹۳ ، ح ۶۳۶۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۰ ، ص ۳۶۸ - ۳۶۹ ، ح ۲۷ .

### حدیث صد و یکم

جامع الأخبار، در همان فصل نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 سیأتي زمان على أمتي يفرون من العلماء كما يفرون من الذئب. ابتلاهم الله بثلاثة  
 أشياء. الأولى: يرفع البركة من أموالهم، والثاني: يسلط عليهم سلطاناً جائراً، والثالث:  
 يخرجون من الدنيا بلا إيمان؛<sup>۱</sup>

یعنی: زود باشد زمانی بر امت من بیاید که فرار کنند اهل آن زمان از علما همچنان  
 که گوسفند از گرگ فرار کند. مبتلا می گرداند خدا ایشان را به سه چیز:  
 اول: برکت را از مالشان برمی دارد.  
 دوم: مسلط می کند بر ایشان پادشاه ستمکاری را.  
 سوم: بیرون روند از دنیا بی ایمان.

### حدیث صد و دوم

جامع الأخبار، در همان فصل نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 يأتي على الناس زمان الصابر على دينه كالقابض على الجمره؛<sup>۲</sup>  
 یعنی: می آید بر مردمان زمانی که صبر کننده بر دین خود مانند کسی است که آتش  
 سرخ شده را در دست خود گیرد.  
 کنایه از سختی زمان است.

۱. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۳۵۶، ح ۹۹۵، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳-۴۵۴، ذیل شماره ۱۱.

۲. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۳۵۶، ح ۹۹۶، ونیز ر.ک: سنن ترمذی، ص ۳۵۹، ج ۲۳۶۱؛ امالی شیخ طوسی، ص ۴۸۵، ح ۱۰۶۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۴۶، ضمن حدیث ۸۶۹۲؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۷۵۹، ح ۹۹۸۸؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۱، ح ۳۸۴۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۴، ذیل شماره ۱۱ و ج ۲۸، ص ۴۷، ح ۹ و ج ۷۴، ص ۹۸، ضمن حدیث ۱؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۱۰۵، ح ۲۹۶.

## حدیث صد و سوم

جامع الأخبار، در همان فصل از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

يأتي زمان على أمتي أمراؤهم يکونون على الجور، وعلماؤهم على الطمع، وعبادهم على الرئاء، وتجارهم على أكل الربا، ونساؤهم على زينة الدنيا، وغلماهم في التزويج. فعند ذلك كساد أمتي كساد الأسواق، وليس فيها مستقيم. أمواتهم آيسون في قبورهم من خيرهم، ولا يعينون<sup>۱</sup> الأخيار فيهم. فعند ذلك الزمان الهرب خير من القيام<sup>۲</sup>؛

یعنی: می آید زمانی بر امت من که فرمانفرمایانشان قیام بر جور و ستم کنند و علمای ایشان طمعکار باشند و عبادت کنندگانشان به ریا و نمایش دادن بندگی کنند و بازرگانانشان به خوردن ربا کسب کنند و زن هاشان به زینت دنیا مشغول باشند و پسرانشان تزویج را پیشه کنند. پس در چنین زمانی کسادى امت من مانند کسادى بازار هاشان باشد که در بازارها مستقیم نیستند. مرده های ایشان در قبر هاشان از خیر ایشان ناامید شوند و زندگان به نیکان خود اعانت و کمک نمی کنند. پس در چنین زمانی فرار کردن از ایشان بهتر است از ایستادن در میانشان.

## حدیث صد و چهارم

جامع الأخبار، در همان فصل نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

سيأتي زمان على أمتي لا يعرفون العلماء إلا بثوب حسن، ولا يعرفون القرآن إلا بصوت حسن، ولا يعبدون الله إلا شهر رمضان. فإذا كان كذلك، سلط الله عليهم سلطاناً لا علم له ولا حلم له ولا رحم له<sup>۳</sup>؛

۱. در مصادر: (ولا يعيشون).

۲. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۲۵۶، ح ۹۹۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۲،

ص ۴۵۴، ذیل شماره ۱۱.

۳. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۲۵۶-۲۵۷، ح ۹۹۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۲،

ص ۴۵۴، ذیل شماره ۱۱.

یعنی: زود باشد بیاید بر امت من زمانی که نشناسند علما را مگر به جامه خوب و نشناسند قرآن را مگر به آواز خوش و بندگی نکنند خدا را مگر در ماه رمضان. پس چون این خصلت‌ها در آن زمان ظاهر شود، مسلط می‌گرداند خدا بر ایشان پادشاه بی دانش و حلم و رحمی را.

### حدیث صد و پنجم

مختصر تذکره قرطبی، باب «آیات عشری که پیش از ساعت است»، صفحه ۲۴۸ از حدیقه روایت کرده که گفت: نشسته بودیم در مدینه در سایه دیواری و رسول خدا ﷺ در غرفه‌ای بود که مشرف بر ما بود و فرمود: چه گمان می‌کنید شما؟ پس گفتیم: حدیث می‌کنیم. پس فرمود: در چه چیز؟ گفتیم: از ساعت. فرمود:

إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ السَّاعَةَ حَتَّى تَرَوْا قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ: أَوَّلُهَا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، ثُمَّ الدَّخَانُ، ثُمَّ الدَّجَالُ، ثُمَّ الدَّابَّةُ، ثُمَّ ثَلَاثَةُ خُسُوفٍ: خُسُوفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخُسُوفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخُسُوفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَخُرُوجُ عِيسَى، وَخُرُوجُ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، وَيَكُونُ آخِرَ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ مِنْ قَعْرِ عَدْنٍ، لَا تَدْعُ خَلْفَهَا أَحَدًا إِلَّا تَسُوقُهُ إِلَى الْمَحْشَرِ؛<sup>۱</sup>

یعنی: بدرستی که شما نمی‌بینید ساعت را تا آن که ببینید پیش از آن ده نشانه. اول آن طلوع آفتاب است از سمت مغرب خودش. پس از آن دود تیره. پس از آن خروج دجال. پس از آن دابه. پس از آن سه فرورفتن: فرورفتن در مشرق و فرورفتن در مغرب و فرورفتن در جزیره العرب، و خروج عیسی و خروج یاجوج و مأجوج، و می‌باشد در آخر آن آتشی که بیرون آید از طرف یمن از ته عدن که نمی‌گذارد از پشت خود احدی را مگر این که می‌کشاند آن را به سوی محشر.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۴، و نیز ر. ک: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۹؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۷، ح ۴۳۱۱؛ سنن کبری نسایی، ج ۶، ص ۴۲۴، ح ۱۱۳۸۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۵۷-۲۵۸؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۳، ص ۱۷۱-۱۷۲، ح ۳۰۳۰ و ۳۰۳۲؛ تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۲۱۰؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۳۰۶۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۳۰؛ تخریج الأحادیث والآثار، ج ۱، ص ۴۴۶-۴۴۷؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۷۸.

## حدیث صد و ششم

مختصر تذکره قرطبی در همان باب، صفحه ۲۵۰ از حذیفه از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ دَخَانًا يَمَلَأُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، يَمُكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا. فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَصِيبُهُ مِنْهُ شِبْهُ الزَّكَامِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَكُونُ بِمَنْزِلَةِ السَّكَرَانِ. يَخْرُجُ الدِّخَانُ مِنْ أَنْفِهِ وَمَنْخَرِهِ وَعَيْنَيْهِ وَأُذُنَيْهِ وَدُبُرِهِ؛<sup>۱</sup>

یعنی: بدرستی که از شرط‌های قیامت ظاهر شدن دودی است که پرکند میانه مشرق و مغرب را و تا چهل روز در زمین درنگ کند. پس به مؤمن می‌رسد از آن عارضه‌ای مانند زکام، و اما کافر به منزله آدم مست می‌افتد و بیرون آید آن دود از بینی و سوراخ‌های بینی و دو چشم و دو گوش و سوراخ مقعد او.

## حدیث صد و هفتم

مختصر تذکره قرطبی در باب «إِذَا فَعَلْتُ أُمَّتِي خَمْسَةَ عَشْرَ»، صفحه ۲۴۷ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

تَكُونُ فِي أُمَّتِي فِرْعَوْنٌ فَتَصِيرُ النَّاسَ إِلَى عِلْمَائِهِمْ، فَإِذَا هُمْ قَرْدَةٌ وَخَنَازِيرٌ. قَالَ الْعُلَمَاءُ: وَإِنَّمَا مَسَخَ اللَّهُ هَؤُلَاءِ الْعُلَمَاءَ قَرْدَةً وَخَنَازِيرٌ لِأَنَّ الْمَسْخَ تَغْيِيرُ الْخَلْقِ عَنْ جِهَتَيْهَا، فَعَوَّقُوا بِنَظِيرِ مَا فَعَلُوا مِنْ تَغْيِيرِ الْحَقِّ عَنْ جِهَتِهِ وَتَحْرِيفِ الْكَلِمِ عَنْ مَوَاضِعِهِ. فَكَمَا مَسَخُوا أَعْيُنَ الْخَلْقِ وَقُلُوبَهُمْ عَنْ رُؤْيَةِ الْحَقِّ، كَذَلِكَ مَسَخَ اللَّهُ صُورَهُمْ، وَغَيَّرَ خَلْقَتَهُمْ كَمَا بَدَّلُوا الْحَقَّ بَاطِلًا؛<sup>۲</sup>

یعنی: در امت من فرعون رخ می‌دهد، پس می‌روند به نزد علمایشان. در آن هنگام ایشان بوزینه‌ها و خوک‌ها شده‌اند.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۴، و نیز ر. ک: تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۳۱؛ عون المعبود، ج ۱۱، ص ۲۹۱.  
 ۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۳، و نیز ر. ک: نوادر الأصول فی احادیث الرسول ﷺ، ج ۲، ص ۱۹۶؛ عمدة القاری، ج ۲۱، ص ۱۷۷؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۸۰، ح ۳۸۷۲۷.

گفته‌اند علما: و جز این نیست که مسخ می‌کند خدا این جماعت علما را به صورت بوزینه‌ها و خوک‌ها؛ زیرا که مسخ تغییر خلقت است از جهت خود. پس به این عقوبت گرفتار شوند. همچنان که حق را تغییر دادند از جهت خود و تحریف کردند کلمات حق را از موضع خود، همچنین خدا مسخ می‌کند ایشان را مقابل چشم‌های مردم چنان که چشم‌های مردم و دل‌های ایشان را از رؤیت حق مسخ کردند و حق را به باطل تبدیل کردند.

### حدیث صد و هشتم

مختصر تذکره در باب ذهاب علم و رفع آن، صفحه ۲۴۷ از زیاد بن لیبید روایت کرده که گفت: پیغمبر اکرم ﷺ ذکر کرد چیزی را، پس فرمود:

ذاك عند أوان ذهاب العلم. قلت: يا رسول الله، كيف يذهب العلم ونحن نقرأ القرآن ونقره أبناءنا وتقره أبناءنا لأبنائهم إلى يوم القيامة؟ فقال: ثكلتك أمك، يا زیاد. إن كنت لا أراك أفقه رجل بالمدينة. أ وليس هؤلاء اليهود والنصارى يقرؤون التوراة والإنجيل، لا يعملون بشيء منهما؟!!

یعنی: فرمود: این وقت رفتن علم است. گفتم: یا رسول الله! چگونه علم می‌رود و حال آن که ما قرآن می‌خوانیم و به فرزندان خود یاد می‌دهیم و فرزندان ما هم به فرزندانشان یاد می‌دهند تا روز قیامت؟ پس فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، ای زیاد! که تو داناترین اهل مدینه باشی. آیا نه این است که این گروه یهود و نصارا تورات و انجیل می‌خوانند و به آن عمل نمی‌کنند به چیزی از آن؟!!

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۳، و نیز ر. ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۱۶۵-۱۶۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۹۳، ح ۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۰ و ۲۱۸-۲۱۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۴۴، ح ۴۰۴۸؛ آحاد و مثنائی، ج ۴، ص ۵۴؛ شرح مشکل الآثار، ج ۱، ص ۲۷۹-۲۸۰، معجم کبیر طبرانی، ج ۵، ص ۲۶۵؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۰؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۵۹.

## حدیث صد و نهم

مختصر تذکره، در باب « ما جاء في اندراس الإسلام »، صفحه ۲۴۸ از حذیفه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

یدرس الإسلام كما يدرس وشي الثوب، حتى لا يدري ما صيام ولا صلاة ولا نساك ولا صدقة، ويُسرى على كتاب الله تعالى في ليلة، فلا يبقى منه في الأرض آية، وتبقى طوائف من الناس الشيخ الكبير والعجوز، فيقولون: أدركنا آباءنا على هذه الكلمة: « لا إله إلا الله »، فنحن نقرّ بها.

فقال له صلة: فما تغني عنهم « لا إله إلا الله »، وهم لا يدرون ما صلاة وما صيام وما صدقة ولا نساك؟ فأعرض عنه حذيفة، ثم ردها عليه ثلاثاً. كل ذلك يُعرض عنه حذيفة، ثم أقبل حذيفة عليه، فقال: يا صلة، تنجيهم من النار [قالها ثلاثاً]:<sup>۱</sup>

یعنی: کهنه می شود اسلام همچنانی که مندرس و کهنه شود رنگ های جامه، تا این که دانسته نشود نه روزه ای و نه نمازی و نه مناسک حجّی و نه صدقه ای - از زکات و خمس و غیر اینها -، و برده شود کتاب خدا در یک شب. پس باقی نماند از آن آیه ای در زمین و باقی بمانند طایفه هایی از مردم از پیر مرد سالخورده و پیرزن. پس می گویند که: ما درک کردیم پدران خود را که می گفتند این کلمه « لا إله إلا الله » را. پس ما هم به آن اقرار داریم.

این خبر را حذیفه از پیغمبر ﷺ نقل کرد. پس مردی که او را صله می گفتند گفت که: بی نیاز نمی کند ایشان را گفتن « لا إله إلا الله » تنها، در حالتی که ندانند نماز و روزه و صدقه و نسکی را. پس روگرداند حذیفه از او. باز تکرار کرد بر حذیفه این سخن را سه مرتبه و در هر مرتبه ای حذیفه اعراض کرد. پس از آن حذیفه رو کرد به او

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۳ - ۱۴۴، و نیز ر. ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵، ح ۴۰۴۹؛ کتاب الفتن، ص ۳۶۴؛ مسند بزّار، ج ۷، ص ۲۵۹، ح ۲۸۳۸؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۷۳ و ۵۴۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۴۱۶، ح ۳۷۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۲۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۳ و ۷۴ و ۲۴۳؛ الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۲۰۱؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۴، ح ۳۸۴۴۴.

و گفت: ای صله! گفتن این کلمه تنها نجات می دهد ایشان را از آتش. تا سه مرتبه این سخن را تکرار کرد.

### حدیث صد و دهم

مختصر تذکره در باب آیات عشره، صفحه ۲۴۹، روایت کرده از صحیح مسلم مرفوعاً از رسول خدا ﷺ که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يخرج ریح يلقي الناس في البحر؛<sup>۱</sup>  
یعنی: برپا نشود قیامت تا آن که بیرون آید بادی که بیفکند مردم را در دریا.

### حدیث صد و یازدهم

مختصر تذکره، باب « ذکر أمور تكون بين يدي الساعة »، صفحه ۲۴۰، روایت کرده از ترمذی در کتاب نوادر الأصول از پیغمبر اکرم ﷺ که فرمود:

يكون في آخر الزمان دیدان القراء. فمن أدرك ذلك الزمان، فليتعوذ بالله من شره،<sup>۲</sup> وهم الأنتون، ثم تظهر قلائس البرد، فلا يستحيي يومئذ من الرياء، والمستمسك يومئذ بدينه أجره كأجر خمسين. قالوا: متا، أو منهم؟ فقال: بل منكم؛<sup>۳</sup>

دیدان: جمع دود - به معنای کرم.

و قراء - به فتح -: آوازه خوان.

یعنی: می باشد در آخر زمان کسانی که کرم های آوازه خوانی هستند. پس کسی که درک کند آن زمان را، باید پناه ببرد از شر آن، و این خوانندگان گند و عفونتشان زیاده تر از هر گند و تعفنی است. پس ظاهر می شود کلاه های خط دار، و در آن زمان حیا کرده

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۴، باب الآيات العشر التي تكون قبل الساعة.

۲. ر. ک: الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۳، ح ۴۷۷۹؛ كنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۸۹، ح ۲۸۹۸۹.

۳. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۳۹، و نیز ر. ک: نوادر الأصول في أحاديث الرسول ﷺ، ج ۲، ص ۳۲۷؛ كنز

العمال، ج ۱۴، ص ۲۵۵، ح ۳۸۶۳۱.



نمی شود از نمایش دادن اعمال یا کارهای زشت یا از خوردن ربا یا از زنا کردن، و نگاه دارنده دین خود در آن روز اجر و مزد آن مانند پنجاه نفر است. گفتند: از ما، یا از ایشان؟ فرمود: بلکه از شما.

### حدیث صد و دوازدهم

مختصر تذکره در همان باب، صفحه ۲۴۲ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: لتتصدنکم نار هی الیوم خامدة فی وادی یقال له برهوت، تغشی الناس، فیها عذاب الیم، تأکل الأنفس والأموال، تدور الدنیا کلها فی ثمانیة آیام، تطیر طیر الریح والسحاب، حرّها باللیل أشدّ من حرّها بالنهار، ولها بین السماء والأرض دوئی کدوی الرعد القاصف. هی من رؤوس الخلائق أدنی من العرش.

فقال حذیفة: یا رسول الله، أ سلیمة هی [یومئذ] للمؤمنین (علی المؤمنین) والمؤمنات؟ قال: وأین المؤمنون والمؤمنات؟ والناس عند ذلك (یومئذ) شرّ من الحمر. یتسافدون کما تتسافد البهائم، ولیس هناك رجل یقول لأحدھم: مه، مه؛<sup>۱</sup>

یعنی: هرآینه قصد می کند شما را آتشی که امروز خاموش است در وادی ای که آن را برهوت گویند. فرو می گیرد مردم را در آن شکنجه ای دردناک. می خورد نفس ها و مال ها را. دور می زند همه دنیا را در مدت هشت روز. پرواز می کند مانند پرواز کردن باد و ابر. گرمی آن در شب زیادتر و سخت تر است از روز و برای آن میان آسمان و زمین صدایی است مانند رعد پر صدا، و آن آتش از بالای سرهای مردم نزدیک تر است از سقف. پس حذیفة عرض کرد که: آیا سالم است آن آتش برای مردهای مؤمن و زن های مؤمنه؟ فرمود: و کو مؤمن و مؤمنه؟ مردمان در آن روز بدترند از خرها. روی یکدیگر بالا می روند مانند بر یکدیگر سوار شدن چارپایان، و نیست در آن روز مردی که بگوید به یکی از آنها: مکن این کار را. مکن این کار را.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۰، و نیز ر. ک: حلیة الأولیاء، ج ۵، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۶۴، ص ۲۶۷-۲۶۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۵-۲۴۶، ح ۳۸۸۸۶؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۱۰۱-۱۰۲.

### حدیث صد و سیزدهم

مختصر تذکره در همان باب، صفحه ۲۴۱ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
والذي نفسي بيده، لا تقوم الساعة حتى تقتلوا أمامكم، وتجتلدوا بأسيا فكم، ويلى  
أموركم شراركم؛<sup>۱</sup>

یعنی: قسم به آن خدایی که جان من در دست اوست، برپا نشود ساعت تا این که  
قتال کنید در پیش روی خود و بکشید شمشیرهای خود را و والی امور شما شوند  
شریرهای شما.

### حدیث صد و چهاردهم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
لا تقوم الساعة حتى تكلم السباع الإنس، ويكلم الرجل سوطه ونعله، ويخبره  
بحدیث أهله؛<sup>۲</sup>

یعنی: برپا نمی شود ساعت تا این که تکلم کنند درندگان و به سخن درآید تازیانه  
مرد و کفش او و خبر دهد او را به حدیث کسانش.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۳۹، و نیز ر.ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۵۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۹؛  
تاریخ المدینه، ج ۴، ص ۱۲۴۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۲؛ ح ۴۰۴۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۷.  
ح ۲۲۶۱؛ کتاب الفتن، ص ۲۴؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۳۹۱؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۸۳ و ج ۱۳،  
ص ۲۰۱؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۲، ح ۳۸۴۳۶.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۳۹، و نیز ر.ک: سیره ابن اسحاق، ج ۵، ص ۲۶۰-۲۶۱، ح ۴۴۲ و ۴۴۳؛  
طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۷۳؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۶۴، ح ۱۰۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۸۴؛  
سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۲، ح ۲۲۷۲؛ شرح مشکل الآثار، ج ۱۵، ص ۴۸۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴،  
ص ۴۱۹؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۷؛ امالی شیخ طوسی، ص ۱۳، ضمن حدیث ۱۶؛ دلائل النبوة، ج ۶،  
ص ۴۱-۴۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۷۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۲۷؛ إمتاع الأسماع، ج ۵،  
ص ۲۳۳؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۳؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۲،  
ح ۳۸۴۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۹۴، ضمن حدیث ۶.

### حدیث صد و پانزدهم

مختصر تذکره، باب ظهور الفتن، صفحه ۱۹۹ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: يتقارب الزمان، وينقص العمل، ويلقى الشخ، وتظهر الفتن، ويكثر الهرج. قالوا: يا رسول الله، وما الهرج؟ قال: القتل [القتل]؛<sup>۱</sup>

یعنی: نزدیک می شود زمان و کم می شود عمل و دیده می شود حرص و بخل و ظاهر می شود فتنه ها و بسیار می شود هرج. گفتند: یا رسول الله! چیست هرج؟ فرمود: کشتن - یعنی: کشتن بناحق.

### شرح

تقارب زمان مراد کم شدن عمرهاست و کم شدن برکت در عمر، و گفته شده که: مراد کوتاه شدن روزهاست - چنان که در حدیث از طریق فریقین روایت شده که: تكون السنة كالشهر، والشهر كالجمعة - أو الأسبوع -، والجمعة - أو الأسبوع - كالیوم، والیوم كالساعة، والساعة كاحتراق السعفة أو لا قيمة لها؛<sup>۲</sup>

یعنی: می باشد سال مانند ماه و ماه مانند هفته و هفته مانند روز و روز مانند ساعت و ساعت مانند سوختن سعف خرمایی، یا این که هیچ قیمتی ندارد.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۵، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۶۱۷، ح ۱۷۰؛ مستد احمد، ج ۲، ص ۲۳۳؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۸۲ و ج ۸، ص ۸۹؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۵۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۵، ح ۴۰۵۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۴۲۵۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۰۵؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱، ح ۲۱۷۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۱؛ عمدة القاری، ج ۲، ص ۹۲ و ج ۲۲، ص ۱۲۰، ح ۶۰۳۷ و ج ۲۴، ص ۱۸۲، ح ۷۰۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۵، ح ۳۰۹۳۰.

۲. ر. ک: مستد ابن راهویه، ج ۵، ص ۱۷۰، ضمن حدیث ۲۲۹۱؛ مستد احمد، ج ۲، ص ۵۳۷-۵۳۸؛ کتاب الفتن، ص ۳۲۷ و ۳۹۴؛ مستد ابی یعلی، ج ۱۲، ص ۲۲-۲۳، ح ۶۶۸۰؛ شرح مشکل الآثار، ج ۷، ص ۴۲۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۵۶-۲۵۷؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۱۷۰، ضمن حدیث ۴۳۰؛ الفردوس بماثور الخطاب، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱۲۰۶ و ج ۵، ص ۵۴۵، ح ۹۰۴۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۴۷؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۰۵ و ج ۱۲، ص ۳۵۷ و ج ۱۳، ص ۱۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۷-۲۲۸، ح ۳۸۵۰۳ و ۳۸۵۰۴، ص ۳۰۷، ضمن حدیث ۳۸۷۷۹.

یا آن که مراد از تقارب زمان شدت عیش و لذت بردن از زندگانی است که آن در زمان قیام مهدی علیه السلام خواهد بود.

و مراد از القای شیخ توصیه مردم است به یکدیگر به بخل ورزیدن و حرص در دنیا، و این از باب ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾<sup>۱</sup> است به معنای «تَعَلَّمَ» - یعنی: تعلیم گرفته می شود بخل و حرص؛ یعنی: حرص و بخل زیاد می شود.

### حدیث صد و شانزدهم

مختصر تذکره، در همان باب، صفحه ۲۰۰ نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 إنها ستكون فتن، ثم فتن، ثم فتن. القاعد فيها خير من الماشي، والماشي فيها خير من الساعي. فإذا نزلت - أو قال: وقعت - فمن كان له إبل فليلحق بإبله، ومن كانت له غنم فليلحق بغنمه، ومن كانت له أرض فليلحق بأرضه.

فقال رجل: يا رسول الله! أ رأيت من لم يكن له إبل ولا غنم ولا أرض؟ قال: يعمد إلى سيفه فيكسره بحجر، ثم لينج إن استطاع النجاة. اللهم هل بلغت؟ قالها ثلاثاً.  
 فقال رجل: يا رسول الله، [أ رأيت] إن أكرهت حتى ينطلق بي إلى أحد الصقين أو إحدى الفئتين فيضربني رجل بسيفه، أو يجيء بسهم فيقتلني؟ قال: يبوء بإثمه وإثمك، فيكون من أصحاب النار؛<sup>۲</sup>

یعنی: زود باشد که بعد از این فتنه‌هایی رخ دهد. پس از آن فتنه‌هایی. پس از آن فتنه‌هایی که نشسته در آن بهتر از رونده و رونده در آن بهتر از کوشش کننده است. پس وقتی که نازل شد یا واقع شد آن فتنه‌ها، کسی که شتر دارد برای نجات از آن ملحق

۱. سورة بقره، آیه ۲۷.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۵، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۱۹، ح ۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹-۴۰ و ۴۸؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۹؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۴۲۵۶؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۱۲۷، ح ۲۶۷۷؛ شرح مشکل الآثار، ج ۱۴، ص ۱۶۴-۱۶۵، ح ۵۵۴۷ و ۵۵۴۸ و ج ۱۴، ص ۲۷۵، ح ۵۶۱۵؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۵۹۰؛ سنن کبریٰ بیهقی، ج ۸، ص ۱۹۰-۱۹۱؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۴۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۲، ح ۳۰۸۳۰.

به شتر خود شود و کسی که گوسفند دارد ملحق به گوسفند خود شود و کسی که زمینی دارد ملحق به زمین خود شود.

پس مردی عرض کرد: یا رسول الله! اگر هیچ یک از اینها را ندارد، چه کند؟ فرمود: تکیه به شمشیر خود کند و آن را با سنگ بشکند. پس نجات بیابد، اگر می تواند خود را نجات دهد. پس سه مرتبه فرمود: بار خدایا! آیا رسانیدم؟ پس مردی گفت: اگر مجبور شدم تا این که مرا بردند به یکی از این دو صف یا یکی از این دو فرقه و یکی مرا با شمشیر زد، یا تیری به جانب من آمد و مرا کشت؟ فرمود: غضب کرده شود به گناه تو و به گناه خودش، پس از اصحاب آتش خواهد بود.

#### حدیث صد و هفدهم

مختصر تذکره، در باب «کیف التثبت أيام الفتنه؟»، صفحه ۲۰۱ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِنَّ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ فِتْنًا كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ: فَاسْكُرُوا قَسِيكُمْ، وَقَطَّعُوا أوتَارَكُمْ، وَاضْرَبُوا بِسُيُوفِكُمُ الْحِجَارَةَ. فَإِنْ دَخَلَ عَلَى أَحَدٍ مِنْكُمْ، فَلْيَكُنْ خَيْرَ ابْنِي آدَمَ - يَعْنِي: هَابِيلَ -، وَتَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنَّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱: ۲</sup>

یعنی: بدرستی که در پیش روی شما فتنه‌هایی است مانند پاره‌های شب تاریک کننده. پس ذکر فرمود حدیث را تا این که گفت: بشکنید کمان‌های خود را و پاره کنید زه‌های خود را و به سنگ زنید شمشیرهای خود را. پس اگر داخل شد کسی برای کشتن شما، باید بهترین دو پسر آدم باشید - یعنی: هابیل. پس این آیه را تلاوت فرمود

۱. سورة مائده، آیه ۲۸.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۶، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۴۱۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۱۰، ح ۳۹۶۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۲۹۷؛ نیل الأوطار، ج ۶، ص ۷۶-۷۷.

که ظاهر ترجمه اش این است که: هابیل به برادر خود قابیل گفت: ﴿اگر باز کنی دست خود را که مرا بکشی، من باز نمی‌کنم دست خود را به سوی تو که تو را بکشم. من می‌ترسم از خدایی که پروردگار جهانیان است﴾.

### حدیث صد و هجدهم

مختصر تذکره، باب «الأمر بتعلم القرآن»، صفحه ۲۲ از آن حضرت روایت کرده فرمود:

یا حذیفه، تعلم کتاب الله واتبع ما فيه، قالها ثلاثاً. قال: ثم قلت: يا رسول الله، أ بعد هذا الخير من شر؟ فقال: يا حذیفه، تعلم کتاب الله واتبع ما فيه، قالها ثلاثاً، فقلت: يا رسول الله، أ بعد هذا الخير من شر؟ فقال: فتنه وشر، فقلت: يا رسول الله، فبعد هذا الشر خير؟ فقال: يا حذیفه، تعلم کتاب الله واتبع ما فيه، فلا بد من وقوع فتن لا ترجع قلوب أهلها إلى ما كانت عليه قبل ذلك.

وفي رواية: فقلت: يا رسول الله، أ بعد هذا الخير شر؟ قال: فتنه عمياء صماء، عليها دعاة على أبواب النار. فإن مت - يا حذیفه - وأنت عاص على جذل، خير لك من أن تتبع أحداً منهم!

یعنی: ای حذیفه! یادگیر کتاب خدا را و پیروی کن از آنچه که در آن است. سه مرتبه فرمود. حذیفه گفت: پس گفتم: یا رسول الله! آیا بعد از این خیری که در آن هستیم شری هست؟ پس فرمود: ای حذیفه! یادگیر کتاب خدا را و پیروی کن آنچه که در آن است. سه مرتبه فرمود. پس گفتم: یا رسول الله! آیا بعد از این خیر شری

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۶، ونیز ر.ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۵۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۹۲، ح ۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۶-۳۸۷؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۰-۳۰۱، ح ۴۲۴۶؛ سنن کبرای نسایی، ج ۵، ص ۱۷-۱۸، ح ۸۰۳۲ و ۸۰۳۳؛ مسند بزّار، ج ۷، ص ۲۲۷، ح ۲۸۱۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۲۹۸-۲۹۹؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۷، ص ۲۲۶-۲۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۳۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۵۳، ح ۳۱۰۰۴ و ص ۲۲۴-۲۲۵، ح ۳۱۳۱۳.

هست؟ فرمود: فتنه و شرّی هست. پس عرض کردم: یا رسول الله! پس بعد از این شرّ خیری هست؟ پس فرمود: ای حذیفه! یادگیر کتاب خدا را و پیروی کن آنچه را که در آن است. پس ناچار است از واقع شدن فتنه‌هایی که بر نمی‌گردد دل‌های اهل آن زمان به سوی آنچه که پیش از زمان فتنه بر آن بوده‌اند.

و در روایت دیگر: پس گفتم: یا رسول الله! آیا بعد از این خیر شرّی هست؟ فرمود: فتنه‌ای کورکننده و کرکننده<sup>۱</sup> است که بالای آن دعوت کنندگانی هستند مردم را بر درهای آتش. پس اگر بمیری - ای حذیفه! - در حالتی که به دندان گرفته باشی ریشه درختی را، بهتر است برای تو از این که پیروی کنی احدی از ایشان را.

#### حدیث صد و نوزدهم

مختصر تذکره در همان باب، صفحه ۲۰۳ از حذیفه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يقع الفساد في القلوب، فيقول بعضهم بعضاً، ويظهرون الصلح والاتفاق، وفي باطنهم خلاف ذلك؛<sup>۲</sup>

یعنی: برپا نمی‌شود ساعت تا این که واقع شود فساد در دل‌ها. پس گفتگو می‌کنند بعضی از ایشان با بعضی دیگر و اظهار صلح و سازش می‌کنند و با هم متفق بودن و در باطن‌هاشان خلاف اظهارات خود در نظر دارند.

#### حدیث صد و بیستم

مختصر تذکره، باب «ما جاء أنّ اللسان في الفتنة أشدّ من وقع السيف»، صفحه ۲۰۷ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

ستكون فتنة تستنظف العرب قتلها في النار - أي: ترميهم، والاستنظاف: الرمي.

۱. صحیح «فتنه‌ای کور و کر» است.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۷، باب الأمر بتعلم القرآن واتباع ما فيه و....

اللسان فيها أشد من قتل السيف؛<sup>۲</sup>

یعنی: زود باشد که فتنه‌ای واقع شود که عرب کشته‌های خود را در آتش اندازند و زبان در آن فتنه سخت‌تر است از کشتن به شمشیر.

حدیث صد و بیست و یکم

مختصر تذکره، در همان باب و همان صفحه به روایت ابن ماجه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إياكم والفتن؛ فإن اللسان فيها مثل وقع السيف<sup>۳</sup> - أي: من حيث الكذب عند أهل الجور ونقل أخبار الناس إليهم؛ فربما نشأ من ذلك النهب والقتل والجلء والمفاسد العظيمة أكثر من وقوع الفتنة نفسها؛<sup>۴</sup>

یعنی: بر شما باد حذر کردن از فتنه‌ها؛ زیرا که زبان در آن مانند شمشیر در میان واقع شدن است - یعنی: از جهت دروغ گفتن نزد اهل جور و نقل کردن خبرهای مردمان به سوی ایشان که از این دروغ گفتن ایجاد غارتگری و کشتن و آواره کردن و فسادهای بزرگ شود بیشتر از فسادى که از فتنه واقع شود.

حدیث صد و بیست و دوم

مختصر تذکره، أبواب الملاحم، صفحة ۲۲۱ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
إنَّ عمران بيت المقدس خراب يثرب، وخراب يثرب خروج الملحمة، وخروج الملحمة

۱. در بیشتر مصادر: (من وقع).

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۹، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۱۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۱۲، ح ۳۹۶۷؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۴۲۶۵؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۰، ح ۲۲۶۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۸، ح ۳۰۸۵۲ و ص ۲۱۲، ح ۳۱۲۶۹.

۳. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۹، ونیز ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۱۲، ح ۳۹۶۸؛ کتاب الفتن، ص ۷۹؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۱۵۵۳؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۴۴۸، ح ۲۹۰۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۸، ح ۳۰۹۰۲.

۴. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۹-۱۲۰.



فتح القسطنطينية، وفتح القسطنطينية خروج الدجال؛<sup>۱</sup>

يعنى: بدرستی که آباد شدن بیت المقدس دلیل خراب شدن یثرب است و خراب شدن یثرب دلیل خروج ملحمه است - یعنی: قتال سخت - و خروج ملحمه دلیل فتح قسطنطنیه است و فتح قسطنطنیه دلیل خروج دجال است.

## حدیث صد و بیست و سوم

مختصر تذکره، در همان باب و همان صفحه از عوف بن مالک روایت کرده که گفت: آمدم در نزد پیغمبر ﷺ در غزوة تبوک و او در قبۀ آدم ﷺ بود. پس فرمود:

أعدد ستاً بين يدي الساعة: موتي<sup>۲</sup>، ثم فتح بيت المقدس، ثم موتان يأخذ فيكم كقصاص الغنم، ثم استفاضة المال حتى يعطى الرجل مائة دينار فيظل ساخطاً، ثم فتنة لا يبقى بيت من العرب إلا دخلته، ثم هدنة تكون بينكم وبين بني الأصر، فيغدرون فيأتونكم تحت ثمانين غاية تحت كل غاية اثنا عشر ألفاً؛<sup>۳</sup>

۱. مختصر تذكرة قرطبي، ص ۱۲۸، ونيز ر.ك: مسند ابن الجعد، ص ۴۸۹؛ مصنف ابن ابى شيبه، ج ۸، ص ۶۰۷، ج ۱۰۱ و ص ۶۴۹ - ۶۵۰، ج ۲۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۳۲ و ۲۴۵؛ سنن ابى داود، ج ۲، ص ۳۱۲ - ۳۱۳، ج ۴۲۹۴؛ معجم كبير طبراني، ج ۲۰، ص ۱۰۸؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۲۰ - ۴۲۱؛ تاريخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۲۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۵۰، ج ۴۱۲۷؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى ﷺ، ج ۱، ص ۳۴۶؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۵۶، ص ۵۲۰؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۷۹، ج ۵۶۱۲؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۰۰، ج ۳۸۷۵۶.
۲. چنان که از ترجمه مشخص می گردد مرحوم مؤلف این کلمه را «موتی» خوانده اند، در حالی که به قرینه برخی روایات دیگر که در آنها گفته شده: «أولها موت نبيكم» باید آن را «موتی» خواند که ترجمه آن عبارت است از: مرگ من.
۳. مختصر تذكرة قرطبي، ص ۱۲۸، ونيز ر.ك: مسند احمد، ج ۶، ص ۲۵؛ صحيح بخارى، ج ۴، ص ۶۸ - ۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲، ج ۴۰۴۲؛ آحاد ومثاني، ج ۳، ص ۴ - ۷، ج ۱۲۸۶ - ۱۲۹۲؛ كتاب الفتن، ص ۲۵ - ۲۶؛ مسند بزّار، ج ۷، ص ۱۷۶، ج ۲۷۴۲؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۶۶؛ معجم كبير طبراني، ج ۱۸، ص ۴۰ - ۴۱؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۱۹ و ۴۲۲ - ۴۲۳؛ حلية الأولياء، ج ۵، ص ۱۲۸ - ۱۲۹؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۹، ص ۲۲۳؛ دلایل النبوة، ج ۶، ص ۳۲۱ و ۳۸۳؛ الجمع بين الصحيحين، ج ۳، ص ۲۵۰، ج ۲۹۷۱؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۱، ص ۲۳۴ و ج ۴۷، ص ۴۸ - ۴۹؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۵ و ج ۱۳، ص ۱۹۰ - ۱۹۱ و ج ۱۴، ص ۱۸۴؛ سبل الهدى والرشاد، ج ۱۰، ص ۷۶؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۲ - ۲۱۳، ج ۲۸۴۲۱ و ۲۸۴۴۵ و ص ۲۳۶، ج ۲۸۵۴۰ و ص ۵۵۸ - ۵۵۹، ج ۳۹۵۹۶.

غایت: به معنای پرچم است.

یعنی: بشمار شش حادثه را که پیش از ساعت واقع می‌شود: مردن کثیری. بعد از آن فتح بیت المقدس. بعد از آن دو مرگی که واقع می‌شود و می‌گیرد شما را مانند بیماری‌ای که در گوسفندان می‌افتد و فوراً آنها را می‌کشد. پس از آن زیاد شدن مال تا اندازه‌ای که به هر مردی صد دینار طلا داده شود، پس تمام روز را خشمناک است. پس وقوع فتنه‌ای که باقی نماند خانه‌ای از عرب الا آن که آن فتنه در آن داخل شود. پس از آن صلح و سازشی که در میان شما و بنی‌الاصفر - یعنی: رومی‌ها و غربی‌ها - واقع می‌شود. پس حيله می‌کنند و فریب می‌دهند شما را و می‌آیند به طرف شما عده آنها در زیر هشتاد پرچم که در زیر هر پرچمی دوازده هزار باشند.

#### حدیث صد و بیست و چهارم

مختصر تذکره، در باب ملاحم روم، صفحه ۲۲۲ نیز از آن حضرت ﷺ روایت کرده که فرمود:

ستصالحکم الروم صلحاً آمناً، ثم تغزون أنتم وهم عدواً، فتتصرون وتغنون وتسلمون، ثم تصرفون حتى تنزلوا بمرج ذي تلول، فيرفع الرجل بين أهل الصليب الصليب، فيقول: غلب الصليب، فيغضب رجل من المسلمين، فيقوم إليه فيدفعه. فعند ذلك يغزو الروم، ويجتمعون للملحمة، فيأتون تحت ثمانين راية، تحت كل راية اثنا عشر ألفاً. زاد أبوداود: وتشور المسلمون إلى أسلحتهم فيقتلون، فيكرم الله تعالى تلك العصابة بالشهادة؛<sup>۱</sup>

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۲۸، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۴، ص ۵۸۳، ح ۱۴۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۹۱ و ج ۵، ص ۳۷۲ و ۴۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۹، ح ۴۰۸۹؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۶۳۰، ح ۲۷۶۷ و ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۴۲۹۲. آحاد و مثانی، ج ۵، ص ۱۲۰-۱۲۳، ح ۲۶۵۸-۲۶۶۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۴، ص ۲۳۵-۲۳۶؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۲۱؛ سنن کبیرای بیهقی، ج ۹، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۶، ح ۲۸۴۵۱.

یعنی: زود باشد که مصالحه کند روم با شما صلحی که در آن امان باشد. پس جنگ می کنید شما با ایشان از روی تجاوز ناگهانی. پس یاری کرده می شوید و غنیمت می برید و سالم می مانید. پس برمی گردید تا این که فرود می آید به مرج ذی تلول. پس مردی از میان اهل صلیب، صلیب را بلند می کند و می گوید: صلیب غالب شد. پس به غضب درآید مردی از مسلمانان و قیام می کند به سوی او و او را دفع می کند. در آن حال رومی ها جنگ می کنند و اجتماع می کنند به جنگ کردن. پس می آیند در زیر هشتاد پرچم و زیر هر پرچمی دوازده هزار. و ابی داود این جمله را زیاد کرده: و شورش و قیام می کنند مسلمانان با اسلحه های خود. پس قتال می کنند. پس گرامی می دارد خدای تعالی این جماعت مسلمین را به شهید شدن.

#### حدیث صد و بیست و پنجم

مختصر تذکره، در همان باب، صفحه ۲۲۲ از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که فرمود:

الملحمة الكبرى وفتح القسطنطينية و خروج الدجال في سبعة أشهر!

یعنی: وقعه جنگ بزرگ تر و فتح مسلمین قسطنطنیه را و بیرون آمدن دجال در هفت ماه است.

#### حدیث صد و بیست و ششم

سنن ابی داود، کتاب الملاحم، باب «تداعی الأمم علی الإسلام»، جزء چهارم، طبع

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۲۸، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۳۴: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۷۰، ح ۴۰۹۲: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۴۲۹۵: سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۲۳۳۹: معجم کبیر طبرانی، ج ۲۰، ص ۹۱: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۲۶: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۲۳۱، ح ۶۶۹۲: تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۲، ص ۱۰۹: ملاحم وفتن، ص ۲۹۸، ح ۴۱۹: الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۱، ح ۹۲۳۴: الدر المنتور، ج ۶، ص ۶۰: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۹، ح ۳۸۴۶۳.

مطبعة سعادت مصر، صفحه ۱۵۸، حدیث ۴۲۹۷، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يوشك الأمم أن تداعى عليكم كما تداعى الأكلة إلى قصعتها، فقال قائل: ومن قلة نحن يومئذ؟ قال: بل أنتم يومئذ كثير، ولكنكم غثاء كغثاء السيل، ولينزعن الله من صدور عدوكم المهابة منكم، وليقذفن الله في قلوبكم الوهن، فقال قائل: يا رسول الله، وما الوهن؟ قال: حب الدنيا وكراهية الموت؛<sup>۱</sup>

یعنی: نزدیک است که امت‌ها پیش آیند و جمع شوند بر ضرر شما همچنان که خورندگان پیش آیند و جمع شوند در گرد کاسه خود. پس گوینده‌ای عرض کرد: این برای کمی جمعیت ما است در آن روز؟ فرمود: نه، بلکه آن روز جمعیت شما زیاد است و لیکن (شما چون بی‌نیاز نیستید) مانند خار و خس‌هایی هستید که سیل آنها را ببرد، و هرآینه می‌گیرد خدا البتّه البتّه از سینه‌های دشمنان شما مهابت از شما را و می‌اندازد در دل‌های شما ضعف و سستی را. پس گوینده‌ای عرض کرد که: چیست این ضعف و سستی؟ فرمود: دوست داشتن دنیا و کراهت داشتن از مردن.

### حدیث صد و بیست و هفتم

سنن ابی داود، در باب معقل از ملاحم، همان جزء، صفحه ۱۵۹، حدیث ۴۲۹۸، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إن فسطاط المسلمين يوم الملحمة الغوطة إلى جانب مدينة يقال لها دمشق من خير مدائن الشام؛<sup>۲</sup>

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۴۲۹۷، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۸؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۱۸۲؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۳۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۳، ص ۳۲۹ - ۳۳۰؛ ملاحم و فتن، ج ۳۰۷، ص ۴۲۸ و ص ۳۷۳، ح ۵۴۴؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۱۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۲، ح ۳۰۹۱۶.

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۴۲۹۸، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۱۹۷ و ج ۶، ص ۲۵؛ معجم اوسط

یعنی: بدرستی که خیمه مسلمانان در روز ملحمه غوطه است، طرف شهری که دمشق گفته می شود، از بهترین شهرهای شام.

#### حدیث صد و بیست و هشتم

سنن ابی داود، در همان جزء و همان کتاب و همان باب و همان صفحه، حدیث ۴۲۹۹، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يوشك المسلمون أن يحاصروا إلى المدينة حتى يكون أبعد مسالحتهم سلاح؛<sup>۱</sup>

یعنی: نزدیک است مسلمانان محاصره شوند در مدینه تا این که دورترین جای اسلحه آنها سلاح باشد - که آن محلی است نزدیک خیبر.

#### حدیث صد و بیست و نهم

سنن ابی داود، جزء چهارم، کتاب اللباس، باب لباس النساء، صفحه ۸۶، در حدیث ابن عباس، ۴۰۹۷، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إنه لعن المتشبهات من النساء بالرجال والمتشبهين من الرجال بالنساء؛<sup>۲</sup>

یعنی: بدرستی که پیغمبر اکرم لعنت کرد زن هایی را که خود را شبیه به مردان می کنند و مردهایی را که خود را شبیه به زنان می کنند.

← طبرانی، ج ۳، ص ۲۹۶، معجم کبیر، ج ۱۸، ص ۴۲: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۶: تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۸: الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۲۳۱۰ و ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۵۸۵۰: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۹: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۴، ح ۳۰۸۷۵ و ج ۱۲، ص ۲۷۷، ح ۳۵۰۲۹ و ص ۲۹۰-۲۹۱، ح ۳۵۰۸۱ و ۳۵۰۸۲ و ج ۱۴، ص ۲۳۶، ح ۳۸۵۴۰.

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۱-۳۰۲، ح ۴۲۵۰ و ص ۳۱۴، ح ۴۲۹۹، و نیز ر.ک: صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۷۴: معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۲۸۶: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۱: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۶، ح ۳۰۹۳۵.

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۴۰۹۷، و نیز ر.ک: عون المعبود، ج ۱۱، ص ۱۰۵.

### حدیث صد و سیام

سنن ابی داود، در همان جزء و همان کتاب و همان باب و همان صفحه، حدیث ۴۰۹۹، به سند خود از ابن ابی ملیکه روایت کرده که:

قيل لعائشة: إن امرأة تلبس النعل، فقالت: لعن رسول الله ﷺ الرجل من النساء؛<sup>۱</sup>  
یعنی: به عایشه گفته شد که: زنی نعل پوشیده، پس گفت: لعنت فرمود پیغمبر ﷺ  
زنی را که خود را شبیه به مردها کند.

### حدیث صد و سی و یکم

مجمع الزوائد هیتمی، جزء دهم، باب «ما جاء في المتنعمين و المتنطعين» به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سيكون رجال من أمتي يأكلون ألوان الطعام، ويشربون ألوان الشراب، ويلبسون ألوان الثياب، ويتشدقون في الكلام، فأولئك شرار أمتي الذين غدوا<sup>۲</sup> بالنعيم، ونبتت عليه أجسامهم؛<sup>۳</sup>

یعنی: زود باشد که مردانی از امت من می خورند رنگ های خوردنی را و می آشامند مشروبات رنگارنگ را و می پوشند جامه های رنگارنگ را و خود را برای فصاحت کلام به تکلف می اندازند. پس اینها بدترین امت من هستند. تغذی می کنند به نعمت های خداداد و روئیده می شود بر آن جسم هایشان.

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۴۰۹۹، و نیز ر. ک: معرفة السنن والآثار، ج ۷، ص ۵۸۱: المجموع، ج ۴، ص ۴۶۹: مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۲۷: الجامع الصغير، ج ۲، ص ۴۰۶، ح ۷۲۵۸: كشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۴۴.  
۲. در مصدر: (غدوا).

۳. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۵۰، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۳، ص ۲۴: معجم كبير، ج ۸، ص ۱۰۷-۱۰۸: حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۹۰: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۵۵، ح ۸۷۲۸: تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۷، ص ۳۶۶ و ج ۴۳، ص ۳۱۱: الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۲، ح ۴۷۷۲ و ص ۷۴، ح ۴۸۵۹: كنز العمال، ج ۳، ص ۲۱۵-۲۱۶، ح ۶۲۲۴ و ۶۲۲۵ و ص ۵۶۱، ح ۷۹۱۱ و ۷۹۱۲.

## حدیث صد و سی و دوم

سنن ابی داود، جزء چهارم، کتاب فتن و ملاحم، صفحه ۱۴۴، باب « ما یرخص فیہ من البداوة فی الفتنه »، حدیث ۴۲۶۷، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

یوشک أن یکون خیر مال المسلم غنماً یتبع بها شعف الجبال ومواقع القطر. یرفر بدینه من الفتن؛<sup>۱</sup>

یعنی: نزدیک است این که بوده باشد بهترین مال مسلمان گوسفندی که دنبال آن رود در شکاف های کوه ها و جاهای باریدن باران. فرار کند برای حفظ دین خود از فتنه ها.

## حدیث صد و سی و سوم

منتخب کنز العمال شعرانی، تألیف شیخ علی هندی نزیل مکه، مطبوع در حاشیه جزء ششم مسند احمد بن حنبل در مصر در مطبعة میمنیه، قریب جامعه الازهر در سال هزار و سیصد و سیزده هجری قمری در فصل سوم، فی [ال]أشراط الصغری للقیامة، صفحه ۲۰، از عبدالله بن بشر صاحب النبئی ﷺ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا كنت فی قوم عشرين رجلاً أو أقلّ أو أكثر فتصفحت فی وجوههم فلم تر فیهم رجلاً یهاب فی الله، فاعلم أنّ الأمر قد قرب؛<sup>۲</sup>

یعنی: زمانی که در گروهی باشی که عدد آنها بیست نفر مرد یا کمتر باشد یا زیادتر و برانداز کردی در روهای ایشان، پس ندیدی مردی را که بترسد در میانشان در راه خدا، پس بدان که امر قیام از روی تحقیق نزدیک شده.

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۴۲۶۷، ونیز ر.ک: کتاب موطأ، ج ۲، ص ۹۷۰، ح ۱۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۲۶۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۱۱۷.

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۶۵، ح ۳۹۶۱۰، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۸۸؛ مسند شامیین، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۱۰۰۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۱۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۸۳ و ج ۷، ص ۲۷۶.

### حدیث صد و سی و چهارم

منتخب کنز العمال، در همان جزء از مسند و همان فصل، صفحه ۲۱، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

يكون في أمتي رجفة يهلك فيها عشرة آلاف، عشرون ألفاً، ثلاثون ألفاً. يجعلها الله موعظة للمؤمنين<sup>۱</sup> وعذاباً للكافرين<sup>۲</sup>؛

یعنی: می باشد در امت من زمین لرزه ای که هلاک شود در آن ده هزار، بیست هزار، سی هزار. قرار می دهد آن را خدا موعظه و پندی برای مؤمنین و عذاب و شکنجه ای برای کفار.

### حدیث صد و سی و پنجم

منتخب کنز العمال در همان جزء از مسند و در همان فصل، صفحه ۱۰، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يلحق قبائل من أمتي بالمشرکين، وحتى يعبدون الأوثان، وإِنَّه سيكون في أمتي ثلاثون كذاباً كلّه يزعم أنه نبي، وأنا خاتم النبيين، لا نبي بعدي<sup>۳</sup>؛

یعنی: برپا نمی شود قیامت صغرا تا این که ملحق شوند قبیله هایی از امت من به مشرکین و تا این که پیرستند بت ها را، و بدرستی که زود باشد که در امت من سی نفر دروغگو ادعای نبوت کنند به گمان خود و حال آن که من خاتم انبیا هستم و نبی ای بعد از من نیست.

۱. در کنز العمال: (ورحمة للمؤمنين).

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۰-۲۵۱، ح ۳۱۴۱۴ و ج ۱۴، ص ۲۷۸، ح ۳۸۷۲۳ و ص ۵۶۷، ح ۳۹۶۱۵، و نیز ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۰، ص ۲۳۰.

۳. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۸-۲۰۹، ح ۳۸۴۱۸، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۸، ص ۶۶۵، ح ۱۱۱؛ أحاد ومثانی، ج ۱، ص ۲۳۳، ضمن حدیث ۴۵۶ و ج ۳، ص ۲۴، ضمن حدیث ۱۳۰۹؛ مسند رویانی، ج ۱، ص ۴۱۴، ضمن حدیث ۶۳۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۲۲۱، ح ۷۲۳۷، سبل الهدی والرشد، ج ۱۰، ص ۱۲۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۹۸-۱۹۹، ح ۳۸۳۷۲ و ۳۸۳۷۸.



### حديث صد و سى و ششم

منتخب كنز العمال، در همان جزء از مسند و در همان فصل و در همان صفحه از آن حضرت روايت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يكون أدنى مسالح المسلمين بتولان<sup>۱</sup>. يا علي، إنكم ستقاتلون بني الأصفر، ويقاتلونهم الذين من بعدكم حتى تخرج إليهم روقة الإسلام أهل الحجاز الذين لا يخافون في الله لومة لائم، ويفتحون القسطنطينية بالتسييح والتكبير، فيصيبون غنائم لم يصيبوا مثلها حتى يقتسموا بالاترسة ويأتي آتٍ فيقول: إن المسيح قد خرج من بلادكم. ألا وهي كذبة، فالأخذ نادم والتارك نادم<sup>۲</sup>.

يعنى: برپا نشود ساعت تا اين که بوده باشد نزديک ترين جای اسلحه مؤمنين به تولان (و آن موضعی است نزديک خيبر و نام قاعده بحريّه ای است در فرانسه بر کنار دریای سفید، جای ساختن کشتی های دریایی). يا على! زود باشد که شما با بنی الاصفه مقاتله کنید و مقاتله کنند با ایشان کسانی که بعد از شما بیایند، تا این که بیرون رود به سوی ایشان دلیران نیکوروی اسلام که اهل حجازند و نمی ترسند در راه خدا از ملامت کننده ای و فتح می کنند قسطنطنیه را با تکبير و تسبیح، و غنیمت های بسیاری به ایشان می رسد و می رسند به آن که کسی به مثل این غنیمت ها نرسیده. بقدری است که با سپرها بدون کیل و وزن قسمت می کنند. در آن حال می آید به نزد آنها آینده ای و می گوید: دجال مسخ شده بیرون آمد در بلاد شما و این خبر دروغ است. پس آنهایی که غنیمت گرفته اند پشیمان و آنهایی که نگرفته اند نیز پشیمان شوند.

### حديث صد و سى و هفتم

منتخب كنز العمال، در همان جزء و همان فصل، صفحه ۱۱، روايت کرده که فرمود:  
يا بن حوالة، إذا رأيت الخلافة قد نزلت الأرض المقدسة فقد دنت الزلازل والبلايا

۱. در مصادر: (بيولاء).

۲. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۹، ح ۳۸۴۱۹، ونيز ر.ك: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۷۰-۱۳۷۱، ح ۴۰۹۴.

والأُمور العظام، والساعة يومئذٍ أقرب من الناس من يدي هذه من رأسك؛<sup>۱</sup>  
یعنی: ای پسر حواله! وقتی که دیدی خلافت فرود آمد در شام - یا بیت المقدس -،  
پس بتحقیق که نزدیک شده است زلزله‌ها و بلاها و کارهای بزرگ، و قیامت صغرا در  
آن روز نزدیک تر است به مردم از دست من به سر تو.

### حدیث صد و سی و هشتم

منتخب كنز العمال، در همان جزء و همان فصل، صفحه ۱۵، روایت کرده که فرمود:  
لا تقوم الساعة حتى يرجع القرآن من حيث جاء، فيكون له دوي حول العرش كدوي  
النحل، فيقول الرب - عز وجل - ما لك؟ فيقول: منك خرجت وإليك أعود. أتلى فلا يعمل  
بي. فعند ذلك يرفع القرآن؛<sup>۲</sup>

یعنی: برپا نشود قیامت صغرا تا این که برگردد قرآن به آن جایی که از آن جا آمده.  
پس می باشد برای او صدایی در طرف عرش مانند صدای زنبور عسل. پس می فرماید  
خدای، پروردگار - عز وجل - چه می شود تو را؟ پس می گوید: از تو بیرون آمدم و به  
سوی تو برمی گردم. خوانده می شوم، پس به من عمل کرده نمی شود. پس در آن  
وقت بالا می رود قرآن.

### حدیث صد و سی و نهم

منتخب كنز العمال، در همان جزء و همان فصل و همان صفحه است که فرمود:  
يوشك العلم أن يرفع، قالها ثلاثاً. قال زياد بن لبید: وكيف يرفع العلم منّا وهذا

۱. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۵۷، ضمن حدیث ۳۸۲۲۱ و ص ۲۱۳، ح ۲۸۴۴۰ و ص ۵۶۶، ضمن حدیث ۳۹۶۱۲،  
ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۸۸؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۵۷۰، ح ۲۵۳۵؛ مسند شامیین، ج ۳،  
ص ۱۷۴، ح ۲۰۱۹؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۲۵؛ سنن کبری بیهقی، ج ۹، ص ۱۶۹؛ دلائل النبوة، ج ۶،  
ص ۱۹۳.  
۲. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۳۳، ح ۳۸۵۲۷، ونیز ر. ک: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۷۹-۸۰،  
ح ۷۵۱۳؛ تفسیر بغوی، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۰۱؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۱۶۵.

کتاب الله بين أظهرنا، قد قرأناه ويقرئه أبناؤنا أبناءهم؟ فقال: ثكلتك أمك، يا زياد بن لبید. إن كنت لأعدك من فقهاء أهل المدينة. أ وليس هؤلاء اليهود والنصارى عندهم التوراة والإنجيل؟ فإذا أغنى عنهم؟ إن الله ليس يذهب بالعلم يرفع، ولكن يذهب بحملته. لأقل ما قبض الله عالماً من هذه الأمة إلا كان ثغرة في الاسلام لاتسد بمثله إلى يوم القيامة؛<sup>۱</sup>

یعنی: نزدیک است که علم بالا رود. سه مرتبه این کلام را فرمود. گفت زیاد بن لبید که: چگونه علم از میان ما بالا می رود و این کتاب خداست در میان پشت های ما که ما می خوانیم آن را و به پسرهای خود یاد می دهیم و آنها هم به پسرهایشان یاد می دهند؟ پس فرمود: مادرت به عزای تو بنشیند - ای زیاد بن لبید! - اگر تو را از فقهای مدینه بشمارم. آیا این جماعت یهود و نصارا نیستند که در نزد ایشان است تورات و انجیل، پس بی نیاز شدند از آن؟ چنین نیست که خدا عمل را بالا برد و لکن بالا می رود بواسطه حاملین علم. هر آینه کمتر چیزی که می گیرد خدا عالمی را از این امت این است که رخنه ای در اسلام پیدا شود که هیچ چیز مانند آن را مسدود نمی کند تا روز قیامت.

### حدیث صد و چهلیم

منتخب كنز العمال، در همان جزء و همان فصل و همان صفحه است که فرمود:

يُسرى على كتاب الله تعالى ليلاً فيصبح، الناس ليس منه آية ولا حرف في جوف مسلم إلا نسخت؛<sup>۲</sup>

یعنی: برده می شود کتاب خدا در شبی، پس صبح می کنند مردم در حالتی که نیست از کتاب خدا آیه ای و نه حرفی - یعنی: جمله ای از آیه - در دل مسلمانی مگر این که نسخ شود.

۱. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، ح ۳۸۵۲۴، ونیز ر. ک: تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۰،

ح ۶۵۹۵؛ مسند بزّار، ج ۷، ص ۱۷۵، ح ۲۷۴۱؛ حلیة الأولیاء، ج ۵، ص ۱۳۸ و ۲۴۷؛ تاریخ مدینه دمشق،

ج ۶۵، ص ۲۲۰ - ۲۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۳، ح ۳۸۵۲۴، ونیز ر. ک: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۸۸، ح ۸۸۴۸.

### حدیث صد و چهل و یکم

مختصر تذکره قرطبی، باب « ذکر أمور تكون بين يدي الساعة »، صفحه ۲۴۳، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَنْزِعَ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَا كَمُوهَ انْتِزَاعًا، وَإِنَّمَا يَنْزِعُهُ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، فَتَبْقَى نَاسٌ جُهَالٌ، فَيُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتَوْنَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضَلُّونَ وَيُضَلُّونَ!<sup>۱</sup>

یعنی: بدرستی که خدای تعالی نمی‌کند علم را بعد از آن که عطا کرده است شما را کندن و جز این نیست که می‌گیرد علم را به گرفتن علما. پس مردم در جهالت و نادانی باقی می‌مانند. پس، از آنها استفتا کرده می‌شود، پس فتوا می‌دهند به رأی خودشان و گمراه می‌شوند خودشان و گمراه می‌کنند دیگران را.

### حدیث صد و چهل و دوم

مختصر تذکره، در همان باب، صفحه ۲۴۲، از آن حضرت ﷺ روایت کرده که فرمود:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكُونَ التَّسْلِيمُ عَلَى الْخَاصَّةِ دُونَ الْعَامَّةِ، وَحَتَّى تَفْشُو التَّجَارَةَ، وَتَعْيِبَ<sup>۲</sup> الْمَرْأَةَ زَوْجَهَا عَلَى التَّجَارَةِ، وَحَتَّى تَقْطَعَ الْأَرْحَامَ، وَيَفْشُو الظُّلْمَ، وَتَظْهَرَ شَهَادَةُ الزُّورِ، وَتَكْتُمَ شَهَادَةُ الْحَقِّ!<sup>۳</sup>

یعنی: برپا نمی‌شود قیامت صغرا تا این که سلام کردن مخصوص خواص باشد نه عوام، و تا این که تجارت زیاد شود و عیبگویی کند زن بر تجارت کردن شوهر خود و تا این که رحم‌ها بریده شود و ظلم زیاد شود و گواهی به دروغ آشکارا شود و گواهی به حق کتمان کرده شود.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۰-۱۴۱، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۸، ص ۳۱۴: مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۰۱: کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۵ ح ۲۸۷۴۱ و ص ۱۸۷ ح ۲۸۹۸۰.  
۲. در مصادر: (تعین).

۳. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۰، و نیز ر. ک: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۳۰ ح ۳۸۵۱۴ و ۳۸۵۱۵ بانندی اختلاف، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۷-۴۰۸-۴۱۹-۴۲۰: مسند شاشی، ج ۲، ص ۱۹۷ ح ۷۶۵: شرح مشکل الآثار، ج ۴، ص ۲۶۳-۲۶۴: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۹۸ و ۴۴۶.

### حدیث صد و چهل و سوم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه ۲۴۳ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَقْلَّ الْعِلْمُ، وَيُظْهِرَ الْجَهْلُ، وَيُظْهِرَ الزَّانَا، وَتُكْثِرَ النِّسَاءَ، وَتَقْلَّ  
 الرِّجَالَ، حَتَّى يَكُونَ لْخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيْمُ الْوَاحِدُ؛<sup>۱</sup>  
 یعنی: بدرستی که از شرط‌های قیامت صغرا این است که علم کم شود و جهل زیاد  
 شود و زنا آشکار شود و زن‌ها زیاد شوند و مردها کم شوند به اندازه‌ای که برای هر  
 پنجاه نفر زن یک مرد سرپرست باشد.

### حدیث صد و چهل و چهارم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده  
 که فرمود:  
 إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَتَدَفَعَ أَهْلَ الْمَسْجِدِ الْإِمَامَةَ، فَلَا يَجِدُونَ إِمَامًا يَصَلِّي بِهِمْ؛<sup>۲</sup>  
 یعنی: از شرط‌های قیامت صغرا این است که اهل مسجد امامت را از خود دفع  
 کنند، پس نیابند مردم امامی را که با او نماز گزارند.

### حدیث صد و چهل و پنجم

مختصر تذکره در باب «ما جاء أن الأرض تُخرج ما في جوفها من الكنوز والأموال»،

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۰، ونیز ر.ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۲۶۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۰  
 و ۲۱۴ و ۲۸۹؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۸ و ج ۶، ص ۱۵۸ و ج ۸، ص ۲۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۲۷۳-۲۷۴،  
 ج ۲۸۹۲ و ص ۳۰۷، ح ۲۹۳۱ و ص ۴۰۱-۴۰۲، ح ۳۰۷۰؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۲۸۰؛ تاریخ مدینة  
 دمشق، ج ۱۳، ص ۱۴۴؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۵۸.  
 ۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۱، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۶، ص ۳۸۱؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۴۰،  
 ح ۵۸۱؛ آحاد و مثنائی، ج ۶، ص ۱۸۹، ح ۳۴۱۷؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۳۱۱؛ سنن کبرای بیهقی،  
 ج ۳، ص ۱۲۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۲۴۷۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۰-۲۱۱، ح ۳۸۴۲۶.

صفحه ۲۴۳، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يوشك الفرات أن ينحسر عن كنز من ذهب. فمن حضر فلا يأخذ منه شيئاً،<sup>۱</sup>  
وفي رواية: عن جبل من ذهب؛

یعنی: نزدیک است که شطّ فرات خشک شود بقدری که گنجی از طلا - یا به روایتی: کوهی از طلا - ظاهر شود. پس کسی که در آن جا حاضر است نمی‌گیرد از آن چیزی را. دور نیست که نگرفتن آن بواسطه دست‌اندازی کردن اهل جور باشد که نگذارند دیگران از آن استفاده کنند - چنان که از بعضی اخبار دیگر استفاده می‌شود.

### حدیث صد و چهل و ششم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه روایت کرده که فرمود:

ينحسر الفرات عن جبل من ذهب، فيقتل الناس عليه، فيقتل من كل مائة تسعة  
وتسعون، ويقول كل واحد: لعلي [أكون] أنا الذي أنجو.<sup>۲</sup>  
وفي رواية لابن ماجه: فيقتل<sup>۳</sup> الناس عليه، فيقتل من كل عشرة تسعة؛<sup>۴</sup>

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۱، و نیز ر. ک: صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۰۰-۱۰۱؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۴-۱۷۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۳ ح ۴۰۴۶؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۷ ح ۴۳۱۳؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۰۱ ح ۲۶۹۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۸۷-۸۸؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۹۸ ح ۲۲۸۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۳-۲۰۴ ح ۳۸۳۹۹.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۱، و نیز ر. ک: مصنّف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۸۲ ح ۲۰۸۰۴؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۲؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۸۵-۸۶؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۲۵۵ و ج ۷، ص ۱۴۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۶۸ ح ۷۲۲۲؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۹۸ ح ۲۲۸۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۸، ص ۱۱۱ و ج ۲۳، ص ۲۰۷؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۱؛ الدرّ المشور، ج ۶، ص ۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۳ ح ۳۸۳۹۷ و ص ۲۵۲ ح ۳۸۶۱۳.

۳. در مصدر: (فیقتل).

۴. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۱، و نیز مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶۱ و ۳۴۶ و ۴۱۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۳ ح ۴۰۴۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۸۶ و ۸۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۰۰ ح ۵۲۷؛ مسند شامیین، ج ۳، ص ۵۰-۵۱ ح ۱۷۸۹؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۳ ح ۳۸۳۹۶.

یعنی: خشک می شود فرات از کوهی از طلا، پس کشته می شوند مردم بر سر آن، پس کشته می شود از هر صد نفر نود و نه نفر، و هر یک می گویند: امید است من از کسانی باشم که نجات می یابد.

و در روایتی از ابن ماجه است که: پس کشته می شوند مردم بر سر آن، پس کشته می شود از هر ده نفری نه نفر.

### حدیث صد و چهل و هفتم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

تقیء الأرض أفلاذ كبدها أمثال الأسطوان من الذهب والفضة، فيجيء القاتل فيقول: في هذا قتلت، وبيء القاطع فيقول: في هذا قطعت رحمي، وبيء السارق فيقول: في هذا قطعت يدي، ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئاً!

یعنی: بیرون می اندازد زمین پاره های جگر خود را مانند ستون ها از طلا و نقره. پس می آید قاتل و می گوید: در راه اینها کشته می شوم و می آید قطع کننده رحم و می گوید: در راه اینها رحم من قطع کرده می شود، و می آید دزد و می گوید: در راه اینها دستم قطع کرده می شود.<sup>۲</sup> پس می گذارند آن را به حال خود و نمی گیرند از آن چیزی.

### بیان

چند احتمال در شرح و توجیه این خبر داده شده:

اول آن که: فرمایش حضرت است که: از علائم قیامت زیاد شدن مال است به اندازه ای که کسی آن را قبول نکند، مثل آن است که این نحوه باشد. این احتمال به نظر نگارنده

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۱، و نیز ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۸۴-۸۵؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۳۴، ج ۲۳۰۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۳۲، ح ۶۱۷۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۹۰؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۴؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۲۹۸، ح ۲۶۸۹؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۳۰، ص ۲۰۹.

۲. فعل های اخیر - چنان که خود مؤلف رحمه الله در ترجمه حدیث شماره دویست و دوازده آورده اند - باید به صورت ماضی معنی شوند.

این کتاب بسیار بعید است؛ زیرا که از ظاهر خبر نبوی مستفاد چنین می شود: این معنی در زمان ظهور صورت می گیرد و در آن وقت همه مردم ثروتمند می شوند و در اثر بی نیازی قبول نمی کنند.

دوم آن که: شاید کوهی که از این فیض عظیم حاصل می شود از اموال مشرکین است که به دست مسلمانان می افتد. می گویم: این نیز خلاف ظاهر متن حدیث است. سوم آن که: تصرف نکردن در آن شاید به علت نهی پیغمبر ﷺ است؛ به علت نزدیک بودن امر و ظهور اشراط ساعت. می گویم: این احتمال نیز سخیف<sup>۱</sup> و بارد<sup>۲</sup> است به جهاتی. چهارم: احتمال داده شده که شاید تصرف نکردن در آن به جهت خوف تدافع و تقاتل باشد، و این اصح احتمالاتی است که داده شده و از متن حدیث کاملاً ظهور دارد.

#### حدیث صد و چهل و هشتم

منتخب کنز العمال، فصل سوم در اشراط قیامت صغرا، حاشیه جزء ششم مسند احمد بن حنبل، صفحه ۱۶، روایت کرده که فرمود:

[من اقتراب الساعة] إذا كثرت خطباء المنابر، وركن علماءكم إلى وولاتكم، فأحلوا لهم الحرام، وحرّموا عليهم الحلال، فأفتوهم بما يشتهون، وتعلّم علماءكم ليحلّوا به دنائيركم ودراهمكم، واتخذتم القرآن تجارة (الحدیث)؛<sup>۳</sup>

یعنی: زمانی که خطبای منابر زیاد شدند و میل کردند علمای شما به سوی حکام شما، پس حلال می کنند برای ایشان حرام را و حرام می کنند بر ایشان حرام را و فتوای دهند به آنچه می خواهند و علم یاد گیرند علمای شما تا به آن حلال کنند پول های طلا و نقره های شما را و به قرآن تجارت کردید (تا آخر حدیث).<sup>۴</sup>

۱. سخیف: سست، سبک، ضعیف، ناقص.

۲. بارد: خنک، بی مزه و ناخوشایند.

۳. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۱، ح ۳۸۵۶۳ و ص ۵۷۴، ضمن حدیث ۳۹۶۳۹.

۴. فعل های مضارع در این ترجمه نیز باید ماضی آورده شوند.



## حدیث صد و چهل و نهم

منتخب کنز العمال، در همان جزء و همان فصل و همان صفحه روایت کرده که فرمود:  
 لا تقوم الساعة حتى يجعل كتاب الله عاراً، ويكون الإسلام غريباً، حتى تبدو الشحنة  
 بين الناس، وحتى يقبض العلم، ويهرم الزمان، وينقص عمر البشر، وينقص السنون  
 والشمرات، ويؤتمن التهماء، ويتهم الأمتاء، ويصدق الكاذب، ويكذب الصادق، ويكثر  
 الهرج - وهو القتل -، وحتى تبنى الغرف فتطاول، وحتى تحزن ذوات الأولاد، وتفرح  
 العواقر، ويظهر البغي والحسد والشح، ويهلك الناس، ويكثر الكذب، ويقل الصدق، وحتى  
 تختلف الأمور بين الناس، ويتبع الهوى، ويقضى بالظن، ويكثر المطر، ويقل الشمر،  
 ويقبض العلم غيضاً، ويقبض الجهل فيضاً، ويكون الولد غيضاً والشتاء قيطاً، وحتى يجهر  
 بالفحشاء، وتزوى الأرض زناً، وتقوم الخطباء بالكذب، فيجعلون حقّي لشرار أمتي. فمن  
 صدقهم بذلك ورضي به، لم يرح رائحة الجنة!

یعنی: برپا نشود قیامت صغرا تا این که قرآن ننگ قرار داده شود و اسلام غریب  
 شود، تا این که ظاهر شود کینه ورزیدن در میان مردم و تا این که گرفته شود علم و پیر  
 شود زمان و کم شود عمر بشر و کم شود سالها و میوهها و اشخاص متهم امین شوند  
 و اشخاص امین تهمت زده شوند و تصدیق شود دروغگو و تکذیب شود راستگو و  
 زیاد شود کشتن بناحق و ساخته شود بالاخانهها و فخر کرده شود به آنها و تا وقتی که  
 اندوهگین شوند صاحبان اولاد و خوشحال و فرحناک شوند کسانی که اولاد ندارند و  
 آشکار شود گمراهی و حسد بردن به یکدیگر و بخل کردن و هلاک شوند مردم و بسیار  
 شود دروغ گفتن و کم شود راست گفتن و تا این که مختلف شود در میان مردم کارها  
 و پیروی کرده شود هواها و خواهشها و حکم کرده شود به مظنه و گمان و باران  
 بسیار بارد و میوه کم شود و علم گرفته شود گرفته شدنی و جهل زیاد شود زیاد شدنی

۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۴-۲۴۵، ح ۳۸۵۷۷ با اندکی تلخیص، و نیز ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۱،  
 ص ۲۷۳-۲۷۴ و ج ۲۲، ص ۱۱؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۸.

و فرزند به پدر و مادر خشمناک شود و فصل زمستان مانند فصل بهار شود و فاحشه‌ها آشکار شود و جمع کرده شود زمین جمع شدنی و خطیب‌ها و اهل منابر به دروغ گفتن قیام کنند و حقّ مرا برای بدترین امتّ من قرار دهند. پس کسی که تصدیق کند ایشان را به این کار و خشنود باشد به آن، بوی بهشت را نخواهد استشمام کند.

### بیان

ننگ دانستن قرآن بواسطه بی‌اعتنا شدن و باور نداشتن و استخفاف کردن به آن و عمل نکردن به احکام آن و سنگین آمدن خواندن آن است برگوش‌ها، و غریب شدن اسلام بواسطه غریب شدن مسلمانان و ذلّت و خواری آنهاست در اثر غلبه جور و فساد و زیاد شدن کفر و زندقه و الحاد، و کم شدن و گرفته شدن علم بواسطه گرفته شدن حاملین علم - یعنی: علمای حقیقی - است، و پیر شدن زمان کنایه از کثرت فشار و طغیان اهل زمان و بی‌برکتی آن است - چنان که از بعضی از اخبار مستفاد می‌شود -، و کم شدن عمر بشر در اثر فشار روزگار و تشنّت افکار و ظلم و جور و قطع رحم و کارهای ناشایسته‌ای است که موجب کوتاهی عمر می‌شود، و کم شدن سال‌ها عبارت از بی‌برکتی اوقات سال است - چنان که از طریق خاصّه و عامّه روایت شده از پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین علیّ عالی - صلی الله علیهما و علی آلهما -، که فرموده‌اند: سالی بقدر یک ماه و ماهی بقدر یک هفته و هفته‌ای بقدر یک روز و روزی بقدر یک ساعت و آن ساعت قیمت و بهایی برای آن نباشد -<sup>۱</sup> و جمع شدن زمین کنایه است از ارتباط و اختلاط اهل زمین با یکدیگر بوسیله وسائل مخترعه زمینی و دریایی و هوایی که شهرهای جهان و ممالک آن را به هم نزدیک کرده - چنان که مشاهد و محسوس است - اجمالاً این علامات تا به حال تماماً واقع شده است. خداوند متعال فرج حضرت بقیّه ذوالجلال را برساند و دیده‌های رمد دیده علاقمندان را به نور جمال بی‌مثالش روشن گرداند.

۱. ر.ک: جزء ۱، صفحه ۲۵۴ و جزء ۲، صفحه ۴۶.

## لِلْمُؤَلِّفِ الْعَاصِي

شکست شیشه قلبم در انتظار وصال      بیا بیا که فراق ز دل گرفته مجال  
 به یاد روی توام بالعشی والاشراق      به ذکر وصل توام فی الغدو والآصال  
 بهشت روی تو طوبی لهم وحسن مآب      شکنج موی تو دل را سلاسل و اغلال  
 به تاب طره مشکین گرفتی از دل تاب      به دام خویش هزاران فکندی از خط و خال  
 سیاهی شب هجرت ز دیده برده فروغ      بیا و پرده برافکن ز آفتاب جمال  
 ز ظلم و جور رقیبان جهان شده لبریز      به عدل و داد بیا کوبش رهان ز وبال  
 شده است رونق بی عفتی فریضه دهر      به طبع جانوری شد زمانه مالامال  
 نه غیرت و نه عطوفت، نه رحم و رأفت و دین      گرفته زین همه کفر و جفا و جور مجال  
 حیات بخش جهانی و قطب کون و مکان      شود ندای تو حیران شها تعال تعال

## حدیث صد و پنجاهم

مجمع الزوائد، جزء هفتم، «باب ما یکون من الفتن»، از رسول خدا ﷺ به سند خود روایت کرده که فرمود:

یکون فی رمضان صوت. قالوا: یا رسول الله، فی أوله، أو فی وسطه، أو فی آخره؟ قال: لا، بل فی النصف من رمضان، إذا كانت لیلة النصف لیلة الجمعة یکون صوت من السماء، یصعق له سبعون ألفاً ویصم سبعون ألفاً.

قالوا: یا رسول الله، فمن السالم من أمتك؟ قال: من لزم بیته وتعوذ بالسجود وجهر بالتکبیر لله، ثم یتبعه صوت آخر، فالصوت الأول صوت جبرئیل والثانی صوت الشیطان. فالصوت فی رمضان والمعمعة فی سؤال، ویمیز القبائل فی ذی القعدة، ویغار علی الحاج فی ذی الحجة والمحرّم، وما المحرّم؟! أوله بلاء علی أمتی وآخره فرج لأمتی. الراحلة بقبتها<sup>۱</sup> ینجو علیها. المؤمن خیر له من دسكرة تغلّ مائة ألف؛<sup>۲</sup>

۱. در مصدر: (بقتبها).

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۰، ونیز ر. ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۱۸، ص ۳۲۲.

یعنی: می باشد در ماه رمضان آوازی. عرض کردند: یا رسول الله! در اول آن، یا وسط آن، یا آخر آن؟ فرمود: نه، بلکه در نیمه آن ماه. زمانی که شب نیمه شب جمعه باشد. صدایی از آسمان بلند می شود که هفتاد هزار نفر از هیبت و سختی آن بی هوش می شوند و هفتاد هزار نفر کر می شوند.

عرض کردند: یا رسول الله! پس کی سالم می ماند از امت تو؟ فرمود: کسی که ملازم خانه اش باشد و پناه ببرد به خدا به سجده کردن و صدای خود را به تکبیر بلند کند برای خدا. پس صدای اول صدای جبرئیل است و دوم صدای شیطان است. پس صدا در ماه رمضان بلند شود و در ماه شوال صدای اسلحه و گيرودار سخت است و در ماه ذی قعدة قبيله ها از یکدیگر تمیز داده شود و در ماه ذیحجه حاجیان غارت زده شوند و در ماه محرم، چه محرمی؟! در اول آن بلا بر امت من روی دهد و در آخر آن فرج است برای امت من. در آن وقت مرکب سواری پالان کرده که مؤمن بر آن سوار شود و نجات یابد بهتر است از برای او از قصری که صد هزار دینار طلا قیمت آن باشد.

### حدیث صد و پنجاه و یکم

منتخب کنز العمال، فصل سوم، موضوع در جزء ششم مسند احمد بن حنبل، در حاشیه صفحه ۲۲، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَا تَفْقَدُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْأَمَانَةَ، وَأَخْرَ مَا يَبْقَى الصَّلَاةَ، وَسَيُصَلِّي قَوْمٌ لَا دِينَ لَهُمْ، وَإِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ يَوْشِكُ أَنْ يَرْفَعَ. قَالُوا: وَكَيْفَ يَرْفَعُ وَقَدْ أَثْبَتَهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِنَا وَأَثْبَتْنَاهُ فِي مَصَاحِفِنَا؟ قَالَ: يَسْرِي عَلَيْهِ فِي لَيْلَةٍ، فَيَذْهَبُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ، وَيَذْهَبُ مَا فِي مَصَاحِفِكُمْ، ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ: ﴿وَلَيْتِنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾<sup>۱</sup> (الآية):<sup>۲</sup>

یعنی: بدرستی که اول چیزی که گم می شود از دین شما امانت است و آخر چیزی

۱. سورة اسراء، آیه ۸۶.

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۷۰، ح ۳۹۶۲۸، و نیز ر. ک: مصنف صنعانی، ج ۳، ص ۳۶۲، ح ۵۹۸۰؛ مصنف ابن

ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۹۲، ح ۲؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۴؛ تخریج الأحادیث والآثار، ج ۲، ص ۲۹۱.

که باقی می ماند نماز است و زود باشد نماز بگزارند گروهی که دینی برای ایشان نیست و بدرستی که این قرآنی که در میانه شماس است که بالا رود. عرض کردند: چگونه بالا می رود و حال آن که ثابت نموده است آن را خدا در دل های ما و ثبت کردیم آن را در مصحف های خود؟ فرمود: در یک شب بالا برده می شود، پس آنچه در دل های شما ثبت است می رود و می رود آنچه در مصحف های شماست. پس عبدالله بن مسعود - که راوی حدیث است - این آیه را قرائت کرد که معنای آن این است که: ﴿اگر بخواهیم، هر آینه می بریم البتّه آنچه را که وحی فرستادیم به سوی تو﴾ (تا آخر آیه).

#### حدیث صد و پنجاه و دوم

منتخب کنز العمال، همان فصل، در همان جزء، صفحه ۲۲، نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

من اقترب الساعة إذا رأيت الناس أضعوا الصلاة، وأضعوا الأمانة، واستحلوا الكبائر، وأكلوا الربا، وأخذوا الرشا، وشيدوا البناء، وأتبعوا الهوى، وباعوا الدين بالدنيا، واتخذوا القرآن مزامير، واتخذوا جلود السباع صفاً، والمساجد طرقاتاً، والحريير لباساً، وكثر الجور، وفشا الزنا، وتهاونوا بالطلاق، وائتمن الخائن، وخون الأمين، وصار المطر قيظاً والولد غيظاً، وأمرأ فجرة، ووزراء كذبة، وأمناء خونة، وعرفاء ظلمة، وقلّت العلماء، وكثرت القراء، وقلّت الفقهاء، وحلّيت المصاحف، وزخرفت المساجد، وطولت المنابر، وفسدت القلوب، واتخذوا القينات، واستحلّت المعازف، وشربت الخمر، وعطلت الحدود، ونقصت الشهور، ونقضت المواثيق، وشاركت المرأة زوجها في التجارة، وركب النساء البراذين، وتشبهت النساء بالرجال والرجال بالنساء، ويحلف بغير الله، ويشهد الرجل من غير أن يستشهد، وكانت الزكاة مغرمًا والأمانة مغنماً، وأطاع الرجل امرأته، وعق أمه، وأقصى أباه، وصارت الإمارات مواريث، وسبّ آخر هذه الأمة أولها، وأكرم الرجل اتقاء شره، وكثرت الشرط، وصعدت الجهال المنابر، ولبس الرجال التيجان، وضيقت الطرقات،

وشیّد البناء، واستغنی الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وكثرت خطباء منابرکم، وركن علماءکم إلى ولاتکم، فأحلّوا لهم الحرام، وحرّموا عليهم الحلال، وأفتوهم بما يشتهون، وتعلّم علماءکم العلم لیجلبوا به دنانیرکم ودراهمکم، واتّخذتم القرآن تجارة، وضيّعتم حقّ الله [في أموالکم]، وصارت أموالکم عند شرارکم، وقطعتم أرحامکم، وشربت الخمر في نادیکم، ولعبتم بالمیسر، وضریتم بالكبر و المعزفة والمزامیر، ومنعتم محاویرجکم زکاتکم، ورأیتموها مغرماً، وقتل البريء لیغیظ العاقمة بقتله، واختلفت أهواؤکم، وصار العطاء في العبيد والسقاط، وطفّف المکائیل والموازن، وولت أمورکم السفهاء؛<sup>۲</sup>

یعنی: از علامات نزدیک [شدن] قیامت صغرا: وقتی که دیدید مردمان ضایع کردند نماز را و ضایع کردند امانت را و حلال کردند گناهان بزرگ را و خوردند ربا را و گرفتند رشوه را و محکم ساختند بنا را و پیروی کردند هوا را و دین را به دنیا فروختند و قرآن را در ساز و نواها گرفتند و گرفتند برای لباس خود پوست های دباغی شده نازک درندگان را و مسجدها را راه رفت و آمد کردند و لباس حریر و ابریشمی پوشیدند - یعنی: مردها - و جور و ستم بسیار شد و زنا در میانشان آشکار شد و طلاق گفتن زنان برایشان آسان شد و امین خیانتکار و خیانتکار امین شمرده شد و در فصل باریدن باران - یعنی: در زمستان - هوا گرم شد و فرزند در حق پدر و مادر خشمگین شد و فرمانفرمایان فاجر و بدکار شدند و وزرا دروغگو شدند و امنای دولت خیانتکار شدند و رؤسا ستمکار شدند و علمای حقیقی کم شدند و قراء و خوانندگان زیاد شدند و فقهای دینی کم شدند و قرآن و کتابها زیور و زینت کرده شد و مسجدها زینت کرده شد و منبرهای بلند ساخته شد و دلها فاسد شد و زنهای رقاصه و خواننده و نوازنده به هنرپیشگی گرفته شد و اقسام نواختن و زدن سازهای مختلفه حلال دانسته شد و مسکرات آشامیده شد و حدود معطل و متروک ماند و ماهها کم و ناقص شد و پیمانها شکسته شد و زنها با شوهرهای خود در تجارت شریک شدند

۱. در کنز العمال: (وشریتم).

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۷۳-۵۷۴، ح ۳۹۶۳۹.

و زن‌ها بر مرکوبات بزرگ سوار شدند و شبیه شدند زن‌ها به مردها و مردها به زن‌ها و به غیر خدا سوگند یاد کردند و مرد نطلبیده شهادت دهد و زکات دادن را ضرر خود دانستند و امانت‌ها که به ایشان سپرده شود غنیمت برای خود دانند و مرد اطاعت کند زن خود را و جفا کند به مادر خود و دور کند پدر خود را و حکومت و امارت‌ها میراثی شود و دشنام دهند پسینیان این امت پیشینیان خود را و مرد را اکرام کنند برای محفوظ ماندن از بدزبانی او و سرهنگان و لشکریان زیاد شوند و نادان‌ها بر منبر بالا روند و مردها کلاه‌های افسری - و یا فلزی، یا نشان‌دار - بر سر نهند و راه‌ها تنگ شود (یا از کثرت جمعیت و وسایل نقلیه، یا گرفتن آنها برای کسب و تجارت) و بناها را محکم بسازند و مردها به مردها بی‌نیاز شوند برای فجور و زنان به زنان و سخنران‌ها و خطیب‌های منبری زیاد شوند و علما رکون و میلشان به حکام و اولیای امور شود، پس حرام را برای خاطر ایشان حلال و حلال را برایشان حرام کنند و فتوا دهند به آنچه آنها می‌خواهند و علم را یاد گیرند برای این که به آن جلب دینار و درهم کنند از شما و به قرآن تجارت کنید و ضایع کنید حق خدا را و مال‌ها در پیش اشرار جمع شود و قطع کنید رحم‌ها را و در مجالس مسکرات آشامیده شود و قمار بازی کنید و سازها و نوازهای بزرگ و کوچک را بنوازید و محتاجان خود را از دادن زکات‌های خود منع کنید و ندادن زکات را برای خود منفعت بدانید و دادن آن را ضرر خود پندارید و بی‌گناه کشته شود برای این که عامه مردمان را به غیظ و خشم درآورند و هواهای شما مختلف شود و عطا و بخشش را در بندگان و مردمان پست قرار دهند و در کیل‌ها و وزن‌ها در خرید و فروش زیاد بگیرند و کم بدهند و ولایت و حکومت در امور شما با مردمان نادان و سفیه شود.

#### حدیث صد و پنجاه و سوم

قرّة العیون و مفرّج القلوب، تألیف امام ابی لیث سمرقندی، طبع شده در آخر کتاب مختصر تذکره قرطبی در باب عاشر در نهی از مزامیر و اغانی، صفحه ۳۰۶، از

رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

بُعِثْتُ بِإِبْطَالِ الْمَزَامِيرِ، وَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَا يَنْظُرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى أَصْحَابِ الْمَزَامِيرِ؛<sup>۲</sup>  
یعنی: برانگیخته شدم برای باطل کردن انواع ساز و نواها، و بدرستی که خدای  
-عز و جل- نظر نمی کند در شب قدر به سوی صاحبان سازها و نواها.

### حدیث صد و پنجاه و چهارم

مسند احمد بن حنبل، جزء ششم در حدیث عوف بن مالک، صفحه ۲۵، از عوف  
روایت کرده که: آمدم به نزد پیغمبر ﷺ، سلام کردم بر او. پس فرمود: ای عوف!  
عرض کردم: آری. فرمود: داخل شو. گفتم: همه من، یا بعض من؟ فرمود: بلکه همه  
تو. فرمود: ای عوف! بشمار شش چیز را پیش از قیامت صغرا.

اعدد - یا عوف - ستاً بین یدی الساعة. أولهنّ موتی<sup>۳</sup>. قال: فاستبکیت حتّی جعل  
رسول الله ﷺ یسکتنی. قال: قلت: إحدى. والثانية فتح بیت المقدس. قلت: اثین. والثالثة  
موتان یكون فی أمتی یاخذهم مثل قعاص الغنم. قال: ثلاثاً، والرابعة فتنة تكون فی أمتی  
وعظّمها. قل: أربعاً، والخامسة یفیض المال فیکم حتّی إنّ الرجل لیعطی المائة دیناراً  
فیتسخطّها. قل: خمساً، والسادسة هدنة تكون بینکم و بین بنی الأصفر، فیسیرون إلیکم  
علی ثمانية غایة. قلت: وما الغایة؟ قال: الراية تحت کلّ راية اثنا عشر ألفاً. فسطاق  
المسلمین یومئذٍ فی أرض یقال لها الغوطة فی مدینة یقال لها دمشق؛<sup>۴</sup>

۱. در تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۵۳ و کنز العمال، ج ۱۵، ص ۲۲۶، ح ۴۰۶۸۹ و نیل الأوطار، ج ۸، ص ۲۶۴:  
(بعثت بکسر المزامیر).

۲. قرّة العیون و مفرّح القلوب، چاپ شده در حاشیه کتاب مختصر تذکرة قرطبی، ص ۸۷-۸۸، الباب العاشر فی  
النهی عن المزامیر و المغانی.

۳. چنان که از ترجمه مشخص می گردد مرحوم مؤلف این کلمه را «موتی» خوانده اند، در حالی که به قرینه  
برخی روایات دیگر که در آنها گفته شده: «أولها موت نبیکم» باید آن را «موتی» خواند که ترجمه آن عبارت  
است از: مرگ من.

۴. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۵، و نیز ر.ک: حدیث شماره صد و بیست و سه و منابع آن.



یعنی: اول مردگان. گفت: پس گریه کردم تا این که رسول خدا ﷺ مرا ساکت می کرد. گفت: گفتم: یکی. و دوم فتح بیت المقدس. گفتم: دو تا. و سوم دو مرگ است در امت من که می گیرد ایشان را مانند مرگی که در گوسفندان می افتد و فوراً می میرند. گفت: گفتم: سه تا. و چهارم فتنه بزرگی در امت من رخ دهد. بگو: چهار، و پنجم زیاد شدن مال در میان شما تا این که مرد عطا کرده می شود صد دینار، کم به نظر او آید و به غضب در آورد او را - یا این که به غضب در آید که چرا به او عطا شده. بگو: پنج، و ششم صلح و سازشی است که میان شما و بنی الاصر - یعنی: رومی ها و مغربی ها - واقع می شود، پس سیر می دهند به سوی شما هشتاد غایت. گفتم: غایت چیست؟ فرمود: رایت - یعنی: پرچم - که در زیر هر پرچمی دوازده هزار مرد باشد. در آن وقت خیمه مسلمانان در زمینی است که آن را غوطه گویند در شهری که آن را دمشق گویند.

#### حدیث صد و پنجاه و پنجم

ارشاد مفید، مطبوع سال ۱۳۲۵ قمری به خط عبدالرحیم افشار، صفحه ۳۳۸، به سند خود از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يخرج المهدي من ولدي، ولا يخرج المهدي حتى يخرج ستون كذاباً كلهم يقولون: أنا نبي!

یعنی: برپا نشود قیامت کبر تا آن که بیرون آید مهدی از فرزندان من، و بیرون نیاید مهدی تا این که بیرون آید شصت نفر دروغگو که همه آنها هر کدام بگویند: من پیغمبرم.

#### حدیث صد و پنجاه و ششم

غیبت نعمانی، معاصر شیخ کلینی، صاحب کافی، طبع تهران در سال ۱۳۱۷ قمری،

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱، و نیز ر. ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۷۹؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۵۷؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۴۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۷.

صفحه ۱۳۱، به سند خود که فرمود به امیرالمؤمنین علیه السلام:

ألا أُبشرك؟ ألا أُخبرك؟ فقال: بلى، يا رسول الله، فقال: كان جبرئيل عندي آنفاً، وأخبرني أن القائم الذي يخرج في آخر الزمان فيملاً الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً من ذرّيتك من ولد الحسين، فقال عليّ: يا رسول الله، ما أصابنا خير قطّ من الله إلا على يدك. ثمّ التفت رسول الله إلى جعفر بن أبي طالب فقال: يا جعفر، ألا أُبشرك؟ ألا أُخبرك؟ قال: بلى، يا رسول الله، فقال: كان جبرئيل عندي آنفاً، فأخبرني أن الذي يدفعها إلى القائم هو من ذرّيتك. أتدري من هو؟ قال: لا. قال: ذاك الذي وجهه كالدینار (كالبدرخل)، وأستانه كالمنشار، وسيفه كحريق النار. يدخل الجيل<sup>۱</sup> ذليلاً، ويخرج منه عزيزاً. يكشفه جبرئيل وميكائيل.

ثمّ التفت إلى العباس فقال: يا عمّ النبی، ألا أُخبرك بما أخبرني به جبرئيل؟ فقال: بلى، يا رسول الله. قال: قال لي: ويل لذرّيتك من ولد العباس، فقال: يا رسول الله، أفلا أجتنب النساء؟ فقال له: قد فرغ الله ممّا هو كائن<sup>۲</sup>؛

یعنی: آیا مژده ندهم تو را؟ آیا خبر ندهم تو را؟ پس عرض کرد: چرا، یا رسول الله. پس فرمود: جبرئیل نزد من بود در همین نزدیکی و خبر داد مرا که قائمی که بیرون می آید در آخر زمان و زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که از ظلم و جور شده باشد از ذریّه توست از اولاد حسین. پس عرض کرد علی علیه السلام: یا رسول الله! هرگز چیزی به ما نمی رسد از جانب خدا مگر بر دست های تو.

پس توجه فرمود رسول خدا به سوی جعفر بن ابی طالب، پس فرمود: ای جعفر! آیا مژده ندهم تو را؟ آیا خبر ندهم تو را؟ عرض کرد: چرا، یا رسول الله. پس فرمود: جبرئیل نزد من بود در همین نزدیکی، پس خبر داد مرا که آن کسی که ملک را واگذار می کند به قائم از ذریّه توست. آیا می دانی کیست او؟ عرض کرد: نه. فرمود: آن کسی

۱. در مصدر: (یدخل الجبل).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۵-۲۵۶، ح ۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۶-۷۷، ح ۲۴؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۸.

است که روی او مانند دینار - یعنی: طلای احمر - است، یا مانند ماه شب چهارده، و دندان‌های او مانند ازه و شمشیر او مانند آتش سوزنده است که داخل می‌شود در میان گروهی در حالتی که ذلیل است و بیرون می‌آید از ایشان در حالتی که عزیز است. دو طرف او را جبرئیل و میکائیل می‌گیرند.

پس تو چه فرمود به سوی عباس، پس فرمود: ای عموی پیغمبر! آیا خبر ندهم تو را به آنچه خبر داد مرا به آن جبرئیل؟ پس عرض کرد: چرا، یا رسول الله! گفت حضرت ﷺ: گفت برای من: وای بر ذریه تو از فرزندان عباس! پس عرض کرد: یا رسول الله! آیا دوری نکنم از زن‌ها؟ پس فرمود برای او: قضای خدا جاری شده بر آنچه واقع خواهد شد.

#### حدیث صد و پنجاه و هفتم

غیبت نعمانی، در باب علامات ظهور به سند خود نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: یا عباس، ویل لولدی<sup>۱</sup> من ولدک، وویل لولدک من ولدی، فقال: یا رسول الله، أفلا أجتنب النساء - أو قال: أفلا أجب نفسي -؟ قال: إن علم الله [عز وجل] قد مضى، والأمر بیده، وإن الأمر سیکون فی ولدی<sup>۲</sup>؛

یعنی: ای عباس! وای برای فرزندان من از فرزندان تو و وای برای فرزندان تو از فرزندان من! پس عرض کرد: یا رسول الله! آیا پس دوری نکنم از زن‌ها - یا آن که گفت: آیا نبرم خصیة خود را -؟ فرمود: بدرستی که به علم خدا گذشته و کارها به دست اوست و بدرستی که زود باشد که در فرزندان من باشد.

#### حدیث صد و پنجاه و هشتم

ارشاد دیلمی، طبع نجف سال ۱۳۴۴ هجری قمری، در باب أشراف [ال] ساعة، صفحه ۸۱: خطب رسول الله ﷺ فقال: أصدق الحدیث کتاب الله، وأفضل الهدی هدی الله، وشر

۱. در مصدر: (لذریتی).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۶-۲۵۷، ح ۲، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۵۳۰، ح ۲۵.

الأُمور محدثاتها، وكلّ بدعة ضلالة، فقام إليه رجل وقال: يا رسول الله، متى الساعة؟ فقال: ما المسؤول بأعلم بها من السائل. لا تأتيكم إلا بغتة، فقال: فأعلمنا أشراتها، فقال: لا تقوم الساعة حتى يقبض العلم، وتكثر الزلازل، وتكثر الفتن، ويظهر الهرج والمرج، وتكثر فيكم الأهواء، ويخرب العامر، ويعمر الخراب، ويكون خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب، وتطلع الشمس من مغربها، وتخرج الدابة، ويظهر الدجال، وينتشر يأجوج ومأجوج، وينزل عيسى بن مريم. فهناك تأتي ريح من جهة اليمن ألين من الحرير، فلا تدع أحداً فيه مثقال ذرة من الإيمان إلا قبضته، وإنه لا تقوم الساعة إلا على الأشرار، ثم تأتي نار من قبّل عدن، تسوق سائر من على الأرض، تحشرهم.

فقالوا: فمتى يكون ذلك، يا رسول الله؟ قال: إذا داهن قرأؤكم أمراءكم، وعظمت أغنياءكم، وأهنتم فقراءكم، وظهر فيكم الغناء، وفشا الزنا، وعلا البنيان<sup>٢</sup>، وتغيّتم بالقرآن، وأظهر أهل الباطل على أهل الحقّ، وقلّ الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، وأضيعت الصلوات، واتّبعت الشهوات، وميل مع الهوى، وقدمّ أمراء الجور، فكانوا خونة والوزراء فسقة، وظهر الحرص في القرّاء والنفاق في العلماء.

فعند ذلك ينزل بهم البلاء، مع أنّه ما تقدّست أمة لا ينتصر لضعيفها من قوّيها، وتزخرف المساجد، وتذهب (تروّق) المصاحف<sup>٣</sup>، وتعلّى المنابر، وتكثر الصفوف، وترفع الضجّات في المساجد، وتجتمع الأجساد والألسن المختلفة، ودين أحدهم لعقة على لسانه. إن أعطي شكر وإن منع كفر، لا يرحمون صغيراً ولا يوقّرون كبيراً، يستأثرون أنفسهم، توطأ حريمهم، ويجورون في حكمهم، يحكم عليهم العبيد، وتملكهم الصبيان، وتدبّر أمورهم النساء، تتحلّى الذكور بالذهب والفضّة، ويلبسون الحرير والديباج، ويسبون الجوّاري، ويقطعون الأرحام، ويخيفون<sup>٤</sup> السبل، وينصبون العشّارين، ويجاهدون المسلمين، ويسالمون

١. لفظ «إلا» در مصدر نیست.

٢. در مصدر: (وعلا البناء).

٣. در مصدر: (وتذهب بالمصاحف).

٤. در مصدر: (ويخيفون).

الكافرين، فهناك يكثر المطر، ويقلّ النبات، وتكثر الهزّات، وتقلّ العلماء، وتكثر الأمراء، وتقلّ الأمّاء، فعند ذلك تنحسر الفرات عن جبل من ذهب، فيقتل الناس عليه، فيقتل من المائة تسعة وتسعون، ويسلم واحد!

يعنى: خطبه خواند رسول خدا ﷺ پس فرمود: راست ترين حديث كتاب خداست و برتر و بالاترين راهنمايى راهنمايى خداست و بدترين كارها كارهايى است احداث شده و هر بدعتى گمراهى است. پس برخاست مردى و عرض كرد: يا رسول الله! ساعت چه وقت خواهد شد؟ پس فرمود: نيست سؤال کرده شده داناتر به آن از سؤال کننده. نمى آيد شما را مگر ناگهان. پس عرض كرد: داناكن ما را به شرطهاي آن. پس فرمود: برپا نمى شود ساعت تا آن كه گرفته شود علم و بسيار شود زلزله ها - يا لغزش ها - و زياد شود فتنه ها و ظاهر شود كشتن بناحق و قلق و اضطراب و بسيار شود در ميان شما هواها و خراب شود آباداني ها و آباد شود خرابي ها و واقع شود فرورفتنى در مشرق و فرورفتنى در مغرب و فرورفتنى در جزيره العرب و در آيد آفتاب از مغرب خود و بيرون بيايد دابة الارض و ظاهر شود دجال و پراكنده شوند يا جوج و مأجوج و فرود بيايد عيسى بن مريم. پس در آن وقت بادي مى وزد از سمت يمن كه نرم تر از حرير باشد. پس باقى نگذارد احدى را در آن هم وزن يك ذره اى از ايمان مگر آن كه مى گيرد آن را و بدرستى كه برپا نمى شود ساعت مگر بر استيلاى شيران. پس مى آيد آتشى از طرف عدن، مى كشاند ساير كسانى را كه بر روى زمين اند و محشور كند ايشان را.

عرض كردند: پس چه وقت مى باشد، يا رسول الله؟ فرمود: مداهنه كنند خوانندگان شما با فرمانفرمايان شما - يعنى: ظاهر كنند خلاف باطن خود را - و تعظيم كنيد و بزرگ شماريد ثروتمندان خود را و خوار كنيد فقراى خود را و آشكار كنيد - و يا آشكار شود - در ميان شما غنا و خوانندگى هاي بباطل و زياد شود زنا

و بلند شود ساختمانها و تغنی کنید به قرآن و غلبه کنند اهل باطل بر اهل حق و کم شود امر به معروف و نهی از منکر و ضایع شود نمازها و پیروی کرده شود شهوتها و میل کرده شود به هواهای نفسانی و مقدم داشته شوند فرمانفرمایان جور و ستم که خیانتکار باشند و وزیرهای فاسق و آشکار شود حرص در خوانندگان و نفاق در میان علما، پس در چنین زمانی بلا نازل می شود به ایشان. پاکیزه نیست امتی که یاری نکند ناتوان خود را برای نجات دادن از چنگ توانایان ستمکار.

و زینت کرده شود مسجدها و طلاکاری و تذهیب شود قرآنها و کتابها و بلند کرده شود منبرها و زیاد شود صفهای جماعات و بلند شود فریادها در مسجدها و جمع شود جسدها و زبانهای مختلفه و دین هر یک از ایشان یک بار لیسیدن باشد به زبان خود که اثری از آن نماند. اگر بخشش داده شدند شکرگزاری کنند، و اگر منع کرده شوند کفر ورزیدن گیرند. یعنی: یا کافر شوند، یا تکفیر کنند منع کننده را. رحم نمی کنند کوچک را و احترام نمی کنند بزرگ را. چیزهای خوب را برای خود خواهند. با حریمشان وطی کرده شود و در حکم کردن جور و ستم کنند. بندگان بر آنها حکومت کنند و مالک رقاب عموم مردم کودکان شوند و تدبیر امور عامه بازنها شود. مردان به طلا و نقره زیور کنند و لباس ابریشمی و حریر پوشند و دخترها را اسیر کنند و رجمها را قطع کنند و راهها را ناامن کنند و عشارها و گمرک گیرها و باج گیرها نصب کنند و با مسلمانان جهاد کنند و با کفار سازش کنند. در آن وقت باران بسیار بارد و نباتات کم شود و جنبشها زیاد شود و علما کم شوند و فرمانفرمایان زیاد شوند و اشخاص امین کم شوند. در چنین وقتی آب فرات کم شود و در آن کوهی از طلا ظاهر شود. پس مردمان بر سر آن کشته شوند. پس کشته می شود از صد نفر نود و نه نفر و یک نفر سالم می ماند.

#### حدیث صد و پنجاه و نهم

ارشاد دپلمی، باب اشراط ساعت، صفحه ۸۲، نیز آن حضرت در جواب سائل دیگر

از ساعت می فرماید :

أَيُّهَا السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ، تَكُونُ عِنْدَ خَيْبِ الْأُمَرَاءِ وَمِدَاهِنَةِ الْقُرَّاءِ وَنِفَاقِ الْعُلَمَاءِ، وَإِذَا صَدَّقَتْ أُمَّتِي بِالنُّجُومِ وَكَذَّبَتْ بِالْقَدْرِ، وَذَلِكَ حِينَ يَتَّخِذُونَ الْأَمَانَةَ مَغْنَمًا، وَالصَّدَقَةَ مَغْرَمًا، وَالْفَاحِشَةَ إِبَاحَةً، وَالْعِبَادَةَ تَكْبِيرًا وَاسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ؛<sup>۱</sup>

یعنی: ای سؤال کننده از قیامت! می باشد زمان خبائث فرماندهان و مداهنه خوانندگان - یعنی: ظاهر کردن خلاف باطن خود - و نفاق علما و وقتی که امت تصدیق کنند نجوم را و تکذیب کنند قدر را، و آن وقتی است که امانت را غنیمت دانند و صدقه و زکات دادن را ضرر خود پندارند و عمل های زشت و بی عفتی را مباح دانند و عبادت [را] از روی تکبر و برای خود را بلند مرتبه دانستن بجا آورند که در میان مردم بزرگ شمرده شوند.

#### حدیث صد و شصتم

ارشاد دلمی، صفحه ۸۲، نیز از آن حضرت است که فرمود:  
والذي نفسي بيده، لا تقوم الساعة حتى يكون عليكم أمراء فجرة، ووزراء خونة، وعرفاء ظلمة، وقرءاء فسقة، وعباد جهال. يفتح الله عليهم فتنة غرباء مظلمة، فيتيهون فيها كما تاهت اليهود، فحينئذ ينقض<sup>۲</sup> الإسلام عروة عروة حتى<sup>۳</sup> يقال: الله، الله؛<sup>۴</sup>  
یعنی: قسم به آن کسی که جان من در دست اوست، برپا نمی شود قیامت صغرا تا این که بوده باشند بر شما فرمانفرمایان فاجر بدکار و وزیرهای خیانتکار و رئیس های ستمکار و خوانندگان فاسق و عبادت کنندگان نادان که خدا بگشاید بر ایشان فتنة غبارآلودی را که تاریک کننده باشد. پس سرگردان شوند در آن زمان همچنان که

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۷.

۲. در مصدر: (ينتقض).

۳. کلمه «حتى» در مصدر نیست.

۴. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۷-۶۸.

یهودی‌ها سرگردان شدند. پس در آن هنگام و اتاب می‌شود رشته‌های اسلام تا اندازه‌ای که گفته می‌شود: خدا، خدا، کنایه است از غربت اسلام.

### حدیث صد و شصت و یکم

ارشاد دیلمی، صفحه ۸۴، نیز از آن حضرت است که فرمود:

كيف أنتم إذا ظهر فيكم البدع حتى يربو فيها الصغير، ويهرم الكبير، ويسلم عليها الأعاجم؟ و إذا ظهرت البدع قيل: سنة، وإذا عمل بالسنة قيل: بدعة. قيل: ومتى - يا رسول الله - يكون ذلك؟ قال: إذا ابتعتم الدنيا بعمل الآخرة؛<sup>۱</sup>

یعنی: چگونه‌اید شما وقتی که آشکار شد در میان شما بدعت‌ها، تا این که پرورش یابد در آن کوچک و سخت پیر شود در آن بزرگ و بپذیرانند و تحمیل کنند بر عمل کردن به آن بدعت‌ها عجم‌ها و چون بدعت ظاهر شد، گفته شود که: سنت است، و چون عمل به سنت شود، گویند که: بدعت است. گفته شد که: چه وقت می‌باشد اینها، یا رسول الله؟ فرمود: زمانی که خریدید دنیا را به عمل آخرت.

### حدیث صد و شصت و دوم

ارشاد دیلمی، صفحه ۸۵:

قال النبي ﷺ: ليكون عليكم أمراء سوء. فمن صدقهم في قولهم<sup>۲</sup> وأعانهم على ظلمهم وغشي أبوابهم فليس متي، ولست منه، ولن يرد عليّ الحوض؛<sup>۳</sup>  
یعنی: فرمود پیغمبر ﷺ: هر آینه می‌باشد بر شما فرمانفرمایان بدی. پس کسی که

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۹.

۲. در مصدر: (فمن صدق قولهم).

۳. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۰، و نیز ر.ک: تنبيه الخواطر ونزهة النواظر، ص ۵۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۷؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۷۹۴، ح ۱۴۴۰۶ و ج ۶، ص ۷۴، ح ۱۴۸۹۹.



تصدیق کند ایشان را در گفتارشان و کمک کند ایشان را بر ستمگریشان و نزدیک درهای ایشان رود، پس نیست از من و من هم از او نیستم و نزد حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد.

### حدیث صد و شصت و سوم

ارشاد دیلمی، صفحه ۸۵ آن حضرت علیه السلام به حذیفه فرمود:

کیف أنت - یا حذیفه - إذا كانت أمراء إن أطعتموهم أكفروكم<sup>۱</sup>، وإن عصیتموهم قتلوكم؟ فقال حذیفه: کیف أصنع، یا رسول الله؟ قال: جاهدهم إن قویت، واهرب عنهم إن ضعفت؛<sup>۲</sup> یعنی: چگونه ای تو - ای حذیفه! - وقتی که امرایی باشند که اگر اطاعت کنید ایشان را داخل در کفر کنند شما را، و اگر نافرمانی کنید ایشان را بکشند شما را؟ پس گفت حذیفه: چه کنم، یا رسول الله؟ فرمود: جهاد کن با ایشان اگر صاحب قوت باشی، و فرار کن از ایشان اگر ناتوان باشی.

### حدیث صد و شصت و چهارم

ارشاد دیلمی، در باب عقاب زنا و ربا، صفحه ۸۷، فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله:

إذا كانت فيكم خمس رُمیتم بخمس: إذا أكلتم الربا رُمیتم بالخسف، وإذا ظهر فيكم الزنا أخذتم بالموت، وإذا جارت الحکام ماتت البهائم، وإذا أظلم<sup>۳</sup> أهل الملة ذهبت الدولة، وإذا ترکتم السنة ظهرت البدعة؛<sup>۴</sup>

یعنی: زمانی که پنج خصلت در میان شما موجود شد به پنج بلا مبتلا خواهید شد: وقتی که خوردید ربا را مبتلا می شوید به فرورفتن به زمین، و وقتی که زنا در میان شما

۱. در مصدر: (کفروکم).

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۰.

۳. در مصدر: (ظلم).

۴. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۱.

آشکار شد مرگ شما را می‌گیرد، و وقتی که حکام جور و ستم کنند حیوانات می‌میرند، و وقتی که اهل ملت مظلوم شدند دولت می‌رود، و وقتی که سنت پیغمبر را ترک کردید بدعت ظاهر می‌شود.

### حدیث صد و شصت و پنجم

ارشاد دیلمی در همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: **إِذَا عَمِلت أُمَّتِي خَمْسَةَ عَشْرَ خِصْلَةً حَلَّ بِهِمُ الْبَلَاءُ: إِذَا كَانَ الْفِيءُ دَوْلًا، وَالْأَمَانَةُ مَغْنَمًا، وَالصَّدَقَةُ مَغْرَمًا، وَأَطَاعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ، وَعَصَى أُمَّه، وَبَرَّ صَدِيقَهُ، وَجَفَا أَبَاهُ، وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ فِي الْمَسَاجِدِ، وَأَكْرَمَ الرَّجُلُ مَخَافَةَ شَرِّهِ، وَكَانَ زَعِيمَ الْقَوْمِ أُرْذَلَهُمْ، وَلبَسُوا الْحَرِيرَ، وَاتَّخَذُوا الْمَغْنِيَّاتِ (القينات غل) وَالْمَعَازِفَ<sup>۱</sup> وَشَرَبُوا الْخَمْرَ، وَأَكْثَرُوا الزَّانَا، فَارْتَقَبُوا عِنْدَ ذَلِكَ رِيحًا حَمْرَاءَ أَوْ خَسْفًا أَوْ مَسْخًا أَوْ ظَهْرًا<sup>۲</sup> الْعِدْوِ عَلَيْكُمْ، ثُمَّ لَا تَنْتَصِرُونَ؛<sup>۳</sup>** یعنی: وقتی که عمل کرد امت من پانزده خصلت را وارد می‌شود به ایشان بلا: وقتی که خاصه‌های خدا و رسول و ائمه و ذوی القربی را دولت خود شمردند و امانت را غنیمت دانستند و دادن زکات و صدقات را ضرر خود دانستند و اطاعت کرد مرد زن خود را و نافرمانی کرد مادر خود را و نیکی کرد باریق خود و جفا کرد پدر خود را و بلند شد صداها در مسجدها و اکرام کرده شد مرد از شرّ زبانش و بزرگ قوم پست‌ترین قوم شد و مردها لباس حریر پوشیدند و گرفتند زن‌های خواننده و نوازنده و رقاصه و سازها و نوازهای گوناگون را و آشامیدند مسکرات را و بسیار کردند زنا را، پس انتظار بکشید در آن وقت باد سرخ را، یا به زمین فرورفتن را، یا مسخ شدن

۱. عبارت «والمعازف» در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (أو ظهر).

۳. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۱-۷۲، و نیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ خصال، ص ۵۰۰-۵۰۱، ح ۱؛ روضة الواعظین، ص ۴۸۴؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۳۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۵۶، ح ۳۹۵۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰۴-۳۰۵، ح ۴.

را، یا ظاهر شدن دشمن را برای خودتان، پس یاری کرده نخواهید شد.  
این حدیث در روضة الواعظین، صفحه ۵۵۸، وارد شده.<sup>۱</sup>

### حدیث صد و شصت و ششم

روضه الواعظین ابن فثال، شهید سال پانصد و هشت هجری، مطبوع در قم در باب  
اشراط ساعة، صفحه ۵۵۸، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:  
يأتي على الناس زمان يخير المرء بين العجز والفجور<sup>۲</sup>. فمن أدرك ذلك الزمان فليختر  
العجز على الفجور<sup>۳</sup>؛<sup>۴</sup>

یعنی: می آید بر مردم زمانی که مخیر می شود مرد در میان اظهار عجز و ناتوانی  
کردن یا مرتکب فجور و کارهای زشت شدن. پس کسی که درک کند آن زمان را، باید  
اختیار کند ناتوانی را بر مرتکب فجور شدن.

### حدیث صد و شصت و هفتم

روضه الواعظین، در همان باب و همان صفحه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
يأتي على الناس زمان يقتل فيه العلماء كما يقتل اللصوص. فيا ليت العلماء تحامقوا في  
ذلك الزمان<sup>۵</sup>؛

۱. روضة الواعظین، ص ۴۸۴ با اندکی اختلاف.

۲. در مصدر: (الفجور).

۳. همان.

۴. روضة الواعظین، ص ۴۸۵، و نیز ر. ک: مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۱۵۰؛ مسند احمد، ج ۲،  
ص ۲۷۸ و ۴۴۷؛ کتاب الفتن، ص ۱۰۷ و ۱۰۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۲۸۸، ح ۶۴۰۳؛ مستدرک حاکم،  
ج ۴، ص ۴۳۸؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۳۹، ح ۸۶۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸۷؛ إمتاع  
الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۳۳؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۷، ح ۴۷۳۶؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۹۱، ح ۳۱۱۸۰  
و ج ۱۴، ص ۲۱۸، ح ۳۸۴۵۸.

۵. روضة الواعظین، ص ۴۸۵، و نیز ر. ک: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۳۹، ح ۸۶۷۱؛ كنز العمال،  
ج ۱۱، ص ۱۹۲، ح ۳۱۱۸۲.

یعنی: می آید بر مردم زمانی که کشته می شوند در آن زمان علما همچنان که کشته می شوند دزدها. پس ای کاش علما در آن زمان خود را به تحامق و نادانی می زدند!

#### حدیث صد و شصت و هشتم

روضة الواعظین، در همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: **إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَرْفَعَ الْعِلْمَ، وَيُظْهِرَ الْجَهْلَ، وَيَشْرَبَ الْخَمْرَ، وَيَفْشُو الزَّانَا، وَيَقْلَّ الرِّجَالُ، وَتَكْثُرَ النِّسَاءُ، حَتَّىٰ إِنَّ الْخَمْسِينَ امْرَأَةً فِيهِنَّ وَاحِدٌ مِنَ الرِّجَالِ؛**<sup>۱</sup>  
یعنی: و از شرایط قیامت صغرا این است که علم برداشته شود و جهل آشکار شود و مسکرات آشامیده شود و زنا زیاد شود و مردها کم شوند و زنها زیاد شوند، تا این که در میان پنجاه زن یک مرد باشد.

#### حدیث صد و شصت و نهم

روضة الواعظین، در همان باب، صفحه ۵۵۹، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: **إِذَا فُشِيَ فِيكُمْ خَمْسٌ حَلَّ بِكُمْ خَمْسٌ: إِذَا فُشِيَ فِيكُمْ الزَّانَا كَانَتِ الزَّلْزَلَةُ، وَإِذَا فُشِيَ فِيكُمْ الرِّبَا كَانَتِ الْخُسْفَانُ، وَإِذَا مَنَعَتِ الزَّكَاةَ هَلَكَتِ الْبِهَائِمُ، وَإِذَا جَارَ السُّلْطَانُ قَطَطَ الْمَطَرِ، وَإِذَا حَقَّرَتِ الذَّمَّةُ كَانَتِ الدَّوْلَةُ لِلْمَشْرِكِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛**<sup>۲</sup>

یعنی: وقتی که زیاد شد در شما پنج چیز، وارد می شود به شما پنج چیز: وقتی که زیاد شد در میان شما زنا زلزله واقع شود، و وقتی که زیاد شد در میان شما ربا واقع می شود به زمین فرورفتن، و وقتی که زکات دادن منع کرده شد حیوانات هلاک شوند،

۱. روضة الواعظین، ص ۴۸۵، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۶، ص ۳۸۱؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۴۰، ج ۵۸۱؛ آحاد و مثانی، ج ۶، ص ۱۸۹، ح ۳۴۱۷؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۳۱۱؛ سنن کبیرای بیهقی، ج ۳، ص ۱۲۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۲۴۷۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۰-۲۱۱، ح ۳۸۴۲۶.  
۲. روضة الواعظین، ص ۴۸۵، و نیز ر.ک: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶۵، ذیل شماره ۸۷۲۲؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۷۹، ذیل شماره ۲۸۶.

و وقتی که پادشاه ستمکار شد باریدن باران قحط شود، و وقتی که کوچک شمرد شد امان و عهد و زینهار دولت خاصه مشرکین شود بر ضرر مسلمانان.

### حدیث صد و هفتادم

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال صدوق رضی الله عنه، طبع تهران سال ۱۳۷۵ قمری، چاپ چاپخانه بوزرجمهری مصطفوی، صفحه ۲۴۴، به سند خود از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

سیأتي في أمّتي زمان تخبث فيه سرائرهم، وتحسن فيه علانيتهم، طمعاً في الدنيا. لا يريدون به ما عند الله - عزّ وجلّ. يكون أمرهم رياءً. لا يخالطهم خوف. يعتمهم الله بعقاب، فيدعونه دعاء الغريق، فلا يستجاب لهم؛<sup>۱</sup>

یعنی: زود باشد بیاید در امت من زمانی که باطن‌های اهل آن زمان پلید و خبیث باشد و ظاهرهاشان نیکو باشد. برای طمع در دنیا ظاهرسازی ایشان و برای ثواب‌هایی که نزد خداست نباشد، بلکه عبادات و کارهای خیرشان برای ریا و نمایش دادن باشد و خوف خدا در دل‌هاشان نباشد. خداوند - عزّ وجلّ - عمومیت دهد ایشان را به عقوبتی که می‌خوانند او را مانند خواندن شخص غرق شده که از همه جا امیدش بریده است، پس دعا‌های ایشان برایشان اجابت کرده نشود.

### حدیث صد و هفتاد و یکم

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، در باب عقاب معاصی، در همان صفحه به سند خود نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

سیأتي على أمّتي زمان لا يبقى من القرآن إلا رسمه ولا من الإسلام إلا اسمه، يسمون

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۵۳، و نیز ر. ک: کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۴ و ج ۸، ص ۳۰۶-۳۰۷، ح ۴۷۶؛ عدّة الداعی، ص ۱۷۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۷-۴۸، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۴۶، ح ۶ و ج ۵۲، ص ۱۹۰، ح ۲۰ و ج ۶۹، ص ۲۹۰، ح ۱۴ و ص ۲۹۸، ح ۲۹ و ج ۷۱، ص ۴۰۰، ح ۴۳.

به وهم أبعد الناس منه، مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدى، فقهاء ذلك الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء، منهم خرجت الفتنة وإليهم تعود؛<sup>۱</sup>

یعنی: زود باشد که بیاید بر امت من زمانی که باقی نماند از قرآن مگر نقشی از آن و نه از اسلام مگر اسمی از آن. مسلمان نامیده می‌شوند، ولی دورترین مردم اند از آن. مسجدها شان آباد است و آن از هدایت خراب است. فقهای آن زمان بدترین فقهای زیر سایه آسمان اند. فتنه از ایشان خارج می‌شود و به سوی ایشان بر می‌گردد.

### حدیث صد و هفتاد و دوم

قرب الإسناد، تألیف عبد الله بن جعفر حمیری، از اکابر علمای نصف آخر قرن سوم هجری، مطبوع سال ۱۳۷۰ هجری در تهران، جزء اول، صفحه ۲۶، به سند خود از صادقین علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

کیف بکم إذا فسق (فسد خل) نساؤکم، ونشق (فسق خل) شبابکم (شبانکم خل)، ولم تأمروا بالمعروف، ولم تنهوا عن المنکر؟ فقیل له: ویكون ذلك، یا رسول الله؟ قال: نعم، وشرّ من ذلك. کیف بکم إذا أمرتم بالمنکر، ونهیتم عن المعروف؟ قیل: یا رسول الله، ویكون ذلك؟ قال: نعم، وشرّ من ذلك. کیف بکم إذا رأیتم المعروف منکراً والمنکر معروفاً؟<sup>۲</sup>

یعنی: چگونه اید شما وقتی که فاسق - یا فاسد - شوند زن‌های شما و گردن‌بند به گردن بندند - یا فاسق شوند - جوانان شما و امر به معروف نکردید و نهی از منکر ننمودید؟ پس گفته شد: یا رسول الله! اینها شدنی است؟ فرمود: آری و بدتر از این هم خواهد شد. چگونه اید شما وقتی که امر به منکر کنید و نهی از معروف - یا آن که

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۵۳، و نیز ر. ک: کافی، ج ۸، ص ۳۰۷-۳۰۸، ح ۴۷۹؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۳۴۴۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۸۱، ح ۳۱۱۳۵ و ۳۱۱۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۱۴ و ج ۱۸، ص ۱۴۶، ح ۷ و ج ۵۲، ص ۱۹۰-۱۹۱، ح ۲۱.  
۲. قرب الإسناد، ص ۵۴-۵۵، ح ۱۷۸، و نیز ر. ک: کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۴؛ تحف العقول، ص ۴۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۷۷، ح ۳۵۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۹۶-۳۹۷، ح ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱، ح ۲ و ج ۹۷، ص ۷۴، ح ۱۴.

امر کرده شوید به منکر و نهی کرده شوید از معروف -؟ پس گفته شد که: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: آری، و بدتر هم خواهد شد. چگونه اید شما وقتی که ببینید معروف منکر شده باشد و منکر معروف؟

### حدیث صد و هفتاد و سوم

قرب الإسناد، در همان جزء و به همان سند، صفحه ۴۱، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إذا ظهرت القلائس المشتركة<sup>۱</sup> ظهر الزنا<sup>۲</sup>؛

یعنی: زمانی که ظاهر شد کلاه‌های مشترکه - که شاید کلاه‌های متداوله در این عصر باشد که از آنها تعبیر به کلاه‌های بین‌المللی می‌شود -، زنا آشکار شود.

### حدیث صد و هفتاد و چهارم

تیسیر الوصول، تألیف علامه محدث عبدالرحمن بن علی معروف به ابن‌دیبع شیبانی، متوفای سال ۹۴۴، طبع مطبعة سلفیة مصر، سال ۱۳۴۶، جزء چهارم، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

ينزل أناس من أمتي بغائط يسمي البصرة عند نهر يقال له دجلة، يكون عليه جسر يكثر أهلها، وتكون من أمصار المهاجرين. فإذا كان في آخر الزمان، جاء بنو قنطوراء عراض الوجوه، صغار الأعين، حتى ينزلوا على شط النهر، فيتفرق أهلها ثلاث فرق: فرقة يأخذون أذناب البقر والبرية وهلكوا، وفرقة يأخذون لأنفسهم وكفروا، وفرقة يجعلون ذراريهم خلف ظهورهم ويقاتلونهم، وهم الشهداء<sup>۳</sup>؛

۱. در مصدر: (القلائس المشتركة).

۲. قرب الإسناد، ص ۸۵-۸۶، ح ۲۸۰، ونیز ر.ک: کافی، ج ۶، ص ۴۷۸، ح ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۳۸۰، ح ۴ و ۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۴۵، ح ۵ باختلاف.

۳. تیسیر الوصول، ج ۴، ص ۱۷-۱۸، کتاب الفتن والأهواء، ونیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۶۳۰، ←

### لغات

غانط: جای مطمئن از زمین را گویند.  
 و بصره: لغة سنگ‌های سفید سست را گویند و بصره را به همین مناسبت بصره گویند.  
 و بنی قنطورا: از نژاد ترک بن یافث بن نوح اند، و بعضی گفته‌اند: از نژاد قنطوره  
 کنیز حضرت ابراهیم خلیل الله - علیه السلام - اند.  
 یعنی: فرود می‌آیند مردمانی از امت من به زمین پست مطمئنی که آن را بصره گویند.  
 نزد نهری که آن را دجله نامند. می‌باشد بر آن نهر جسری. اهل آن بسیار شوند و می‌باشد از  
 شهرهای مهاجرین. پس چون آخر زمان شود، می‌آیند پسران قنطوراء که صورت‌های آنها  
 پهن و چشم‌های ایشان کوچک است. فرود می‌آیند بر کنار نهر. پس اهل آن جا فرقه  
 فرقه می‌شوند به سه فرقه: فرقه‌ای دنبال گاوها می‌روند در بیابان و هلاک می‌شوند و فرقه‌ای  
 برای خود از بنی قنطورا امان می‌گیرند و کافر می‌شوند و فرقه‌ای قرار می‌دهند ذریه  
 خود را در پشت سر خود و جنگ می‌کنند با ایشان و کشته می‌شوند و آنها شهیدان اند.

### حدیث صد و هفتاد و پنجم

جلد چهارم بیان الحق، تألیف فخرالاسلام، مؤلف کتاب انیس الأعلام، طبع تهران در  
 سال ۱۳۲۴، در ردیف اخبار غیبیه نبویه، صفحه ۲۰۵، از طریق احمد بن حنبل روایت  
 کرده که فرمود رسول خدا ﷺ:

يكون قوم في آخر الزمان يخضبون بهذا السواد كحواصل الطيور، لا يريحون  
 رائحة الجنة؛<sup>۱</sup>  
 (شاید در عبارت سقطی باشد).

← ح ۲۴۲: مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۵؛ ح ۴۳۰۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۴۸-۱۴۹؛  
 تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۵۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۸؛ ح ۳۸۴۶۱ و ص ۵۶۴؛ ح ۳۹۶۰۷.  
 ۱. بیان الحق، ص ۲۰۵، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۹۱؛ ح ۴۲۱۲؛  
 سنن کبرای نسایی، ج ۵، ص ۴۱۵؛ ح ۹۳۴۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۴۷۱؛ ح ۲۶۰۳؛ شرح مشکل الآثار،  
 ج ۹، ص ۳۱۳-۳۱۴؛ ح ۳۶۹۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۱، ص ۳۵۰؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۷، ص ۳۱۱؛  
 فتح الباری، ج ۶، ص ۳۶۲؛ عمدة القاری، ج ۱۶، ص ۴۶؛ سیرة حلبی، ج ۳، ص ۲۴.



یعنی: می‌باشند گروهی در آخر زمان که خضاب می‌کنند به این سواد مانند  
چینه‌دان‌های مرغان. استشمام نمی‌کنند بوی بهشت را.

### حدیث صد و هفتاد و ششم

بیان الحق، در همان جلد، صفحه ۲۰۶، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
يأتي على أمتي زمان يقومون ساعة لا يجدون إماماً يصلي بهم؛<sup>۱</sup>  
یعنی: می‌آید بر اُمت من زمانی که می‌ایستند ساعتی و نمی‌یابند امام جماعتی را که  
با او نماز گزارند.

### حدیث صد و هفتاد و هفتم

بیان الحق، در همان جلد و همان صفحه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
إذا أبغض المسلمون علماءهم، وأظهروا عمارة أسواقهم، وتناكحوا على جمع الدراهم،  
رماهم الله بأربع خصال: بالقحط من الزمان، وجور السلطان، والخيانة من ولاية الأحكام،  
والصولة من العدو؛<sup>۲</sup>  
یعنی: وقتی که مسلمانان کینه‌علمای خود را در دل گیرند و آشکار کنند آباد کردن  
بازارهای خود را و ازدواج کردند برای جمع کردن پول‌ها، مبتلا می‌گرداند خدا ایشان  
را به چهار خصلت: به تنگ گرفتن زمان و ظلم و ستم کردن پادشاه و خیانت دیدن از  
کارگزاران حکومت‌ها و حکم‌ها و صولت از دشمن.

### حدیث صد و هفتاد و هشتم

بیان الحق، در همان جلد، صفحه ۲۰۷، از احمد و طبرانی و حاکم از رسول خدا ﷺ

- 
۱. بیان الحق، ص ۲۰۶، و نیز ر.ک: طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۰۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۸۱؛ سنن  
ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۹۸۲؛ آحاد و مثنائی، ج ۶، ص ۱۸۸، ح ۳۴۱۶؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۳۱۱؛  
أسد الغابة، ج ۵، ص ۴۷۷؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۳-۵۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۳، ح ۳۸۴۴۲.
  ۲. بیان الحق، ص ۲۰۶-۲۰۷، و نیز ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۹، ح ۴۳۸۴۱.

روایت کرده که فرمود:

يكون في آخر هذه الأمة رجال يركبون على الميائر، حتى يأتوا أبواب المساجد،  
نساؤهم كاسيات عاريات، على رؤوسهن كأسنمة البخت العجاف؛  
الميائر: سروج عظام.<sup>۱</sup>

یعنی: می باشد در آخر این امت مردانی که سوار شوند بر زین های بزرگ - یا  
مرکب های دور زننده -، تا آن که می آیند بر درهای مسجدها و زن هاشان هرچند لباس  
پوشیده اند، ولی برهنگان اند - یعنی: لباس هاشان ساتر ابدان آنها از نامحرمان نیست -  
و بالای سر هایشان مانند کوهان های شتران خراسانی لاغر است.

### شرح

«میائر» یعنی: زین های بزرگ، و بعید نیست وصف کردن زین را به بزرگی ظاهر  
آن است که بر خلاف زین های متعارف آن زمان باشد، و ممکن است که «میائر» تصحیف  
«میائر» باشد، مشتق از «مور» - به معنای دور زدن - و از همین باب است کریمه مبارکه  
﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا﴾<sup>۲</sup> - چنان که در مجمع البحرین گفته: أي: تدور السماء دوراً،<sup>۳</sup> و  
در قاموس گفته: المور: الموج والاضطراب والجريان على وجه الأرض، تا آن جایی که  
گفته: وناقاة مواراة: سهلة السير، سريعة.<sup>۴</sup> و بنا بر این تقدیر می توان گفت که: شاید مراد  
از میائر چرخ های دور زننده و ماشین ها و سیارات سریعه السیر باشد که در عصر  
حاضر متداول است که حتی تا درب مساجد هم که می خواهند حرکت کنند با همین  
چرخ ها و ماشین ها حرکت می کنند و این خود معجزه ای است روشن از آن حضرت ﷺ.

۱. بیان الحق، ص ۲۰۷، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۲۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۶۴؛ مستدرک  
حاکم، ج ۴، ص ۴۳۶؛ موارد الظمان، ج ۴، ص ۴۴۹؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۹؛ الدر المنثور، ج ۶،  
ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۰۱، ح ۴۵۱۰۵ و ۴۵۱۰۶.  
۲. سوره طور، آیه ۹.  
۳. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۴۹ با اندکی اختلاف.  
۴. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۱۳۶.

و همچنین درباره زن‌های آخر امت سه صفت بیان فرموده:  
**اول:** کاسیات، و آن نیز دور نیست مشتق از «کسوة» یا «کُسیة» باشد. بنا بر اول به معنای پوشندگان لباس یا فخرکنندگان به لباس‌اند. در قاموس است: کاساه، آی: فاخره<sup>۱</sup>، که از باب مفاعله و بین اثنین باشد - یعنی: به یکدیگر فخرکنندگان‌اند.  
 و بنا بر دوم - که مشتق از «کُسی» و «کسیت» باشد که به معنای مؤخر و پایین سرین است؛ چنان که در منتهی الإرب گفته<sup>۲</sup> و در قاموس است: الِکُسی - بالضم -: مؤخر العُجُز<sup>۳</sup> - عاریات صفت از برای کاسیات می‌شود - یعنی: آن زن‌ها پایین سرین هاشان برهنه است.

و «علی رؤوسهن کأسمة العجاف» اشاره است شاید به موهای سرهای آن زن‌ها که آن را بالای سرهای خود مانند کوهان‌های شتر خراسانی که دوکوهانه است دو طبقه کنند و این نحوه زینتی باشد برای ایشان - چنان که در این زمان نیز این صفت در آنان مشاهد و محسوس است. بر این تقدیر نیز به هر کدام از این دو معنی باشد، صدق فرمایش آن حضرت در این زمان ظاهر و آشکار است.

و ممکن است که توجیه سومی هم گفته شود که: مراد از «کاسیات عاریات» این باشد که هر چند آن زن‌ها لباس پوشیده‌اند، ولی لباس‌های آنها از فرط لطافت و نازکی ساطر بدن و عورت‌های آنها نباشد، بنحوی که از زیر لباس هاشان نمایان باشد، والله العالم.

### حدیث صد و هفتاد و نهم

کتاب تحصین، تألیف احمد بن فهد حلی رحمته الله، مطبوع در حاشیة کتاب مکارم الأخلاق، ص ۴۰۰ و کتاب منتخب کنز العمال، جزء ۴۰۰، ص ۴۰۰، طبع مصر و کتاب بیان الحق فخر الاسلام، باب اخبار غیبیة پیغمبر صلی الله علیه و آله، صفحه ۲۱۰، از آن حضرت روایت

۱. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۸۳.

۲. منتهی الإرب، ج ۳-۴، ص ۱۰۹۸.

۳. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۸۳.

کرده‌اند که فرمود:

يأتي على الناس زمان لا يسلم لذي دين دينه إلا من هرب بدينه من شاهق إلى شاهق  
ومن جحر إلى جحر (كالثعلب بأشباهه خ). فإذا كان ذلك الزمان، لم تنل المعيشة إلا  
بسخط الله.

فإذا كان ذلك كذلك، كان هلاك الرجل على يدي زوجته وولده. فإن لم يكن له  
زوجة ولا ولد، كان هلاكه على يدي أبويه. فإن لم يكن له أبوان، كان هلاكه على يدي  
قرباته والجيران.

قالوا: كيف ذلك، يا رسول الله؟ قال: يعيرونه بضيق المعيشة. فعند ذلك يورد نفسه  
الموارد التي تهلك فيها نفسه؛<sup>۱</sup>

یعنی: می‌آید بر مردم زمانی که سالم نماند برای هر صاحب دینی دین او مگر کسی  
که فرار کند به سبب دین خود از بالای قلّه کوهی به قلّه کوه دیگر یا از سوراخ جانوری  
به سوراخ جانور دیگر (مانند روباه با بچه‌هایش). پس چون چنین زمانی شد، نائل به  
زندگانی نشوند مگر به خشم آوردن خدا.

پس چون زمان را چنین حالی پیش آمد، می‌باشد هلاکت مرد به دست‌های زن و  
فرزند او. پس اگر نباشد برای او زنی و فرزندی، می‌باشد هلاکت او به دست‌های پدر  
و مادر او، و اگر پدر و مادر نداشته باشد، می‌باشد هلاکت او به دست‌های خویشان و  
همسایگان او.

عرض کردند: یا رسول الله! این چگونه خواهد بود؟ فرمود: سرزنش کنند او را به  
سبب تنگی معیشت. پس در این هنگام وارد می‌کند خود را در مواردی که هلاک  
می‌شود در آن نفس او.

بدان که در بعضی از نسخ این خبر اندک اختلافی دارد. در این جا نقل از بیان الحق شد.

۱. بیان الحق، ص ۲۱۰، و نیز ر. ک: حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۲۵ و ج ۲، ص ۱۱۸؛ الفردوس بمأثور الخطاب،  
ج ۵، ص ۴۴۷-۴۴۸، ح ۸۶۹۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۶۱؛ تخریج الأحادیث والآثار، ج ۲، ص ۴۴۲؛  
کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۵۴، ح ۳۱۰۰۸.

## حديث صد و هشتادم

مجمع الزوائد و منتخب كنز العمال و صحيح مسلم و صحيح ترمذی و جزء چهارم  
تيسير الوصول در كتاب فتن، صفحه ۲۵ - نقل عبارت از تيسير است :-

قال رسول الله ﷺ: يوشك أهل العراق أن لا يجيء<sup>۱</sup> إليهم قفيز ولا درهم. قيل: من أين؟  
قال: من قبيل العجم، يمنعون ذلك، ثم قال: يوشك أهل الشام أن لا يجيء<sup>۲</sup> إليهم دينار ولا  
مُدِّي. قيل: من أين ذلك؟ قال: من قبيل الروم، ثم سكت هُنَيْهَة<sup>۳</sup>؛

مکیال عراق: هشت مكوک است، و مُدِي: مکیال اهل شام است.

مكوک - بر وزن تَنور - : پیمانهای است که در آن یک صاع و نیم جای گیرد، یا نصف  
رطل تا هشت اوقیه، یا نیم وِیبه و هر وِیبه ای بیست و دو یا بیست و چهار مُد است به  
مُد پیغمبر ﷺ، یا سه کیله که هر کیله یک من و هفت ثمن<sup>۴</sup> من و هر منی دو رطل است  
و هر رطلی دوازده اوقیه و هر اوقیه ای یک استار و دو ثلث استار است و هر استاری  
چهار مثقال و نیم و هر مثقالی یک درم و سه شُبع<sup>۵</sup> درم و هر درمی شش دانگ و هر  
دانگی دو قیراط و هر قیراطی دو طسوج و هر طسوجی دو حبه و هر حبه ای شش یک  
از هشت یک درهم است و آن یک جزء از چهل و هشت جزء درهم است.

مُدِي: چهل و پنج رطل است.

قفیز: هشت مكوک است.

یعنی: فرمود پیغمبر ﷺ: نزدیک است که اهل عراق نیاید ایشان را قفیزی و نه درهمی.

۱. در مصادر (لا یجیبی).

۲. همان.

۳. تيسير الوصول، ص ۲۵، كتاب الفتن والأهواء، ونيز ر.ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱۷؛ صحيح مسلم، ج ۸،

ص ۱۸۵، كتاب الفتن، ص ۴۱۶؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۷۵؛ الجمع بين الصحيحين، ج ۲، ص ۳۸۶،

ج ۱۶۲۵؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۲، ص ۲۱۳؛ العمدة، ص ۴۲۴، ح ۸۸۵؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۸۳ - ۲۸۴؛

إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۱۳؛ الفصول المهمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۱۱۱۵؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۱۴۹.

۴. ثمن: یک هشتم.

۵. شُبع: یک هفتم.

گفته شد: از طرف کی؟ فرمود: از طرف عجم. منع می‌کنند آن را. پس گفت: نزدیک است که اهل شام نیاید به سوی ایشان دیناری و نه مدایی. گفته شد از کجا؟ فرمود: از طرف روم. پس سکوت کمی کرد آن حضرت.

### حدیث صد و هشتاد و یکم

نیز در همان کتب - عبارت از تیسیر الوصول، جزء چهارم، صفحه ۲۵، کتاب فتن -، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

منعت العراق قفیزها ودرهمها، [ومنعت الشام مدیها و دینارها] ومنعت مصر أردبها و دینارها، وعدتم من حیث بدأتم؛<sup>۱</sup>

إردب - به کسر همزه و فتح دال -: پیمانه مصر است که بیست و چهار من یا بیست و چهار صاع وزن آن است و هر صاعی پنج رطل و ثلث رطل است.

یعنی: منع کرده می‌شود عراق قفیز آن و درهم آن و منع کرده می‌شود مصر إردب و دینار آن و برمی‌گردید شما از جایی که اول آمدید - یعنی: به شرک و جاهلیت -، و این خبر از ضعف اسلام است در آخر زمان.

### حدیث صد و هشتاد و دوم

پانزدهم بحار، جزء سوم، کتاب ایمان و کفر، طبع امین الضرب، صفحه ۱۵، از نهج البلاغه از رسول خدا ﷺ روایت فرموده که فرمود:

یا علی، إن القوم سیفتنون بأموالهم، ویمنون بدینهم علی ربهم، ویتمنون رحمته، ویأمنون سطوته، ویستحلون حرامه بالشبهات الکاذبة والأهواء الساهیه، فیستحلون الخمر بالنبیذ والسحت بالهدیه والربا بالبیع، فقلت: یا رسول الله، فبأی المنازل أنزلهم عند ذلك،

۱. تیسیر الوصول، ص ۲۵، کتاب الفتن والأهواء، و نیز ر. ک: مستند احمد، ج ۲، ص ۲۶۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۱، ح ۳۰۳۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۲۱۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۴؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۱۳ و ج ۱۴، ص ۱۹۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۱، ح ۳۰۹۱۲.

أبمنزلة ردة، أم بمنزلة فتنة؟ فقال: بمنزلة فتنة؛<sup>۱</sup>

یعنی: یا علی! بدرستی که این قوم زود باشد که آزمایش شوند به مال هایشان و منت گذارند به دینشان بر پروردگارشان و آرزو کنند رحمت او را و ایمن باشند از خشم او و غضب او و حلال کنند حرام او را به شبهات دروغ و هواهای سهو کننده. پس حلال می کنند مسکرات را به تغییر دادن نام او به نام نیبذ و حرام را به نام هدیه و ربا را به نام خرید و فروش. پس گفتم: یا رسول الله! پس آنها را به کدام منزلت وارد کنم در چنین حالی؟ آیا به منزلت رده - یعنی: مرتد شدن -، یا به منزلت فتنه و آزمایش؟ پس فرمود: به منزلت فتنه و آزمایش.

#### حدیث صد و هشتاد و سوم

پانزدهم بحار الانوار از کافی، صفحه ۵۱، به سند خود از حضرت صادق از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سیأتي على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم، وتحسن فيه علانيتهم، طمعاً في الدنيا، لا يريدون به ما عند ربهم. يكون دينهم رياءً. لا يخالطهم خوف. يعتمهم الله بعقاب، فيدعونه دعاء الغريق، فلا يستجيب لهم؛<sup>۲</sup>

یعنی: زود باشد بیاید بر مردم زمانی که پلید باشد در آن زمان باطن های ایشان و نیکو باشد ظاهرشان در آن برای طمع در دنیا. نمی خواهند به این نیکی آنچه را که نزد پروردگار ایشان است از رضایت او و ثواب آخرت. دینشان برای نمایش دادن است. ترسی در

۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۴۱ و ج ۶۹، ص ۱۳۸-۱۳۹، ضمن حدیث ۲۶ و ج ۱۰۰، ص ۵۶، ح ۳۲، و نیز ر. ک: نهج البلاغة، ج ۲، ص ۵۰، ضمن خطبة ۱۵۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۵۶، ح ۴؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۱۰-۱۱۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۴۸، ضمن حدیث ۶.  
 ۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۴۶، ح ۶ و ج ۵۲، ص ۱۹۰، ح ۲۰ و ج ۶۹، ص ۲۹۰، ح ۱۴ و ص ۲۹۸، ح ۲۹ و ج ۷۱، ص ۴۰۰، ح ۴۳، و نیز ر. ک: ثواب الأعمال، ص ۲۵۳؛ کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۴ و ج ۸، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ عده الداعی، ص ۱۷۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۷-۴۸، ح ۴.

دل‌هایشان نیست. عقاب خدا عموم آنها را می‌گیرد، پس دعا می‌کنند نحوه دعا کردن شخص غرق شده که امیدش از همه جا بریده شده باشد و اجابت نمی‌کند برای ایشان.

### حدیث صد و هشتاد و چهارم

پانزدهم بحار الانوار، جزء سیم، کتاب کفر و ایمان، صفحه ۱۶۰، از کافی به سند خود از حضرت باقر از کتاب رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرموده:

إذا ظهر الزنا من بعدي كثر موت الفجأة، وإذا طقف المكيال والميزان أخذهم الله بالسنين والنقص، وإذا منعوا الزكاة منعت الأرض بركتها من الزرع والثمار والمعادن كلها، وإذا جاروا في الأحكام تعاونوا على الظلم والعدوان، وإذا نقضوا العهد سلط الله عليهم عدوهم، وإذا قطعوا الأرحام جُعِلت الأموال في أيدي الأشرار، وإذا لم يأمروا بالمعروف ولم ينهوا عن المنكر ولم يتبعوا الأخيار من أهل بيتي سلط الله عليهم شرارهم، فيدعوا خيارهم فلا يستجاب لهم؛<sup>۱</sup>

(در کتاب نکاح کافی است).<sup>۲</sup>

یعنی: زمانی که زنا آشکار شد مرگ ناگهانی - یعنی: سخته - زیاد می‌شود، و وقتی که در کیل و ترازو کم داده شد و زیاد گرفته شد می‌گیرد خدا ایشان را به گرفتن نباتات زمین و کم شدن محصولات زمینی و میوه‌ها و معدن‌ها همه اینها، و وقتی که در احکام به ستم و جور حکم کردند کمک حال یکدیگر می‌شوند در ستمگری و دشمنی، و وقتی که عهد و پیمان شکنی کردند مسلط می‌کند خدا بر ایشان دشمن را، و وقتی که رجم‌ها را قطع کردند اموالشان به دست بدترین آنها می‌افتد، و وقتی که امر به معروف و نهی از منکر نکردند و پیروی از نیکان اهل بیت من نکردند مسلط می‌گرداند خدا بر ایشان شریران و بدان ایشان را، پس نیکانشان دعا می‌کنند و برای ایشان مستجاب نمی‌شود.

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۶۹، ح ۳ و ص ۲۷۲، ضمن حدیث ۵ و ج ۹۳، ص ۱۵، ح ۳۲ و ج ۹۷، ص ۴۶، ح ۳، و نیز ر. ک: ثواب الأعمال، ص ۲۵۲؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۸۴، ح ۲۶.  
۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷۴، ح ۲.



## حدیث صد و هشتاد و پنجم

مجمع الزوائد، جزء پنجم، باب ملک جهجاه، ص ۲۴۶، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يملك الناس رجل من الموالي يقال له جهجاه؛<sup>۱</sup>

یعنی: برپا نشود قیامت صغرا تا این که مالک مردم شود مردی از دوستان - یا غلامان - که به او جهجاه گفته شود.

## حدیث صد و هشتاد و ششم

مجمع الزوائد، در همان جزء و همان صفحه، در باب ابواب سلطان از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

سیکون بعدی سلطان، الفتن علی أبوابهم کَمبارک الإبل، لا یعطون أحداً شیئاً إلا أخذ من دینه مثله؛<sup>۲</sup>

یعنی: زود باشد که بعد از من سلطانی باشد که فتنه‌ها بر درباریان‌شان مانند خوابگاه شتران باشد. چیزی به کسی نمی دهند مگر این که بگیرند از دین او مثل آن را.

## حدیث صد و هشتاد و هفتم

مجمع الزوائد، همان جزء، باب «فی من یصدق الأمراء»، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

یکون أمراء یغشاهم غواشٍ و حواشٍ من الناس، یکذبون ویظلمون. فمن دخل علیهم

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۹؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۲، ح ۲۳۲۹؛ آحاد و مشانی، ج ۳، ص ۱۰۰، ح ۱۴۱۷؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۸، ص ۸۵؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۳۱۴، ح ۲۷۵۷.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶، و نیز ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۶۲۳-۶۲۴؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۲، ح ۴۷۷۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۹، ح ۳۰۹۰۷.

فصدقهم بکذبهم وأعان علی ظلمهم، فلیس متی ولست منه، ومن لم یدخل علیهم ولم یصدقهم بکذبهم ولم یعنهم علی ظلمهم، فهو متی وأنا منهم؛<sup>۱</sup>

یعنی: فرماندهانی می‌باشند که اطراف آنها را می‌گیرند اطرافی‌ها و حاشیه‌نشین‌هایی از مردم که دروغ می‌گویند و ستم می‌کنند. پس کسی که وارد شد بر ایشان پس تصدیق کرد دروغ ایشان را و کمک کرد بر ستمگری ایشان، پس از من نیست و من از او نیستم، و کسی که بر ایشان وارد نشد و تصدیق دروغ آنها را ننمود و کمک به ستمگری ایشان نکرد، او از من است و من هم از ایشانم.

### حدیث صد و هشتاد و هشتم

مجمع الزوائد، در همان جزء و همان باب از آن حضرت روایت کرده که به کعب بن عجره فرمود:

أعاذک الله من إمارۃ السفهاء. قال: وما إمارۃ السفهاء؟ قال: أمراء یكونون بعدي، لا یهتدون بهدای ولا یستنون بستتی. فمن صدقهم بکذبهم وأعانهم علی ظلمهم، فأولئك لیسوا متی ولست منهم ولا یردون علی حوضی. یا کعب بن عجره، الصیام جنّة، والصدقة تطفی الخیطیة، و الصلاة قربان - أو قال: برهان. یا کعب بن عجره، الناس غادیان، فمبتاع نفسه ومعتقها، أو بائع نفسه فموبقها؛<sup>۲</sup>

یعنی: پناه دهد خدا تو را از فرمانفرمایی نادانان. گفتم: چیست فرمانفرمایی نادانان؟

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶-۲۴۷، و نیز ر.ک: مسند ابن المبارک، ص ۱۱۶، ح ۲۸۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۹۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۵، ح ۱۱۸۷ و ص ۴۶۵، ح ۱۲۸۶؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱، ص ۵۱۹-۵۲۰، ح ۲۸۵؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۹۴-۷۹۵، ح ۱۴۴۰۸ و ج ۱۱، ص ۳۱۴، ح ۳۱۶۰۳.  
۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۷، و نیز ر.ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۴۵-۳۴۶، ح ۲۰۷۱۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۱ و ۳۹۹؛ صحیح ابن حبّان، ج ۵، ص ۹، ح ۱۷۲۳ و ج ۱۰، ص ۳۷۲-۳۷۳؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۷۹ و ج ۳، ص ۴۷۹-۴۸۰ و ج ۴، ص ۱۲۷ و ۴۲۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۸، ص ۲۴۷ و ۲۵۲؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۲۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۸۳؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۹۷، ح ۱۴۴۱۲ و ج ۶، ص ۷۱-۷۲، ح ۱۴۸۹۳.

فرمود: فرمانفرمایانی می‌باشند بعد از من که به راهنمایی من راه نیافته‌اند و به سنت من عمل نمی‌کنند. پس کسی که تصدیق کند ایشان را به دروغی که می‌گویند و کمک کند ایشان را بر ستمی که می‌کنند، پس این جماعت از من نیستند و من هم از ایشان نیستم و بر حوض من وارد نمی‌شوند. ای کعب بن عجره! روزه سپر است و صدقه دادن خاموش می‌کند آتش گناه را و نماز نزدیک کننده و سبب تقرب است - یا آن که فرمود: برهان است. ای کعب بن عجره! مردم صبح کننده‌اند در حالتی که دو دسته‌اند. یک دسته می‌خرند نفس خود را و آزاد می‌کنند آن را و یک دسته فروشنده‌اند نفس خود را و هلاک کننده‌اند آن را.

#### حدیث صد و هشتاد و نهم

مجمع الزوائد، در همان جزء، در باب «ما جاء في الشيب و الخضاب»، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

يكون في آخر الزمان قوم يسودون أشعارهم، لا ينظر الله إليهم؛<sup>۱</sup>

یعنی: می‌باشد در آخر زمان گروهی که سیاه می‌کنند موهای خود را. نظر نمی‌کند خدا به سوی ایشان.

#### حدیث صد و نودم

مجمع الزوائد، جزء هشتم، باب «ما جاء في الخسف والمسوخ والقذف وإرسال الشياطين و الصواعق» از آن حضرت روایت کرده در جواب سائلی که علامات فرج و رجا را سؤال می‌کند می‌فرماید:

نعم، الخسف والرجف وإرسال الشياطين المخلّبة على الناس؛<sup>۲</sup>

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۶۱، و نیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۴، ص ۱۳۶.  
 ۲. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۹-۱۰، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۵؛ مسند شامیین، ج ۳، ص ۴۰۴، ج ۲۵۵۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۱۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۴۵۹-۴۶۲ و ج ۶۵، ص ۳۱۸-۳۱۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۸۰، ح ۳۱۱۳۱ و ۳۱۱۳۲.

آری، علامات آن فرورفتن به زمین و زمین لرزه و فرستادن شیاطین است صاعقه  
مخلبه را بر ضرر مردمان - یا مردمان فریبنده را به نزد آنان.  
مؤلف ناچیز گوید: دور نیست مراد از ارسال شیاطین مخلبه را بر ضرر مردم  
استعمال قوای ناریه باشد - اعم از این که زمینی باشد، یا هوایی. در المنجد است: خَلْبَه  
خَلْبًا: خَدَشَه وَجَرَحَه، وَالْبَرْقُ الْخُلْبُ: الَّذِي يَكُونُ فِي سَحَابِ [خُلْبٍ] <sup>۱</sup>، و اعم از این  
که شیاطین انسیه باشند یا جنیه، یا مرسل خالق باشد یا مخلوق، یا آن که مخلبه صفت  
شیاطین باشد، و دور نیست که این خبر اشاره باشد به معنی آیه شریفه ای که در سوره  
رحمن است: ﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾ <sup>۲</sup>، یا آن که مراد از  
شیاطین مخلبه مردمان فریبنده باشند که از روی خدعه و فریب به ضرر و هلاکت  
مردمان قیام کنند - چنان که در قاموس است: خلبه خلباً و خلاباً و خلابة - بکسرهما -:  
خدعه، ک: اختلبه و خالبه <sup>۳</sup>، والله ورسوله أعلم.

### حدیث صد و نود و یکم

مجمع الزوائد، در همان جزء در باب «فی من تقوم به الساعة» از آن حضرت روایت  
کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يأخذ الله شريطته من أهل الأرض، فيبقى فيها عجاج لا يعرفون  
معروفاً، ولا ينكرون منكراً؛ <sup>۴</sup>

الشريطة: الخيار، وهي من الأضداد.

۱. المنجد، بخش لغات، ص ۱۹۰.

۲. سوره الرحمن، آیه ۳۵.

۳. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۶۳.

۴. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۳، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۱۰؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۳۵؛ فتح

الباری، ج ۱۳، ص ۷۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۹؛ کنز العمال،

ج ۱۴، ص ۲۴۷، ح ۳۸۵۸۷.

والعجاج أي: الغوغاء والأراذل ومن لاخير فيه، وفي الأصل: عجاجة، وهي واحد العجاج. م. ز

یعنی: برپا نمی شود ساعت تا این که بگیرد خدا نیکان را از اهل زمین و باقی گذارد مردمان رذل پست را که نشناسند کارهای خوب را و انکار نکنند کارهای زشت را.

#### حدیث صد و نود و دوم

مجمع الزوائد، در همان جزء، باب خروج النار، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: یوشک أن تخرج نار من حبس سيل تسير بسير بطيئة الإبل، تسير النهار وتقيم الليل، تغدو وتروح. يقال: غدت النار. أيها الناس، فاغدوا. قالت النار. أيها الناس، قیلوا. راحت النار. أيها الناس، روحوا. من أدركته أكلته؛<sup>۱</sup>

یعنی: نزدیک است که بیرون آید آتشی از حبس سیل - که نام موضعی است، یا کوهی -، که سیر کند به سیری کند و هموار مانند سیر شتر. روز سیر می کند و شب می ایستد. صبح می کند و شب می کند. گفته می شود: دوری کرد آتش، ای مردم! پس بروید. خوابید آتش، ایها الناس! بخوابید. رفت آتش، ایها الناس! بروید. کسی که دریابد آتش او را، آن آتش می خورد او را.

#### حدیث صد و نود و سوم

مجمع الزوائد همان جزء و همان صفحه و همان باب از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

تبعث نار علی أهل المشرق فتحشرهم إلى المغرب. تبیت معهم حیث باتوا، وتقیل

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۳: آحاد و مثانی، ج ۳، ص ۹۶، ج ۱۴۱۴: مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، ج ۹۳۴: صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۵۴: معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۴۲ - ۴۳: أسد الغابة، ج ۱، ص ۱۸۵ - ۱۸۶: ملاحم و فتن، ص ۳۰۹ - ۳۱۰، ج ۴۳۲: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۶ - ۲۴۷، ج ۳۸۸۸۹.

معهم حیث قالوا. یکون لها ما سقط منهم وتخلف، وتسوقهم سوق الجمل الکسیر؛<sup>۱</sup>  
یعنی: برانگیخته می شود آتشی بر اهل مشرق، پس جمع می کند ایشان را به سوی  
مغرب. بیتوته می کند با ایشان هر کجا که بیتوته کنند و نیم روز کند با ایشان هر کجا که  
نیم روز کنند. می باشد برای او آنچه که از ایشان ساقط شد و عقب ماند و می کشاند  
ایشان را مانند کشانیدن شتر شکسته اندام.

### حدیث صد و نود و چهارم

مجمع الزوائد، جزء هشتم، کتاب ادب، باب «ستکون الناس ذئاب»، از آن حضرت ﷺ  
روایت کرده که فرمود:

يأتي على الناس زمان هم ذئاب. فمن لم يكن ذئباً، أكلته الذئاب؛<sup>۲</sup>  
یعنی: می آید بر مردم زمانی که اگر کسی گرگ نباشد، گرگ ها او را می خورند؛ زیرا  
که اهل آن زمان همه گرگان اند.

### حدیث صد و نود و پنجم

مجمع الزوائد، در همان جزء و همان کتاب از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
لا تقوم الساعة حتى يخرج قوم يأكلون بالسنتهم كما تأكل البقر بألسنتها؛<sup>۳</sup>

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۸، ص ۹۹؛ مستدرک حاکم، ج ۴،  
ص ۴۵۸ و ۵۴۸؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۲۶؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۴۷،  
ج ۳۸۸۹۳.

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸۷ و ج ۸، ص ۸۹، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۱، ص ۲۲۳؛ تحف  
العتول، ص ۵۴؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۷،  
ج ۱۴۰؛ كشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۷۹، ج ۲۶۱۶.

۳. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۱۶، و نیز ر. ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱، ص ۴۵۹؛ ح ۲۱۰۰۲؛ مسند احمد، ج ۱،  
ص ۱۸۴؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۳۱؛ ح ۱۱۹۳ و ج ۴۸، ص ۱۲۱۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۵، ص ۴۶-۴۷؛  
کنز العمال، ج ۳، ص ۸۲۷، ح ۸۸۹۹ و ج ۱۴، ص ۲۴۵، ح ۳۸۵۸۰.

یعنی: برپا نمی شود قیامت تا این که بیرون بیاید گروهی که می خورند به زبان های خود همچنان که می خورد گاو به زبان خود.

### حدیث صد و نود و ششم

مجمع الزوائد، همان جزء، باب « ما جاء في المسخ »، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

تكثر الصواعق عند اقتراب الساعة، حتى يأتي الرجل فيقول: من صعق قبلكم الغداة؟ فيقولون: صعق فلان وفلان؛<sup>۱</sup>

یعنی: بسیار می شود صاعقه ها نزدیک قیامت صغرا تا این که می آید مرد و می گوید: کی را از شماها صبح صاعقه هلاک کرده؟ پس می گویند: فلان و فلان صاعقه زده شدند.

### حدیث صد و نود و هفتم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب و همان صفحه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

والذي بعثني بالحق، لا تنقضي الدنيا حتى يقع بهم الخسف والقذف والمسخ. قالوا: ومتى ذاك، يا رسول الله؟ قال: إذا رأيت النساء ركنن السروج، وكثرت القينات، وفشت شهادة الزور، واستغنى الرجال بالرجال والنساء بالنساء.

ورواه البزار والطبراني في الأوسط وزاد: وشرب المصلوب في آنية الشرك؛ الذهب والفضة.

قال: واستغنى الرجال بالرجال والنساء بالنساء، واسترفدوا واستعدوا، وأوماً بيده،

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۹، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۶۴-۶۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۴۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵-۵۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۳۵، ح ۳۸۵۳۸.

### فوضعها علی جبهته، فستر وجهه؛<sup>۱</sup>

یعنی: قسم به آن کسی که برانگیخت مرا به حق، نمی‌گذرد دنیا تا این که واقع شود در میان ایشان به زمین فرورفتن و سنگ باریدن و مسخ شدن. عرض کردند: چه وقت واقع می‌شود اینها؟ فرمود: وقتی که دیدید زن‌ها بر زین‌ها سوار شدند و زن‌های خواننده و نوازنده و سازنده<sup>۲</sup> و رقاصه زیاد شد و شهادت دادن به دروغ بسیار شد و بی‌نیاز شدند در فجور مردها به مردها و زن‌ها به زن‌ها.

و این روایت را بزّار و طبرانی در اوسط روایت کرده‌اند و زیاد کرده: و آشامیده شد مشروب در ظرف شرک - یعنی: طلا و نقره که استعمال آن در شرع اسلام حرام است، و اما مشرکین آن را استعمال می‌کنند. گفته است: و بی‌نیاز شدند مردان به مردان و زنان به زنان و یاری می‌خواهند و مهیا می‌شوند. و اشاره فرمود به دست خود، پس گذارد آن را بر پیشانی خود، پس پوشید روی خود را.  
(مصلوب: آب گوشت پخته و مایعات و نحو آن است).

### حدیث صد و نود و هشتم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
لیبتن قوم من هذه الأمة علی طعام و شراب و لهو، فیصبحوا قد مسخوا قرده و خنازیر؛<sup>۳</sup>  
یعنی: هر آینه ببتوته می‌کنند گروهی از این امت بر خوردنی و آشامیدنی و بازی کردن. پس صبح می‌کنند در حالتی که مسخ شده باشند به صورت بوزینه‌ها و خوک‌ها.

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۰، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۱۹۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۳۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۳۷۹، ح ۷۱۰۳؛ الدرّ المشور، ج ۶، ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۸۰، ح ۳۸۷۳۰.

۲. منظور مؤلف بالله نوازنده ساز است.

۳. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۰، و نیز ر. ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۱۵۵؛ معجم صغیر طبرانی، ج ۱، ص ۶۲؛ تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۲۵۰؛ ذکر اخبار إصبهان، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۶؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۲۹۵-۲۹۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۴۴۱، ح ۵۳۵۴؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۸۲-۸۳، ح ۴۴۰۱۸.



## حدیث صد و نود و نهم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 يكون في هذه الأمة خسف ومسح وقذف في متخذي القيان وشاربي الخمر؛<sup>۱</sup>  
 یعنی: می باشد در این امت به زمین فرورفتنی و مسح شدنی و سنگ باریدنی در  
 کسانی که می گیرند زن های غنا خواننده و نوازنده و سازنده<sup>۲</sup> و رقاصه را و کسانی را که  
 می آشامند شراب ها و مسکرات را.

## حدیث دویستم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب و همان صفحه از آن حضرت روایت کرده  
 که فرمود:  
 يكون في (آخر) هذه الأمة قوم بينا هم في شرب الخمر وضرب المعازف حتى...  
 عليهم<sup>۳</sup>، فيغودوا قرده وخنازير؛<sup>۴</sup>  
 یعنی: می باشند در این امت گروهی که ایشان در حال آشامیدن مسکرات و زدن  
 سازها و نواها هستند تا این که خدا بر ایشان [...]، پس صبح می کنند در حالتی که  
 بوزینه ها و خوک ها شده باشند.  
 (نسخه چنین بود).

## حدیث دویست و یکم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب و همان صفحه از انس بن مالک روایت کرده  
 که گفت: زنی به نام ام سلیم در لشکر رسول خدا بود که مجروحین را مداوا می کرد.

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۱، و نیز ر.ک: معجم صغیر طبرانی، ج ۲، ص ۷۲.

۲. چنان که پیش تر گذشت مراد نوازنده ساز است.

۳. در مسند شامیین: (حتى يافك الله عليهم).

۴. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۱، و نیز ر.ک: مسند شامیین، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۱۰۲۵.

پس عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! در حق پسر من دعا کنید. فرمود: انیس را می‌گویی؟ عرض کرد: آری. گفت: انیس! پس نشانید آن حضرت مرا مقابل روی خود و دست بر سر من کشید و فرمود: ای انیس! بدرستی که مسلمانان بعد از من شهرهایی بنا می‌کنند.

مما یمصرون مصر یقال لها البصرة. فإن أنت وردتها، فإياك ومقصفها وسوقها وباب سلطانها؛ فإنها سيكون فيها خسف ومسح وقذف. آية ذلك أن يموت العدل، ويفشو فيها الجور، ويكثر فيها الزنا، وتفشو فيها شهادة الزور؛<sup>۱</sup>

یعنی: از جمله شهرهایی که بنا می‌کنند شهری است که آن را بصره می‌گویند. پس اگر تو وارد آن شهر شدی، بر تو باد که دوری کنی از محلّ ازدحام و جمعیت آن و بازار آن و دربار سلطان آن. پس بدرستی که زود باشد که به زمین فرورفتن و سنگ باریدن و مسخ در آن واقع شود، و نشانه‌اش این است: وقتی که عدالت و دادخواهی بمیرد و جور و ظلم زیاد شود و زنا در آن بسیار شود و شهادت دروغ دادن در آن زیاد شود، آنها واقع شود.

### حدیث دویست و دوم

مجمع الزوائد، در همان جزء، در باب خروج النار از عاصم بن عدی انصاری روایت کرده که گفت: سؤال کرد از ما رسول خدا ﷺ از دو حادثه‌ای که پیش نیامده بود. پس فرمود: حبس سیل کجاست؟ گفتیم: نمی‌دانیم. پس مردی از بنی سلیم به ما گذشت. به او گفتیم: از کجا آمدی؟ گفت: از حبس سیل. پس نعلین خود را خواستم و سرازیر شدم. رسیدم به خدمت پیغمبر ﷺ، پس گفتم: یا رسول الله! سؤال کردی از ما از حبس سیل، پس گفتیم: ما علمی به آن نداریم، و اکنون این مرد بر ما گذشت.

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۱، و نیز ر. ک: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۵-۳۱۶، ح ۴۳۰۷؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۱۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۰۷، ح ۳۵۱۵۰.

پس، از او پرسیدم، گفت: از اهل حبس سیلم. پس رسول خدا ﷺ از او پرسید که: اهل تو در کجا هستند؟ گفت: در حبس سیل اند. فرمود:

اخرج أهلك منها؛ فإنه يوشك أن يخرج منها نار تضيء أعناق الإبل ببصرى؛<sup>۱</sup>  
یعنی: بیرون کن اهل خود را از آن جا که نزدیک است بیرون آید از آن جا آتشی که  
روشنی دهد گردن‌های شتران را در بصری.

### حدیث دویست و سوم

مجمع الزوائد، جزء هفتم، باب ظهور الرغبة والرغبة، از آن حضرت روایت کرده  
که فرمود:

كيف أنتم إذا مرج الدين، وظهرت الرغبة والرغبة، وحرق البيت العتيق؟

رواه أحمد والطبراني وزاد: وشرف البنيان واختلف الأخوان؛<sup>۲</sup>

یعنی: چگونه‌اید شما وقتی که مختلط و مضطرب گردید و فاسد شد دین؟ (و  
ظاهر گردید) سؤال کردن به مذلت و خواری و ترس و خوف در مردم و آتش گرفت  
خانه خدا که آزاد شده از طوفان زمان نوح است؟

این حدیث را احمد بن حنبل و طبرانی هر دو روایت کرده‌اند و زیاد کرده است  
طبرانی این جمله را: و بلند ساخته شد بناها و اختلاف افتاد در برادرها.  
(شاید مراد اختلاف بین شرقیین و غربیین باشد).

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۳، و نیز ر.ک: آحاد و مثانی، ج ۴، ص ۷-۸، ح ۱۹۵۱؛ معجم کبیر طبرانی،  
ج ۱۷، ص ۱۷۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۴۳؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۷۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵؛  
کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۴۷، ح ۳۸۸۹۰ و ۳۸۸۹۱.

۲. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۲۰، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۶۰۹، ح ۱۱۷؛ مسند احمد،  
ج ۶، ص ۳۳۳؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۱۰ و ج ۲۶، ح ۶۷؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۴۴ و ج ۱۴،  
ص ۱۵۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۸۷، ح ۳۱۱۵۵ و ص ۲۵۱،  
ح ۳۱۴۱۸.

### حدیث دویست و چهارم

مختصر تذکره قرطبی، باب «آیات العشر التي تكون قبل الساعة»، صفحه ۲۵۰، از حدیفه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ دَخَانًا يَمَلَأُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، يَمُكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا. فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَصِيبُهُ مِنْهُ شِبْهُ الزَّكَامِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَكُونُ بِمَنْزِلَةِ السَّكَرَانِ. يَخْرُجُ الدِّخَانُ مِنْ أَنْفِهِ وَمَنْخَرِهِ وَعَيْنَيْهِ وَأُذُنَيْهِ وَدُبْرِهِ.<sup>۱</sup>

این حدیث مکرر شده در صفحه ۲۴۸.

تفسیر صافی، طبع تهران، تاریخ کتابت سال ۱۲۶۶ هجری، به خط محمدحسن بن محمدعلی گلپایگانی، صفحه ۴۷۶، سوره دخان، ذیل آیه مبارکه: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾<sup>۲</sup> گفته:

روي في حديث أشرط الساعة: أول الآيات الدخان ونزول عيسى ونار تخرج من قعر عدن أبين. تسوق الناس إلى المحشر. قيل: وما الدخان؟ فتلا رسول الله ﷺ هذه الآية. قال: يملأ ما بين المشرق والمغرب. يمكث أربعين يوماً وليلة. أمّا المؤمن فيصيبه كهياة الزكام، وأمّا الكافر فهو كالسكران، يخرج من منخرية وأذنيه ودبره؛<sup>۳</sup>

یعنی: روایت شده در حدیث اشراط ساعت: اول نشانه‌ها دخان - یعنی: دود - است و فرود آمدن عیسی و آتشی که بیرون می‌آید از ته عدن ابین - و ابین اسم کسی است که عدن به نام او بنا شده. می‌کشاند مردم را به سوی محشر. گفته شد که: آن دود چیست؟ پس حضرت آیه مذکوره را تلاوت فرمود و فرمود: پُر می‌کند آن دود میان مشرق و مغرب را و می‌ماند تا چهل روز و شب. امّا مؤمن، پس می‌رسد به او مرضی

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۴، ونیز ر. ک: جامع البیان، ج ۲۵، ص ۱۴۷-۱۴۸، ح ۲۴۰۲۶: تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۳۱: تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۵۰: تخريج الأحاديث والآثار، ج ۳، ص ۲۶۶، ح ۱۱۷۴: فتح الباری، ج ۸، ص ۴۴۰: عمدة القاری، ج ۷، ص ۲۸ و ج ۱۹، ص ۱۶۳: الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹: تفسیر آلوسی، ج ۲۵، ص ۱۱۸.

۲. سوره دخان، آیه ۱۰.

۳. تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۰۵، ذیل آیه ۱۱ و ج ۶، ص ۴۱۸.

به هیئت زکام، و اما کافر پس او مانند شخص مست بیرون می رود از دو سوراخ بینی و دو گوش و سوراخ دُبر او .

### حدیث دویست و پنجم

مسامرة الأبرار و محاضرة الأخیار، تألیف محیی الدین عربی، طبع مصر در مطبعة عثمانیه، سال ۱۳۰۵، جزء اول، صفحه ۲۳ و ۲۴، از ابن عباس روایت کرده که: در حجة الوداع حضرت رسول ﷺ گرفت حلقه در کعبه را. پس رو کرد به طرف مردم، پس فرمود: یا معاشر المسلمین، إن من أشرط القيامة إمامة الصلاة واتباع الشهوات، و تكون أمراء خونة ووزراء فسقة، فوثب سلمان الفارسي ﷺ فقال: بأبي أنت وأمي، يا رسول الله. إن هذا ليكون؟ قال: نعم، يا سلمان، وعندها يكون المنكر معروفاً والمعروف منكراً. قال: أ ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان، وعندها يذوب قلب المؤمن في جوفه كما يذوب الملح في الماء ممّا يرى ولا يستطيع أن يغيره. قال: أ ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان، ويؤمن الخائن، ويخون الأمين، ويصدق الكاذب، ويكذب الصادق. قال: أ ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. إن أولى الناس قوم المؤمن بينهم يمشي بالمخافة. فإن تكلم أكلوه وإن سكت مات بغيظه. يا سلمان، ما قدست أمة لا تنتقم من قویها لضعيفها.

قال: أ يكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. [و] عندها يكون المطر قيظاً والولد غيظاً، وتفيض اللئام فيضاً، وتفيض الكرام غيضاً. قال: [أ] ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. عندها يعظم رب المال، ويباع الدين بالدنيا، وتلتمس الدنيا بعمل الآخرة، واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وتركب ذوات الفروج السروج. فعليهم من أمّتي لعنة الله. يا سلمان، عندها يلي أمّتي قوم جثتهم جثة الناس وقلوبهم قلوب الشياطين. إن تكلموا قتلوه وإن سكتوا استباحوهم. لا يرحمون صغيراً ولا يوقرون كبيراً. لساء ما يزرون، وتوطأ حرمتهم، ويجاروا في حكمهم. عند ذلك تكون إمارة النساء ومشاورة الإمام ونفوذ الصبيان على الناس، و تكثر الشرط، و تتحلّى ذكور أمّتي بالذهب، ويتهاون بالزنا، وتظهر

القينات، ويتغنى بكتاب الله، وتتكلم الرؤيبيضة. قلت: يا رسول الله - وأمي، وما الرؤيبيضة؟ قال: أن يتكلم في أمر العامة من لم يتكلم قبل.

قال: أ ويكون ذلك، يا رسول الله؟ قال: نعم، يا سلمان. عندها تزخرف المساجد كما تزخرف الكنائس والبيع، وتحلى المصاحف بالذهب، وتطوّل المنابر، وتكثر الصفوف، والقلوب متباغضة، والألسن مختلفة، ونوالهم لعقة<sup>١</sup>. من أعطى على لسان من أعطى شكر، ومن منع كفر. قال: أو يكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. عند ذلك يؤتى سبايا من المشرق والمغرب، تكون من أمّتي. فويل للضعفاء منهم، وويل لهم من الله. إن تكلموا قتلوا، وإن سكتوا قتلوا. موت على طاعة الله خير من حياة على معصية الله. قال: أ ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. عندها تشارك المرأة زوجها في أمره، ويعقّ الرجل والده، ويبرّ صديقه. يلبسون جلود الضئان على قلوب الذئاب. علماؤهم شرّ من الجيفة. قال: أ ويكون ذلك، يا رسول الله؟ قال: نعم، يا سلمان. عندها تكون عبادتهم فيها في ما بينهم التلاوم<sup>٢</sup> لها فيها ولا بدّ تسمّون في ملكوت السماوات والأرض الأنجاس [و] الأرجاس.

قال: أ ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. عند ذلك يتخذ كتاب الله مزامير، وينبذ كتاب الله وراء ظهورهم. يعطلون الحدود، ويميتون سنتي، ويحيون البدعة، ولا يقام يومئذ بنصر الله. لا يأمرن بالمعروف ولا ينهون عن المنكر. عندها يغار على الغلام كما يغار على الجارية، ويخطب كما تخطب النساء، ويهيؤ كما تهيؤ المرأة. عندها تقارب الأسواق. قلت: يا رسول الله، وأمي، يا رسول الله، وما تقارب الأسواق؟ قال: كلُّ يقول: لا أبيع، ولا أشتري، ولا رازق غير الله. يا سلمان، عندها تليهم الجبابة، ويمنعون حقوقهم، ويملؤون قلوبهم رعباً، فلا ترى إلا خائفاً مرعوباً. عند ذلك يرفع الحجّ، فلا حجّ. يحجّ كبار الناس للهوى، وأوساط الناس للتجارة، وفقراء الناس للرياء والسمعة.

قال: أ ويكون ذلك؟ قال: يا سلمان (الحديث)؛<sup>٣</sup>

١. در مصدر: (لعفة).

٢. در مصدر: (التلاوة).

٣. مسامرة الأبرار ومحاضرة الأخيار، ج ١، ص ٦٠-٦٢.

یعنی: ای گروه مسلمانان! از شرایط قیامت میرانیدن نماز و پیروی کردن از شهوت‌ها و خواهش‌های دل است و می‌باشند فرمانفرمایان خیانتکار و وزیران فاسق. پس از جا برخاست سلمان فارسی رضی الله عنه و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، ای رسول خدا! اینها هرآینه می‌باشد؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن زمان معروف منکر و منکر معروف گردد. سلمان عرض کرد: اینها می‌باشد؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت آب می‌شود دل هر مؤمن در داخل او همچنان که نمک در آب شود از آنچه که می‌بیند از منکرات و نمی‌تواند آن را تغییر دهد. عرض کرد: آیا می‌باشد اینها؟ فرمود: آری، ای سلمان! امین دانسته شود خیانتکار و خیانتکار شمرده شود امین و تصدیق کرده شود دروغگو و تکذیب کرده شود راستگو. عرض کرد: آیا می‌باشد اینها؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت سزاوارترین مردم گروهی هستند که مؤمن در میانشان راه رود در حالتی که ترسناک باشد. اگر سخن گوید می‌خورند او را، و اگر ساکت باشد می‌میرد به خشم خود. ای سلمان! مقدّس نیست امتی که انتقام نکشد توانای آن برای ناتوان آن.

عرض کرد: آیا می‌باشد اینها؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت باران باریده نشود و فرزندان بر پدر خود خشمگین باشد و بسیار شوند اشخاص پست و لئیم بسیار شدنی و دست‌های اشخاص کریم در احسان و انفاق کردن بسته شود. عرض کرد: آیا اینها شدنی است؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت صاحبان مال بزرگ و محترم شمرده شوند و دین به دنیا فروخته شود و به عمل آخرت دنیا را بطلبند و مردها در فجور به مردها اکتفا کنند و زن‌ها به زن‌ها و زن‌ها سوار زین‌ها شوند. پس بر ایشان است از امت من لعنت خدا.

ای سلمان! در آن وقت والی و زمامدار امت من شوند کسانی که جثّه‌های ایشان جثّه آدمی است و دل‌های ایشان دل‌های شیاطین است. اگر تکلم کنند می‌کشند ایشان را، و اگر ساکت شوند ریشه کن کنند ایشان را. رحم به کوچک نمی‌کنند و احترام نمی‌کنند بزرگ را. هرآینه بد است آنچه بد می‌کنند. پامال می‌کنند احترام ایشان را و جور کرده می‌شود در حکم‌های ایشان. در آن زمان امارت با زنان خواهد شد و کنیزان طرف مشورت

شوند و کودکان بر مردم حکمشان نافذ شود و سرهنگان و لشکریان زیاد شوند و مردان امت من به طلا زیور کنند و به زنا اهمّیت ندهند و زن‌های خواننده و نوازنده و سازنده و رقاصه ظاهر شوند و به قرآن تعنی کنند و رویبضه سخن گوید.

(ابن عباس گفت:) گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد! چیست رویبضه؟ فرمود: سخن گوید در امر عامّه مردم کسی که سخنگو نبوده - یعنی: مردمان رذل پست. گفت سلمان: آیا می‌باشد اینها، یا رسول الله؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت زینت کنند مسجدها را همچنان که زینت کرده شود کلیساهای نصارا و عبادتگاه‌های یهود و زیور کنند قرآن‌ها و کتاب‌ها را به طلا و طولانی کنند منبرها را و بسیار شود صف‌های جماعت در حالتی که دل‌هاشان کینه یکدیگر را داشته باشد و با همدیگر مختلف باشد و عطاهاشان بقدر لیسیدن انگشت باشد. کسی که عطایی به او داده شود از عطا دهنده شکرگزاری کند و اگر به او عطایی نشود ناسپاس گوید. گفت: آیا می‌باشد اینها، یا رسول الله؟ فرمود: آری، ای سلمان! آورده شوند در آن وقت اسیرانی از مشرق و مغرب از مسلمانان از امت من. پس وای بر ناتوانان ایشان! و وای بر اسیرکنندگان ایشان از خدا! اگر سخن گویند می‌کشند ایشان را و اگر هم ساکت باشند می‌کشند. مردن بر طاعت خدا بهتر است از زندگانی با معصیت خدا.

گفت: آیا می‌باشد اینها؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت شریک می‌شود مرد با زن خود در کاری که می‌کند و آزار می‌کند مرد پدر خود را و نیکویی کند با رفیق خود. می‌پوشند لباس میش را بر دل‌های چون گریخ خود. علمایشان بدترند از مردار. گفت: آیا اینها می‌باشد، یا رسول الله؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت عبادت در میان ایشان همان خواندن تنهاست. آن هم ناچار. نام گذارده می‌شوند در ملکوت آسمان‌ها به نجاسات و پلیدی‌ها.

عرض کرد: آیا می‌باشد اینها؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت قرآن را با سازها می‌گیرند و پشت سر می‌اندازند قرآن را و معطل می‌کنند حدود را و می‌میرانند سنت مرا و زنده می‌کنند بدعت را و کسی به یاری خدا قیام نمی‌کند. امر به معروف نمی‌کنند و نهی از منکر ننمایند. در آن وقت غیرت کشیده می‌شود بر سر پسران برای



فجور همچنان که غیرت کشیده می شود بر سر دختران و خواستگاری می شوند همچنان که دختران خواستگاری می شوند و مهیا می کنند خود را همچنان که زنان مهیا می کنند خود را. در آن وقت بازارها به همدیگر نزدیک شود. گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، یا رسول الله! مراد از نزدیک شدن بازارها چیست؟ فرمود: هر کدامیکی می گوید: نفر و ختم و نخریدم، و حال آن که روزی دهنده ای غیر از خدا نیست. ای سلمان! در آن وقت جبّاران و ستمگران بر ایشان سلطنت و حکومت کنند و حقوق ایشان را از ایشان منع کنند و دل های ایشان را پر از ترس و بیم کنند، پس نبینی آنها را مگر خائف و ترسناک. در آن وقت حج رفتن برداشته شود، پس حجی در کار نباشد. حج می کنند بزرگان مردم برای بازیگری و تماشا و گردش و میانه حال های مردم برای تجارت و بازرگانی و فقرای مردم برای نمایش دادن و گوشزد کردن. عرض کرد: آیا اینها می باشد، یا رسول الله؟ فرمود: آری.

#### حدیث دویست و ششم

مسامرة الأبرار ومحاضرة الأخیار، جزء دوم، صفحه ۱۴، در اشراط ساعت از حدیفة بن الیمان روایت کرده که گفت: دیدم رسول خدا ﷺ را که آویخته است به پرده های کعبه و چشم هایش اشک می ریزد. پس عرض کردم: چه چیز تو را به گریه درآورده؟ خدا چشم های تو را نگریاند! فرمود:

یا حدیفة، قد ذهبت الدنيا، أو كأنك بالدنيا لم تكن. قلت: فداك أبي وأُمِّي، یا رسول الله، فهل من علامة يستدلّ بها علی ذلك؟ قال: نعم، یا حدیفة. احفظ بقلبك، وانظر بعینك، واعقد بیديك، إذا ضیعت أُمِّي الصلاة، واتّبع الشهوات، وكثرت الخیانات، وقلّت الأمانات، وشربوا القهوات، وأظلم الهوی، وغار الماء، واغبرّت الأفق، وخيفت الطرق، وتشاتم الناس وفسدوا، وفجرت الباعة، ورفضت القناعة، وساءت الظنون، وتلاشت السنون، وكثرت الأشجار، وقلّت الثمار، وغلّت الأسعار، وكثرت الرياح، وتبيّنت الأشراط، وظهر اللواط، واستحسنوا الخلف، وضاعت المكاسب، وقلّت المطالب، واستمرّوا بالهوی،

وتفاكهوا بينهم بشتيمة الآباء والأمهات، وأكل الربا، وفشا الزنا، وقلّ الرضا، واستعملوا السفهاء، وكثرت الخيانة، وقلّت الأمانة، وذكّي كل امرئ نفسه وعمله، واشتهر كل جاهل بجهله، وزخرفت جدران الدور، ورفع بناء القصور، وصار الباطل حقاً والكذب صدقاً، والصحة عجزاً واللوم عقلاً، والضلالة هدى والبيان عمى، والصمت بلاهة والعلم جهالة، وكثرت الآيات، وتتابعت العلامات، وتراجموا بالظنون، ودارت على الناس رحى المنون، وعميت القلوب، وغلب المنكر المعروف، وذهب التواصل، وكثرت التجارات، واستحسنوا البطالات، وتهادوا أنفسهم بالشهوات، وتهاونوا بالمعضلات، وركبوا جلود النمر، وأكلوا المأثور، ولبسوا الحبور، وآثروا الدنيا على الآخرة، وذهبت الرحمة من القلوب، وعمّ الفساد، واتخذوا كتاب الله لعباً ومال الله دولاً، واستحلّوا الخمر بالنبيذ والنجش بالزكاة، والربا بالبيع والحكم بالرشا، وتكافأ الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وصارت المباهاة في المعصية، والكبر في القلوب، والجور في السلاطين، والسفاهة في سائر الناس.

فعند ذلك لا يسلم لذي دين دينه إلا من فرّ بدينه من شاهق إلى شاهق، ومن وادٍ إلى وادٍ، وذهب الإسلام حتى لا يبقى إلا اسمه، واندرس القرآن من القلوب حتى لا يبقى إلا رسمه. يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم. لا يعلمون بما فيه من وعد ربهم ووعيده، وتحذيره وتنذيره، وناسخه ومنسوخه، فعند ذلك تكون مساجدهم عامرة وقلوبهم خاربة من الإيمان. علماؤهم شرّ خلق الله على وجه الأرض. منهم بدت الفتنة وإليهم تعود، ويذهب الخير وأهله، ويبقى الشرّ وأهله، ويصير الناس بحيث لا يعبؤ الله بشيء من أعمالهم. قد حبّب إليهم الدينار والدرهم حتى إنّ الغنيّ ليحدّث نفسه بالفقر؛<sup>۱</sup>

یعنی: دنیا رفت یا مثل این که دنیا گویا نبوده است.<sup>۲</sup> گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، یا رسول الله! پس آیا نشانه‌ای هست که دلالت بر آن داشته باشد؟ فرمود: آری، ای حذیفه! نگاهدار به قلبت و به چشمت ببین و به دستت بشمار. وقتی که ضایع کرد امت من نماز را و پیروی کردند شهوت‌ها را و بسیار شد خیانت‌ها و کم شد امانت‌ها

۱. محاضرة الأبرار ومسامرة الأخيار، ج ۲، ص ۳۲-۳۳.

۲. با توجه به عبارت باید معنا شود: یا مثل این که گویا تو در دنیا نبوده‌ای.

و آشامیدند مسکرات را و تاریک شد هوا و فرورفت آب و غبار آلود شد کرانه آسمان و راه‌ها خوفناک شد و شامت<sup>۱</sup> و بدی مردم را فروگرفت و فاسد شدند و خانواده‌ها اهل فجور شدند و قناعت کردن متروک شد و گمان‌ها به یکدیگر بد شد و سال‌ها خوار و پست شد و اشجار زیاد شد و میوه‌ها کم شد و اسعار گران شد و بادهای زیاد شد و پیدا و آشکار گردیدند مردمان پست و آشکار شد لواط و نیکو دانستند دروغ گفتن و دروغ و عده دادن و یا سخن زشت و تباه گفتن را و تنگ شد کسب‌ها و طلب حق کننده کم شد و استوار و محکم شدند در هوا و خواهش دل خود و خوش طبعی کردند به دشنام دادن به پدران و مادران و خورده شد ربا و زیاد شد زنا و کم شد خشنودی و بر سر کار آمدند اشخاص سفیه و نادان و بسیار و بی اندازه شد خیانت و کم و ناچیز شد امانت و هر کسی تزکیه نفس و تعریف از خود و کار خود کند و هر نادانی به نادانی خود مشهور شود و دیوارهای خانه‌ها را رنگین و زینت کنند و قصرها و ساختمان‌ها بلند ساخته شود و باطل حق گردد و دروغ راست و صحت عمل را عجز و ناتوانی شمارند و لثامت و نکوهش و سرزنش کردن به یکدیگر را عقل دانند و گمراهی را هدایت شناسند و بیان را کوری و سکوت کردن را نادانی دانند و علم را جهالت شمارند و نشانه‌ها بسیار شود و علامات پی در پی ظاهر گردد و از روی گمان سخن‌های بی حقیقت گویند و آسیای مرگ بر سر مردم دور زند و چشم‌های دل‌ها کور شود و کارهای زشت بر خوب غالب آید. دوستی و مواصلت با یکدیگر از میان برود و تجارت‌ها و بازرگانی زیاد شود و کارهای باطل و ناچیز را نیکو دانند و مستحسن شمارند و هدیه می دهند نفس‌های خود را به یکدیگر به سبب شهوت‌هایی که دارند و آسان می شمارند کارهای مشکل را و سوار می شوند بر پوست‌های پلنگ و می خورند و اعاشه می کنند به سبب نقل شری که از ایشان شده و می پوشند جامه‌های نرم و نازک را و راغب به دنیا شوند و آن را بر آخرت ترجیح دهند و رحم از دل‌ها بیرون رود

۱. شامت: شومی، بدیمنی، نکبت، بدبختی.

و فساد عمومیت پیدا کند و آنها را فروگیرد و قرآن را به بازی گیرند و مال خدا را برای خود دولت دانند - یعنی: حق الله را از مال خود بیرون نکنند - و مسکرات را به تغییر نام به نبیذ حلال دانند و در زکات دادن خیانت کنند و ربا را به نام بیع بگیرند و به رشوه گرفتن حکم کنند و برابری کنند مردها در فجور با یکدیگر و زن‌ها با زن‌ها و به معصیت کردن مردم به یکدیگر فخر و مباهات کنند و کبر در دل‌ها راه یابد و ظلم و جور در پادشاهان و سفاهت و نادانی در سایر مردم ظاهر شود،

پس در این وقت سالم نمی‌ماند برای هیچ صاحب دینی دین او مگر کسی که فرار کند به سبب دین خود از قلّه کوهی به قلّه کوهی و از درّه‌ای به درّه‌ای و برود اسلام تا این که باقی نماند از آن مگر اسمی از آن و کهنه شود قرآن در دل‌ها تا این که باقی نماند از آن مگر نقشی. قرآن می‌خوانند، ولی از استخوان ترقوه و حنجره‌های ایشان نمی‌گذرد و از وعده‌های خدا که در آن است و وعیده‌های او و ترسانیدن و بیم دادن او و ناسخ او و منسوخ او دانا نیستند. پس در چنین وقتی مسجدهای ایشان آباد است و دل‌هاشان از ایمان خراب است. علمای ایشان بدترین خلق خدا هستند بر روی زمین. از ایشان شروع فتنه می‌شود و به سوی ایشان برمی‌گردد. خیر و اهل خیر می‌روند و شرّ و اهل شر باقی می‌مانند. مردم می‌گردند به حالتی که اعتنا نکند خدا به چیزی از اعمال ایشان. از روی تحقیق محبوب ایشان دینار و درهم خواهد بود، تا اندازه‌ای که ثروتمند با خود حدیث نفس از فقر کند.

مؤلف ناچیز گوید: آن حضرت ﷺ هشتاد و کسری از علامات عامّه را در این خبر شریف بیان فرموده که همه آنها تا کنون واقع شده و از معجزات کلامی و پیشگویی‌های آن حضرت است که از چهارده قرن پیش تقریباً اخبار به آنها فرموده و یکایک مصداق پیدا کرده.

اول: ضایع کردن نمازهاست - که یکی از رکن‌های رکین و پایه‌های دین مقدّس اسلام است - به ترک کردن آن، یا استخفاف کردن آن متعمّداً و یا واجب ندانستن که سبب ارتداد و بیرون رفتن از دین و خارج شدن از زمره مسلمین است و یا باطل

بجای آوردن و رعایت شرایط صحت آن را نکردن از مقدمات و واجبات و منافیات و شکایات و سهویات آن و یا کاهلی کردن و یک وقت خواندن و یک وقت نخواندن، یا از روی تقلید صحیح از مجتهدی که باید تقلید آن را کند بجا نیاوردن، که همه اینها سبب فسق است.

دوم: پیروی کردن از میلها و خواهشهای نفسانی و شهوترانی به اقسام مختلفه که مخالف با دستور شریعت اسلام باشد.

سوم: زیاد شدن خیانت که عبارت است از دغلی و ناراستی و نادرستی و تقلب در نفس یا عرض یا مال یا قول یا فعل یا ناموس غیر، هرچند آن غیر مسلمان نباشد.

چهارم: کم شدن امانت‌ها و آن ضد خیانت‌هاست که عبارت است از پاکی و راستی و درستی و تقلب نکردن در نفس یا عرض یا مال یا قول یا فعل یا ناموس مردم، هرچند مسلمان نباشند.

پنجم: آشامیدن مسکرات. «قهوات» جمع «قهوه» است و «قهوه» به معنای می و مُسکِر است، و تعبیر به لفظ جمع به اعتبار تعدد افراد آن است به نام‌های مختلف.

ششم: تیره و تار شدن هواست که آن نیز در اثر ارتکاب معاصی است و بیشتر در اثر ریختن خون ناحق است - چنان که از آدم ابوالبشر علیه السلام نقل شده که پس از کشته شدن هابیل گفت:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَمِنْ عَلَيْهَا فُوجُهُ الْأَرْضِ مَغْبِرٌ قَبِيحٌ<sup>۱</sup>

و همچنین مستفاد از بعضی از اخبار است که روز عاشورا پس از قتل حضرت سید الشهداء علیه السلام هوا تیره و تار شد<sup>۲</sup> و غیر اینها که در مرور دهور و اعصار این حادثه پیش آمد کرده و واقع شده و ممکن است گفته شود که: این علامت مراد دود تیره‌ای است

۱. ر.ک: خصال، ص ۲۰۹، ح ۳۰؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۹۴، ح ۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۷۷، ح ۱ و

ج ۱۱، ص ۲۱۹ و ص ۲۳۴، ح ۱۴ و ج ۷۶، ص ۲۹۰، ح ۴.

۲. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۶۸.

که خبر داده شده که تا چهل روز در بالای سرها در هوا ظاهر می شود که در تفسیر آیه شریفه: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۱</sup> از عامه و خاصه روایت شده و بعضی از آنها از پیش گذشت و بعض دیگر بعد از این در این کتاب ذکر خواهد شد و این علامت زمان خیلی نزدیک به ظهور صورت می گیرد.

**هفتم:** فرورفتن آبهاست به زمین - چنان که در این چند ساله بخصوص اثر آن ظاهر شده و چه بسیار از قنات ها خشک شده و شاید بعد از این هم شدت پیدا کند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم در بعضی از خطب ملاحم در فرمایشات خود تصریح به آن فرموده به فرموده خود که می فرماید: **عمت القنوات**؛<sup>۲</sup> یعنی: کور شود قنات ها - چنان که در جلد دوم این کتاب ضمن اخبار علویّه در بخش چهارم ذکر خواهم کرد، - ان شاء الله تعالی -، و ممکن است مراد فرورفتن آب های بعضی از نهراهای بزرگ جهان باشد - از قبیل رود نیل و فرات؛ چنان که بعض اخبار آن از پیش گذشت و بعضی از آن هم در بخش متعلق به خود ذکر خواهد شد -، و ممکن است که این علامت در زمان خروج دجال که مقارن با زمان ظهور است صورت گیرد - چنان که از بسیاری از اخبار عامه و خاصه مستفاد می شود که آن ملعون به هر نهر یا دریایی عبور کند، آب آن خشک می شود.

**هشتم:** غبار آلود شدن افق، و ظهور این علامت نیز یا بواسطه کثرت معاصی است خصوصاً ریختن خون های ناحق - چنان که در علامت ششم از کلام آدم علیه السلام فهمیده می شود و همچنین فرمایش حضرت سیدالشهداء علیه السلام در بالین نعش حضرت علی اکبر علیه السلام که فرموده: **علی الدنيا بعدك العفا**،<sup>۳</sup> و سایر اخبار وارده -، یا بواسطه

۱. سوره دخان، آیه ۱۰.

۲. ر.ک: جزء ۲، صفحه ۳۰.

۳. ر.ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۶؛ ارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۵۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۱۶۹، ش ۹۳۴۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۴؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶۸؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۴ و ۶۵ و ج ۹۸، ص ۲۶۹ و ۳۲۹.

استعمال کردن بعضی از آلات جنگی در روی زمین - از قبیل بمب‌های اتمی - و یا بواسطه خسف‌های مهمی که از وقوع آن پیش از ظهور خبر داده شده - از قبیل خسف مشرق و مغرب و جزیره العرب و غیر اینها -، یا آن که استعاره و کنایه است از قحطی و غبار گرسنگی، یا غبار جنگ‌های خونین و مانند اینها.

نهم: ترسناک شدن راه‌ها در اثر هرج و مرج و فتنه و فساد و انقلاب است که قبل از ظهور در روی زمین رخ می‌دهد - چنان که از آیه شریفه: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾<sup>۱</sup> و بسیاری از اخبار مستفاد می‌شود.

دهم: دشنام دادن و شماتت کردن و فساد کردن مردم است که کاملاً در زمان حاضر شیوع دارد به انواع مختلفه از زبان و قلم و دستگاه‌های تبلیغاتی.

یازدهم: فجور کردن باعه - یعنی: سعایت کنندگان نزد سلطان. در قاموس است: وباعه من السلطان: تسعی به إليه، وهو بائع، جمع: باعة<sup>۲</sup>، و در منتهی الإرب است: وباعه من السلطان: سعایت وی کرد نزد سلطان -، یا فجور کردن خرید و فروش کنندگان<sup>۳</sup>. در المنجد است: باع بیعاً ومبیعاً فلاناً کتاباً أو من فلان کتاباً: أعطاه الكتاب وأخذ منه الثمن أو العكس، فهو بائع وهم باعة وذاك مبيع<sup>۴</sup>.

پس بنا بر اول «باعه» به معنای سعایت کنندگان - یعنی: سخن چینان نزد سلطان و باج و خراج گیران و والیان بر هر کار و هر قوم - باشند و بنا بر دوم به معنای کسبه و خرید و فروش کنندگان است - چنان که در معنای ساعی گفته شده - و بر متولیان صدقات نیز اطلاق شده.

دوازدهم: برداشته شدن ملکه قناعت است از میان مردم - چه در خوراک و چه در لباس و غیره.

۱. سورة روم، آیه ۴۱.

۲. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۸. البتّه در آن جا آمده: إذا سعی به إليه.

۳. منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۱۱۹.

۴. المنجد، بخش لغات، ص ۵۶.

سیزدهم: بدگمان شدن مردم است در حق یکدیگر و بدبین شدن به همدیگر .

چهاردهم: متلاشی شدن سال ها . شاید کنایه از مرتب نبودن فصول آنهاست ، یا بی برکتی آنها - چنان که از بعضی از اخبار مستفاد می شود .

پانزدهم و شانزدهم: زیاد شدن درخت ها و کم شدن میوه هاست ؛ یعنی : با کثرت درختان میوه کم به وجود آید و برکت از اشجار و اثمار برداشته شود - چنان که از بعضی از آیات قرآنیّه و بسیاری از اخبار و احادیث مستفاد می شود .

هفدهم: گران شدن نرخ ها - چنان که از اخبار دیگر فهمیده می شود و اخبار آن بعضی قبلاً ذکر شده و بعض دیگر هم خواهد آمد و از آن جمله است : إذا کثر طعامکم ولا ترونها إلا بأغلی أسعارکم ، و نسخه دیگر : لم تروها - یعنی : وقتی که بسیار شد خوردنی های شما و ندیدید آن را مگر به گران ترین نرخ های خود .

هجدهم: وزیدن بادها - چنان که از اخبار دیگر نیز فهمیده می شود . وزیدن بادهای سخت در آخر الزمان که بسیاری از آن هلاک شوند و جمع کثیری را به دریا ریزد .

نوزدهم: واضح و برقرار شدن شرطهاست که شاید کنایه از مشروطه شدن ممالک اسلامی باشد و یا بسته شدن شرطها و پیمانها باشد در میان مسلمین و کفار .

بیستم: آشکار شدن عمل شنیع لواط است در مردم .

یست و یکم: نیکو دانستن مخالفت کردن با یکدیگر و تحسین کردن آن را ، یا مخالفت کردن در عهدها و وعده ها .

یست و دوم: به مضیقه و تنگی افتادن و تنگ شدن کسبها به بسته شدن راه های آن و کم شدن محل های طلب کسب .

یست و سوم: ادامه و استمرار داشتن هواها و میل ها و خواهش های نفسانیّه مردم در مشتیهات خود .

یست و چهارم: فحش دادن به پدران و مادران یکدیگر خوش طبعی ایشان شود .

یست و پنجم: ربا دادن و خوردن و معاملات ربوی در میانشان رواج گیرد و شایع شود .

یست و ششم: آشکار و زیاد شدن زنا .



- بیست و هفتم: ناراضی بودن مردم .
- بیست و هشتم: مصدر کار شدن و حکومت کردن مردمان نادان و سفیه .
- بیست و نهم: زیاد شدن خیانت و نادرستی در مردم و کم شدن امانت و درستی .
- سی ام: خودپسند شدن و تعریف کردن مردم از نفس خود و کار خود .
- سی و یکم: مشهور شدن جاهل و نادان به جهل و نادانی خود .
- سی و دوم: زینت کردن دیوارهای خانه‌ها به نقش و روغن مالی و الوان گوناگون - چنان که کاملاً در این زمان رواج دارد، حتی آن که به دهکده‌ها هم سرایت کرده .
- سی و سوم: بلند کردن ساختمان‌های کاخ‌ها و قصرها - چنان که در این زمان متعارف و مرسوم شده .
- سی و چهارم: باطل را حق دانستن و حق را باطل .
- سی و پنجم: دروغ را راست دانستن و راست را دروغ .
- سی و ششم: صحیح‌العمل را عاجز و ناتوان دانستن .
- سی و هفتم: ملامت و نکوهش را عقل دانند .
- سی و هشتم: گمراهی را هدایت و هدایت را گمراهی دانند .
- سی و نهم: دلیل آوردن را کوری و سکوت کردن را نادانی و علم را جهالت دانند .
- چهلیم: بسیار شدن آیات؛ یعنی: زیاد ظاهر شدن آیت‌های زمینی و آسمانی - از صاعقه‌ها و بادهای سخت و باران و برف و تگرگ‌های هلاک کننده و سیل‌های خراب کننده و زلزله‌ها و زمین لرزه‌ها و آتش فشانی‌ها و امثال اینها .
- چهل و یکم: پی در پی ظاهر شدن علامات و آثار .
- چهل و دوم: گمان‌های بی حقیقت به همدیگر بردن و به پندار سخن گفتن .
- چهل و سوم: دور زدن آسیای مرگ بر سر مردم - یعنی: زیاد شدن مرگ‌های عمومی بواسطه امراض یا گرسنگی و نحو اینها .
- چهل و چهارم: کور شدن چشم‌های دل از دیدن حقایق - یعنی: مردم ظاهر بین شوند و حقیقت بین نباشند .

- چهل و پنجم: غالب شدن کارهای زشت بر کارهای خوب .
- چهل و ششم: زیاد شدن تجارت ها .
- چهل و هفتم: نیکو دانستن و تحسین کردن کارهای باطل .
- چهل و هشتم: هدیه دادن نفس های خود را به یکدیگر برای شهوت و فجور .
- چهل و نهم: سست و آسان گرفتن کارهای مشکل .
- پنجاهم: سوار شدن بر پوست های پلنگان . شاید اشاره باشد به زین های بعضی از اتومبیل ها و سیارات که از پوست های پلنگان ساخته شده و در میان بعضی از مترفین<sup>۱</sup> رجال و اعیان متداول شده .
- پنجاه و یکم: خوردن خوردنی های خوبی که مخصوص برای خود تهیه می کنند که در دسترس عامه نیست و دیگران از آن محروم اند .
- پنجاه و دوم: اختیار کردن دنیا را بر آخرت .
- پنجاه و سوم: رفتن رحم از دل ها .
- پنجاه و چهارم: عمومیت پیدا کردن فساد در میان مردم .
- پنجاه و پنجم: قرآن را ملعبه و بازیچه خود قرار دادن .
- پنجاه و ششم: مال خدا را ندادن و برای خود دولت دانستن .
- پنجاه و هفتم: اسم شراب و مسکرات را تغییر دادن و به نام نبید و غیره حلال دانستن و خوردن .
- پنجاه و هشتم: حلال دانستن موافقت کردن فروشنده را به آنچه که می فروشد در مدح کردن وقت فروختن آن ، یا در حالی که مشتری نیست قیمت آن چیز را زیاد کند تا سبب شود که دیگری به بهای زیادتر از بهای آن بخرد ، یا برای این که خریدار از خرید چیزی میل کند به خرید چیزی دیگری به صدقه دادن .
- پنجاه و نهم: حلال کردن ربا را به نام خرید و فروش .

۱. مترف: ثروتمند طغیان گر .

شصتم: گرفتن رشوه برای حکم کردن .  
 شصت و یکم: اکتفا کردن مردها به مردها و زنها به زنها در فجور .  
 شصت و دوم: فخر و مباهات کردن به یکدیگر به معصیت و تکبر کردن و دلها را  
 کبر گرفتن .  
 شصت و سوم: جور و ستم کردن پادشاهان .  
 شصت و چهارم: سفیه و نادان شدن مردمان .  
 شصت و پنجم: سالم نماندن دینی برای اهل هر دین مگر به فرار کردن از میان مردم  
 از کوهی به کوهی و دره‌ای به دره‌ای .  
 شصت و ششم: باقی نماندن از اسلام مگر اسمی .  
 شصت و هفتم: مندرس و کهنه شدن قرآن در دلها تا این که جز نقش و رسمی از آن  
 باقی نماند . می خوانند آن را ، ولی از استخوانهای گردن هاشان تجاوز نکند و ندانند  
 احکامی را که در آن است و نه آیات وعده‌های ثواب و بیم‌های عقاب و خوف و رجا  
 و ناسخ و منسوخ آن را .  
 شصت و هشتم: آباد شدن مسجدها و خراب شدن دلها از ایمان .  
 شصت و نهم: بدترین خلق خدا بودن علما و دانشمندانشان و شروع شدن فتنه از  
 ایشان و برگشت آن به خود ایشان .  
 هفتادم: رفتن خیر و اهل خیر از میان مردم .  
 هفتاد و یکم: باقی ماندن شرّ و اهل شر در میان مردم .  
 هفتاد و دوم: تغییر کردن حالهای مردم بطوری که خدا اعتنایی به کارهای ایشان نکند .  
 هفتاد و سوم: محبت دینار و درهم در دل گرفتن مردمان تا اندازه‌ای که ثروتمند در  
 پیش خود و در دل خود حدیث از فقر کند .

#### حدیث دویست و هفتم

مسامرة الأبرار ، جزء اول ، صفحه ۱۴۳ ، در ذکر خراب شدن شهرهایی که در آخر الزمان

است از حدیقه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّ مِصْرَ أَمِنَتْ مِنَ الْخَرَابِ حَتَّى تَخْرُبَ الْبَصْرَةَ، ثُمَّ ذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ خَرَابَ الْبَصْرَةِ مِنَ الْعِرَاقِ، وَخَرَابَ مِصْرَ مِنْ جِفَافِ النَّيْلِ، وَخَرَابَ مَكَّةَ مِنَ الْحَبْشَةِ، وَخَرَابَ الْمَدِينَةَ مِنَ السَّيْلِ، وَخَرَابَ الْيَمَنَ مِنَ الْجِرَادِ، وَخَرَابَ الْأَبْلَةَ<sup>۱</sup> مِنَ الْحِصَارِ، وَخَرَابَ فَارِسَ مِنَ الصَّعَالِيكِ مِنَ الدَّيْلِمِ، وَخَرَابَ الدَّيْلِمِ مِنَ الْأَرْمَنِ، وَخَرَابَ الْأَرْمَنِ مِنَ الْجَزْرِ، وَخَرَابَ الْجَزْرِ مِنَ التُّرْكِ، وَخَرَابَ التُّرْكِ مِنَ الصَّوَاعِقِ، وَخَرَابَ السَّنَدِ مِنَ الْهِنْدِ، وَخَرَابَ الْهِنْدِ مِنَ الصِّينِ، وَخَرَابَ الصِّينِ مِنَ الرَّمْلِ، وَخَرَابَ الْحَبْشَةِ مِنَ الرَّجْفَةِ، وَخَرَابَ الزُّورَاءِ مِنَ السَّفِيَانِيِّ، وَخَرَابَ الرُّوحَاءِ مِنَ الْخَسْفِ، وَخَرَابَ الْعِرَاقِ مِنَ الْقَحْطِ<sup>۲</sup>؛

یعنی: بدرستی که مصر ایمن است از خراب شدن تا این که بصره خراب شود. پس یاد فرمود آن حضرت ﷺ که خراب شدن بصره از عراق است و خراب شدن مصر از خشک شدن رود نیل است و خراب شدن مکه از حبشه است و خراب شدن مدینه از سیل است و خراب شدن یمن از ملخ است و خراب شدن ابله - که موضعی است نزدیک بصره - از حصار است - که آن مرکز ناحیه‌ای است از بخارا که ساکنین آن ترک‌های مغول هستند و از بکستان که در آخرالزمان به بصره خواهند آمد و فتنه ایشان شدید خواهد شد - و خراب شدن فارس از فقرا و گدایان و بینوایان دیلم است - که ساکنین جبال گیلان و مازندران در سمت شمال قزوین واقع است و یا بنا بر قولی از طایفه بختیاری باشند - و خراب دیلم از ارمن است و خراب ارمن از جزر است - که آن جزیره‌ای است بین دجله و فرات و جزری به آن منسوب است - و خراب جزر از ترک خواهد بود و خراب ترک از صواعق است - که مراد یا صاعقه‌های آسمانی است یا صاعقه‌های ناشیه از آلاتی است که به دست بشر ساخته شده باشد؛ از قبیل بمب‌ها و آلات منفجره - و خرابی سند از هند است و خرابی هند از چین و خرابی چین از رمل و خرابی حبشه از زمین لرزه و خرابی بغداد از سفیانی و خرابی روحا به فرورفتن به زمین

۱. در مصدر: (الآیلة).

۲. مسامرة الأبرار ومحاضرة الأخیار، ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۱، ونیز ر.ک: فیض القدر، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۲۸۰۳.

و آن موضعی است میان مکه و مدینه که سی یا چهل میل به مدینه فاصله دارد، یا محلی است از مضافات رحبه، یا نام شهری است - و خرابی عراق از قحطی خواهد بود.

### حدیث دویست و هشتم

صحیح ترمذی، جزء نهم، طبع اول در مطبعه صاوی مصر، کتاب «أبواب الفتن»، صفحه ۴۵، قال رسول الله ﷺ:

إذا فسد أهل الشام، فلا خير فيكم. لاتزال طائفة من أمتي منصورين، لا يضرهم من خذلهم حتى تقوم الساعة؛<sup>۱</sup>

یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ: زمانی که فاسد شدند اهل شام، پس هیچ خیری در شما نیست. همیشه طایفه‌ای از امت من یاری شدگان‌اند. ضرر نمی‌رساند ایشان را کسی که خوار کند ایشان را تا وقتی که برپا شود قیامت صغرا.

### حدیث دویست و نهم

صحیح ترمذی، همان جزء و همان کتاب، باب «ما جاء ستكون فتن»، صفحه ۵۰، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

تكون بين يدي الساعة فتن كقطع الليل المظلم. يصبح الرجل فيها مؤمناً ويمسي كافراً، ويمسي مؤمناً ويصبح كافراً. يبيع أقوام دينهم بعرض من الدنيا؛<sup>۲</sup>

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۸، ح ۲۲۸۷، و نیز ر. ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۱۴۵؛ مسند ابن الجعد، ص ۱۶۶؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱، ص ۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۳۶ و ج ۵، ص ۳۴-۳۵؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۹۰۳، ح ۱۷۲۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴-۵، ح ۶؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۸، ح ۲۲۸۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۶۱ و ج ۱۵، ص ۲۴۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۹، ص ۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۳۰۵-۳۰۶؛ أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۰۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۲۱ و ج ۳، ص ۱۱۲؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۶۶، ح ۳۴۵۰۴ و ۳۴۵۰۵ و ج ۱۲، ص ۲۸۴-۲۸۵، ح ۳۵۰۵۸.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۰-۳۳۱، ح ۲۲۹۳، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۹۳، ح ۱۳؛

یعنی: می باشد در پیش روی قیامت صغرافتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تیره کننده‌ای که صبح می‌کند مرد در آن در حالتی که مؤمن است و شب می‌کند در حالتی که کافر است و شب می‌کند در حالتی که مؤمن است و صبح می‌کند در حالتی که کافر است. می‌فروشند گروه‌هایی دین خود را به چیزی از متاع دنیا.

### حدیث دویست و دهم

صحیح ترمذی، همان جزء و همان کتاب، باب «ما جاء في الهرج»، صفحه ۵۴، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِذَا وُضِعَ السِّيفُ فِي أُمَّتِي، لَمْ يَرْفَعْ عَنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛<sup>۱</sup>

یعنی: وقتی که شمشیر در امت من گذارده شد، برداشته نخواهد شد تا روز قیامت. مراد قیامت صغراست.

### حدیث دویست و یازدهم

صحیح ترمذی، همان جزء و همان کتاب و همان باب، صفحه ۵۷، از آن حضرت

۱. مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۴۴۱: کتاب الفتن، ص ۱۵: معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۶۵: مسند شامیین، ج ۳، ص ۳۱۲، ح ۲۳۷۰: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۲۵ و ج ۴، ص ۴۲۸-۴۲۹: تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۴۰۶: أسد الغابة، ج ۳، ص ۳۷: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۰۹: إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۳۴: الجامع الصغير، ج ۲، ص ۴۶۹، ح ۷۷۱۲: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۴۲ و ۱۶۷: كنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۷، ح ۳۰۸۹۳ و ص ۱۵۷، ح ۳۱۰۱۹ و ۳۱۰۲۰ و ص ۲۵۴، ح ۳۱۴۲۷ و ج ۱۴، ص ۲۱۵، ح ۳۸۴۴۷. ۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۲، ح ۲۲۹۸، و نیز ر.ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۱۳۳: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۳ و ج ۵، ص ۲۸۴: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۴، ضمن حدیث ۳۹۵۲: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۲، ضمن حدیث ۴۲۵۲: آحاد و مثانی، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۴۵۷: مسند بزّار، ج ۸، ص ۴۱۳-۴۱۴. ۲. ضمن حدیث ۳۴۸۷: جامع البیان، ج ۷، ص ۲۹۱، ح ۱۰۴۱۵: صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۴۳۱ و ج ۱۶، ص ۲۲۱، ضمن حدیث ۷۲۲۷: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۴۹: دلانل النبوة، ج ۶، ص ۵۲۷: مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۹ و ج ۷، ص ۲۲۱: إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۲: الدرّ الثمثور، ج ۳، ص ۱۷ و ۱۹: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۳۸: كنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۳، ح ۳۰۸۷۰ و ص ۲۴۰، ضمن حدیث ۳۱۳۷۶.

[روایت کرده] که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى لا يقال في الأرض: الله، الله؛<sup>۱</sup>

یعنی: برپا نشود قیامت تا این که گفته نشود در روی زمین: الله، الله.

کنایه از غربت اسلام و ذلت مسلمین است.

### حدیث دویست و دوازدهم

صحیح ترمذی، در همان جزء و همان کتاب، صفحه ۵۷، از آن حضرت روایت کرده

که فرمود:

تقیء الأرض أفلاذ كبدها أمثال الأسطوان من الذهب والفضة. قال: فيجيء السارق

فيقول: في مثل هذا قُطعت يدي، ويجيء القاتل فيقول: في هذا قتلتُ، ويجيء القاطع

فيقول: في هذا قطعت رحمي، ثم يدعونهم فلا يأخذون منه شيئاً؛<sup>۲</sup>

یعنی: بالا می آورد زمین پاره های جگر خود را مانند ستون ها از طلا و نقره.

فرمود: پس می آید دزد و می گوید: در مانند اینها بریده می شد دست من، و می آید

قاتل و می گوید: برای مانند اینها کشته می شدم، و می آید قطع کننده رحم و می گوید:

برای مانند اینها قطع رحم می کردم. پس آنها را می گذارند و چیزی از آن رانمی گیرند.

شاید اشاره به زمان قیام حضرت است که زمین برکات خود را ظاهر می کند و مردم

بی نیاز می شوند و طلا و نقره پیش آنها قیمتی ندارد.

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۳، ح ۲۳۰۳، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۷ و ۲۰۱ و... صحیح مسلم،

ج ۱، ص ۹۱؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۲۳۴، ح ۳۵۲۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۶۳؛ مستدرک حاکم،

ج ۴، ص ۴۹۴-۴۹۵؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۲۶۴، ح ۲۱۱۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۳۱؛

الجامع الصغير، ج ۲، ص ۷۴۳، ح ۹۸۴۹؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۹؛ کنز العمال، ج ۱۴،

ص ۲۲۲، ح ۳۸۴۸۵ و ج ۱۴، ص ۲۴۳، ح ۳۸۵۷۲؛ ینایع المودّة، ج ۳، ص ۲۱۴.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۴، ح ۲۳۰۶، ونیز ر. ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۸۴-۸۵؛ مسند ابی یعلی،

ج ۱۱، ص ۳۲، ح ۶۱۷۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۹۰؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۴؛ الجمع بین

الصحیحین، ج ۳، ص ۲۹۸، ح ۲۶۸۹؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۳۸۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۳۰، ص ۲۰۹.

### حدیث دویست و سیزدهم

صحیح ترمذی، در همان صفحه از آن حضرت است که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يكون أسعد الناس بالدنيا لُكع بن لُكع؛<sup>۱</sup>

یعنی: برپا نشود قیامت صغرا تا این که بوده باشد خوشبخت ترین مردم به سبب مال و ریاست دنیا بی دین پسر بی دین.

لُكع - بر وزن صُرَد - : ناکس و فرومایه و دروغگو و فریبنده و بی دین.

### حدیث دویست و چهاردهم

صحیح ترمذی، در همان جزء و همان کتاب در باب «ما جاء في علامة حلول المسخ والخسف»، صفحه ۵۹، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا اتخذ الفیء دُولاً، والأمانة مغنماً، والزكاة مغرمًا، وتُعلم لغير الدين، وأطاع الرجل امرأته، وعقَّ أمه، وأدنى صديقه، وأقصى أباه، وظهرت الأصوات في المساجد، وساد القبيلة فاسقهم، وكان زعيمُ القوم أرذلهم، وأكرمَ الرجل مخافةً شره، وظهرت القينات والمعازف، وشربت الخمر، ولعنَ آخرُ هذه الأمة أولها، فارتقبوا عند ذلك ريحاً حمراء وزلزلةً وخسفاً ومسحاً وقذفاً وآياتٍ تتابعُ كنظامِ بالٍ قُطِعَ سلکُه فتتابع؛<sup>۲</sup>

یعنی: وقتی که خاصه خدا و رسول و دولت گرفته شد و امانت مردم غنیمت شمرده شد و زکات دادن ضرر دانسته شد و علم برای غیر دین یاد گرفته شد و اطاعت

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۴، ح ۲۳۰۵، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۹؛ کتاب الفتن، ص ۱۱۶؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۱، ص ۱۹۷ و ج ۸، ص ۲۸۲؛ معجم کبیر، ج ۲۳، ص ۳۱۴؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۳۹۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۵؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۸۳؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۷۵۲۸ و ص ۷۴۳، ح ۹۸۵۱؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۹-۲۰۰؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۱، ح ۳۸۴۷۵ و ۳۸۴۷۶ و ص ۲۴۳، ح ۳۸۵۳۱.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۵، ح ۲۳۰۸، و نیز ر. ک: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۶-۲۷۷، ح ۳۸۷۱۴.



کرد مرد زن خود را و نافرمانی کرد مادر خود را و نزدیک به خود کرد رفیق خود را و از خود دور کرد پدر خود را و صداها در مسجدها بلند شد و فاسق قبیله بزرگ و رئیس قبیله شد و ریاست قوم با پست و رذل ترین قوم شد و مرد از ترس شتر او اکرام کرده شد و زن های خواننده و سازنده و نوازنده و اقسام ساز و نواها آشکارا شد و شراب ها آشامیده شد و پسینیان امت پیشینیان خود را لعنت کردند، پس انتظار بکشید در آن وقت باد سرخی را و زلزله و به زمین فرورفتن و سنگ باریدن و نشانه های پی در پی را که مانند مَهره های فکیده در ریسمانی که ریسمانش گسیخته شود، پس پی در پی بریزد.

#### حدیث دویست و پانزدهم

صحیح ترمذی، در همان جزء و همان کتاب، باب «ما جاء في المهدي»، صفحه ۷۴، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي؛<sup>۱</sup>

یعنی: نرو د دنیا تا این که مالک عرب شود مردی از خانواده من که موافق اسم است اسم او با اسم من.

#### حدیث دویست و شانزدهم

صحیح ترمذی، در همان جزء و همان کتاب، باب «ما جاء في الدجال»، صفحه ۸۰،

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۳، ح ۲۳۱۳، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۶-۳۷۷ و ۴۳۰ و ۴۴۸؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۰، ذیل حدیث ۴۲۸۲؛ مسند بزّار، ج ۵، ص ۲۰۴، ح ۱۸۰۴؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۰، ص ۱۳۴-۱۳۵، ح ۱۰۲۱۸ و ۱۰۲۲۳؛ بشارة المصطفی ﷺ، ص ۴۳۴؛ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ﷺ، ص ۴۸۳؛ الدرّ النظیم، ص ۷۵۴؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۷۶؛ معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول ﷺ، ص ۱۸۹؛ الفصول المهمّة فی معرفة الأئمّة، ج ۲، ص ۱۱۰۷؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۷۲؛ ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۵۶، ح ۶ و ص ۲۶۲، ح ۸ و ص ۲۶۸، ح ۲۸؛ غایة العرام، ج ۷، ص ۸۵ و ص ۹۲ و...؛ إلزام الناصب ج ۱، ص ۱۵۲.

از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لم يكن نبي بعد نوح إلا قد أُنذر الدجالَ قومه، وإني أُنذركموه؛<sup>۱</sup>

یعنی: نبود پیغمبری بعد از نوح مگر آن که ترسانید قوم خود را از دجال و من هم می ترسانم شما را از او.

### حدیث دویست و هفدهم

صحیح ترمذی، همان جزء و همان کتاب، صفحه ۹۰، از آن حضرت [روایت کرده] که فرمود:

الدجال يخرج من أرض بالمشرق يقال لها خراسان. يتبعه أقوام كأنّ وجوههم المِجانّ المطرقة؛<sup>۲</sup>

یعنی: دجال بیرون می آید از زمینی در مشرق که آن را خراسان گویند و پیروی کنند او را گروه‌هایی که گویا روهای ایشان مانند سپرهای دو طبقه است.

مِجانّ: جمع مِجَنّ است و آن به معنی سپر است.

و مُطْرَقَة: بر وزن مُفْعَلَة است از باب افعال - به ضمّ میم و سکون فا و فتح عین و لام. از معرّی نقل شده که آن مخففه است. گفته می‌شود: طارقت النعل إذا جعلت جلدًا علی جلد. اشاره است بر غلظت روهای آنها.

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۴، ح ۲۳۳۵، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۸، ص ۶۴۹، ح ۲۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۵؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۳ و ج ۷، ص ۱۱۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۴۷۵۶؛ مسند بزّار، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۱۲۸۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۱۷۹-۱۸۰، ح ۸۷۵ و ص ۳۳۲، ح ۱۰۷۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۴ و ۱۸۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۱۷۴، مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۴۲ و....

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۲۳۳۸، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۳-۱۳۵۴، ح ۴۰۷۲؛ مسند بزّار، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۳، ح ۴۷ و ص ۱۹۸، ح ۴۷؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹-۴۰، ح ۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۸۳-۸۴، ح ۵۱۹۸ و ج ۱۴، ص ۶۸، ح ۷۴۱۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۵۱۲، ح ۸۹۲۶؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۵۴، ح ۴۲۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۹۹، ح ۳۸۷۵۰.

## حدیث دویست و هیجدهم

صحیح ترمذی، همان جزء و همان کتاب، صفحه ۹۲، از نواس بن سَمعان کلابی روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ ذکر کرد دَجَالَ را یک روز صبحگاه. پس صدای خود را آهسته و بلند می کرد بنحوی که ما گمان کردیم که او - یعنی: دَجَالَ - در میان نخل های خرماست. پس، از نزد پیغمبر منصرف شدیم و باز برگشتیم به خدمت او. پس آن جناب دانست که ما برای چه برگشته ایم. فرمود: چکار دارید؟ گفتیم: یا رسول الله! دَجَالَ را یاد فرمودی در وقت صبحگاه و وقت ذکر کردن صدای خود را آهسته و بلند می کردی بنحوی که ما گمان کردیم در میان درخت های خرماست. فرمود: غیر دَجَالَ بود و از او می ترسم بر شما. اگر بیرون آید و من در میان شما باشم، من با او محاجّه می کنم غیر از شما.

و إن یخرج ولست فیکم فامرؤ حجیج نفسه، والله خلیفتی علی کلّ مسلم. إنّه شابّ قَطَط عینه قائمه شبیه بعبد العزّی بن قطن. فمن رآه منکم، فلیقرأ فواتح سورۃ أصحاب الکهف. قال: یخرج ما بین الشام والعراق، فعاث یمیناً وشمالاً. یا عباد الله، البثوا. قال: قلنا: یا رسول الله، وما لبثه فی الأرض؟ قال: أربعین يوماً، یوم کسّنه و یوم کشره و یوم کجمّعه و سائر آیامه کآیامکم.

قال: قلنا: یا رسول الله، أ رأیت الیوم الذی کالسّنه، أ تکفینا فیهِ صلاة یوم؟ قال: لا، ولكن اقدروا له. قلنا: یا رسول الله، فما سرعته فی الأرض؟ قال: کالغیث، استدبرته الریح، فیأتی القوم فیدعوهم فیکذبونه ویردّون علیه قوله، فینصرف عنهم، فتبعه أموالهم، ویصبحون لیس بأیدیهم شیء، ثمّ یأتی القوم فیدعوهم، فیستجیبون له ویصدّقونه، فیأمر السماء أن تمطرَ فتمطر، ویأمر الأرض أن تُنبِت فتنبِت، فتروح علیهم سارحتهم کأطول ما کانت، وأمدّه خواصر، وأدرّه ضروعاً.

قال: ثمّ یأتی الخریبه، فیقول لها: اخرجی کنوزک، فینصرف منها فیتبعه کیعاسیب النحل، ثمّ یدعو رجلاً شابّاً ممتلئاً شباباً، فیضربه بالسیف فیقطعہ جزلتین، ثمّ یدعوه فیقبل یتهلّل

وجبهه يضحك، فبينما هو كذلك إذ هبط عيسى بن مريم عليه السلام بشرقي دمشق عند المنارة البيضاء بين مهرودتين واضعاً يديه على أجنحة ملكين. إذا طأطأ رأسه قطر، وإذا رفعه تحدر منه جمان كاللؤلؤ.

قال: ولا يجد ريح نفسه - يعني: أحد - إلا مات، وريح نفسه منتهى بصره. قال: فيطلبه حتى يدركه بباب لُد فيقتله. قال: فيلبث كذلك ما شاء الله. قال: ثم يوحى الله إليه أن: حرّز عبادي إلى الطور؛ فإني قد أنزلت عبداً لي لا يدان لأحد بقتالهم. قال: ويبعث الله يأجوج ومأجوج وهم كما قال الله: ﴿ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴾<sup>١</sup>.

قال: فيمرّ أولهم ببحيرة الطبرية، فيشرب ما فيها، ثم يمرّ بها آخرهم فيقول: لقد كان بهذه مرّة ماء، ثم ينيرون حتى ينتهوا إلى جبل بيت [ال] مقدس، فيقولون: لقد قتلنا من في الأرض. هلمّ فلنقتل من في السماء، فيرمون بنشابهم إلى السماء، فيردّ الله عليهم نشابهم محمراً دماً، ويحاصر عيسى بن مريم وأصحابه حتى يكون رأس الثور يومئذ خيراً لأحدهم من مائة دينار لأحدكم اليوم.

قال: فيرغب عيسى بن مريم إلى الله وأصحابه. قال: فيرسل الله إليهم النعف في رقابهم، فيصبحون فرسي موتى كموت نفس واحدة. قال: ويهبط عيسى وأصحابه، فلا يجد موضع شبر إلا وقد ملأته زهمتهم ومنتهم ودمأؤهم. قال: فيرغب عيسى إلى الله وأصحابه. قال: فيرسل الله عليهم طيراً كأعناق البخت. قال: فتحملهم فتطرحهم بالمهل، ويستوقد المسلمون من قسيّهم ونشابهم وجعابهم سبع سنين.

قال: ويرسل الله عليهم مطراً لا يكن منه بيت وبر ولا مدر. قال: فيغسل الأرض فيتركها كالزئفة. قال: ثم يقال للأرض: اخرجي ثمرتك وردّي بركتك، فيومئذ تاكل العصابة من الرمانة، ويستظلون بقحفها، ويبارك في الرسل حتى إنّ الفئام من الناس ليكتفون باللحمة من الإبل، وإنّ القبيلة ليكتفون باللحمة من البقر، وإنّ الفخذ ليكتفون باللحمة من الغنم، فبينما هم كذلك إذ بعث الله ريحاً فقبضت روح كل مؤمن، ويبقى سائر الناس

١. سورة انبياء، آية ٩٦.

یتهارجون كما تهازجُ الحمر، فعليهم تقوم الساعة<sup>۱</sup>.

مؤلف ناچیز گوید:

پیش از این که شروع در ترجمه این خبر شود لازم دانستم در موضوع دجال مقداری عنان قلم راست کنم و بقدری که در این جا مقتضی است بسط کلام دهم و غبار بعض از شبها را مرتفع نمایم و از خداوند متعال شرح صدر می طلبم و از باطن ولایت کلیه برای تشریح مطلب مدد می طلبم.

بدان که داستان دجال داستان بسیار بزرگی است و اصل قضیه او مسلم و مستفیض، بلکه از متواترات نزد مسلمانان است نزد خاصه و عامه، و خروج آن در آخر زمان از علامات حتمیه شمرده شده، الا این که مردد بین قیامت صغراست که عبارت از ظهور حضرت بقیه الله - ارواح العالمین له الفداء - باشد و قیامت کبرا، و به مفاد اخبار و احادیث بسیار که از فریقین روایت شده از زمان نوح پیغمبر - علی نبینا و آله و علیه السلام - هر پیغمبری قوم خود را از فتنه دجال ترسانیده، تا زمان خاتم الانبیاء ﷺ، و آن حضرت بیشتر از انبیای سلف در تشریح حالات و صفات او بسط کلام داده، و فتنه آن ملعون فتنه بسیار بزرگ و خارق عادت غریب و عجیبی است و به این جهت بسیاری از تحمل دیدن و شنیدن اخبار و اوصاف آن گریزان و حمل بر افسانه و دروغ می کنند. غافل از آن که بیهوده سخن به این درازی نیست و اگر آیت بزرگ و خارق عادت نبود، این قدرها در شرح حالات و اوصاف و اطوار و حرکات او تأکید نمی شد و بطور عادی مانند سایر امور عادیه تلقی می شد.

پس بمجرد این که عقول جزئیة نتواند تحمل کند کیفیت و چگونگی حالات

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۴۶-۲۴۹، ح ۲۳۴۱، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۸۱-۱۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۶-۱۳۵۹، ح ۴۰۷۵؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۸-۳۱۹، ح ۴۳۲۱؛ کتاب الفتن، ص ۳۱۵-۳۱۶؛ سنن کبری نسایی، ج ۶، ص ۲۳۵، ح ۱۰۷۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۹۲-۴۹۴؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۵۲۴-۵۲۶، ح ۳۰۸۲؛ أسد الغابة، ج ۵، ص ۴۵؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۸۵-۲۸۸، ح ۲۸۷۴۰ و ص ۲۹۲-۲۹۶، ح ۲۸۷۴۲.

و اوصاف او را، نباید مبادرت در انکار کند، خصوصاً وقتی که صادق مصدق خبر داده باشد. چنان که بسیار بسیار از امور مادیّه و معنویّه است که حقیقت آنها مجهول مانده، ولی طوری است که انکار هم نمی توان کرد و بسا از حقایقی هم که بر پیشینیان مجهول بوده و به مرور زمان متدرّجاً فهمیده و ظاهر شده.

بزرگان گفته اند: کَلَّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ فَذَرَهُ فِي بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ؛<sup>۱</sup> یعنی: هر چه به گوش تو خورد، آن را در بقعه امکان گذار. باشد که روزی بیاید که حقیقت آن ظاهر گردد و انکار کننده مورد ملامت واقع شود.

و اما لفظ دَجَال مشتقّ از «دَجَل» است - به معنای دروغ گفتن و فریب دادن و سوزانیدن و گرد هم آوردن و بریدن و پیمودن قطعات زمین -، و یا آن که از «دَجَلٌ تَدَجِيلاً» - به معنای پوشانیدن و تذهیب کردن و تمویه کردن به باطل - است، یا از «دَجَالَة» است - به معنای رفقه عظیمه -، یا از «دَجَال» است - بر وزن سَحَاب، به معنای سرگین و «دَجَلُ النَّاسِ» به معنای مردمان فرمایه -، و همه این معانی و اطلاقات به اعتباراتی در حقّ دَجَال لعین راست، و دَجَال مبالغه است در حقّ کسی که این معانی در حقّ او صادق آید، و آن دَجَال اکبر است که وعده خروج او در آخر الزمان داده شد و اوست بسیار فریبنده و تلبیس کننده و دروغ گوینده و باطلی است لباس حق بر خود پوشاننده و اوست مسیح کذاب و مسیح مرتاب و دَجَال لقب اوست.

و اما نام او و نام پدر او صاید پسر صید است، یا بعکس - چنان که از بسیاری از اخبار خاصّه و عامّه مستفاد می شود -، و در صحیح ترمذی در کتاب فتن، از رسول خدا ﷺ روایتی کرده که ترجمه آن این است که: پدر و مادر دَجَال سی سال بود که فرزندی نداشتند و فرزند نمی آوردند، تا آن که پس از سی سال پسری آوردند دارای یک چشم و او ضرر زننده ترین همه چیزها بود و منفعت او کمتر از هر چیز، و از صفات او این بود که چشمش به خواب می رفت، اما دلش بیدار بود. پدر او مرد دراز بالا و سبک

۱. اشارات و تنبیهات، ص ۳۹۱.

گوشت بود و بینی او مانند منقار مرغ و مادرش دراز بالا. جثه بزرگ پهن و پستان‌های بزرگ داشت و دست‌های او دراز بود.

ابوبکره می‌گوید: شنیدیم مولودی در یهود در مدینه متولد شده. من با زبیر بن العوام رفتیم و بر پدر و مادر او وارد شدیم. همان صفاتی که پیغمبر ﷺ در پدر و مادر او فرمود، به همان صفات پدر و مادر او را دیدیم. پس، از ایشان سؤال کردیم که: آیا فرزندی دارید؟ گفتند: سی سال بود که فرزندی برای ما نمی‌شد و اکنون فرزندی آورده‌ایم که ضرر آن از هر چیزی زیادتر و نفعش کمتر است. وقتی که می‌خواست خوابش را می‌روید، ولی دلش بیدار است. پس بیرون آمدیم از نزد ایشان. دیدیم آن پسر در آفتاب افتاده در قطیفه‌ای که از برای او بود و با خود همه‌ای داشت. پس قطیفه را از روی خود عقب کرد و گفت: چه می‌گویید؟ گفتیم: آیا شنیدی که ما چه گفتیم؟ گفت: آری، چشم‌های من خواب می‌رود، اما دل من نمی‌خوابد.<sup>۱</sup> و نیز در صحیح ترمذی در همان جزء در ابواب فتن، از ابی سعید روایت کرده آنچه را که ترجمه آن این است: می‌گوید: با من همراه شد ابن صائد - یعنی: دجال -، یا حج می‌گزاردیم یا عمره. پس مردم رفتند و من و ابن صائد با هم باقی ماندیم. چون خود را تنها با او دیدم، از ترس او می‌لرزیدم و وحشت داشتم از او؛ از جهت آنچه که مردم در حق او می‌گفتند. پس وقتی که وارد شدیم، به او گفتم: متاع خود را بگذار در نزد این درخت. گفت: پس چشم انداخت به گوسفندی و قدحی برداشت و رفت که شیر بدوشد. پس شیر آورد در نزد من و گفت: ای اباسعید! بیاشام، و من کراحت داشتم که بیاشامم از دست او چیزی را؛ به جهت آنچه که مردم در حق او می‌گفتند. پس به او گفتم: این روز گرم است و من کراحت دارم در آن آشامیدن شیر را. گفت: ای اباسعید! هم بر این است که ریسمانی بگیرم و آن را به درختی ببندم و خود را خفه کنم؛ بواسطه آنچه که مردم در حق من می‌گویند. آیا دیده‌ای کسی را که امر من بر او مخفی

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۵-۳۵۴، ح ۲۳۵۰، و نیز ر. ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۱۱۶؛ مسند احمد،

ج ۵، ص ۴۹-۵۰؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۹۶، ح ۳۶۲۸.

باشد؟ پس هرگز بر شما مخفی نیست. آیا شما داناتر به اخبار رسول الله نیستید، ای گروه انصار؟ آیا نفرمود رسول خدا ﷺ که: او - یعنی: ابن صایده - کافر است و حال آن که من مسلمانم؟ آیا نگفت رسول خدا ﷺ که: او عقیم است، اولادی برای او نمی شود، و حال آن که من پسری در مدینه باقی گذارده ام؟ آیا نگفت رسول خدا ﷺ که: داخل نمی شود - یا حلال نیست از برای او - مکه و مدینه؟ آیا من اهل مدینه نیستم؟ و آیا نه این است که من اکنون با تو به مکه آمدم؟ این قدر دلیل آورد که من گفتم: دروغ بر او بسته شده. پس گفت: ای ابوسعید! به ذات خدا قسم است که هر آینه خبر می دهم تو را خبر دادنی از روی حق و راستی. به ذات خدا قسم، من هر آینه می شناسم او را و می شناسم پدر او را و می شناسم که الآن در کجاست از زمین. پس گفتم: هلاکت باد سایر روزها.<sup>۱</sup>

و نیز در صحیح ترمذی در همان جزء و همان کتاب از ابی سعید روایت کرده که: ملاقات کرد رسول خدا ﷺ ابن صائد - یعنی: دجال - را در بعضی از کوچه های مدینه. پس او را نگاهداشت و او پسری بود یهودی و گیسو داشت و با او بود ابوبکر و عمر. پس رسول خدا ﷺ به او فرمود: گواهی می دهی که من رسول خدایم؟ گفت: تو شهادت می دهی که من رسول خدایم؟ پس رسول خدا ﷺ فرمود: ایمان آوردم به خدا و ملائکه او و کتاب های او و پیغمبر های او و روز قیامت. فرمود پیغمبر ﷺ به او که: چه می بینی؟ گفت: عرشی می بینم بالای آب. فرمود: این عرش شیطان است روی دریا. فرمود: دیگر چه می بینی؟ گفت: می بینم یک راستگو و دو دروغگو - یا یک دروغگو و دو راستگو را. فرمود پیغمبر ﷺ که: اشتباه شده است بر او، پس دعوت کرد او را.<sup>۲</sup>

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۵۱-۲۵۲، ح ۲۳۴۷.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۵۳، ح ۲۳۴۹، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۵۶، ح ۵۵ و ص ۶۶۱، ح ۷۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۶۶ و ۹۷ و ۲۸۸؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۴۲۳-۴۲۴، ح ۱۲۲۰ و ص ۴۸۵، ح ۱۳۱۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۸۷؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۳۸۶، ح ۱۶۲۶ و ص ۴۷۸-۴۷۹، ح ۱۸۱۴ و....



و نیز در صحیح ترمذی در همان جزء و همان کتاب روایت کرده از ابن عمر که: رسول خدا ﷺ گذشت به ابن صیّاد با جمعی از اصحاب خود که در میان ایشان بود عمر بن الخطّاب و او بازی می کرد با بچه ها در نزد اطم بنی مغاله - یعنی: کوشک، یا قلعه سنگی، یا چهار طاق مسطح بنی مغاله - و او پسری بود بی شعور. پس حضرت به دست خود به پشت او زد و به او فرمود: شهادت می دهی که من فرستاده خدایم؟ پس ابن صیّاد به آن حضرت نگاهی کرد و گفت: شهادت می دهم که تو رسول اُمّیین هستی. پس ابن صیّاد به آن حضرت گفت که: تو شهادت می دهی که من فرستاده خدایم؟ حضرت فرمود: من ایمان آورده ام به خدا و پیغمبران او. پس پیغمبر فرمود به او که: چه می آید تو را؟ ابن صیّاد گفت: می آید مرا راستگویی و دروغگویی. پس پیغمبر فرمود: خلط شده برای تو امر. پس فرمود: من چیزی مخفی کردم برای تو، و حضرت در خاطر گرفته بود آیه شریفه: ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۱</sup> را برای او. پس ابن صیّاد گفت: آن دُخ است - یعنی: دخان. پس حضرت به او کلامی فرمود که سگ را به آن دور می کنند - که آن کلمه «اِحْسَاءُ» است؛ یعنی: چخ. هرگز از این حالی که داری بر نمی گردی. عمر عرض کرد: یا رسول الله! اذن می دهی گردن او را بزنم؟ حضرت فرمود: اگر بر حق باشد تو بر او تسلّط نداری، و اگر هم بر حق نباشد خیری در کشتن آن برای تو نیست.<sup>۲</sup>

و در صحیح مسلم، طبع مصر در مطبوعه محمد علی صبیح و اولاد او، در جزء هشتم، در کتاب فتن، باب ابن صیّاد، صفحه ۱۹۲، بعد از ذکر این خبر از سالم بن عبدالله روایت کرده که گفت: شنیدم از عبدالله بن عمر که گفت: بعد از آن رسول خدا ﷺ با ابی بن کعب انصاری رفتند به طرف نخلستانی که ابن صیّاد در آن جا بود، تا این که داخل

۱. سورة دخان، آیه ۱۰.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۵۲، ح ۲۳۴۸، و نیز ر.ک: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶-۹۷ و ج ۴، ص ۳۲ و ج ۷، ص ۱۱۳-۱۱۴؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۲-۱۹۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۴۳۲۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۸۷-۱۸۸؛ مسند شامیین، ج ۴، ص ۲۲۶، ح ۳۱۴۶ و....

شد رسول خدا ﷺ در آن نخلستان. پس حضرت چسبید به شاخه‌های نخل و گوش می‌داد که از ابن صیّاد چیزی بشنود پیش از آن که آن حضرت را ببیند و ابن صیّاد بر فراش خود تکیه داده بود در قطیفه‌ای که از برای او بود و با خود زمزمه می‌کرد. مادرش آن حضرت را دید که پشت شاخه‌های درخت پنهان شده. پس به ابن صیّاد گفت: ای صاف! - و صاف اسم او بود. این محمّد است پسر عبدالله. پس باد در بینی خود انداخت و صدایی کرد و ساکت شد. پس رسول خدا ﷺ فرمود: اگر مادرش او را به حال خود واگذارده بود، حقیقت حال خودش را بیان می‌کرد.<sup>۱</sup>

کمال الدین و تمام النعمه، تألیف محمّد بن الحسین بن بابویه الصدوق رحمتهما، در باب معمرین به سند خود از ابن عمر روایت کرده آنچه را که مضمونش این است که گفت: روزی رسول خدا ﷺ با اصحاب خود نماز صبح را بجا آورد، پس با اصحاب خود برخاست تا این که آمد درب خانه‌ای در مدینه. در را کوبید. پس زنی بیرون آمد. گفت: چه می‌خواهی، ای ابوالقاسم؟ پس رسول خدا فرمود: ای مادر عبدالله! اذن بده برای من بر عبدالله وارد شوم. گفت: یا ابوالقاسم! با عبدالله چکار داری؟ به خدا قسم او مخبّط و دیوانه است و لباس‌های خود را نجس می‌کند و مراوده می‌کند امر بزرگی را - یعنی: ادّعای خدایی می‌کند. پس فرمود: اذن بده بر او وارد شوم. گفت: هرچه شنیدی بر ذمه خودت باشد. فرمود: آری. عرض کرد: وارد شو.

پس حضرت وارد شد. در آن حال او در قطیفه با خود همه‌مه می‌کرد - یعنی: آهسته با خود حرف می‌زد. پس مادرش به او گفت: ساکت باش و بنشین. این محمّد است، آمده است به نزد تو. پس ساکت شد و نشست. پس به پیغمبر عرض کرد: چیست او را؟ لعنت کند خدا او را - یعنی: مادرش را! - اگر مرا به حال خود گذارده بود، هرآینه خبر می‌دادم شما را که آیا او اوست؟ پس پیغمبر ﷺ فرمود: چه می‌بینی؟

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۲-۱۹۳، و نیز ر. ک: مصنّف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۹۰، ح ۲۰۸۱۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۴۹؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۷ و ج ۳، ص ۱۴۷ و ج ۴، ص ۲۵ و ۲۲-۲۳ و ج ۷، ص ۱۱۴؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۱۶۱، ح ۱۲۶۷ و....

گفت: حقی را می بینم و باطلی را و عرشی را می بینم بالای آب. پس فرمود: شهادت ده به یگانگی خدا و پیغمبری من. گفت: تو شهادت ده به یگانگی خدا و پیغمبری من. خدا قرار نداده است تو را سزاوارتر به پیغمبری از من.

پس چون روز دوم شد، باز پیغمبر ﷺ بعد از نماز صبح از جا بلند شد و اصحاب هم با او برخاستند، تا این که در را کوبید. پس مادرش گفت: داخل شو. پس حضرت داخل شد. در آن حال او در نخله ای صدای خود را بلند کرده بود. مادر او بانگ زد: ساکت باش و پایین بیا. این محمّد است، آمده به نزد تو. پس ساکت شد. پس به پیغمبر ﷺ عرض کرد: <sup>۱</sup>چه می شود او را؟ لعنت کند خدا او را - یعنی: مادرش را! اگر گذارده بود مرا به حال خود، هر آینه خبر می دادم شما را که آیا او اوست؟

پس چون روز سوم شد، باز حضرت با اصحاب خود نماز صبح را بجا آورد. پس برخاست و اصحاب هم با او برخاستند، تا این که آمد به همان مکان در حالتی که او در میان گوسفندها فریاد می کرد. پس مادرش به او گفت: ساکت باش و بنشین. این محمّد است به نزد تو آمده، و در آن روز آیاتی از سوره دخان بر آن حضرت نازل شده بود و حضرت به اصحاب در نماز صبح قرائت فرموده بود. پس حضرت به او گفت: شهادت ده به یگانگی خدا و رسالت من. پس گفت: تو شهادت ده به یگانگی خدا و رسالت من. خدا تو را سزاوارتر قرار نداده به این کار از من. پس حضرت فرمود که: من در خاطر گرفته ام برای تو چیزی را. به من خبر ده که آن چیست؟ پس گفت: الدّخ، الدّخ. گفت: در رواق خانه فرا گرفته است دودی. تفسیر شده به این که اراده کرد به آن آیه: ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۲</sup> را. پس حضرت او را راند مانند راندن سگ. فرمود: احسناً - یعنی: چنخ. تو از مدّت و حدّ خودت تجاوز نمی توانی بکنی و به آرزوی خود نمی رسی و نمی رسی مگر به آنچه خدا برای تو مقدر کرده.

۱. چنان که در مصدر آمده گفتار آتی از پیامبر ﷺ است. بنابراین باید گفت: پس پیغمبر ﷺ فرمود: ....

۲. سوره دخان، آیه ۱۰.

پس فرمود به اصحاب خود: ایها الناس! برنینگیخت خدا هیچ پیغمبری را مگر این که ترسانید قوم خود را از دجال و خدا او را عقب انداخته تا این روز. پس هر وقت امر او بر شما مشتبه شد، بدانید که خدای شما یک چشم نیست. او بیرون آید با خری که پهنی مابین دو گوش او یک میل فاصله دارد. بیرون می آید و با اوست بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و کوهی از آب. اکثر پیروان او یهودان اند و زن ها و عرب ها. داخل می شود در همه کرانه های زمین الا مکه و مدینه و بین دو شکاف آن.<sup>۱</sup>

### بازگشت به مطلب

در شرح لغات حدیث دویست و هجدهم، صفحه ۳۴۲-۳۴۴ این کتاب.  
قطط: موی مجعد.

حَلَّة: راه میان شام و عراق.

فَعَاث: از عیث است - به معنای فساد شدید.

«یا عباد الله، اثبتوا»: کلام پیغمبر است خطاب به مردم برای ثابت بودن ایشان در اسلام و ترسانیدن ایشان از فتنه.

«تروح» یعنی: برمی گردد در آخر روز.

«سارحتهم» یعنی: روندگان ایشان.

ذُرَى: جمع ذروه و آن بلندی کوهان شتر است.

و «أسبغه ضروعاً» یعنی: درازتر آن بواسطه زیادی شیر.

و «أمدّه خواصر» یعنی: کشیده تر آن به علت زیادی پر شدن از سیری.

«فیردّون علیه» یعنی: پس تکذیب می کنند او را.

«الخربة» یعنی: زمین های خراب.

«جزلتین» یعنی: دو قطعه.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۲۸-۵۲۹، ح ۲، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۳۸-۱۱۴۲.

ح ۵۴: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵-۱۹۷، ح ۲۷: إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۹.

- « مهر و دتین » یعنی: دو جامهٔ رنگ شده به ورس<sup>۱</sup> و زعفران.
- الجمان: دانه‌هایی است از نقره که به شکل مروارید ساخته شده.
- باب لُد: شهری است نزدیک بیت المقدس.
- « لا یدان لأحد » یعنی: قدرت و قوت و طاقت نمی‌ماند برای احدی.
- « حرز » یعنی: جمع کن و به هم متصل کن.
- حَدَب: جای بلند از زمین.
- « ینسلون » یعنی: شتاب می‌کنند.
- الغف: کرمی است که در بینی شتر و گوسفند می‌باشد.
- فَرَسِي: بر وزن « قتلی » لفظاً و معنی.
- زهمتهم: بویی است که به گوشت می‌افتد.
- « لا یکن » یعنی: نمی‌پوشد و حفظ نمی‌کند.
- « قحفها » یعنی: معقر قشرها.
- الرسل: لین و نرمی.
- لقحة: ناقه‌ای است که نزدیک زاییدن او باشد.
- فئام: جماعت بسیار.
- الفخذ: جمعی از خویشان.
- « یتهارجون » یعنی: مجامعت می‌کنند مردان با زنان در حضور مردم.
- یعنی: اگر بیرون بیاید - یعنی: دجال - و من در میان شما نباشم، مردی است که با نفس خود احتجاج می‌کند و خدا خلیفهٔ من است بر هر مسلمانی. بدرستی که او جوانی است که موهای او مجعد است. چشم‌هایش ایستاده. گویا شبیه است به عبدالعزیز پسر قطن. پس کسی که ببیند او را از شما، باید بخواند آیات اوایل سورهٔ کهف را. او بیرون می‌آید از راه میان شام و عراق و از طرف راست و چپ فساد می‌کند.
- 
۱. ورس: گیاهی که بیشتر در یمن می‌روید. تخم آن شبیه کنجد، و بعد از رسیدن شکافته می‌شود و تارهایی شبیه تار زعفران از آن بیرون می‌آید. پارچه را با آن رنگ می‌کنند.

ای بندگان خدا! درنگ کنید - یا بنا بر نسخه‌ای ثابت باشید. گفتیم: یا رسول الله! چقدر می‌ماند در روی زمین؟ فرمود: چهل روز. یک روز آن بقدر سالی و یک روز آن بقدر ماهی و یک روز آن بقدر هفته‌ای و باقی روزهای آن مانند روزهای شماس است.

گفتیم: یا رسول الله! پس در آن روزی که بقدر یک سال است، نماز یک روز ما را کفایت می‌کند؟ فرمود: اندازه‌گیری کنید در آن روز - یعنی: نمازهای خود را به تقدیر روزها و شب‌های متعارفی بجا بیاورید. گفت: گفتیم: چقدر است شتاب کردن او در زمین؟ فرمود: مانند بارانی است که باد در پشت آن باشد. گفت: پس می‌آید به نزد آن قوم، پس دعوت می‌کند ایشان را، پس او را اجابت کنند و ایمان به او بیاورند. پس امر می‌کند آسمان را که باران ببارد. پس باران می‌بارد و زمین را امر می‌کند که نبات برویاند. پس می‌رویاند و برمی‌گردد در آخر روز حیوانات روندهٔ ایشان درازتر از آنچه که بود کوهان‌هاشان و سیر شدنشان از روی بسیار شیر دادنشان و کثرت پر شدن شکم‌هاشان از سیری.

پس می‌آید به جانب قوم و دعوت می‌کند ایشان را به خود. پس تکذیب می‌کنند گفتار او را. پس منصرف می‌شود از ایشان. پس صبح می‌کنند در حالتی که چیزی برای ایشان باقی نمانده از اموالی که داشته‌اند. پس می‌گذرد به خرابه‌های زمین و به آنها می‌گوید: بیرون بیاورید گنج‌های خود را. پس به راه می‌افتد و گنج‌ها از عقب او روانه می‌شوند مانند زنبورهای عسل. پس دعوت می‌کند جوان پر قدرتی را و با شمشیر بر سر او فرود می‌آورد و آن را دو قسمت می‌کند و بقدر فاصلهٔ تیری که از نشانه جدا باشد میان آن دو قطعه جدایی می‌اندازد. پس آنها را می‌خواند. پس آن جوان می‌آید با روی گشاده و خندان. در آن حال برمی‌انگیزاند خدا عیسی بن مریم علیه السلام را، پس فرود می‌آید بر منارهٔ سفیدی که در سمت شرقی دمشق است در حالتی که دو جامهٔ رنگ شده به ورس و زعفران پوشیده. دو دست او بر بال دو فرشته باشد. وقتی که سر خود را می‌جنباند، عرق از او می‌چکد، و وقتی که سر را بلند می‌کند، عرق مانند دانه‌های نقره درشت مانند مروارید از او سرازیر می‌شود.

و حلال نیست برای کافری که بوی نفس او را بشنود مگر آن که می میرد و نفس او می رسد تا آن جا که منتهای دیدن چشم اوست. پس دنبال دجال می رود و او را نزد باب لُدّ - که شهری است نزدیک بیت المقدس - او را می کشد. بعد می آید پیغمبر خدا عیسی در نزد گروهی که حفظ کرده است خدا ایشان را و روهای ایشان را مسح می کند و برایشان حدیث می گوید از درجات ایشان در بهشت. پس در این حال خدا به او وحی فرستد که: ای عیسی! بتحقیق که بیرون آوردم برای خود بندگان را که کسی قوت و قدرت و طاقت قتال ایشان را ندارد. جمع کن بندگان مرا به سوی کوه طور، و برمی انگیزاند خدا یاجوج و ماجوج را و ایشان همچنان که خدا فرموده ﴿از هر بلندی های زمین بشتاب حرکت می کنند﴾.

پس می گذرد دسته اول ایشان به دریاچه طبریّه. تمام آب های آن را می آشامند. پس می گذرند دسته آخر ایشان به همان دریاچه و با همدیگر می گویند: در این جا آب بوده است در وقتی، و حاضر می شود عیسی و اصحاب او، تا این که بواسطه قحطی در آن زمان یک سر گاوی برای آنها بهتر است از صد دینار طلا برای یکی از شماها. پس عیسی و اصحابش رو به خدا می روند و تضرع و زاری کنند. پس می فرستد خدا بر ایشان - یعنی: یاجوج و ماجوج - کرم هایی را مانند کرم هایی که در بینی شتر و گوسفند است در گردن هاشان. پس صبح می کنند در حالتی که همه آنها به یک دفعه هلاک و کشته شده باشند، و فرود می آید عیسی و اصحاب او. پس نمی یابند بقدر یک و جب از زمین را مگر این که می گیرد آنها را بوی گند و عفونت و خون های آنها. پس رو به خدا آورند به تضرع و زاری. پس می فرستد خدا بر ایشان مرغی را مانند گردن های شتران دراز گردن. جثه های آنها را بلند می کنند و می اندازند آنها را به جایی که خدا می خواهد. پس بارانی بر آنها می باراند خدا که پوشیده نشود از آن خانه ای و کلوخی و گُرکی. پس می شوید همه آن کثافات را و زمین را مانند آینه پاک می کند، و به زمین گفته شود که میوه خود را برویاند و برکت خود را برگرداند. در آن روز مردم از انارهای آن می خورند. از یک دانه انار جمعی می خورند و سیر می شوند و بقدری

انار بزرگ است که به مقعر پوست آن استظلال می‌کنند و برکت می‌دهد خدا در شیر بنحوی که شتر تازه نتیجه آورده شیر آن جمع بسیاری از مردم را کفایت می‌کند و گاو تازه زاییده شیر آن قبیله‌ای را کفایت کند و از شیر یک گوسفند جماعتی از خانواده و خویشاوندان بهره‌مند کافی شوند. پس در حالی که این طور برکات زمین ظاهر شده، برانگیزاند خدا بر ایشان نسیم پاکیزه‌ای را، پس می‌گیرد زیر بغل‌های ایشان را. پس می‌گیرد روح هر مسلمانی را و می‌ماند باقی مردمان که علانیه زن‌ها با مردها با یکدیگر در حضور مردم جمع می‌شوند و مجامعت می‌کنند مانند مجامعت کردن خرها. پس در آن وقت قیامت برپا می‌شود.

#### تشریح بعضی از نکات خبر

بدان که بعضی از نکات موحشی در این خبر اشاره و تصریح به آن شده که فضلاً از مادّین و طبیعین کثیری از منتحلین<sup>۱</sup> به دین هم - اعم از مسلمان و غیره - مؤمن به آن نیستند و نمی‌پذیرند و آن را جزء اکاذیب و افسانه به شمار می‌آورند، و از آن جمله است زیاد شدن سیر فلک و فلکیات از طریق خود یا نقص آن در شتاب یا کندی یا تقدّم یا تأخّر؛ از قبیل جمله‌ای از این خبر که از رسول خدا ﷺ سؤال شده که: چقدر می‌ماند در روی زمین - یعنی: دجال -؟ و حضرت در جواب فرموده که: چهل روز که یک روز آن بقدر سالی و یک روز آن بقدر هفته‌ای و یک روز آن بقدر ماهی و باقی روزهای آن مانند سایر روزهای شما.

پس ایراد می‌کنند به مثل این خبر و امثال آن که: چنین خبری اگر راست باشد، ایجاب می‌کند ابطال هیئت و افساد نظام فلکیات و تغییر تکوینی را که قوام و قیام خلقت و خلق و ارزاق و اقوات و رویدن نباتات و پیدایش مخلوقات و مکونات و امثال اینها بر آن است.

هرگاه ایراد کننده معتقد به مبدأ و متدین به دین و نوامیس دینی باشد، در جواب او

۱. انتحال: به خود بستن، به خود نسبت دادن، خود را به مذهبی بستن.



گفته می شود که: شما نظر می کنید به جریان روز در مخلوقات و مصنوعات الهیّه و غفلت دارید از نظر کردن در قدرت خالق و صانع علیم حکیم از حکم و مصالحی که در مصنوعات و اشکال و اطوار آنها قرار داده، و اگر به نظر دقت چند معنی را در نظر بگیرید و به نظر انصاف در آن نظر کنید و از اعتساف برکنار شوید، رفع غبار شبیه از شما خواهد شد.

اول آن که: به دلیل عقل و شرع ثابت شده که خدای تعالی خالق هر چیزی است، هر چند دفعه به اراده خود بدون ماده و مدت ایجاد کند و یا به ترتیب و مدت متدرجاً یکی را بعد از دیگری به وجود آورد از مصنوعات خود - از سبب، یا مسبب، یا علت، یا معلول - که همه آنها انشا و ایجاد اوست که همه آنها را به علم خود و قدرت خود از عدم به وجود آورده از عالم جبروت و لاهوت و ملک و ملکوت و همه آنها ممکن است و واجب نیست - که تغییرپذیر نباشد -، و لازمه امکان حدوث و تغییر است به اراده خالق و صانع آن، و هر موجودی که متصل شد به موجودی از موجودات و مخلوقی از مخلوقات، جایز است حذف و انفراد یکی از آنها و باقی گذاردن دیگری در وجود از چیزهایی که معتقد به آن اعتقاد دارد - خواه مجاور باشد، یا مسبب - و این قاعده ای است ممهّده به مقتضای ادله ای که وضع شده.

و اما معنای دوم: پس از تقریر معنای اول می گوئیم: چون آن قاعده دانسته شد، اکنون نیز بدان که عاقبت آفتاب و ماه گرفته شدن نور آنها و خارج شدن آنهاست از مرکز تدویر خود و آخر آسمانها و زمین انفطار و شکافته شدن و نابود شدن آنهاست. پس همچنان که خالق آنها قادر است به نابود کردن آنها به اراده و قدرت خود، قادر است بر کند کردن حرکت آنها از سرعتی که دارند و کم کردن از سرعت حرکت آنها بنحوی که آنچه از مدار و مسافت خود را در یک روز طی می کنند در ظرف یک هفته طی کنند و آنچه را که در یک ماه طی می کنند در مدت یک سال طی کنند - چنان که عکس آن هم جایز است.

در صفحه ۳۴۴ ارشاد شیخ مفید که در سال ۱۳۲۵ هجری به خط عبدالرحیم افشار نوشته و طبع شده در ضمن حدیثی که از ابی بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

روایت کرده و آن مأخوذ از حدیث طویلی است راجع به بعضی از خصوصیات حضرت قائم علیه السلام، در موضوع مدّت مکث آن حضرت می فرماید:

فيمكث على ذلك سبع سنين، كل سنة عشر سنين من سنينكم هذه، ثم يفعل الله ما يشاء. قال: قلت له: جعلت فداك، فكيف يطول السنون؟ قال: يأمر الله تعالى الفلك باللبوث وقلة الحركة، فتطول الأيام لذلك والسنون. قال: قلت له: إنهم يقولون: إن الفلك إن تغير فسد. قال: ذلك قول الزنادقة، فأما المسلمون فلا سبيل لهم إلى ذلك، وقد شقّ الله تعالى القمر لنبیه ﷺ وردّ الشمس من قبله ليوشع بن نون عليه السلام وأخبر بطول يوم القيامة وأنه: ﴿كألف سنة مما تعدّون﴾ ۱. ۲

یعنی: پس مکث می کند بر این حال هفت سال که هر سالی از آن بقدر ده سال از سال های شما باشد. پس می کند خدا آنچه که می خواهد. گفت: گفتم: فدایت شوم! پس چگونه سال ها طولانی می شود؟ فرمود: امر می کند خدا فلک را به درنگ کردن و کمی حرکت. پس دراز می شود روزها و سال ها به این جهت. گفت: به آن حضرت عرض کردم: می گویند که: اگر فلک تغییر کند، فاسد می شود. فرمود: این گفته زنادقه و کفار است، اما مسلمانان راهی برای گرفتن این سخن ندارند و حال آن که خدا ماه را برای پیغمبر خود ﷺ شکافت و برگرداند آفتاب را برای یوشع بن نون عليه السلام و خبر داد به درازی روز قیامت که: ﴿آن بقدر هزار سال از سال هایی که شما می شمارید می شود﴾.

و از آنچه که گفته شد شبهه طلوع آفتاب از مغرب و گرفتن آفتاب در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن ماه بر خلاف عادت بر خلاف گفته منجمین و بی نیاز شدن مردم در زمان ظهور از روشنی آفتاب مرتفع می شود.

۱. سوره حج، آیه ۴۷؛ سوره سجده، آیه ۵.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵. و نیز ر. ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۹۱؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۴؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹، ح ۸۴ و ج ۵۵، ص ۹۱-۹۲، ح ۱۱؛ تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۸۴، ذیل شماره ۴۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۰۹، ح ۱۸۳ و ج ۵، ص ۱۷۵-۱۷۶، ح ۵؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۲۶.

و اما معنای سوم، می‌گوییم: جریان عادت از تکوین مکونات و تدبیر در آن که دایر میان حرارت و برودت و از ظهور رطوبت و بیوست است، آن هم بطور کلی، مربوط به فلک و فلکیات نیز جایز است نباشد و جایز است برقرار خود باشد به استمرار حرارت و چیزی بر آن اضافه نشود، و بعضی از آنها تعلق به آفتاب و ماه نداشته باشد، برخلاف گفته‌های فلاسفه که می‌گویند: از برای آفتاب و ماه تأثیر در عالم کون و فساد در زیر کره ماه به گمان ایشان این امر لازم حتمی نیست که تصور نشود و جایز نباشد اندازه گیری غیر آن، بلکه آن امری است ممکن نفیاً و اثباتاً و وجوداً و عدماً. تا زمانی که اراده خدا تعلق گیرد دوام دارد و هرگاه اراده او بر تغییر و تکویر<sup>۱</sup> آن تعلق گیرد تغییر می‌کند و بی‌نور می‌شود - چنان که مخبر صادق به آن خبر داده.

#### حدیث دویست و نوزدهم

سیزدهم بحار الانوار، طبع تهران در سال ۱۳۳۲، صفحه ۱۶۱، از کتاب مواعظ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يُخْرِجُ بِقَزْوِينَ رَجُلًا اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ، يُسْرِعُ النَّاسُ إِلَى طَاعَتِهِ، الْمَشْرِكُ وَالْمُؤْمِنُ، يَمْلَأُ الْجِبَالَ خَوْفًا؛<sup>۲</sup>

یعنی: بیرون می‌آید به قزوین مردی که نام او نام پیغمبری است. شتاب می‌کنند مردم به فرمانبرداری او - از مشرک و مؤمن. پر می‌کند کوه‌ها را از ترس.

#### حدیث دویست و بیستم

سیزدهم بحار، باب علامات ظهور، همان طبع، صفحه ۱۷۴، از کتاب نصوص المعجزات

۱. تکویر: درهم پیچیدن.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ح ۶۶، و نیز ر. ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۴، ح ۴۳۸؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۱۱۴۸، ذیل شماره ۵۷؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۹.

از جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود:  
 مَنَّا مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ. إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَرَجًا وَمَرَجًا، وَتَظَاهَرَتِ الْفِتْنُ، وَتَقَطَّعَتِ السَّبِيلُ،  
 وَأَغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَلَا كَبِيرَ يَرْحَمُ صَغِيرًا وَلَا صَغِيرًا يُوقِرُ كَبِيرًا، فَيَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ  
 مَهْدِيَّنَا، التَّاسِعَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ. يَفْتَحُ حِصُونَ الضَّلَالَةِ وَقُلُوبًا غَفْلَاءً. يَقُومُ فِي الدِّينِ فِي  
 آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قَمَتَ بِهِ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ، وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا؛<sup>۱</sup>

یعنی: از ما است مهدی این امت. وقتی که دنیا هرج و مرج شد - یعنی: خونریزی  
 و قلق و اضطراب در مردم زیاد شد - و تظاهر در فتنه‌ها شد و راه‌ها بریده شد و بعضی  
 بر بعضی غیرت کشیدند، پس کبیر به صغیر رحم نکرد و صغیر احترام کبیر را نگاه  
 نداشت، پس بر می‌انگیزاند خدا در چنین زمانی مهدی ما را که نهمین فرزند است از  
 صلب حسین. می‌گشاید حصارهای گمراهی را و دل‌های غفلت زده را. قیام می‌کند  
 در راه دین در آخر زمان همچنانی که قیام کردم من به آن در اول زمان و زمین را پر  
 می‌کند از عدل، پس از این که پر شده باشد از جور و ستم.

### حدیث دویست و بیست و یکم

سیزدهم بحار، در همان باب و همان صفحه از کتاب الإمامة و التبصرة، تألیف  
 ابن بابویه رضی الله عنه، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

### ظهور البواسیر وموت الفجأة والجذام من اقتراب الساعة؛<sup>۲</sup>

یعنی: ظاهر شدن مرض بواسیر و مرگ مفاجات - یعنی: سگته - و مرض خوره از  
 علامات نزدیک قیام ساعت - یعنی: ظهور - است.

۱. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۰۸، ضمن حدیث ۱۴۶ و ج ۵۱، ص ۷۹ و ج ۵۲، ص ۲۶۶-۲۶۷، ضمن حدیث ۱۵۴،  
 و نیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۳۲۸؛ معجم کبیر، ج ۳، ص ۵۸، ضمن حدیث ۲۶۷۵؛ کفایة الأثر،  
 ص ۶۳-۶۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۰؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۶۸؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۶؛  
 مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۵؛ غایة المرام، ج ۵، ص ۸ و ج ۷، ص ۱۰۰-۱۰۱؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۷۰،  
 ج ۳۴ و ص ۳۹۰، ج ۲۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹، ح ۱۵۷، و نیز ر.ک: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹.

## حدیث دویست و بیست و دوم

سیزدهم بحار، در همان باب، صفحه ۱۷۶، از کتاب محتضر حسن بن سلیمان به سند خود از رسول خدا ﷺ در ضمن حدیثی که از معراج خود نقل فرموده که خدای تعالی فرمود روایت کرده که فرمود:

وَأَعْطَيْتِكَ لِمَنْ أُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدٌ عَشْرَ مَهْدِيًّا كَلَّمَهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبَكْرِ الْبَتُولِ، آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يَصَلِّيْ خَلْفَهُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ. يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا. أَنْجِي بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَأَهْدِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَأُبْرِئْ بِهِ الْأَعْمَى، وَأَشْفِي بِهِ الْمَرِيضَ.

قلت: إلهي، فمتى يكون ذلك؟ فأوحى إليّ - عزّ وجلّ -: يكون ذلك إذا رفع العلم، وظهر الجهل، وكثر القراء، وقلّ العلماء<sup>۱</sup>، وكثر الفتك، وقلّ الفقهاء الهادون، وكثر فقهاء الضلالة الخونة، وكثر الشعراء، واتخذ أمتك قبورهم مساجد، وحلّيت المصاحف، وزخرفت المساجد، وكثر الجور والفساد، وظهر المنكر، وأمر أمتك به، ونهوا عن المعروف، واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وصارت الأمراء كفرة، وأولياؤهم فجرة، وأعوانهم ظلمة، وذوو الرأي منهم فسقة، وعند ثلاث خسوف: خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب، وخراب البصرة على يدي رجل من ذرّيتك [يتبعه الزنوج، وخروج ولد من ولد الحسن بن عليّ عليه السلام وظهور] الدجال يخرج بالمشرق من سجستان، ونار السفيناني<sup>۳</sup>. فقلت: إلهي، وما يكون بعدي من الفتن؟ فأوحى إليّ وأخبرني ببلاء بني أمية وفتنة ولد عمّي وما هو كائن إلى يوم القيامة، فأوصيت بذلك ابن عمّي حين هبطت إلى الأرض، وأديت الرسالة، فله الحمد على ذلك كما حمده النبيون، وكما حمده كلّ شيء [قبلي] و[ما] هو خالقه إلى يوم القيامة<sup>۴</sup>:

۱. در مصدر: (أن).

۲. در مصدر: (وقلّ العمل).

۳. در مصدر: (وظهور السفيناني).

۴. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۶۹-۷۰، ضمن حدیث ۱۱ و ج ۵۲، ص ۲۷۷-۲۷۸، ضمن حدیث ۱۷۲، ونیز

یعنی: و عطا می‌کنم تو را برای کسانی که بیرون می‌آیند از صلب او - یعنی: از صلب امیرالمؤمنین علی علیه السلام - یازده نفر مهدی که همه آنها از ذریه تو هستند از بکر بتول - یعنی: فاطمه علیها السلام - که آخرین مرد از ایشان نماز می‌گزارد در پشت سر او عیسی بن مریم علیه السلام که پر می‌کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور - نجات می‌دهم به او از هلاکت و راهنمایی می‌کنم به او از گمراهی و صحت می‌دهم به او کور را و شفا می‌دهم به او مریض را.

گفتم: خدای من! پس چه وقت می‌باشد آن؟ پس وحی کرد مرا خدای - عزوجل - که: این وقتی باشد که علم برداشته شود و نادانی آشکار شود و خوانندگان زیاد شوند و علما کم شوند و آدم کشی ناگهانی زیاد شود و فقهای هدایت کننده کم شوند و فقهای گمراه کننده زیاد شوند که خیانتکار باشند و شعرا بسیار شوند و امت تو قبرها را مسجد خود کنند و قرآن‌ها و کتاب‌ها زیور داده شود و مسجدها زینت کرده شود و جور و ستم بسیار شود و فساد زیاد گردد و کفار فرماندهان ایشان شوند و منکر و کارهای بد ظاهر شود و امت تو به آن امر کرده شوند - یا به آن امر کنند - و نهی کنند - یا نهی کرده شوند - از کارهای خوب و مردها در فجور به مردها اکتفا کنند و زن‌ها به زن‌ها و کفار امیران و فرماندهان ایشان شوند و کارگزاران و زمامداران کارها فاجر شوند و یاران ایشان ستمکار شوند و صاحبان رأی از آنها فاسق باشند و آن زمان سه فرورفتن به زمین ظاهر شود: فرورفتنی در مشرق و فرورفتنی در مغرب و فرورفتنی در جزیره العرب و خراب شدن بصره بر دست‌های مردی از ذریه تو و دجال از سمت مشرق از سیستان بیرون آید و آتش سفیانی برافروخته شود.

پس گفتم: الهی! و چه می‌باشد بعد از من از فتنه‌ها؟ پس وحی کرد مرا و خبر داد مرا به بلای بنی‌امیه و فتنه فرزندان عمویم و آنچه خواهد شد تا روز قیامت. پس عهد

← ر.ک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۱-۲۵۲، ضمن حدیث ۱: المحاضر، ص ۴۲۱-۴۲۲، ضمن حدیث ۴۱۳؛  
 غایة المرام، ج ۲، ص ۷۳ و ج ۷، ص ۱۲۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۲۴-۱۲۵، ضمن حدیث ۳۳؛ الإزام  
 الناصب، ج ۱، ص ۱۸۷-۱۸۸.

گرفتم به اینها از پسر عمم زمانی که فرود آمدم به زمین و ادای رسالت کردم. پس ستایش مخصوص خداست بر اینها همچنان که ستایش کردند او را پیغمبران و همچنان که ستایش کرده و می کند او را هر چیزی و او آفریننده ستایش است تا روز قیامت.

بخش سوم تا به این جا منتهی شد و اکنون شروع می کنم در بخش چهارم این کتاب در بیان احادیث مأثوره از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیه.

### بخش چهارم

#### در اخبار علویّه راجعه به علائم آخرالزمان

##### ۱ / حدیث دویست و بیست و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۶. نعیم بن حماد از زر بن حبیش روایت کرده که گفت: شنیدم از علی علیه السلام که می فرمود:

سلونی، فوالله لا تسألونی عن فئۃ خرجت تقاتل مائة أو تهدي مائة إلا أنبأتکم بساتها وقائدها وناعقها ما بینکم و بین الساعة؛<sup>۱</sup>

یعنی: بپرسید از من. پس قسم به ذات خدا نمی پرسید از من از گروهی که بیرون آید و قتال کند با صد نفر یا راهنمایی کند صد نفر را، مگر این که خبر می دهم شما را به راننده آن گروه و پیشرو آن و فریاد کننده آن از میان شما تا قیام قیامت.

##### ۲ / حدیث دویست و بیست و چهارم

ملاحم و فتن، ص ۱۶. نعیم به سند خود از عاصم بن ضمره از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

جعل الله في هذه الأمة خمس فتن: فتنة عامة، ثم فتنة خاصة، ثم فتنة عامة، ثم فتنة

۱. ملاحم و فتن، ص ۶۵، ح ۲ و ص ۲۲۱، ضمن حدیث ۳۱۹، و نیز ر.ک: کتاب سلیم، ص ۲۵۶-۲۵۷؛ کتاب الفتن، ص ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۵۹، ذیل حدیث ۱۰۰۶.

خاصة، ثم فتنة خامسة تصير الناس<sup>۱</sup> فيها كالبهائم؛<sup>۲</sup>

یعنی: قرار داد خدا در این امت پنج فتنه را: فتنه‌ای که مخصوص عموم امت است و فتنه‌ای مخصوص خواص آنهاست. پس از آن فتنه عمومی دیگر. پس از آن فتنه خصوصی دیگر. پس از آن فتنه پنجم است که مردم در آن فتنه مانند چهارپایان خواهند شد.

### ۳ / حدیث دویست و بیست و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۷. نعیم به سند خود از ابن رزین غافعی روایت کرده که گفت: شنیدم از علی رضی الله عنه که می فرمود:

الفتن أربع: فتنة السراء [ وفتنة الضراء ] وفتنة كذا - وذكر معدن الذهب - حتى يخرج رجل من عترة النبي صلى الله عليه وآله يصلح الله على يديه أمرهم؛<sup>۳</sup>

یعنی: فتنه‌ها چهار است: فتنه پنهانی و فتنه اینچنین، و ذکر کرد معدن طلا را - یعنی: معدنی که در آخرالزمان ظاهر می شود - تا این که بیرون آید مردی از عترت پیغمبر صلى الله عليه وآله که اصلاح کند خدا بر دست او کار ایشان را. مراد از آن مرد حضرت قائم عجل الله فرجه است.

### ۴ / حدیث دویست و بیست و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۸ از عاصم بن ضمره از علی رضی الله عنه روایت کرده که فرمود:

في الفتنة الخامسة العمياء الصماء المطبقة تصير الناس فيها كالبهائم؛<sup>۴</sup>

۱. در مصدر: (ثم الفتنة السوداء المظلمة التي يصير الناس).

۲. ملاحم و فتن، ص ۶۶، ح ۳ و ص ۳۰۶، ح ۴۲۷، و نیز ر.ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۵۶-۳۵۷، ح ۲۰۷۲۳؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۱۳؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۹۹، ح ۴۹؛ کتاب الفتن، ص ۲۶-۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۲۷ و ۵۰۴-۵۰۵؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۰؛ عمدة القاری، ج ۲۴، ص ۲۰۱.  
۳. ملاحم و فتن، ص ۶۹، ح ۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۳۰.  
۴. ملاحم و فتن، ص ۷۱، ح ۱۲، و نیز ر.ک: مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۵۷، ضمن ۲۰۷۲۳؛ کتاب الفتن، ص ۳۶.



یعنی: در فتنه پنجم که کور کننده و کر کننده و جنون آورنده است،<sup>۱</sup> مردم در آن مانند چهار پایان اند.

#### ۵ / حدیث دویست و بیست و هفتم

ملاحم و فتن، ص ۲۸، نعیم به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 إذا رأيت الرايات السود فالزموا الأرض، ولا تحركوا أيديكم ولا أرجلكم، ثم يظهر قوم  
 صغار لا يؤبه لهم. قلوبهم كزبر الحديد. أصحاب الدولة. لا يفون بعهد ولا ميثاق. يدعون  
 إلى الحقّ وليسوا من أهله. أسماؤهم الكنى، ونسبهم الغرى<sup>۲</sup>، شعورهم مرخاة كشعور  
 النساء حتى يختلفوا في ما بينهم، ثم يوتي الله الحقّ من يشاء؛<sup>۳</sup>

یعنی: وقتی که دیدید پرچم‌های سیاه را، پس ملازم باشید زمین را و حرکت  
 ندهید دست‌ها و پاها را - یعنی: شما به آنها ملحق نشوید و با ایشان قیام نکنید.  
 پس ظاهر می‌شوند گروهی کوتاه‌قد که از پستی آنها کسی به شأنشان اعتنایی نمی‌کند.  
 برای ایشان است دل‌هایی مانند پاره‌های آهن. آنها از یاران دولت‌اند. وفا به عهد و  
 پیمان خود نمی‌کنند. دعوت به حق می‌کنند و حال آن که از اهل حق نیستند. نام‌های  
 ایشان نام‌های حقیقی ایشان نیست و بر خلاف حقیقت است و نسبشان پست و گدا  
 - یا ستیزه‌گری - است. موهایشان مانند موهای زنان ریخته، تا این که میان خودشان  
 اختلاف افتد. پس می‌دهد خدا حق را به کسی که می‌خواهد.

و ممکن است که «نسبهم الغری» باشد.

#### ۶ / حدیث دویست و بیست و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۵. نعیم به سند خود از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده

۱. صحیح آن است که ترجمه شود: کور و کر و مجنون است.

۲. در مصدر: (القری).

۳. ملاحم و فتن، ص ۸۹، ح ۴۷، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۸۳، ح ۳۱۵۳۰.

که فرمود:

يكتب السفينائي إلى الذي دخل الكوفة بخيله بعد ما يعركها عرك الأديم. يأمره بالمسير إلى الحجاز، فيسير إلى المدينة، فيضع السيف في قريش، فيقتل منهم ومن الأنصار أربعمائة رجل، ويقتل البطون، ويقتل الولدان، ويقتل أخوين من قريش رجلاً وأخته يقال لهما محمّد وفاطمة، ويصلبهما على باب المسجد بالمدينة؛<sup>۱</sup>

یعنی: می نویسد سفینانی به آن کسی که داخل کوفه شده بالشکرش بعد از آن که آن جارا مانند پوست بر هم مالیده. فرمان می دهد به رفتن به سمت حجاز. پس می رود به جانب مدینه و شمشیر در قریش می گذارد و از آنها و از انصار چهارصد نفر را می کشد و شکم پاره می کند و می کشد دو برادر و خواهر را از قریش که برادر نامش محمّد و خواهر فاطمه است و آن هر دو را بر در مسجد مدینه بر دار می آویزد.

#### ۷ / حدیث دویست و بیست و نهم

ملاحم و فتن، در همان صفحه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

يبعث السفينائي بجيش إلى المدينة، فيأخذون من قدروا عليه من آل محمّد - صلوات الله عليه وعليهم -، ويقتل من بني هاشم رجلاً ونساءً. فعند ذلك يهرب المهدي والمستنصر<sup>۲</sup> من المدينة إلى مكّة، فيبعث في طلبهما وقد لحقا بحرم الله وأمنه؛<sup>۳</sup>

یعنی: بر می انگیزاند سفینانی لشکری را به سوی مدینه، پس می گیرند هر قدر بتوانند از آل محمّد علیه السلام را و می کشند از بنی هاشم مردان و زنانی را. در آن حال فرار می کنند مهدی و مستنصر از مدینه به مکّه. پس لشکر می فرستند به طلب ایشان در حالتی که آنها رسیده اند به حرم امن خدا.

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۲۵، ح ۱۲۵، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۹.

۲. در مصدر: (والمبيض).

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۲۵، ح ۱۲۶، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۹؛ کنز العمال، ج ۱۴، ۵۸۸-۵۸۹، ح ۳۹۶۶۸.

## ۸ / حدیث دویست و سیام

ملاحم و فتن . نعیم از آن حضرت روایت کرده که فرمود :

لا یرج المهدی حتی یقتل ثلثاً<sup>۱</sup> ویموت ثلثاً ویبقی ثلثاً<sup>۲</sup>؛

یعنی : بیرون نمی آید مهدی تا یک ثلث از مردم کشته شوند و یک ثلث از آنها بمیرند و یک ثلث از آنها باقی مانند .

## ۹ / حدیث دویست و سی و یکم

ملاحم و فتن ، صفحه ۴۷ از آن حضرت روایت کرده که فرمود :

إذا نادى منادٍ من السماء : إنَّ الحقَّ في آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ ، فعند ذلك يظهر المهديَّ علي أفواه الناس ويسرون<sup>۳</sup> ، فلا يكون لهم ذكر غيره<sup>۴</sup>؛

یعنی : چون منادی ندا کند از آسمان که : حق در آل محمد ﷺ است ، پس در آن هنگام ظاهر می شود مهدی بر دهن های مردم و می روند . پس نباشد در زبان ایشان ذکری غیر از ذکر آن حضرت .

## ۱۰ / حدیث دویست و سی و دوم

ملاحم و فتن ، صفحه ۴۹ از آن حضرت روایت کرده که فرمود :

بعد الخسف ينادي منادٍ من السماء : «إنَّ الحقَّ في آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ» في أوَّلِ النهار ، ثمَّ ينادي منادٍ في آخرِ النهار : «إنَّ الحقَّ في ولدِ عيسى» ، وذلك نخوة من الشيطان<sup>۵</sup>؛

یعنی : بعد از خسف - یعنی : بیرون رفتن به زمین - منادی ای ندا می کند از آسمان

۱. با توجه به ترجمه این مورد و دو مورد دیگر باید «ثلث» باشند .

۲. ملاحم و فتن ، ص ۱۲۸ ، ح ۱۳۳ ، و نیز ر.ک : کتاب الفتن ، ص ۲۰۶ : کنز العمال ، ج ۱۴ ، ص ۵۸۷ ، ح ۳۹۶۶۳ .

۳. در مصدر : (ویشربون حبه) .

۴. ملاحم و فتن ، ص ۱۲۹ ، ح ۱۳۶ ، و نیز ر.ک : کنز العمال ، ج ۱۴ ، ص ۵۸۸ ، ح ۳۹۶۶۵ .

۵. ملاحم و فتن ، ص ۱۳۳ ، ح ۱۴۸ ، و نیز ر.ک : کتاب الفتن ، ص ۲۰۹ : صراط مستقیم ، ج ۲ ، ص ۲۵۹ .

که: «حق با آل محمد ﷺ است» در اول روز. پس منادی ای ندای کند در آخر روز که: «حق در اولاد عیسی است» و این از نازیدن و تکبر شیطان است.

مؤلف گوید: مراد از خسف ممکن است که قبل از صیحه آسمانی در ماه رمضان و بعد از قیام سفیانی باشد و ممکن است مراد فرورفتن لشکر سفیانی به زمین پیدا باشد.

بنا بر اول اشاره است به خسف مشرق یا خسف مغرب یا خسف جزیره العرب و مراد از دو ندای بیست و سوم ماه رمضان است بعد از قیام سفیانی در ماه رجب و بنا بر دوم دو ندا غیر از صیحه آسمانی در ماه رمضان است - چنان که چند ندای آسمانی از اخبار و احادیث مستفاد می شود که بعضی از آنها در بخش سوم این کتاب در ضمن اخبار نبویه گذشت و بعضی از آنها هم بعد از این ذکر خواهد شد.

و اما مفاد ندای دومی که در این حدیث تصریح کرده به ولد عیسی احتمال می رود تصحیف شده باشد لفظ عثمان به عیسی و این اشتباه از ناسخ باشد؛ زیرا که عیسی فرزندی نداشته و بعلاوه سایر احادیث در این باب هم در هیچ کدام چنین عبارتی ذکر نشده، مگر حدیثی که نیز در ملاحم و فتن در صفحه ۴۸ از حضرت باقر ﷺ روایت کرده به تردید به عنوان آل عیسی یا آل عباس - چنان که در قسمت احادیث مأثوره از آن حضرت نقل خواهیم کرد.

#### ۱۱ / حدیث دویست و سی و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۵۱ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا هزمت الرايات السود خيل السفيناني التي فيها شعيب بن صالح التميمي تمتي الناس المهدي فيطلبونه، فيخرج من مكة ومعه راية رسول الله ﷺ، فيصلّي ركعتين بعد أن يبأس الناس من خروجه؛ لما طال عليهم من البلاء. فإذا فرغ من صلاته انصرف، فقال: أيها الناس، ألع البلاء بأمة محمد ﷺ وبأهل بيته خاصة، قهرنا وبغينا علينا!

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۳۶، ح ۱۵۶، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۱۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۰، ح ۳۹۶۷۳.

یعنی: وقتی که فرار داد پرچم‌های سیاه لشکر سفیانی را آنچنان پرچم‌هایی که در میان آنهاست شعیب بن صالح، آرزو کنند مهدی را، پس بطلبند او را. پس بیرون می‌آید از مکه و با اوست پرچم رسول الله ﷺ. پس دو رکعت نماز می‌گزارد بعد از این که مأیوس شده باشند مردم از خروج او برای آن بلاهای طولانی که متوجه ایشان شده. پس چون از نماز فراغت یافت، می‌رود و می‌گوید: ای گروه مردم! پیوسته بارید بلاها به امت محمد ﷺ و به اهل بیت او بخصوص. مقهور واقع شدیم و جور و ستم بر ما رفت.

#### ۱۲ / حدیث دویست و سی و چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۵۲ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

يُخْرِجُ الْمَهْدِيَّ فِي اثْنِي عَشَرَ أَلْفًا إِنْ قَلَّوْا، وَخَمْسَةَ عَشَرَ أَلْفًا إِنْ كَثُرُوا، وَيَسِيرُ الرَّعْبَ بَيْنَ يَدَيْهِ. لَا يَلْقَاهُ عَدُوٌّ إِلَّا هَزَمَهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ. شَعَارُهُمْ: أَمْتٌ أَمْتٌ. لَا يَبَالُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، فَيُخْرِجُ إِلَيْهِمْ سَبْعَ رَايَاتٍ مِنَ الشَّامِ، فِيهِزَمُهُمْ وَيَمْلِكُ، فَيَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ بِحُبِّهِمْ وَنَعِيمِهِمْ وَقَاصَّتِهِمْ وَبُرُوتِهِمْ<sup>۱</sup>. لَا يَكُونُ بَعْدَهُمْ إِلَّا الْأَجْمَالُ<sup>۲</sup>. قَلْنَا: وَمَا الْقَاصَّةُ وَالرَّوَاةُ؟<sup>۳</sup> قَالَ: يَقْتَصُّ<sup>۴</sup> الْأَمْرَ حَتَّى يَتَكَلَّمَ الرَّجُلُ بِمَا شَاءَ، لَا يَنْسِي<sup>۵</sup> شَيْئًا<sup>۶</sup>؛

یعنی: بیرون می‌آید مهدی با دوازده هزار نفر اگر کم باشند و با پانزده هزار اگر زیاد باشند و رعب و ترس در پیش روی اوست. به او نرسد دشمنی مگر آن که او را فرار دهد به اذن خدا. شعارشان گفتن «أمت، أمت» است. باکی ندارند در راه خدا از ملامت

۱. در مصدر: (ويزارتهم)، و در کتاب الفتن: (ويزارتهم).

۲. در مصدر و کتاب الفتن: (إلا الدجال).

۳. در مصدر: (وما القاصّة والبراة).

۴. در مصدر و کتاب الفتن: (يفيض).

۵. در مصدر و کتاب الفتن: (لا يخشى).

۶. ملاحم و فتن، ص ۱۳۸، ح ۱۵۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۱۵-۲۱۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۳۲۴-۳۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۸، ح ۳۹۶۸۱.

ملامت کننده . پس بیرون آید به طرف ایشان هفت پرچم از شام . پس فرار می دهد ایشان را و مالک می شود . پس برمی گردد به سوی مردم با حبوبات و نعمت های ایشان و قصه کنندگان و روایت کنندگان ایشان . نباشد بعد از ایشان مگر شتران . گفتیم : قاصه و روات چیست ؟ فرمود : قصه می کند کار را تا تکلم کند مرد به آنچه که می خواهد و فراموش نکند چیزی را .

### ۱۳ / حدیث دویست و سی و پنجم

ملاحم و فتن ، صفحه ۵۲ از آن حضرت روایت کرده که فرمود :

یرسل الله علی اهل الشام من یفرق جماعتهم حتی لو قاتلتهم الثعالب غلبتهم ، وعند ذلك یرخرج رجل من اهل بیتی فی ثلاث رایات ، المکثر یقول : خمسة عشر ألفاً ، والمقلل یقول : اثنا عشر ألفاً . أمارتهم : امة امت . علی رایتهما رجل [ یطلب ] الملك أو یقتضی<sup>۱</sup> له الملك ، فیقتلهم الله جميعاً . فیرد الله علی المسلمین ألفتهم وقاصتهم وبرواتهم<sup>۲</sup>؛<sup>۳</sup>

یعنی : می فرستد خدا بر اهل شام کسی را که متفرق کند جماعت ایشان را ، تا این که اگر روباه ها با ایشان مقاتله کنند ، غالب شوند بر ایشان . در آن هنگام مردی بیرون آید از اهل بیت من در سه پرچم . آن که عدّه او را بسیار دانسته پانزده هزار می گوید و آن که کم دانسته دوازده هزار می گوید . شعار ایشان « امة ، امة » است . بر پرچم آنها مردی است که پادشاه است ، یا آن که اقتضا دارد که پادشاه باشد . پس می کشد همه آنها را . پس رد می کند خدا بر مسلمانان جمعیت ایشان را و قصه کنندگان ایشان و راهنمایان ایشان را .

۱. در مصدر : ( یتقی ) .

۲. در مصدر : ( و فاصتهم و یزارتهم ) ، و در کتاب الفتن : ( و یزارتهم ) .

۳. ملاحم و فتن ، ص ۱۳۸-۱۳۹ ، ح ۱۵۹ ، و نیز ر.ک : کتاب الفتن ، ص ۲۱۶ ؛ معجم اوسط طبرانی ، ج ۴ ، ص ۱۷۶ ؛ تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱ ، ص ۳۳۵ ؛ مجمع الزوائد ، ج ۷ ، ص ۳۱۷ ؛ کنز العمال ، ج ۱۴ ، ص ۵۸۶-۵۸۷ ، ح ۳۹۶۶۱ .

## ۱۴ / حدیث دوئیست و سی و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۵۳ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 إذا بعث السفیانی إلى المهدي جيشاً يخسف به<sup>۱</sup> بالبيداء وبلغ ذلك أهل الشام، قالوا  
 لخليفتهم: قد خرج المهدي فبايعه وادخل في طاعته، وإلا قتلناك. فيرسل إليه بالبيعة،  
 ويسير المهدي حتى ينزل بيت المقدس، وتقبل إليه الخزان، وتدخل العرب والعجم وأهل  
 الحرب والروم وغيرهم في طاعته من غير قتال حتى يبني المساجد بالقسطنطينية وما  
 دونها، ويخرج قبله رجل من أهل بيته بأهل الشرق، ويحمل السيف على عاتقه ثمانية  
 أشهر، يقتل ويمثل ويتوجه إلى بيت المقدس، فلا يبلغه حتى يموت.<sup>۲</sup>  
 قال السيد: هكذا رأيت الحديث، وفيه نظر.

مؤلف گوید: چون متن حدیث مضطرب و متزلزل بود، لذا از ترجمه آن صرف نظر شد.

## ۱۵ / حدیث دوئیست و سی و هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۶۰ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 إذا نزل جيش في طلب الذين خرجوا إلى مكة فنزلوا البيداء، خسف بهم ويناديهم<sup>۳</sup>،  
 وهو قوله: ﴿وَلَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوا فَلَا قَوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾<sup>۴</sup> من تحت أقدامهم،  
 ويخرج رجل من الجيش في طلب ناقة له، ثم يرجع إلى الناس فلا يجد منهم أحداً، ولا  
 يحس بهم، وهو الذي يحدث الناس بخبرهم؛<sup>۵</sup>  
 یعنی: وقتی که فرود آمد لشکر سفیانی در طلب آنهایی که از مدینه بیرون رفتند به

۱. در مصدر: (فخسف بهم).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۳۹، ح ۱۶۱، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۱۶.

۳. در مصدر: (ویناد بهم).

۴. سوره سبأ، آیه ۵۱.

۵. ملاحم و فتن، ص ۱۵۹، ح ۲۰۷، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۸۴-۲۸۵.

طرف مکه در زمین بیداء، زمین فرومی گیرد آنها را و ندا می کند، و آن است معنای گفته خدا: ﴿و اگر بینی زمانی که بترسند، پس هیچ گذشتی در آن نیست و گرفته شوند از مکانی نزدیک﴾ - یعنی: از زیر پاهای خود-، و بیرون می رود مردی از آن لشکر در جستجوی ناقه خود. پس چون برمی گردد به سوی آن مردم، نمی یابد یکی از آنها را و احساس نمی کند ایشان را و اوست آن کسی که حدیث می کند مردم را به خبر ایشان که به زمین فرورفتند.

#### ۱۶ / حدیث دویست و سی و هشتم

ملاحم و فتن به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

تنقض الفتن<sup>۱</sup> حتی لا یقول أحد: لا إله إلا الله - وقال بعضهم: لا یقال: الله، الله، - ثم یضرب یعسوب الدین بذنبه، ثم یبعث الله قوماً قزحاً کقزح الخریف، وإتی لأعرف اسم أميرهم ومناخ رکابهم؛<sup>۲</sup>

یعنی: و آتاب می شود فتنه ها تا این که کسی «لا إله إلا الله» نگوید - و بعضی گفته اند: «الله، الله» نگوید. پس پادشاه دین در دنبال آن می زند. پس برمی انگیزاند خدا قومی را دسته دسته مانند پاره های ابر که بیایند به هم متصل شوند، و من هر آینه می شناسم نام امیر و فرمانده ایشان را و می دانم جایگاه خوابیدن مرکب های ایشان را.

#### ۱۷ / حدیث دویست و سی و نهم

غیبت نعمانی، در باب علائم ظهور، صفحه ۱۳۷، در ضمن حدیث طویلی از حضرت باقر علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بالای منبر مسجد کوفه: **إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ - قَدَّرَ فِي مَا قَدَّرَ وَحْتَمَ بَأْتَهُ كَائِنَ لَابَدٍ مِنْهُ أَخَذَ بِنِي أُمِّيَةَ بِالسَّيْفِ**

۱. در مصدر: (ینقض الدین).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۶۸، ح ۲۲۹، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۴۲.



جهره، وإن أخذ بني فلان بغتة (وإنه يأخذ بني العباس)، وقال ﷺ: لا بد من رحى تطحن، فإذا قامت على قطبها وثبتت (وقامت خ ل) على ساقها، بعث الله عليها عبداً عفيفاً خاملاً أصله. يكون النصر معه. أصحابه الطويلة شعورهم. أصحاب السبال. سود ثيابهم. أصحاب رايات سود. ويل لمن ناوهم. يقتلونهم هرجاً. والله، لكأني أنظر إليهم وإلى فعالهم وما يلقى الفجار منهم والأعراب الحفاة<sup>۱</sup>. يسلمهم الله عليهم بلا رحمة، فيقتلونهم هرجاً على مدينتهم بشاطئ الفرات البرية والبحرية جزاءً بما عملوا، وما ربك بظلام للعبيد؛<sup>۲</sup>

یعنی: بدرستی که خدای - عز وجل ذکره - مقدر کرده است در آنچه که مقدر و حتم کرده به آن که آن خواهد شد و چاره از آن نیست گرفتن بنی امیه است با شمشیر آشکارا و بدرستی که گرفتن پسران فلان - یا پسران عباس - ناگهانی است، و فرمود ﷺ: ناچار است از آسیایی که نرم کند. پس چون بر قطب خود ایستاد و ثابت - یا قائم - شد بر ساق خود، برمی انگیزاند خدا بر ایشان بنده ای را که مزدور یا درشتخو و سوارکار و سرسخت سخن درشت که گمنام و بی قدر است اصل آن و او کسی است که نصر با اوست و اصحاب او موهای دراز [دارند] و صاحب سبیل ها هستند و جامه های آنها سیاه است و پرچم های سیاه دارند. وای بر کسی که قصد ایشان را کند! می کشند آنها را کشتنی. به ذات خدا قسم، گویا می بینم ایشان را و کارهاشان را و آنچه رو می دهد به فجار از ایشان و عرب های پابرهنه - یا جفاکار. مسلط می گرداند ایشان را بر آنها بدون این که رحم داشته باشند. پس می کشند آنها را کشتنی در شهرشان در شط فرات، چه در بیابان و خشکی باشند یا در دریا، و این کشته شدن مزد اعمال آنهاست و پروردگار تو ستمکار در حق بندگان نیست.

۱. در مصدر: (الجفاة).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۶۴-۲۶۵. ضمن حدیث ۱۳، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۲-۲۳۳، ضمن

حدیث ۹۶؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۱.

۱۸ / حدیث دویست و چهلم

غیبت نعمانی، در همان باب، صفحه ۱۷، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از آن حضرت پرسید که: چه وقت پاک می گرداند خدا زمین را از ستمکاران؟ فرمود:

لا یظہر الله الأرض من الظالمین حتی یسفک الدم الحرام - ثم ذکر أمر بنی أمیة و بنی العباس فی حدیث طویل -، ثم قال: إذا قام القائم بخراسان، وغلب علی أرض کرمان (کوفان خ ل) و الملتان، و حاز جزیرة بنی کاوان، و قام منّا قائم بجیلان، و أجابته الآبر و الدیلم، و ظهرت لولدی رایات الترتک (الأتراک خ ل) متفرقات فی الأقطار و الخببات<sup>۲</sup>، و كانوا بین هنات و هنات. إذا خربت البصرة و قام أمير الأمراء بمصر.

فحکى علیه السلام حکایة طویلة، ثم قال: إذا جهزت الألو ف، و صفت الصفوف، و قتل الكبش الخروف، هناك یقوم الآخر، و یثور الثائر، و یهلك الکافر، ثم یقوم القائم المأمول و الإمام المجهول. له الشرف و الفضل، و هو من ولدک، یا حسین. لا ابن مثله. یظهر بین الرکنین فی دریسین بالیین. یظهر علی الثقلین، و لا یترتک فی الأرض دمین (شرا خ ل). طوبی لمن أدرك زمانه، و لحق أوانه، و شهد آیامه!<sup>۳</sup>

یعنی: طاهر نمی کند خدا زمین را از ستمکاران تا این که ریخته شود خون حرام. پس یاد کرد امر بنی امیه را و بنی عباس را در حدیثی طولانی، پس فرمود: زمانی که به پا خیزد قیام کننده مخصوص به خراسان و غلبه کند بر زمین کرمان - یا کوفه - و ملتان و حیازت<sup>۴</sup> کند جزیره بنی کاوان را و بر پا خیزد قیام کننده ای از ما به گیلان و اجابت کند او را اُبز و دیلم و ظاهر شود برای فرزند من پرچم های ترک در حالی که متفرق باشند

۱. در مصدر: (و جاز).

۲. در مصدر: (والجنبات).

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۳ - ۲۸۴، ح ۵۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۶، ح ۱۰۴؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۲؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۱۴ - ۳۱۵.

۴. حیازت: گرد آوردن، جمع کردن، فراهم ساختن و به دست آوردن چیزی.

در اقطار جهان و جاهای مخفی و می باشند در میان خصلت های بد و خصلت های بد، در آن هنگام خراب می شود بصره و قیام می کند امیرالامراء در مصر .

پس حکایت کرد آن حضرت علیه السلام حکایت طولانی ای را، پس فرمود: زمانی که هزارها نفر مجهز شدند به تجهیزات جنگی و صف های لشکریان آراسته شد و سرلشکر جنگی کشته شد، در آن وقت دیگری قیام کند و خونخواهی نماید و هلاک شود آن کافر . پس از آن قیام می کند قائمی که آرزوی قیام او برده شده و آن امامی است که قدر او مجهول است و برای اوست شرافت و فضلی مخصوص و اوست از فرزندان تو، یا حسین! هیچ پسری مانند او نیست . ظاهر می شود بر جنّ و انس و نمی گذارد در روی زمین دو خون را - یا شرّ و بدی را . خوشا به حال کسی که درک کند زمان او را و ملحق شود در اوقات او و حاضر باشد در روزهای او!

### شرح لغات و نکات حدیث

مراد از قائم به خراسان شاید همان کسی است که با پرچم های سیاه قیام می کند و به سمت کوفه می روند و کوفه و بصره را می گیرند، در صورتی که اهل حق نیستند . مردم را از روی حيله به حق دعوت می کنند و نام و نسب های خود را مخفی می کنند و خود را به غیر آن نام و نسبی که دارند شهرت می دهند و از اصحاب دولت اند از دولت های شرقیه غیر ایران و ترکیه .

و مراد از خراسان مشهور فعلی ایران نیست، بلکه از قسمت هایی است که به تصرف غیر در آمده و اکنون در قلمرو مملکت آنان به شمار می رود و هیچ رحمی در دل های آنان نیست و بازی مخصوصی قیام می کنند از لباس های سیاه و پرچم های سیاه و گیسوهای دراز مانند گیسوهای زنان سابق و سبیل های مخصوص، و بنا بر نسخه ای بر زمین کرمان غالب می شوند . ممکن است بنا بر این نسخه از جانب سیستان که از شهرهای خراسان است به سمت کرمان آیند و بر آن جا غالب شوند .

و ممکن است که عبارت کوفان باشد به معنای کوفه - بنا بر نسخه دیگر - و این

صحیح تر به نظر می آید به مقتضای آنچه از اخبار و احادیث دیگر مستفاد می شود از ظهور فتنه این پرچم های سیاه در کوفه و این علامت مقارن زمان قیام سفیانی و لشکر فرستادن او به کوفه خواهد بود.

و این صاحبان پرچم های سیاه ملتان را - که یکی از شهرهای پاکستان است - خواهند گرفت و از آن جا به ایران و عراق خواهند آمد و جزیره بنی کاوان - که بین بصره و خرمشهر است - به تصرف خود خواهند درآورد و پس از آمدن ایشان به کوفه و بصره قائمی از آل محمد از گیلان قیام کند. حضرت علیه السلام این قائم را نسبت به خودشان داده و دور نیست که مراد از این قائم سید حسنی باشد که از طالقان و حدود گیلان قیام می کند و با اوست گنج هایی که نه از طلا هستند و نه از نقره، بلکه مردانی هستند قوی القلب و ثابت الایمان و دل های ایشان مانند پاره های آهن است که او را اجابت می کنند و از ابر و دیلم او را یاری کنند و ابر محلی است در سیستان که محمد بن الحسین حافظ از اهل آن جا بوده و دیلم کوهستان های تابعه گیلان است که در سمت شمالی قزوین واقع است.

و ملحق می شود به ایشان شعیب بن صالح تمیمی از سمرقند - که از شهرهایی است در سابق جزء ایران و در قلمرو شهرهای خراسان بوده و فعلاً از تصرف ایران خارج است - و شعیب پرچمدار لشکر حسنی خواهد بود - چنان که مستند و اخبار اینها تماماً در این کتاب نقل خواهد شد - و اینها شکست دهنده و فرار دهنده لشکر سفیانی ملعون از کوفه و عراق خواهند بود و درک کنندگان زمان حضرت قائم - علیه السلام - اند و ملحق به لشکر آن حضرت خواهند شد.

و مراد از پرچم های ترک در این حدیث شریف و سایر احادیث دیگر گرجی های سوفیاتی و اشتراکی ها و یا بربری ها و تبتی ها و یا چینی ها هستند؛ زیرا که همه اینها از اولاد ترک و اولاد قنطورایی که در اخبار مکرر به آنها اشاره شده می باشند و عده و پرچم های ایشان در اقطار جهان و جاهای مخفی بی گمان متفرق خواهد شد و استیلا و فتنه ایشان مقرب ظهور امام زمان و به نفع آن حضرت خواهد بود و این ترک ها را

می فرماید: صاحبان خصلت‌های بد و ناپسند می‌باشند و متفرق شدن آنها وقتی خواهد بود که بصره خراب شود و امیرالامراء - یعنی: رئیس جمهوری - در مصر پس از خرابی بصره قیام کند. در آن وقت است که اختلاف میان شرق و غرب و تمام روی زمین واقع خواهد شد و تجهیز هزاران لشکر شود و صف‌آرایی و جبهه‌بندی‌ها شود و به اصلاح ابنای زمان ما جنگ جهانی سوم برپا شود و یکی از جنگجویان مهم در دنیا کشته شود که پس از کشته شدن او حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - قیام خواهد کرد در مکه معظمه و بنیاد جور و ستم را خواهد کند.

برای مزید آگاهی ناچار است از این که بعضی از نکات در این کتاب تذکر داده شود تا خواننده اخبار مندرجه در آن در حیرت نیفتد و بعضی از اسامی شهرهایی که در ضمن حدیث و اخبار ذکر شده و نام‌های اماکن و طوایف و جغرافیای بعضی از اقطار زمین که فهم رموز بعضی از اخبار منوط به دانستن آنهاست شرح داده شود تا سبب مزید آگاهی خوانندگان گردد.

از جمله آنها در بسیاری از اخبار گذشته و آینده در این کتاب لفظ ترک وارد شده، فلذا مقتضی است مقداری در این موضوع که ترک کیست و ترکستان که محل آنهاست کجاست بسط کلام دهم و اکتفا می‌کنم به شرح و بسط آن.

در کتاب المنجد شرح داده شده: ترک قبیله‌هایی هستند که نسبت داده می‌شوند به اوغوزخان و قره‌خان (از اولاد منتسبه نسل بعد نسل به ترک بن یافث بن نوح علیه السلام) که متفرق شدند. بعضی از آنها شرقی هستند که در قسمت منغولیا ساکن اند که به این مناسبت آنها را مُغُل و مُغول گویند که در قرن ششم و هفتم میلادی به دست مرسلین نصارا مسیحی شده‌اند، و اما قسمت اهم از آنها چادر نشین در آسیای وسطای شمالی کوه‌های آلتایی در قرن ششم زندگانی می‌کردند و این قسمت دولت‌های کوچکی تشکیل داده شدند.

۱- دولت قره‌خانی در شمال ایران. ۲- دولت غزنویین در افغانستان و پنجاب.

و این دو دولت در نیمه قرن دهم میلادی مسلمان شدند و در شمالی دریاچه بلخ در روسیه جنوبی ساکن اند.

- ۳- دولت غَزَّ - یا اوغوز - که آنها در ترکستان فعلی و در ایران و آسیای صغرا ساکن اند و دولت سلاجقه از این قبیله بوده اند در قرن یازدهم میلادی و دولت عثمانیه از این سلسله اند. ترکمان و سلاجقه و عثمانیه از یک سلسله اند.
- و اما ترکستان منطقه ای است در آسیای وسطی میان سیریا و دریای قزوین و ایران و افغانستان و هند و مغولستان و آنها به چند قسمت منقسم اند:
- ۱- اتحاد جمهوری های شوروی سوفیاتی که در سال ۷۵۱ میلادی ابتدای دخول اسلام بوده در میان آنها.
- ۲- چین - یا صین - که اکثریت آنها مسلمان اند (بنا بر نقل المنجد)، و این نقل سخیف و برعکس است.
- ۳- سوفیاتی که مملکت شوروی بالشویکی و اشتراکی می باشند.
- ۴- ترکمنستان که عاصمه آن اشخباد - یا عشق آباد - است.
- ۵- ازبکستان که عاصمه آن تاشکنت و از شهرهای آن است سمرقند و بخارا.
- ۶- تاجیکیا و عاصمه آن ستالین آباد است (استالینگراد).
- ۷- کبرخیزیا و عاصمه آن فرونیزه است.
- ۸- کازخستان و عاصمه آن الماتاتا است.
- تُرکمان قبیله ای از ترکیه هستند که خاضع ترین آنها را تتر و تاتار می گویند و در این زمان مسکن آنها در ترکستان غربی و ایران و ماوراء قفقاز است.<sup>۱</sup>

#### ۱۹ / حدیث دویست و چهل و یکم

غیبت نعمانی، در باب غیبت امام، صفحه ۷۴ از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:  
 لا یقوم القائم<sup>۲</sup> حتی تفتأ عین الدنیا، وتظهر الحمره فی السماء، وتلك دموع حمله  
 العرش علی أهل الأرض، حتی یظهر فیهم أقوام لا خلاق لهم، یدعون لولدی وهم براء من

۱. المنجد، بخش اعلام، ص ۱۸۵.

۲. در مصدر: (القیامة).

ولدي، تلك عصابة رديّة لا خلاق لهم، على الأشرار مسلّطة، وللجبابرة مفتّنة، وللملوك مبيرة. يظهر في سواد الكوفة ويقدمهم رجل أسود اللون والقلب، رثّ الدين، لا خلاق له، مهجن، زنيم، عتلّ. تداولته أيدي العواهر من الأمّهات من شرّ نسل، لا سقاها الله المطر من سنة إظهار غيبة المتغيّب من ولدي، صاحب الراية الحمراء (الخضراء خ ل) والعلم الأخضر. أيّ يوم للمخبيين بين الأنبار وهيت؟ ذلك يوم فيه صيلم الأكراد والشرارة، وخراب دار الفراعنة، ومسكن الجبابرة، ومأوى الولاة الظلمة، وأمّ البلاء، وأخت العار. تلك وربّ عليّ - يا عمر بن سعد - بغداد.

ألا، لعنة الله على العصابة من بني أميّة وبني فلان الخونة الذين يقتلون الطيّبين من ولدي، ولا يراقبون (لا يراقبون خ ل) فيهم ذمتي، ولا يخافون الله في ما يفعلونه بحرمتي. إنّ لبني عبّاس يوماً كيوم الطموح، ولهم فيه صرخة كصرخة الحبلى. الويل لشيعة ولد العبّاس من الحرب التي سنح بين نهاوند والدينور (يفتح من نهاوند والدينور خ ل). تلك حرب صعاليك شيعة عليّ. يقدمهم رجل من همدان اسمه على اسم النبيّ ﷺ. منعوت موصوف باعتدال الخلق وحسن الخلق ونضارة اللون، في صورته ضحك<sup>١</sup>، وفي أشفاره وطف، وفي عنقه سطح<sup>٢</sup>، فرق<sup>٣</sup> الشعر، مفلح الثنايا، على فرسه كيدر التمام، تجلّى عنه الغمام. يسير بعصابة خير عصابة أوت وتقرّبت ودانت الله بدين تلك الأبطال من العرب الذين يلحقون (يلقحون خ ل) حرب الكريهة، والدبرة يومئذٍ على الأعداء. إنّ للعدوّ يوم ذلك الصيلم والاستيصال؛<sup>٤</sup>

يعنى: قيام نمى كند قائم تا اين كه كور شود چشم دنيا و آشكار شود سرخى در آسمان و آن سرخى اشكهاى بر دوش گيرندگان عرش است بر اهل زمين تا اين كه

١. در مصدر: (له في صوته ضجاج).

٢. در مصدر: (سطع).

٣. در مصدر: (أفرق).

٤. غيببت نعمانى، ص ١٤٩ - ١٥١، ح ٥، ونيز ر. ك: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٢٦ - ٢٢٧، ح ٩٠؛ إيزام الناصب،

ج ٢، ص ١١٣.

ظاهر شوند در میان ایشان گروه‌هایی که بهره‌ای از خیر برای ایشان نیست. دعوت می‌کنند برای فرزندانم و حال آن که بیزارند ایشان از فرزندان من. اینها جماعتی هستند پست که هیچ بهره‌ای از خیر برای ایشان نیست. تسلط دارند بر اشرار و به فتنه اندازنده‌اند متکبران و سرکشان را و هلاک کننده‌اند پادشاهان را. ظاهر می‌شوند در سواد کوفه و پیشرو آنهاست مردی سیاه‌چرده و سیاه‌دل و بددین. هیچ بهره‌ای از خیر در او نیست. فرومایه و بی‌اصل، پسرخوانده و ناکس و بدخوی، بسیارخوار و سخت‌گوی و سخت‌آزار که به نوبت فرو گرفته‌اند او را زن‌های زناکار از مادرها از بدترین نسل، که سیراب نکند او را باران رحمت خدا از سال ظاهر کردن غیبت غیبت کننده از فرزندان من. صاحب پرچم سرخ - یا سبز - و علم سبز. چه روزی است برای ناامید شوندگان در میان انبار؟! و روز پستی است آن روز. روزی است که بلای بزرگ است برای کردها و شریان و خراب شدن خانه‌ فرعون‌ها - یعنی: سرکش‌ها و ستمکارها - و مسکن متکبران و سرکشان و جایگاه‌ وُلات و حکام ستمکار و مادر بلاها و خواهر عار و ننگ‌ها. این است - قسم به پروردگار علی، ای عمر بن سعد! - بغداد.

آگاه باش! خدا لعنت کند جماعتی از بنی امیه و بنی فلان - یعنی: بنی عباس - را که خیانتکاران‌اند. کسانی هستند که می‌کشند پاکیزگان از فرزندان مرا و مراقبت نمی‌کنند در حق ایشان عهد مرا و نمی‌ترسند از خدا در آنچه که می‌کنند آن را به حرم من. بدرستی که از برای بنی عباس روزی است مانند روزی بسیار بسیار سخت و برای ایشان در آن روز فریادی است مانند فریاد زن حامل. ای وای از برای شیعیان اولاد عباس از جنگی که رخ داده شود میان نهاوند و دینور - یا فتح کرده شود از نهاوند و دینور!! این جنگ گدایان شیعیان علی است که مقدم و رئیس آنها مردی است از همدان که همنام پیغمبر ﷺ است. معنوت و موصوف است به اعتدال خلقت و نیکویی خلق و خوش صورت و خنده‌رو و صاحب مژگان انبوه دراز، پهن گردن، موی او متفرق - یعنی: موی رو و پیشانی‌اش از هم جدا. بر اسب خود سوار است مانند ماه شب چهارده. روشن شود ابر از روی او - یا روشن کند تاریکی را. سیر می‌کند با جماعتی



که بهتر جماعت اند که جایگزین و نزدیک شود خدا را و متدین باشد به دین آن شجاعان عرب. آنانی که ملحق شوند به ایشان با شمشیرهای تیز بزآن برای جنگ با دشمنان و فرار دادن دشمن در آن روز که روزی است سخت و بیچاره کننده دشمنان. دانسته باد که این حدیث شریف نیز عبارت اخرای حدیث ماقبل آن است که در لفظ مختلف، ولی در معنی موافق است و بعضی از علائم در آن اضافه شد. مانند سرخی ای که در آسمان ظاهر شود که آن بواسطه فتنه شدید خونینی است که بر ذراری پیغمبر و شیعیان ایشان وارد می شود که از افزونی ظلم و جور و ریختن خون هایشان و هتک حرمتشان حاملین عرش به گریه درآیند که در آن هنگام صاحبان پرچم های سیاه از طرف خراسان آیند به سمت کوفه و همان ها هستند که هیچ بهره ای از دین و خیر ندارند و برای ولی عصر دعوت می کنند در حالتی که بیزارند از او و آن حضرت بیزار است از ایشان، و در این حدیث نیز خبر می دهد از تسلط ایشان بر اشرار و کشتن ایشان گردنکشان متکبر جبار و هلاک کردن ایشان پادشاهان خونخوار را و وصف می فرماید رئیس و مقدم این جماعت کفار را به پستی خُلق و خُلُق و پستی حَسَب و نسب و ولدالزنا بودن و بی بهره بودن از خیر و دین که سلسله آباء و امهات او نسل بعد نسل از اول غیبت امام عصر تا آن زمان همه آنها فرومایه و بی اصل و زنازاده بوده اند و این جنگ بزرگ و حشتناک در انبار - که یکی از شهرهای نزدیک کوفه است - واقع می شود در میان کردها و اشرار عرب و ایشان، و در اثر این حادثه بزرگ بغداد خراب می شود و جنگ شدیدی هم در میان نهاوند و دینور واقع شود. شاید [از] مراد این جنگ جنگ سید حسنی باشد - چنان که از بعضی اخبار دیگر مستفاد می شود و اوصافی هم که در حق پیشرو ایشان بیان فرموده بر همین اشعار دارد؛ چنان که حضرت صادق هم در حق او فرموده، که: آن جناب صبیح الوجه می باشد.

## ۲۰ / حدیث دویست و چهل و دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۳، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

ملك بني العباس عسر لايسر فيه. دولتهم لو اجتمع عليهم الترك والديلم والسند والهند

والبربر والطیلسان لم یزیلوه، ولا یزالون یتمرغون ویتنعمون فی غضارة من ملکهم، حتی یشد عنهم موالیهم وأصحاب ألویتهم، ویسلط الله لهم علجاً یخرج من حیث بدأ ملکهم. لا یمر بمدينة إلا فتحها، ولا ترفع له رایة إلا هدمها، ولا نعمة إلا أزالها. الویل لمن ناواه. فلا یزال كذلك حتی یظفر ویدفع بظفره إلى رجل من عترتی، یقول بالحقّ ویعمل به؛<sup>۱</sup>

### لغات

معنای ترک قبلاً ذکر شد.

دیلم: قسمت کوهستانی گیلان و در شمال قزوین واقع است.

سند: قسمتی است از پاکستان غربی و اطلاق می شود بر اراضی نهر هندوس.

هند: شبه جزیره ای است در آسیای جنوبی که فاصل آن تبّت و سلسله ای از

کوه های حملاناست.

بربر: در قسمت آفریقای شمالی واقع و مردمان آن سفید پوست ها و قسمتی از

نژاد جرمن و قسمتی از نژاد ترک اند.

طیلسان: اقلیمی است وسیع در نواحی دیلم.

تمرغ: به معنای درنگ کردن.

غضارة: فراخی نعمت و خوشی زندگانی.

علج: اطلاق می شود بر کافر و جنایتکار و ناقص الخلقه و لثیم و چابک سخت در کار.

یعنی: ملک بنی عباس مشکل است. آسانی در آن نیست. اگر جمع شوند بر ضرر

ایشان ترک و دیلم و سند و هند و بربر و طیلسان، نمی توانند ملک ایشان را زایل کنند

و زایل نمی شوند و بر جا هستند و در نعمت و خوشی زندگانی می کنند تا زمانی که

دوستان و غلامان و پرچمداران آنها کم شوند و مسلط گرداند خدا بر ایشان کافری - یا

جنایتکاری، یا ناقص الخلقه ای، یا لثیم پستی و چابکی سرسخت - راکه او بیرون می آید

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۵۷ - ۲۵۸، ح ۴، و نیز ر.ک: کتاب الأربعین، ص ۳۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۵۳۰ - ۵۳۱.

از جایی که ابتدای ملک آنها از آن جاشد - یعنی: از سمت خراسان.  
و نمی‌گذرد به شهری مگر آن که آن جا را فتح می‌کند و پرچم و رایتی بر علیه او  
بلند نمی‌شود مگر آن که آن را سرنگون کند و نیابد نعمتی را مگر آن که آن را زایل کند.  
و ای بر کسی که آن علج قصد او را کند! پس همیشه بر همین روش هست تا این که بر  
ملک ظفر یابد و پس از ظفر یافتن و اگذار شود به مردی از عترت من که حق بگوید و  
به حق عمل کند.

مراد از جمله «من حیث بدأ ملکهم» اشاره است به این که ابتدای استیلای بنی عباس  
از طرف خراسان بوسیله ابو مسلم خراسانی شد و انقراض ملک آنها از طرف خراسان  
خواهد بود بوسیله علجی که از خراسان قیام کند در آخر زمان با پرچم‌های سیاه  
- چنان که از اخبار بسیار مستفاد می‌شود - و مراد از مردی از عترت آن حضرت وجود  
مبارک امام زمان علیه السلام است و ممکن است سید حسنی باشد؛ چه که آن جناب آنها را در  
کوفه قلع و قمع می‌کند و فرار می‌دهد، والله العالم.

### ۲۱ / حدیث دویست و چهل و سوم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹ طبع امین الضرب از خطبه ملاحم امیر المؤمنین علیه السلام در  
باب بلدان ممدوحه و مذمومه روایت کرده که فرمود:

یخرج الحسنی صاحب طبرستان مع جمّ کثیر من خيله ورجله حتی یأتی نیشابور،  
فیفتحها ویقسّم أبوابها، ثم یأتی أصبهان، ثم إلى قم، فیقع بینہ و بین أهل قم وقعة عظيمة  
یقتل فیها خلق کثیر، فینهزم أهل قم، فینهب الحسنی أموالهم، ویسبی ذراریهم ونساءهم،  
ویخرّب دورهم، فیفرع أهل قم إلى جبل یقال له وراردهار، فیقیم الحسنی ببلدهم أربعین  
یوماً، ویقتل منهم عشرين رجلاً، ویصلب منهم رجلین، ویرحل عنهم؛<sup>۱</sup>

یعنی: بیرون می‌آید حسنی صاحب طبرستان با جمعیت بسیاری از سواران و پیادگان

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵، ح ۳۶.

خود تا این که می آید به نیشابور. پس فتح می کند آن جا را و تقسیم می کند درب های آن را. پس می آید به اصفهان. پس از آن جا به قم و در میان او و اهل قم جنگ سختی واقع می شود که کشته می شوند در آن جا خلق بسیاری. پس فرار می کنند اهل قم به سوی کوهی که آن را وراردهار گویند. پس غارت می کند حسنی مال های ایشان را و اسیر می کند اولادها و زنان ایشان را و خراب می کند خانه های ایشان را. پس می ماند حسنی در شهر ایشان تا چهل روز و بیست نفر مرد از آنها می کشد و دو نفر بر دار می زند. پس از آن جا کوچ می کند.

#### ۲۲ / حدیث دویست و چهل و چهارم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، در همان باب از آن حضرت روایت کرده که فرمود در جواب سائلی که سؤال کرد از آن حضرت که: در زمان نزول فتنه کدام یک از شهرها سالم تر و بهترین شهرهاست؟ فرمود:

أسلم المواضع يومئذٍ أرض الجبل. فإذا اضطربت خراسان ووقع الحرب بين أهل جرجان و طبرستان وخریت سجستان، فأسلم المواضع يومئذٍ قصبه قم. تلك البلدة التي يخرج منها أنصار خير الناس أباً وأماً وجداً وجدّة وعمّاً وعمّة، تلك التي تسمى الزهراء. بها موضع قدم جبرئيل، وهو الموضع الذي نبع منه الماء الذي من شرب منه أمن من الداء، ومن ذلك الماء عجن الطين الذي عمل منه كهياة الطير، ومنه يغتسل الرضا عليه السلام، ومن ذلك الموضع يخرج كبش إبراهيم وعصا موسى وخاتم سليمان؛<sup>۱</sup>

یعنی: سالم ترین جاها در آن روز زمین جبَل است. پس چون مضطرب شد خراسان و واقع شد جنگ در میان اهل گرگان و طبرستان و خراب شد سیستان، پس سالم ترین جاها در آن روز قصبه قم است و آن شهری است که بیرون می آید از آن یاران کسی که بهترین مردم است از جهت پدر و مادر و جد و جدّه و عمو و عمّه و آن

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷-۲۱۸، ح ۴۷.

شهری است که زهراء نامیده شده و در آن جاست جای پای جبرئیل، و آن جاست جایی که می جوشد از آن آبی که هر که بنوشد از آن، ایمن می شود از هر دردی، و از آن آب سرشته شد گلی که از آن ساخته شد مانند مرغ و از آن غسل کرد رضا علیه السلام و از آن جا بیرون می آید قوچ ابراهیم و عصای موسی و خاتم سلیمان علیه السلام.

### ۲۲ / حدیث دویست و چهل و پنجم

السماء والعالم، صفحه ۳۴۱، در همان باب از شرح نهج البلاغه، تألیف ابن میثم روایت کرده، گفته که: چون فارغ شد امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ جمل، خطبه ای خواند برای مردم در بصره. پس حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد. پس از آن فرمود:

يا أهل البصرة، يا أهل المؤتفكة، ائتفکت بأهلها ثلاثاً وعلی الله تمام الرابعة. يا جند المرأة و أعوان البيمة، رغا فأجبتم، و عقر فانهمتم (فهربتم خل). أخلاقكم دقاق، ودينكم نفاق، و ماؤکم زعاق. بلادکم أنتن بلاد الله تربة، و أبعدھا من السماء. بها تسعة أعمار الشر، المحتبس فيها بذنبه و الخارج منها بعفو الله. كأني أنظر إلى قريتكم هذه وقد طبقها الماء حتى ما يرى منها إلا شرف المسجد كأنه جوجو طير في لجة بحر. و ساق إلى قوله: إذا هم رأوا البصرة قد تحولت أخصاصها دوراً و آجامها قصوراً. فالهرب الهرب؛ فإنه لا بصرة لكم يومئذ.

ثم التفت عن يمينه فقال: كم بينكم وبين الأبلّة؟ فقال له المنذر بن الجارود: فداك أبي وأمي، أربعة فراسخ. قال له: صدقت، فوالذي بعث محمداً صلی الله علیه و آله وأكرمه بالنبوة وخصه بالرسالة و عجل بروحه إلى الجنة، لقد سمعت منه كما تسمعون مني أن قال: يا علي، هل علمت أن بين التي تسمى البصرة والتي تسمى الأبلّة أربعة فراسخ، وسيكون في التي تسمى الأبلّة موضع أصحاب العشور؟ يقتل في ذلك الموضع من أممي سبعون ألفاً شهيدهم يومئذ بمنزلة شهداء بدر.

فقال له المنذر: يا أمير المؤمنين، ومن يقتلهم، فداك أبي وأمي؟ قال: يقتلهم إخوان

[الجن] وهم جيل كأنهم الشياطين، سود ألوانهم، منتنة أرواحهم، شديد كلبهم، قليل سلبهم. طوبى [لمن قتلهم وطوبى] لمن قتلوه. ينفر لجهادهم في ذلك الزمان قوم هم أذلة عند المتكبرين من أهل ذلك الزمان. مجهولون في الأرض، معروفون في السماء. تبكي السماء عليهم وسكانها والأرض وسكانها، ثم هملت عيناه بالبكاء، ثم قال: ويحك، يا بصرة، من جيش لا رهج له ولا حس.

فقال له المنذر: يا أمير المؤمنين، وما الذي يصيبهم من قبل الغرق ومما ذكرت، وما الوبح؟ [وما الويل؟] فقال: هما بابان، فالوبح باب رحمة، والويل باب عذاب. يابن الجارود، نعم تارات عظيمة. منها عصابة يقتل بعضها بعضاً، ومنها فتنة يكون بها خراب منازل وخراب ديار وانتهاك أموال وسبا نساء يذبّحن ذبحاً. [يا] ويل أمرهنّ حديث عجيب، ومنها أن يستحلّ بها الدجال الأكبر الأعور الممسوح العين اليمنى، والأخرى كأنها ممزوجة بالدم، لكأنها في الحمرة علقّة نائي<sup>١</sup> الحدقة كهياة حبة العنب الطافية على الماء، فيتبعه من أهلها عدّة من قتل بالأبلة من الشهداء أناجيلهم في صدورهم. يقتل من يقتل، ويهرب من يهرب، ثم رجف، ثم قذف، ثم خسف، ثم مسخ، ثم الجوع الأغبر، ثم الموت الأحمر - وهو الغرق. يا منذر، إن للبصرة ثلاثة أسماء سوى البصرة في الزبر الأوّل، لا يعلمها إلا العلماء. منها الخريبة، ومنها تدمر، ومنها المؤتفكة.

وساق إلى أن قال: يا أهل البصرة، إن الله لم يجعل لأحد من أمصار المسلمين خطّة شرف ولا كرم إلا وقد جعل فيكم أفضل ذلك، وزادكم من فضله بمنّه ما ليس لهم. أنتم أقوم الناس قبلة. قبلتكم على المقام حيث يقوم الإمام بمكّة، وقاريكم أقرأ الناس، وزاهدكم أزهد الناس، وعابدكم أعبد الناس، وتاجركم أتجر الناس وأصدقهم في تجارته، ومتصدّقكم أكرم الناس صدقة، وغنيكم أشدّ الناس بذلاً وتواضعاً، وشريفكم أحسن الناس خلقاً، وأنتم أكرم الناس جواراً، وأقلهم تكلفاً لما لا يعنيه، وأحرصهم على الصلاة في جماعة. ثمرتكم أكثر الثمار، وأموالكم أكثر الأموال، وصغاركم أكيس الأولاد، ونساؤكم

١. در مصدر: (نأتي).

أقنع النساء وأحسنهن تبعلاً.

سخر لكم الماء، يغدو ويروح صلاحاً لمعاشكم، والبحر سبباً لكثرة أموالكم. فلو صبرتم واستقمتم، لكانت شجرة طوبى لكم مقيلاً وظلاً ظليلاً، غير أن حكم الله فيكم ماضٍ، وقضاؤه نافذ، لا مُعَقَّبَ لحكمه، وهو سريع الحساب. يقول الله: ﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾<sup>۱</sup>.  
ثم ساق الخطبة إلى قوله: إن رسول الله ﷺ قال لي يوماً وليس معه غيري: إن جبرئيل الروح الأمين حملني على منكبه الأيمن حتى أراني الأرض ومن عليها، وأعطاني أقاليدها، وعلمني ما فيها وما قد كان على ظهرها وما يكون إلى يوم القيامة، ولم يكبر عليّ ذلك كما لم يكبر على أبي آدم، علمه الأسماء كلها ولم يعلمها الملائكة المقربون، وإني رأيت بقعة على شاطئ البحر تسمى البصرة. فإذا هي أبعد الأرض من السماء وأقربها من الماء، وإنها لأقرب<sup>۲</sup> الأرض خراباً، وأخشنها تراباً، وأشدّها عذاباً، ولقد خسف بها في القرون الخالية مراراً، وليأتين عليها زمان، وإنّ لكم - يا أهل البصرة - وما حولكم من القرى من الماء ليوماً عظيماً بلاؤه، وإني لأعلم موضع منفجره من قريتكم هذه، ثم أمور قبل ذلك تدهمكم، عظيمة، أخفيت عنكم وعلمناها. فمن خرج عنها عند دنوّ غرقها فبرحمة من الله سبقت له، ومن بقي فيها غير مرابط بها فبذنبه، وما الله بظلام للعبيد؛<sup>۳</sup>

### لغات

«الموتفة» يعني: منقلبه - يعني: زير ورو شونده - يا حقيقةً - مانند شهرهای قوم لوط -، يا بواسطة غرق شدن در آب.  
«طبّقها الماء» - به تشديد - يعني: زير آب رفت و فروگرفت او را آب.  
«الأخصاص» جمع «خُصَّ» - به ضمّ خا - يعني: خانه‌های چوبی و نیی.

۱. سورة اسراء، آية ۵۸.

۲. در مصدر: (الأسرع).

۳. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۵۳ - ۲۵۷، ج ۱۹۹ و ج ۵۷، ص ۲۲۴ - ۲۲۶، ح ۵۸ و نیز ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۸؛ شرح نهج البلاغة ابن ميثم بحرانی، ج ۱، ص ۲۸۹ - ۲۹۳؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۸۹، ذیل حدیث ۲۲۳.

«الآجام»: جمع «أجمة»: محلّ رویدن نی - یعنی: نیزار یا درخت‌های پربرگ به هم پیچیده .

أُبَلَّةٌ - به ضمّ همزه و باء و تشدید لام -: همان موضعی است که امروز بصره گفته می‌شود و این جا در سابق از دهات بصره بوده و باغ‌های بصره و در سابق یکی از بهشت‌های چهارگانه شمرده می‌شد، و أُبَلَّةٌ امروز همان موضع گمرک است بر حسب آنچه پیغمبر ﷺ خبر داده به آن .

الجیل - به کسر جیم -: صنفی از مردم را گویند، و گفته [شده] که: هر قومی که زبان مخصوص و لغت مخصوص دارند آن را جیل گویند .

الأرواح: جمع ریح - به معنی رایحه - است .

الکَلْب - به فتح کاف و لام -: به معنای شَرّ و اذیت و شبه جنون است که عارض شود کسی را که سگ دیوانه او را دندان گرفته باشد .

السَّلْب - به فتح سین و لام -: آن چیزی است که گرفته می‌شود از یکی از دو قرین از قرین خود در هنگام جنگ که با اوست - از اسلحه و اسب و جامه و مانند اینها .

«ینفر لجهادهم» یعنی: بیرون می‌رود برای جنگ کردن با ایشان .

«هملت عینه» یعنی: اشک چشم او را گرفت و جاری شد .

الرّهَج - به فتح را و ها -: به معنی غبار است .

الحِسّ - به کسر حاء -: صدای آهسته .

التارات: به معنی دفعات - یعنی: چند مرتبه، مرتبه‌ای بعد از دیگری .

العُصبة - به ضمّ عین و سکون صاد -: به معنی جماعت و گروه است، و به فتح عین

و صاد: به معنی اقربا و خویشان .

«انتهاك الأموال» یعنی: گرفتن اموال از راهی که حلال نیست .

«سباء النساء» یعنی: اسیر کردن زنان .

و «يستحلّ بها الدجال» یعنی: منزل بگیرد در آن جا و مسکن کند، و دجال: از

«دجل» است به معنای خلط کردن و شیطنت کردن و به اشتباه انداختن و دروغ گفتن،



و وصف نمودن او به اکبر دلالت دارد بر تعدّد کسی که به باطل ادّعا کند.  
و أعور: کسی است که یک چشم داشته باشد.  
و ممسوح: صفتی است مخصوص به اعور.  
النائي: مرتفع و بالا آمده را گویند.  
و «طفی علی الماء» یعنی: بالا آمد روی آب و ته ننشست.  
رجفة: به معنای زلزله و زمین لرزه و اضطراب.  
القذف: به معنی سنگ انداختن، یا باریدن.  
و خسف: به معنای فرورفتن به زمین و پنهان شدن در زیر زمین.  
و مسخ: تغییر پیدا کردن صورت انسانی است به صورت بوزینه یا خوک یا غیر  
اینها - از سباع و حیوانات - و قبیح شدن آن است.  
و وصف کردن جوع به اغبر برای این است که گرسنگی در سالهای خشکسالی  
رخ می دهد و در اثر نیامدن باران زمین غبارآلود می شود، یا به اعتبار این که روی  
شخص گرسنه غبارآلود می نماید.  
و موت احمر بیشتر دلالت بر قتل دارد و در این جا تفسیر به غرق شده.  
و الخریبة - به ضمّ خاء نقطه دار - : نام محله ای است از محلات بصره که آن را بصره  
کوچک گویند.  
و «تدمر»: از دمار است - به معنی هلاک.  
و «خطة» - به ضمّ - : به معنای امر و قصه است.  
و اقلید: جمع اقلید است - به معنای کلید.  
«لم یکبر علیّ ذلك» یعنی: بزرگ نبود بر من - یعنی: قادر و توانا هستم بر آن.  
«مراطة» یعنی: رصدبندی کردن برای حفظ سرحدات از هجوم و حمله دشمن.

#### معنای حدیث

ای اهل بصره! ای اهل شهری که سه مرتبه زیر و رو و سرنگون شد و بر خداست  
که دفعه چهارم هم آن را زیر و رو کند! (اشاره به زیر و رو شدن آن است در آخر

زمان) ای لشکر زن - یعنی: عایشه -! (اشاره به جنگ جمل است) ای یاران چهارپا - یعنی: شتر عایشه -! صدا بلند کرد، پس اجابت کردید، و چون شتر پی شد فرار کردید. خلق و خواهی شما پست و فرومایه است و دین شما دورویی و نفاق کردن است و آب شما تلخ است و قابل شرب نیست. شهرهای شما با گند و تعفن ترین شهرهاست از جهت خاک و دورترین بلاد است از آسمان. نه عُشر<sup>۱</sup> شَر و بدی در آنهاست. محبوس است آن که در آن محبوس است به گناه خود و بیرون رونده است از آن جا آن که بیرون رود به عفو و بخشش خدا. گویا می بینم این شهر شما را که فروگرفته است آن را آب به اندازه ای که دیده نشود از آن چیزی مگر کنگره های مسجد آن که مانند سینه مرغ بر روی دریا نمایان است.

پس کشانید کلام خود را تا آن جایی که فرمود: در آن هنگام می بینند ایشان بصره را که جابه جا شده است خانه های چوبی و خانه هایی که از نی ساخته شده و نیزارهای آن و مبدل گردیده به قصرها. آن وقت دیگر بصره برای شما نیست. در آن وقت باید فرار کنند. پس آن حضرت رو را به جانب راست خود گردانید و فرمود: چقدر فاصله است در میان شما و اُبَلَه؟ منذر بن جارود عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد! چهار فرسخ. فرمود به او که: راست گفתי. قسم به آن خدایی که برانگیخت پیغمبر خود محمد را به رسالت و او را گرامی داشت به پیغمبری و مخصوص گردانید او را به آن و روح او را بشتاب به بهشت برد، هر آینه شنیدم از او همچنان که شما از من می شنوید که فرمود: یا علی! آیا دانسته ای که میان آن شهری که آن را بصره گویند و آن جایی که آن را اُبَلَه گویند چهار فرسخ است؟ و زود باشد آن جایی که آن را اُبَلَه گویند جای گمرک گیرندگان شود. در این موضع از امت من هفتاد هزار نفر کشته می شوند که شهید ایشان در آن روز به منزله شهدای بدر است.

پس منذر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! پیش از غرق شدن چه بلایی به آنها خواهد رسید و که آنها را خواهد کشت، پدر و مادرم فدای تو باد؟ فرمود: می کشند ایشان را

۱. عُشر: یک دهم.

برادرانی که می‌باشند صنفی از مردم یا قومی که لغت مخصوصی دارند. گویا شیطان‌هایی هستند که روها و رنگ‌هاشان سیاه و خون‌هاشان گندیده و یا بوهای آنها متعفن و شرّ و اذیت و شبه جنون آنها استوار و اسلحه و جامه‌های جنگی و اسب‌های ایشان کم است. خوشابه حال آن کسی که اینها او را بکشند! کوچ می‌کنند برای جهاد کردن با ایشان در آن زمان گروهی که آنها در نزد متکبرین و گردن‌کشان اهل آن زمان قدرشان مجهول است در روی زمین و در نزد اهل آسمان معروف و شناخته‌شدگان اند. گریه می‌کنند بر ایشان آسمان و ساکنین آن و زمین و ساکنین آن.

پس چشم‌های حضرت پر از اشک شد. پس فرمود: در رحمت بر روی تو باز شود، ای بصره! از لشکری که غباری برای ایشان نیست - یعنی: بنحوی روی زمین راه می‌روند که از زیر پاهای آنها گرد و غباری بلند نمی‌شود - و صدای آهسته آنها شنیده نمی‌شود. پس منذر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! چیست آن بلایی که بر ایشان وارد می‌شود پیش از غرق شدن از آنچه ذکر فرمودی، و مراد از کلمه و یح چیست؟ فرمود: این هر دو دو باب‌اند. و یح باب رحمت است و ویل باب عذاب، ای پسر جارود! آری چند مرتبه بلاهای بزرگ به ایشان اصابت می‌کند. از جمله آنها جماعتی - یا خویشاوندانی - هستند که بعضی از ایشان بعض دیگر ایشان را می‌کشند، و از آن جمله فتنه‌ای است که منزل‌ها و خانه‌های ایشان خراب شود و مال‌های ایشان به حرام گرفته شود و زن‌های ایشان اسیر شود و آن زن‌ها را سر می‌برند سر بریدنی. ای وای که امر زنان آنها امری است عجیب! و از آن جمله است که ساکن می‌شود در میان ایشان دجال اکبر که یک چشم است و چشم راست او مالیده است و چشم چپ او گویا ممزوج با خون است که گویا در سرخی آن پاره خون بسته است و حدقه چشم او برآمدگی دارد مانند دانه انگوری که روی آب بایستد و فرونرود در زیر آب. پس اهل بصره متابعت او را کنند به عدد کسانی که در اُبُلّه کشته و شهید شدند. انجیل‌هاشان در سینه‌هایشان است. کشته شود کسی که کشته شود و فرار کند کسی که فرار کند. پس در آن جا زلزله‌ای واقع شود و به زمین فرورفتنی روی دهد. پس سنگ بر آنها بیارد. پس از آن مسخ شوند. پس گرسنگی غبارآلودی

ایشان را فروگیرد. بعد از آن به مرگ سرخ مبتلا شوند. که آن غرق شدن است.

ای منذر! برای بصره سه اسم دیگر است در کتاب‌های نخست که نمی‌دانند آن را مگر دانایان. یکی خُزَیبه و دیگری تَدْمُر و سوم مؤتَفِکَة، و کلام را کشانید تا آن جایی که فرمود: ای اهل بصره! بدرستی که خدا قرار نداده است برای هیچ یک از شهرهای مسلمانان قصه شرافتی و نه کرامتی مگر آن که قرار داده است در شما زیادت و برتر از آن و زیاد کرده است از فضل خود به سبب عطای خود برای شما آنچه را که نیست برای ایشان. مستقیم‌ترین قبله‌های مردم قبله شماست که بر جانب مقام ابراهیم است در آن جایی که امام در مکه می‌ایستد و قاری شما قاری‌ترین قراء است و زاهد شما زاهدترین مردم است و عبادت‌کننده شما عبادت‌کننده‌ترین مردم است و تاجر شما بهترین تجارت‌کنندگان از مردم است و راستگوترین ایشان است در تجارت خود و صدقه‌دهنده شما کریم‌ترین مردم است در صدقه دادن و ثروتمند شما سخت‌ترین مردم است از حیث بذل کردن. یعنی: بخشنده‌تر است. و تواضع و فروتنی او بیشتر است و شریف شما نیکوترین مردم است از حیث خلق و خو و شما گرامی‌ترین مردم هستید از حیث همسایه‌داری و کمترین ایشان از حیث تکلفات بی‌معنی و حریص‌ترین ایشان هستید بر نماز خواندن به جماعت و میوه‌های شما بیشترین میوه‌هاست و مال‌های شما بیشترین مال‌هاست و کوچک‌های شما زیرک‌ترین اولادند و زن‌های شما قانع‌ترین زن‌هایند و نیکو شوهردارترند از سایر زن‌ها. مسخر کرده است خدا. یا مسخر شده است. برای شما آبی که صبح و شام بر شما جاری است برای ساختن امر معیشت شما و دریا را سبب قرار داده برای زیاد شدن مال شما. پس اگر صبر کردید و استقامت ورزیدید، هرآینه درخت طوبی هم در عوض داده خواهد شد که سایه اندازد بر سرهای شما سایه انداختنی. جز این که حکم خدا در حق شما جاری است و قضای او در شما نافذ است و تعقیب‌کننده‌ای برای حکم او نیست و حساب او سرعت و شتاب دارد. می‌فرماید خدا که: ﴿نیست هیچ قریه و شهری مگر این که ما نابود کننده‌ایم آن را پیش از روز قیامت. یا شکنجه دهنده‌ایم آن را شکنجه دادن سختی. می‌باشد این در لوح محفوظ نوشته شده﴾.

پس کشانید حضرت خطبه را تا آن جا که فرمود: بدرستی که رسول خدا ﷺ روزی که غیر از من و او کسی نبود به من فرمود: جبرئیل روح الامین روزی مرا بر منکب<sup>۱</sup> راست خود بلند کرد تا آن که همه زمین و آنچه بر روی آن است به من نشان داد و عطا کرد به من کلیدهای آنها را و یاد داد به من آنچه را که در آن است و آنچه را که بر پشت آن است و آنچه را که می باشد تا روز قیامت و بزرگ نیامد بر من اینها همچنانی که بزرگ نیامد بر پدرم آدم دانستن همه اسماء را و حال آن که ملائکه مقربین نمی دانستند و من دیدم بقعه ای را در کنار دریا که آن بصره نامیده می شود در حالی که دورترین زمین بود از آسمان و نزدیک ترین آن بود به آب و سریع ترین محلی بود به خراب شدن و خاک آن زبرترین خاک هاست و عذاب آن سخت ترین عذاب هاست، و هرآینه چند مرتبه زمین او را فروبرده است در قرن های گذشته و هرآینه می آید بر آن زمانی عظیم، و بدرستی که برای شما - ای اهل بصره! - و برای اطراف شما از سایر ده ها هرآینه روز بزرگی پیش خواهد آمد که بلای آن روز بزرگ است و من می دانم جایی را که منفجر و شکافته می شود از شهر شما این شهر و چیزهایی را که بزرگ است و به فشار آورد شما را در آن پیش از منفجر شدن آن که آنها را از شما پنهان می کنم و می دانم آنها را. پس کسی که بیرون رود از آن نزدیک غرق شدن آن به رحمتی از جانب خدا نجات یافته، و کسی که بماند در آن و رصدبندی نکند حدود آن را تا غرق شود پس به سبب گناه اوست و نیست خدا ستمکار برای بندگان.

#### ۲۴ / حدیث دویست و چهل و ششم

سیزدهم بحار الانوار، طبع تهران، صفحه ۱۷۵، از کتاب نصوص المعجزات به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود برای مردم:

سلونی قبل أن تفقدونی؛ لآتی بطرق السماء أعلم من العلماء، و بطرق الأرض أعلم من العالم. أنا یعسوب الدین. أنا یعسوب المؤمنین، وإمام المتّقین، و دیان الناس یوم الدین.

۱. منکب: شانه.

أنا قاسم النار، وخازن الجنان، وصاحب الحوض والميزان، وصاحب الأعراف. فليس منّا إمام إلا وهو عارف بجميع أهل ولايته، وذلك قوله - عز وجل -: ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴾<sup>١</sup>.

ألا أيها الناس، سلوني قبل أن تفقدوني، فتشعر برجلها فتنة شرقيّة، وتطأ في حطامها<sup>٢</sup> بعد موتها وحياتها، وتشب نار بالخطب الجزل من غربي الأرض، رافعة ذيلها، تدعو: يا ويلها لرحله ومثلها. فإذا استدار الفلك، قلت: مات أو هلك. بأيّ وادٍ سلك؟ فيومئذٍ تأويل هذه الآية: ﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴾<sup>٣</sup>. ولذلك آيات وعلامات، أولهنّ إحصار الكوفة بالرصد والخذق، وتخريق الزوايا في سكك الكوفة، وتعطيل المساجد أربعين ليلة، وكشف الهيكل، وخفق رايات حول المسجد الأكبر تهتزّ. القاتل والمقتول في النار، وقتل سريع، وموت ذريع، وقتل النفس الزكيّة بظهر الكوفة في سبعين، والمذبوح بين الركن والمقام، وقتل الأشقع<sup>٤</sup> صبراً في بيعة الأصنام، وخروج السفينائي براية حمراء، أميرها رجل من بني كلب، واثنان عشر ألف عنان من خيل السفينائي يتوجّه إلى مكّة والمدينة، أميرها رجل من بني أميّة، يقال له حزيمة، أطمس العين الشمال، على عينه ظفرة غليظة يتمثل بالرجال، لا ترد له راية حتّى ينزل المدينة في دار يقال لها دار أبي الحسن الأمويّ، ويبعث خيلاً في طلب رجل من آل محمّد، وقد اجتمع إليه ناس من الشيعة يعود إلى مكّة، أميرها من غطفان.

إذا توسط القاع الأبيض خسف بهم، فلا ينجو إلا رجل يحول الله وجهه إلى قفاه لينذرهم ويكون آية لمن خلفهم، ويومئذٍ تأويل هذه الآية: ﴿ وَلَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴾<sup>٥</sup>، ويبعث مائة وثلاثين ألفاً إلى الكوفة، وينزلون الروحا والفاروق، فيسير

١. سورة رعد، آية ٧.

٢. در مصدر: (خطامها).

٣. سورة اسراء، آية ٦.

٤. در مصدر: (الأشقع).

٥. سورة سبأ، آية ٥١.

منها ستون ألفاً حتى ينزلوا الكوفة موضع قبر هود عليه السلام بالنخيلة، يتجهجون إليهم يوم الزينة وأمير الناس جبار عنيد، يقال له الكاهن الساحر، فيخرج من مدينة الزوراء إليهم أمير في خمسة آلاف من الكهنة، ويقتل على جسرها سبعين ألفاً حتى تحمي الناس من الفرات ثلاثة أيام من الدماء، وتنن الأجساد، ويسبي من الكوفة سبعون ألف بكر، لا يكشف عنها كف ولا قناع، حتى يوضعن في المحامل، ويذهب بهن إلى الثوية - وهي الغري.

ثم يخرج من الكوفة مائة ألف ما بين مشرك و منافق، حتى يقدموا دمشق، لا يصدّم عنها صادّ، وهي إرم ذات العماد، وتُقيل رايات من شرقي الأرض غير معلّمة، ليست بقطن ولا كتان ولا حرير، مختوم في رأس القنا بخاتم السيد الأكبر، يسوقها رجل من آل محمّد، تظهر بالمشرق وتوجد ريحها بالمغرب كالمسك الأزفر<sup>١</sup>، يسير الرعب أمامهما بشهر حتى ينزلوا الكوفة طالبين بدماء آبائهم.

فبينما هم على ذلك إذ أقبلت خيل اليماني والخراساني يستبقان كأنهما فرسي رهان، شعث غير جرد وأصلاب نواطي وأقداح. إذا نظرت أحدهم برجله باطنه فيقول: لا خير في مجلسنا بعد يومنا هذا. اللهم فإنا التائبون، وهم الأبدال الذين وصفهم الله تعالى في كتابه العزيز: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾<sup>٢</sup>، ونظراؤهم من آل محمّد.

ويخرج رجل من أهل نجران يستجيب للإمام، فيكون أوّل النصاري إجابة، فيهدم بيعته، ويدقّ صليبه، فيخرج بالموالي وضعفاء الناس، فيسيرون إلى النخيلة بأعلام هدى، فيكون مجمع الناس جميعاً في الأرض كلّها بالفاروق، فيقتل يومئذ ما بين المشرق والمغرب ثلاثة آلاف ألف يقتل بعضهم بعضاً، فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِئِينَ﴾<sup>٣</sup> بالسيف.

وينادي منادٍ في شهر رمضان من ناحية المشرق عند الفجر: يا أهل الهدى، اجتمعوا،

١. در مصدر: (الأذفر).

٢. سورة بقره، آية ٢٢٢.

٣. سورة انبياء، آية ١٥.

وینادی منادی من قیل المغرب بعد ما یغیب الشمس<sup>۱</sup>: یا أهل الباطل، اجتمعوا، ومن الغد عند الظهر تتلون الشمس [و] تصفر، فتصیر سوداء مظلمة، وיום الثالث یفرق الله بین الحق والباطل، وتخرج دابة الأرض، وتقبل الروم إلى ساحل البحر عند كهف الفتية، فیبعث الله الفتية من كهفهم مع کلبهم، منهم رجل یقال له ملیخا وآخر حملاها<sup>۲</sup>، وهما الشاهدان المسلمان للقائم<sup>۳</sup>.

#### لغات حدیث

«فَتَشْغِرُ بِرَجُلِهَا» یعنی: توسعه می دهد جنگ را به پای خود.

و تَطَأُ حُطَامَهَا: و پاکوب و نرم می کند متاع دنیوی فناپذیر خود را.

و «تُشَبُّ نَارًا» یعنی: برافروخته می شود آتشی.

بالخطب الجَزَل: به امر عظیم و غلیظ.

استدارة فلك: اشاره است به تند شدن آتش فتنه.

الکرة: الرجعة.

تخریق الزوايا: خراب کردن و سوراخ کردن و راه دادن کوجهای بن بست را به یکدیگر.

هیكل: بناهای مرتفع بلند و صورت و شخص و تمثال را گویند، و در منتهی الإرب

گفته: هیكل - کحیدر - سطبر و درشت از هر چیزی و اسب دراز ضخیم و گیاه دراز

تمام بالیده و شکوه و کالبد و پیکر و بنای بلند و خانه ترسایان که در آن پیکر مریم عَلَيْهَا السَّلَام

باشد و کلیسای ایشان<sup>۴</sup>.

«خفق رایات» یعنی: جنبیدن پرچمها.

۱. در مصدر: (الشفق).

۲. در مصدر: (خملاها).

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۲ - ۲۷۵، ح ۱۶۷، و نیز ر.ک: إلزم الناصب، ج ۲، ص ۱۰۲ - ۱۰۴. البتة در

کتاب بحار الأنوار این حدیث شریف در عداد احادیثی است که از کتاب سرور أهل الایمان نقل شده اند و اتفاقاً

این حدیث عیناً در کتاب یاد شده، صفحات ۵۰ - ۵۵، به شماره ۲۹ موجود است.

۴. منتهی الإرب، ج ۳ - ۴، ص ۱۳۶۸.



[ال] مسجد الأکبر : مسجد کوفه .

قتل سریع : کشتن بشتاب .

موت ذریع : مرگ فوری بشتاب و سرعت .

أشقع : افعال وصفی است . در مذمت کسی گویند که به دهان از میان ظرف چیزی را بردارد و بخورد .

عنان : به معنی پرچم و رایت .

أطمس : کسی که چشم او ناپدید شده .

ظفرة : ناخن سفید است که در چشم ظاهر شود .

القاع : بیابان .

الروحاء - به فتح و مد - : موضعی است میان مکه و مدینه . سی یا چهل میل فاصله دارد تا مدینه . و نام دهی است از مضافات رجة شام و نام دهی است از مضافات نهر عیسی و شهری است . در قاموس و منتهی الإرب از فراء نقل شده .<sup>۱</sup>

الفاروق : نام موضعی است .

« یوم الزینة » یعنی : روز عید .

مدینة الزوراء : بغداد .

« تحمی الناس » یعنی : پرهیز می کنند مردم .

الثویة : آخر وادی السلام است از طرف کوفه که قبۀ کمیل بن زیاد در آن جاست و

آن زمین نجف است .

« غیر معلمة » یعنی : تعلیم مشق جنگی نگرفته اند .

السید الأکبر : رسول اکرم ﷺ .

شعث : ژولیده مویان .

غبر : غبار آلودگان .

۱. القاموس المحيط ، ج ۱ ، ص ۲۲۵ : منتهی الإرب ، ج ۱ - ۲ ، ص ۴۸۱ .

جُرد: صورت‌ها پوست انداخته .

اصلاب: استخوان‌ها از لاغری بالا آمده .

نواطي: جمع ناطي - یعنی: کوله‌بارها بر پشت کشنده .

أقداح: چشم‌ها به گودی فرو رفته .

حَصید: درویده شده .

خامد: خاموش .

### معنای حدیث

بپرسید از من پیش از آن که گم کنید مرا؛ زیرا که من به راه‌های آسمان داناترم از دانیان و به راه‌های زمین داناترم از هر داننده‌ای . من پادشاه دینم . من پادشاه مؤمنانم و پیشوای پرهیزکارانم و جزادهندهٔ مردمانم در روز جزا . من قسمت کنندهٔ آتشم . من خزینه‌دار بهشت‌هایم و صاحب حوض کوثر و میزان و صاحب اعرافم . پس نیست از ما امامی مگر این که او شناساست به همهٔ آن کسانی که بر آنها ولایت دارد و این است گفتهٔ خدای - عزوجل - که فرموده: ﴿ای پیغمبر! جز این نیست که تو بیم دهنده و ترساننده‌ای ، و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است﴾ .

آگاه باشید ، ای گروه مردمان! بپرسید از من پیش از آن که مرا گم کنید . پس توسعه می‌دهد جنگ را به پای خود فتنه‌ای که از سمت مشرق رو می‌دهد - یعنی: از جمهور شوروی‌ها و یا چینی‌ها و یا فتنهٔ خراسانی - و پاکوب و نرم می‌کند متاع ناچیز دنیوی فناپذیر خود را بعد از مرگ و زندگانی آن و برافروخته می‌شود آتش جنگ عظیم و تیره‌ای از طرف مغرب زمین که دامنهٔ آن بلند است و صدای ویل و وای آن بلند شود از صدا و بانگ و آواز آن و مانند آن . پس چون دور بردارد ، چرخ و مردم مختلف شوند و دین و امانت از میانشان برداشته شود و قتل و خونریزی زیاد شود که بگویید: مُرد یا هلاک شد ، یا در چه وادی‌ای رفت ؟ پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر خواهد شد که می‌فرماید: ﴿پس برمی‌گردانیم برای شما نصرت و یاری را بر ضرر ایشان

و مدد می‌کنیم شما را به مال‌ها و فرزندان و قرار می‌دهیم شما را که نفرات شما بیشتر از اول شود، و برای آن علامت‌ها و نشانه‌هایی است. اول از آنها حصاربندی کردن کوفه است به کمینگاه قرار دادن و کندن خندق و سوراخ کردن گوشه‌ها و کوچه‌های بن‌بست - که کنایه است ظاهراً از اتصال دادن کوچه‌ها به یکدیگر و خیابان‌کشی کردن - و تعطیل کردن مسجدها تا چهل شب و ظاهر شدن هیکل - یعنی: بلند ساختن عمارات و قصرها، یا نصب کردن صورت‌ها و مجسمه‌های اشخاص و یا خانه‌های مسیحی‌ها و ترسایان که در آنها مجسمهٔ مریم را نصب کنند یا بنا کردن کلیساها - و بلند کردن پرچم‌ها و به جنبش درآوردن آنها در اطراف مسجد کوفه و کشتن و کشته شدن دو دسته که قاتل و مقتول آنها هر دو دسته در آتش باشند و مرگ و قتل بسیار با سرعت و شتاب و کشته شدن نفس زکیه‌ای با هفتاد نفر در پشت کوفه و بریده شدن سرِ نفس زکیه‌ای در میان رکن و مقام و کشته شدن کسی که خوردنی را با دهن از میان ظرف برمی‌دارد.

یا این که مراد ابقع باشد و آن مرد سیاه چردهٔ صاحب پرچمی است که با سفیانی جنگ می‌کند و کشته می‌شود - چنان که از اخبار و احادیث بسیار مستفاد می‌شود. بنا بر این اشقع در نسخه غلط است و ابقع صحیح است.

و کشته شدن ابقع به قتل صبر است که برای بیعت گرفتن برای بت‌ها کشته می‌شود و بیرون آمدن سفیانی است با پرچم سرخ و سرلشکر او مردی است از طایفهٔ بنی‌کلب با دوازده هزار پرچم از لشکر سفیانی متوجه می‌شود به مکه و مدینه و امیر آن لشکر مردی است از بنی‌امیه به نام حزیمه که یک چشم آن ناپدید و مالیده شده و آن چشم چپ اوست و بر چشم دیگر او ناخن غلیظی است که ممثل می‌شود<sup>۱</sup> با مردان و پرچم او رد کرده نمی‌شود تا آن که در مدینه فرود می‌آید در خانه‌ای که آن را خانهٔ ابوالحسن اموی گویند و می‌فرستد لشکری را در طلب مردی از آل محمد که به دور او جمع شده‌اند مردمانی از شیعیان که برمی‌گردد به جانب مکه و امیر آن لشکر مردی است از قبیلهٔ غطفان.

۱. روی این کلمه در نسخه نوشته شده: مقابل می‌شود.

وقتی که می‌رسند در بیابان سفید - که مراد زمین بیدا باشد -، زمین آنها را فرو می‌برد مگر یک نفر را که می‌گرداند خدا روی او را به طرف پس سر او برای این که بترساند ایشان را و نشانه‌ای باشد برای کسانی که در عقب ایشان‌اند و در آن روز تأویل این آیه ظاهر می‌شود که می‌فرماید: ﴿و اگر بدانی زمانی را که فرع می‌کنند و گذشتی از عذاب برای ایشان نیست و گرفته می‌شوند از جای نزدیک﴾ - یعنی: از زیر پاهای خود -، و سفیانی صد و سی هزار لشکر به کوفه می‌فرستد تا این که فرود می‌آیند در روحا - که موضعی است میان مکه و مدینه که سی یا چهل میل به مدینه فاصله دارد و یا نام دهی است از دهات رحبه شام و نام دهی است از مضافات نهر عیسی، یا آن که نام شهری است دیگر - و فاروق - که نام موضعی است - پس شصت هزار نفر از آن لشکر به کوفه فرود می‌آیند در موضع قبر هود علیه السلام در نُخَیله. پس هجوم می‌آورند بر اهل کوفه در روز عیدی و سرلشکر ایشان مرد متکبر سرکشی است اهل عناد و دشمنی که او را کاهن جادوگر گویند.

پس بیرون می‌آید از شهر بغداد امیری به سوی ایشان با پنج هزار نفر از کاهنان و کشته می‌شود نزد جسر بغداد - یا کوفه - هفتاد هزار نفر تا این که سه روز از آب فرات پرهیز کرده شود از خون‌هایی که در آن ریخته شده و گند و عفونتی که از اجساد کشتگان در آن پیدا شده و اسیر کرده می‌شود از کوفه هفتاد هزار دختر بکر که کف دست آنها و مقنعه‌های آنها باز نشده. آنها را در محمل‌ها می‌گذارند و می‌برند به سوی ثویه که زمین غری - یعنی: نجف اشرف - باشد و آن محل نزدیک قبر کمیل بن زیاد است در قسمت آخر وادی السلام بین کوفه و نجف که در سمت چپ کسانی که از نجف به کوفه می‌روند واقع است.

پس بیرون می‌آید از کوفه صد هزار نفر میان مشرک و منافق تا این که پیشروی می‌کنند به طرف دمشق و جلوگیری نمی‌کند از آنها جلوگیری کننده‌ای و بهشت باغ ارم صاحب ستون‌هاست و رو می‌آورند در آن وقت پرچم‌هایی از سمت مشرق زمین که عدّه لشکری که در زیر آن پرچم‌هاست تعلیم جنگی داده نشده‌اند و آن پرچم‌ها

نه از پنبه است و نه از کتان و نه ابریشم است و در سر نیزه آن پرچم مُهر زده شده است به مُهر خاتم الانبیاء ﷺ. می کُشد آن را مردی از آل محمد ﷺ که ظاهر می شود در مشرق و بوی آن پرچم یافته می شود بمغرب مانند بوی مشک از فر و سیر می کند رعب و ترس در پیش روی آن بقدر یک ماه فاصله، تا این که وارد کوفه می شوند در حالتی که طلب کننده اند خون های پدران خود را. پس در بین این که آنها وارد کوفه شده اند، رو می آورد لشکر یمانی و خراسانی بنحوی که گویا این دو لشکر با هم مسابقه گذارده و گرو بندی کرده اند در حالتی که ژولیده است موهای ایشان و غبار آلودند و صورت های ایشان پوست انداخته و استخوان های پشت هاشان از لاغری برآمدگی دارد و کوله بارهای خود را بر پشت های خود گرفته و چشم های آنها به گودی سر هاشان فرو رفته. هرگاه که یکی از آنها به کف پای خود نگاه می کند، می گوید: دیگر خیری در نشستن ما نیست بعد از این روز. بار خدایا! پس بدرستی که ما توبه کنندگانیم و ایشان اند ابدالی که خدا وصف کرده است ایشان را در کتاب خود - که عزیز و غالب است -: ﴿ بدرستی که خدا دوست می دارد توبه کنندگان را و دوست می دارد پاک شدگان را ﴾ و نظیرهای ایشان را از آل محمد ﷺ.

و بیرون می آید مردی از اهل نجران و اجابت می کند امام ﷺ را. پس می باشد اوّل نصرانی ای که اجابت می کند آن حضرت را. پس صومعه خود را خراب می کند و صلیب خود را می شکنند و نرم می کند. پس با دوستان آل محمد بیرون می آید با ضعفای از دوستان. پس می روند به جانب نخيله با پرچم های هدایت. پس محل اجتماع همه مردم در آن روز در فاروق است. پس در آن روز در میان مشرق و مغرب سه میلیون جمعیت کشته می شوند که می کشند بعض از آنها بعض دیگر را و در آن روز تاویل این آیه ظاهر می شود که می فرماید: ﴿ همیشه این است دعوایشان تا این که می گردانیم آنها را مانند زرع چیده شده و درو شده در حالتی که همه فرو نشسته و نابود شوند ﴾ به شمشیر، و ندا کننده ای ندا می کند در ماه رمضان از ناحیه مشرق وقت طلوع فجر که: ای اهل هدایت! جمع شوید، و ندا کننده ای هم از طرف مغرب ندا می کند

بعد از پنهان شدن سفیدی اول شب که: ای اهل باطل! جمع شوید، و از فردای آن روز تا اول ظهر آفتاب رنگ به رنگ می شود. رنگ آن زرد می شود، پس از آن می گردد سیاه می شود، و روز سیم جدا می کند خدا میان حق و باطل را و بیرون می آید دابة الارض و رومی ها رو می آورند به ساحل دریا نزد کهف جوانان اصحاب کهف. پس خدا آنها را برمی انگیزاند از کهف خود و با ایشان است سگ آنها و از ایشان است مردی که او را ملیخا گویند و دیگری به نام حملاها، و این دو نفر گواهان و سلام کنندگان و یا مطیع و منقاد شوندگان و یا اسلام آورندگان و یا تسلیم شوندگان بر حضرت قائم - علیه السلام - اند.

#### ۲۵ / حدیث دویست و چهل و هفتم

مشارق الأنوار، تألیف شیخ رجب برسی، روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

که فرمود:

ألا، وإنّ للباطل جولة وللحقّ دولة. ألا، وإنّی ظاعن عن قریب، فارتقبوا الفتنة الأمویة والدولة الكسرویة، ثمّ تُقبِل دولة بني العباس بالفرع<sup>۱</sup> والبأس، وتبني مدينة يقال لها الزوراء بين دجلة ودجيل<sup>۲</sup> والفرات. ملعون من سكنها. منها تخرج طينة الجبارين. تعلن فيها القصور، وتسبل الستور، ويتعاملون بالمكر والفجور، فيتداولها بنو العباس اثنين وأربعين ملكاً عدد سني الملك (بالای این کلمه در نسخه نوشته: ۳۱۲۱)، ثمّ الفتنة الغبراء (الغراء خل) والقلادة الحمراء في عنقها قائم الحقّ، ثمّ أسفر عن وجهي بين أجنحة الأقاليم كالقمر المضيء بين الكواكب.

وإنّ لخروجي علامات عشرة أولها تحريق<sup>۳</sup> الرايات (تخريق الزوايا) في أزقة

۱. در مصدر: (بالفرج).

۲. عبارت (ودجيل) در مصدر وجود ندارد.

۳. در مصدر: (۴۲).

۴. در مصدر: (تحريف).

(سكك خ) الكوفة، وتعطيل المساجد، وانقطاع الحاج، و خسف وقذف بخراسان، وطلوع الكوكب المذنب، واقتران النجوم، وهرج ومرج، و قتل، ونهب. فتلك علامات عشرة، ومن العلامة إلى العلامة عجب. فإذا تمت العلامات قام قائمنا قائم الحق. ثم قال: معاشر الناس، نزهوا ربكم ولا تشيروا إليه. فمن حد الخالق فقد كفر بالكتاب الناطق، ثم قال: طوبى لأهل ولايتي الذين يقتلون فيّ ويطرّدون من أجلي. هم خزّان الله في أرضه. لا يفزعون يوم الفزع الأكبر. أنا نور الله الذي لا يطفى. أنا السرّ الذي لا يخفى<sup>۱</sup>.

### لغات حديث

ظاعن: به معنای کوچ کننده و رونده.  
«ارتقبوا» یعنی: انتظار بکشید.  
«دولة كسروية» یعنی: دولت ایران. به مناسبت اسم كسرى آن را كسرويه گویند.  
فزع: ترس و بیم.  
بأس: بیم و عذاب و سختی و قوت و دلیری در جنگ.  
زوراء: در این جا به معنی بغداد است و در بعضی از اخبار دیگر بر ری اطلاق شده - چنان که به محلّ خود یاد کرده می شود.  
دجلة: مراد نهري است که در بغداد و سامرا عبور می کند.  
دجیل: شهری است واقع در میان بغداد و سامرا.  
جبّار: به معنای سرکش و متکبر.  
«تسبل الستور» یعنی: آویخته شود پرده ها.  
غبراء: تیره و تاریک کننده، و اگر «غراء» باشد به معنای آزمند و بیچاره کننده.  
«القلادة الحمراء» یعنی: غرق شدن خونین. استعاره است از جنگ خونینی که کشتار آن بسیار باشد.

۱. مشارق انوار الیقین، ص ۲۶۲-۲۶۳، و نیز ر.ک: کفایة الأثر، ص ۲۱۳-۲۱۷؛ مدینة المعاجز، ج ۲، ص ۳۸۴-۳۸۶، ح ۶۱۸؛ غایة المرام، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۴-۳۵۵، ح ۲۲۵ و ج ۴۱، ص ۳۲۹-۳۳۰، ح ۵۰ و ج ۵۲، ص ۲۶۷-۲۶۸، ح ۱۵۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۴۲.

« في عنقها قائم الحق » یعنی: در انتظار آن است قیام کننده به حق، و اگر « في عقبها » باشد - چنان که در بعضی از نسخه هاست - یعنی: در دنبال آن قیام کننده به حق است.  
 « أسفر عن وجهي » یعنی: آشکاف. مراد این است که ظاهر می شوم من.  
 « أجنحة الأقاليم » یعنی: قطعات زمین.  
 « تحريق الرايات » یعنی: سوزانیدن و آتش زدن پرچم ها، و اگر « تحريق الزوايا » باشد - چنان که در حدیث قبل گذشت - به معنای سوراخ کردن و راه دادن است و معنای آن گذشت.

أزقة و سُكك: هر دو به معنای کوچه هاست.

خسف و قذف: فرورفتن به زمین و باریدن سنگ.

کوکب مذنب: ستاره دنباله دار.

اقتران نجوم: نزدیک شدن ستاره ها به یکدیگر.

هرج: کشتن.

مرج: قلق و اضطراب.

#### معنای حدیث

آگاه باشید که برای باطل و ناچیز تاخت و تازی است و برای حق و ثابت دولت بادوامی است. آگاه باشید که من کوچ کننده و رونده ام به همین نزدیکی ها. پس منتظر باشید فتنه بنی امیه و دولت کسرویّه را. پس پیش می آید دولت بنی عباس با ترس و بیم و شکنجه سخت و قوت و دلیری و بناگذارده می شود شهری که آن را زوراء - یعنی: بغداد - گویند در میان دجله و دجیل - که شهری است در میان بغداد و سامرا و فرات. لعنت کرده شد آن کسی که در آن جا سکنا کند. (مراد از ملعون منصور دوانقی است ظاهراً) و از آن جا بیرون می آید طینت و سرشت متکبران و گردنکشان. آشکار شود در آن جا قصرها و آویخته شود در آن قصرها پرده هایی و با مکر و فریب و کارهای زشت معامله کند و چهل و دو نفر متداولاً در آن ملک سال ها به عدد ملک پادشاهی کنند.



پس از آن فتنه‌ای تیره و تار کننده<sup>۱</sup> - یا آزمند و بیچاره کننده - در آن جا رخ دهد و غرق شدن خونینی که در انتظار آن است قائم به حق - یا در دنبال آن قیام کننده به حق قیام کند . پس من پرده از روی خود برمی دارم و ظاهر می شوم در میان قطعات قلمرو زمین مانند ماه نور دهنده و روشن کننده‌ای در میان ستارگان و برای بیرون آمدن من ده نشانه است :

سوزانیدن پرچم‌ها در کوچه‌های کوفه یا راه دادن و سوراخ کردن کوچه‌های بن بست را در یکدیگر ( شاید اشاره به خیابان کشی در کوفه است ) . دیگر تعطیل شدن مسجدها . دیگر قطع شدن راه حج برای حاجیان و به زمین فرورفتن و سنگ باریدنی در خراسان و در آمدن ستاره دنباله دار و مقارن و نزدیک شدن ستارگان به یکدیگر در یک برج و کشتن بناحق و قلق و اضطراب در مردم و خون ریختن و غارتگری . این است نشانه‌های دهگانه و از نشانه‌ای تا نشانه‌ای چیزهای شگفت آورنده‌ای است . پس چون این نشانه‌ها تمام شد ، قیام می کند قائم ما که قیام کننده به حق است .

پس فرمود : گروه مردم ! منزّه و پاک از نقائص بدانید پروردگارتان را و او را مورد اشاره قرار ندهید - یعنی : حواس ظاهره شما او را درک نمی کند که بتوانید به او اشاره کنید . کسی که حدّ و اندازه‌ای برای خدا قرار دهد کافر است به کتاب ناطق خدا .

پس فرمود : بهشت طوبی برای اهل ولایت من است . آن کسانی که در راه دوستی من کشته می شوند و دور کرده و تبعید می شوند برای خاطر دوستی من . ایشان اند خزینه دارهای خدا در روی زمین او . نمی ترسند از روز ترس بزرگ تر . منم نور خدا که هرگز خاموش کرده نشوم . منم آنچه‌ان سرّی که پنهان نمی شود .

### ۲۶ / حدیث دویست و چهل و هشتم

نهج البلاغه ، خطبه صد و بیست و هشتم از مختار در باب خطب در بیان آنچه به آن خبر داده از ملاحم در بصره ، می فرماید :

یا أحنف ، کأنتی ( به ) وقد سار بالجیش الذی لایکون له غبار ولا لَجَب ، ولا قَعَعَةٌ

۱ . صحیح « فتنه‌ای تیره و تار » است .

لُجْمٍ، وَلَا حَمْحَمَةً خَيْلٍ. يُثِيرُونَ الْأَرْضَ بِأَقْدَامِهِمْ كَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ. (يومي بذلك إلى صاحب الزنج، ثم قال :)

ويل لسكككم العامرة، والدور المزخرفة التي لها أجنحة كأجنحة الثور، وخراطيم (كخراطيم) الفيلة، من أولئك الذين لا يندب قتلهم، ولا يفقد غائبهم. أنا كاب الدنيا لوجهها، وقادرها بقدرها، وناظرها بعينها.

(ومنه يومي به إلى وصف الأتراك : ) كآني أراهم قوماً كأن وجوههم المجان المطرقة، يلبسون السرق والديباج، ويعتقبون الخيل العتاق، ويكون هناك استحرار قتل حتى يمشي المجروح على المقول، ويكون المفلت أقل من المأسور.

فقال له بعض أصحابه: لقد أعطيت - يا أمير المؤمنين - علم الغيب! فضحك ﷺ وقال للرجل وكان كليباً:

يا أحاكيب، ليس هو بعلم غيب، وإنما هو تعلم من ذي علم، وإنما علم الغيب علم الساعة، وما عدده الله - سبحانه - بقوله: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾<sup>١</sup> الآية. فيعلم الله - سبحانه - ما في الأرحام من ذكر أو أنثى، وقبيح أو جميل، وسخي أو بخيل، وشقي أو سعيد، ومن يكون في النار حطباً، أو في الجنان للنبين مرافقاً، فهذا علم الغيب الذي لا يعلمه أحد إلا الله، وما سوى ذلك فعلم علمه الله نبيه فعلمنيه، ودعا لي بأن يعينه صدري، وتضطم عليه جوانحي<sup>٢</sup>؛

#### لغات حديث

ملحمة: به معنای واقعه بزرگ است در فتنه و قتال و خونریزی.

لَجَب: به معنای صدا و فریاد.

قَعَقَة: صدای اسلحه و مانند آن است.

حَمْحَمَة: صدای باد در بینی انداختن اسب است غیر شیهه کشیدن.

١. سورة لقمان، آیه ٣٤.

٢. نهج البلاغه، ج ٢، ص ٩-١١، خطبه ١٢٨، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ٣٢، ص ٢٥٠-٢٥١، ح ١٩٧

و ج ٤١، ص ٣٣٤، ح ٥٥.

« یثیرون الأرض » یعنی: شیار می‌کنند زمین را و این بواسطه آن است که قدم‌های آنها در خشونت و زبری مانند سُم‌های اسبان است و مراد از اثاره ارض شدت پازدن آنهاست به زمین، و این کنایه است از پیمودن ایشان زمین را به پاهای خود، و معنای اول ملایمت ندارد با ظاهر فرموده آن حضرت که فرموده است: حرکت کردن آنها هیچ‌گرد و غباری برای ایشان نیست.

و نعام: جنس شترمرغ را گویند، و تشبیه فرمودن قدم‌های آنها را به شترمرغ به جهت آن است که اغلب قدم‌های ایشان کوتاه است و پهن و انگشتان آنها گشاده است مانند پاهای شترمرغ.

و سُکک: جمع سِکَّة است - به کسر سین - به معنای کوچه و راه راست و خیابان مستقیم و راه شوسه و خیابانی که به ردیف در حاشیه دو طرف آن درخت غرس شده باشد. مزخرفه: به معنای مموّه - به معنی رنگ‌آمیزی شده و زرانودود و روغن زده و امثال آن.

أجنحة: به معنی اطراف. تشبیه فرموده اطراف خانه‌ها را به اجنحه نَسور - یعنی: بال‌های کرکس - که مراد از آنها طارمی‌ها و زیادتیه‌هایی است که از هواهای اطراف خانه‌ها می‌گیرند و با چوب یا آهن و امثال آنها و اضافه بر خانه‌ها می‌کنند - مانند بال‌های کرکس‌ها که در اطراف پیکر کرکس وقت پرواز کردن باز شده، نمودار است - و مانند آنها مانند سقف‌های زائد بر اصل فضای زمین خانه‌ها و طره‌ها و طارمی‌ها و ناودان‌ها و حصیرها و امثال اینها برای حفظ کردن دیوارها و غیر آن از باران و آفتاب.

خراطیم: جمع خرطوم است. تشبیه فرموده آن حضرت ناودان‌های خانه‌ها را به خرطوم‌های فیل‌ها که تقریباً دو زرع یا سه یا چهار یا پنج ذرع یا کمتر یا زیادتر به تناسب خانه‌ها طول آنهاست که از آهن یا غیر آنها از سیمان و غیره ساخته شده و از بام‌های خانه‌ها به طرف پایین نصب شده.

و فیله: جمع فیل است.

و قول آن حضرت که فرموده: « لا یندب قتیلهم » گفته شده است که: آن حضرت

وصف فرموده است ایشان را به این وصف برای شدت بأس و حریص بودن ایشان برای کشتن بنحوی که هیچ باکی از مردن ندارند، و گفته شده است: برای این که ایشان بندگان و غلامانی هستند دور افتادگان از وطن که اهل و اولاد و کسانی در آن جا ندارند که بر ایشان گریه و ندبه کنند.

و فرمایش حضرت که فرموده: «لا یفتقد غائبهم» شاید برای زیادتى جمعیت ایشان است که اگر یکی از آنها کشته شد، فوراً دیگری از ایشان به جای او می ایستد و جای او خالی نمی ماند که کسی متوجه شود، یا برای غریب بودن و دور بودن اوست از کسان خود که از شأن ایشان است دنبال گمشده خود بروند و از او تفحص کنند.

و قول آن حضرت که فرموده: «أنا کاتبُ الدنیا» گفته می شود: کبیت فلاناً علی وجهه؛ یعنی: به رو درانداختم او را و واگذاردم و به او التفاتی نکردم، و گفته شده است که: این کنایه است از علم داشتن به باطن های دنیا و اسرار آن و بی ثباتی آن. و فرمایش آن حضرت: «وقادرها بقدرها» یعنی: من معامله کننده ام با دنیا به مقدار لیاقت و قابلیت آن.

و «ناظرها بعینها» یعنی: به دیده عبرت نظر کننده ام به آن. کنایه از این که به نظر حقارت و ذلت بر او می نگرم و دل بستگی به آن ندارم.

المجان - به فتح میم و تشدید نون - جمع مِجَنّ - به کسر میم و فتح جیم - است به معنای سپری که در مقابل می گیرند که تیر و شمشیر و امثال آن اصابت نکند.

و مطرقة - بر وزن مکرمه - به معنای پوست بر پوست دوخته شده، یا مانند کف نعل که چند طبقه پوست روی یکدیگر دوخته شده.

و سرق - محرکه - شقه های حریر سفید یا مطلق حریر را گویند.

و فرمایش حضرت که فرموده: «یعتقبون الخیل العتاق» یعنی: می بندند و نگاه می دارند اسب های برگزیده انتخاب شده گرامی را.

و فرموده آن حضرت: «وتضطم علیه جوانحی» یعنی: و ضبط و جمع می کند او را قلب. جوانح: در این جا به معنای قلب است.

## معنای حدیث

گویا می بینم - ای احنف! - آن شخص را در حالتی که سیر کند با لشکری که نباشد آن را گرد و غباری و نه صدا و آواز هول اندازنده‌ای و نه صدای حرکت لجام‌ها و سلاح‌ها و نه صدای همهمه اسب‌ها. بسایند و بروبند خاک را به قدم‌های خود که گویا مانند قدم‌های شتر مرغ‌هاست در پهنایی و کوتاهی و گشادگی انگشتان.

(اشاره می‌فرماید آن حضرت به این کلام به علی بن محمد رئیس لشکر زنگیان. بعد از آن فرمود: ) وای در آن زمان به راه‌ها و خیابان‌های آبادان شما و به خانه‌های زران‌دود و رنگ و روغن زده‌ای که برای آنهاست بال‌هایی مانند بال‌های کرکس‌ها و خرطوم‌هایی از ناودان‌ها مانند خرطوم‌های فیل‌ها از این لشکری که بر کشتگان آنها گریسته نشود و از گمشدگان ایشان جستجو نشود. منم بر رو درافکننده دنیا و التفات نکننده به آن و واگذارنده آن و معامله کننده با آن بقدر لیاقت آن و نگرنده بر آن به دیده عبرت و نظر حقارت و ذلت و بی‌اعتنایی به آن.

(و در بعضی دیگر از این خطبه اشاره می‌فرماید به آن در وصف ترکان و بیان حال ایشان: ) گویا می بینم ایشان را گروهی که روهای ایشان گویا سپر‌هایی است که پوست بر پوست دوخته شده باشد در مدور بودن و کلفتی و غلظت، در حالتی که می‌پوشند جامه‌های حریر و دیبا و نگاه می‌دارند و یدک می‌کشند اسب‌های نجیب خوب را در آن مکان از شدت کشت و کشتار تا این اندازه که راه می‌رود مرد زخم‌دار بر روی مرد کشته شده و نجات یابنده آنها کمتر از اسیر و دستگیر آنها باشد.

پس بعضی از اصحاب به آن حضرت عرض کرد که: از روی تحقیق این علم غیب است که به تو عطا شده، یا امیر المؤمنین! پس تبسم فرمود آن حضرت به زوی او و آن مرد از قبیله کلب بود و فرمود: ای برادر کلب! آنچه را که خبر دادم از آن علم غیب نیست، بلکه آموخته شده است از صاحب علم - یعنی: رسول خدا ﷺ - و جز این نیست که علم غیب علم به وقت قیامت است و به آنچه که خدای - تبارک و تعالی - شمرده است آن را در کلام معجز نظام خود که فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ

الغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ ۱ تا آخر آیه؛ یعنی: بدرستی که خداوند عالم در نزد اوست علم قیامت و فرو می فرستد باران را و می داند آنچه را که در رحم مادر است. پس می داند حق تعالی آنچه را که در رحم هاست از پسر یا دختر و زشت یا زیبا و با سخاوت یا بخیل و بدبخت یا خوشبخت و آن که در آتش می رود یا در بهشت می رود و رفیق پیغمبران می شود. پس اینهاست علم غیب که نمی داند کسی آنها را جز خدا و آنچه که غیر از اینهاست علمی است که تعلیم فرموده است آن را خدا به پیغمبر خود، پس تعلیم فرمود پیغمبر به من آن را و دعا کرد در حق من به این که نگه دارد آن علم را سینه من و ضبط و جمع کند آن را قلب من.

مؤلف ناچیز گوید: سید رضی رحمته الله علیه فرموده که مشارالیه فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام صاحب الزنج است که نام او علی بوده و نسب خود را به حضرت زین العابدین علیه السلام می رسانیده، به این نحو: علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، و لکن بسیاری از مردم نسب او را قدح کرده اند. خصوصاً طالبیون و جمهور علما نسب او را از عبدالقیس دانسته اند و سلسله نسب او را چنین گفته اند: علی بن محمد بن عبدالرحیم، و مادر او از بنی اسد بوده از اولاد اسد بن حزیمه که از اهل کوفه بوده، و ظهور علی بن محمد در بصره در سال دو بیست و پنجاه و پنج هجری بوده که سودانی ها و زنگی ها او را متابعت کردند و جمعیت بسیاری هم از غیر آنها به ایشان ملحق شدند و کردند به اهل بصره و غیر آن آنچه را که کردند بنحوی که در کتب تواریخ و سیر فریقین مسطور است، و جمعی از بزرگان هم در مصداق فرمایش امام علیه السلام متابعت سید علیه السلام را نموده و عقیده های ایشان بر این رفته که مصداق فرموده آن حضرت همان خروج صاحب الزنج بوده در بصره و این علامت واقع شده، ولی نگارنده این کتاب را در این مقام مجال بسط کلام است و آن این است که در اخبار علائم در مواضع عدیده در کتب خود از عامه و خاصه در موضوع فتنه

۱.سوره لقمان، آیه ۳۴.

اتراک و خروج آنها اخبار و احادیثی روایت کرده‌اند که دلالت دارد بر تعدد خروج اتراک بر مسلمانان. در بعضی دو خروج و در بعضی سه خروج و در بعضی زیادتر و در بعضی از آنها تصریح دارد اتصال آخر خروج آنها به قیام سفیانی و مقارن با ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - که آن آخر خروج اتراک است. پس بر وجه حکومت و تسجیل<sup>۱</sup> نمی‌توان این خبر شریف و امثال آن را به صاحب الزنج تطبیق نمود، خصوصاً با ذکر بعضی از علامات دیگری که راجع به بصره در همین خطبه شریفه ذکر فرموده که مصداق کامل آن بیشتر در این زمان و بصره فعلی بروز و ظهور دارد. از قبیل ساختمان‌های عمارات و قصور آن و خیابان‌ها و ساختن و قرار دادن اجنحه مانند اجنحه کرکس‌ها و رنگ‌آمیزی و نقاشی‌ها و روغن مالی و تزئینات متداوله عصری و خیابان‌کشی‌ها به انحای و انواع مخصوصه به این زمان - که بدون تردید می‌توان حکم کرد که در زمان صاحب الزنج که اقرب به زمان طلوع دولت اسلام بوده تا این زمان هرگز این تزئینات و ترتیبات مستحدثه وجود نداشته، چنان که هرگاه سید رضی - اعلی الله مقامه - و سایر بزرگان از علما - رضوان الله علیهم - در این عصر و این زمان زنده بودند و اوضاع فعلی بصره را می‌دیدند، تصدیق می‌کردند که فرمایش حضرت در این زمان در موضوع ساختمان‌ها و عمارات و قصور و خیابان‌ها بیشتر موافقت دارد تا زمان صاحب الزنج و اتباع آن. بنابراین ظن متاخم<sup>۲</sup> به علم این است که این جماعت اتراکی که حضرت وصف فرموده هنوز خروج نکرده‌اند و خروج ایشان مقارن با خروج سفیانی خواهد بود، والله العالم بحقائق الأمور.

دانسته باد که در ذیل حدیث دویست و چهلم راجع به ترک و قبائل آن و مکان‌های ایشان فی الجمله شرح دادم. در این جا نیز برای مزید آگاهی عطف به ماسبق تذکر می‌دهم که از قبائل ترک امّتی هستند که آنها را تتر و تتر می‌گویند و مسکن‌های ایشان در اقصی بلاد مشرق است در کوه‌های مغولستان و ماوراءالنهر و جمعیت ایشان از

۱. تسجیل: مسجّل کردن، ثابت و محکم کردن، حکم دادن.

۲. متاخم: نزدیک، متصل. این لفظ غالباً به غلط «متاخم» تلفظ می‌شود.

حدّ احصا متجاوز است و استقامت و صبرشان در کشتن و جنگ کردن از سایر مردمان بیشتر است. هنگام جنگ کردن ثابت‌اند و فرار نمی‌کنند و اسلحه‌های جنگی ایشان به دست خودشان ساخته می‌شود و احتیاج به اسلحه‌های غیر ندارند و در گرسنگی و تشنگی بی‌نهایت صابرند و نظیر ندارند و در شقاوت و بی‌رحمی بی‌شبهه و بدیل‌اند. می‌خورند گوشت مردار و سگ و خوک و اقسام درندگان و حشرات الارض را و جامه‌های زیر و سخت و پوست‌های سگ‌ها و حیوانات مرده می‌پوشند و شبیه‌ترین مردمان‌اند به وحشی‌ها و جانورهای درنده و نه از کشته شدن می‌ترسند و نه از کشتن. کشتن و کشته شدن در میان ایشان امری است ساده و طبیعی. هیچ پروایی ندارند و از هیچ‌گونه ظلم و جور و فرودگذار نمی‌کنند.

#### ۲۷ / حدیث دویست و چهل و نهم

نهج البلاغه، خطبه صد و سی و هشت، در ذکر ملاحم می‌فرماید:  
 يعطف الهوى على الهدى، إذا عطفوا الهدى على الهوى، ويعطف الرأي على القرآن،  
 إذا عطفوا القرآن على الرأي. منها: حتى تقوم الحربُ بكم على ساق، بادياً نواجذها،  
 مملوءةً أخلافها، خلواً رضاءها، علقماً عاقبتُها. ألا، وفي غدٍ - وسيأتي غدٌ بما لاتعرفون -  
 يأخذ الوالي من غيرها عمالها على مساوي أعمالها، وتُخرجُ له الأرضُ أقاليدَ كبدها،  
 وتلقي إليه سلماً مقاليدها، فيريكُم كيف عدلُ السيرة، ويحيي ميّتَ الكتابِ والسنة؛<sup>۱</sup>

#### لغات حدیث

ساق: میان زانو و قدم را گویند، و جمع آن سوق است - چنان که خدا فرموده:  
 ﴿ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ﴾<sup>۲</sup>، و ساق به معنی شدت و سختی هم آمده - مانند:

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱-۲۲، خطبه ۱۲۸، و.ر.ک: بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۵۴۹، ح ۵۱ و ج ۵۱، ص ۱۳۰،  
 ح ۲۵؛ منابع الموده، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۶ و ج ۳، ص ۲۷۱، ح ۲ و ۳؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۰.  
 ۲. سوره ص، آیه ۲۳.



﴿ وَالتَّقَاتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴾ ؛<sup>۱</sup> یعنی : پیچیده شد آخر شدت و سختی دنیا به اول شدت و سختی آخرت .

نواجذ : دندان‌های عقب را گویند .

أخلاف : جمع خِلف - به کسر خاء - مانند حِمْل و اِحمال ، به منزلهٔ پستان است برای انسان .

عَلَقَمَ : به معنای حنظل یا هر چیز تلخی است .

أفالیذ : جمع افلاذ و افلاذ جمع فلذ و آن پاره‌ای از جگر را گویند ، و « أفلاذ أرض » یعنی : گنج‌های زمین .

مقالید : جمع مقلاد - به معنای کلید - است .

#### معنای حدیث

از جمله خطب شریفهٔ آن حضرت است در ذکر واقعات عظیمه و فتنه‌های بسیار که در آخر زمان واقع می‌شود در وقت ظهور امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - می‌فرماید که : برمی‌گرداند صاحب الزمان علیه السلام هوای نفس و خواهش‌های دل مردمان را بر هدایت وقتی که برگردانند هدایت را بر هوا - یعنی : پیرو هوای نفس خود شوند و هدایت را تابع هوای خود بدانند - و برمی‌گرداند رأی را بر قرآن پس از آن که برگردانند قرآن را بر رأی - یعنی : رأی‌های مردم را تابع قرآن قرار دهد پس از آن که مردم قرآن را تابع رأی‌های خود قرار دهند ؛ چنان که امروز این معنی بخوبی مشاهد و محسوس است و به رأی‌ها عمل می‌شود نه به قرآن .

و بعضی از این خطبه اشاره است به شدت ایام ظهور آن بزرگوار . می‌فرماید : تا این که برپا شود جنگ با شما و بایستد بر روی ساق خود در حالتی که دندان‌های خود را چون شیر غضبناک در شما فرو برد زمانی که دندان‌های خود را ظاهر کند و در حالتی که پر شده باشد پستان‌های آن از شیر و شیرین باشد شیر دادن آن و تلخ باشد

۱. سورة قیامت، آیه ۲۹.

عاقبت آن آگاه باشید در فردا و زود باشد که بیاید فردا به چیزهایی که شما شناسید و بر سر کار می‌گیرد والی و زمامدار کسانی را از غیر شما - یعنی: از مردمان خوب - کارگزاران و عمالی را که ایشان از غیر طایفه‌ای هستند که در روی زمین سلطنت می‌نمایند عمال و امرای ایشان بر بدی‌های کارهاشان و خارج می‌کند و بیرون می‌آورد برای آن والی بزرگوار زمین پاره‌های جگر خود را - از خزائن و دفائن - از طلا و نقره و جواهرات - و از غیر آنها از مردانی که دل‌هایشان سخت و قوی است مانند پاره‌های آهن - چنان که از اخبار دیگر مستفاد می‌شود - و بیندازد به سوی او در حالتی که اطاعت کننده است کلیدهای خود را. پس بنماید به شما که چگونه است عدالت و روش مملکت‌داری و رعیت‌پروری، و زنده کند مرده کتاب خدا و سنت خاتم الانبیاء را - یعنی: احکامی که از قرآن و سنت ترک شده و به آن عمل نمی‌شده همه آنها را زنده می‌کند و رواج می‌دهد.

#### ۲۸ / حدیث دویست و پنجاهم

نیج البلاغة، خطبة صد و پنجاهم می‌فرماید:

وأخذوا يميناً وشمالاً ظعنًا في مسالك الغي، وتركاً لمذاهب الرشد، فلا تستعجلوا ما هو كائن مُرصد، ولا تستبطئوا ما يجيء به الغد. فكم من مستعجل بما إن أدركه ودّ أنّه لم يُدركه، وما أقرب اليوم من تباشير غدٍ! يا قوم، هذا إبانُ ورودِ كُلِّ موعودٍ، ودنوِّ من طلعة ما لا تعرفون.

ألا، ومن أدركها منّا يسري فيها بسراج منير، ويحذو فيها على مثال الصالحين، ليحلّ فيها ربقاً، ويُعتق رقاً، ويصدع شعباً، ويشعب صدعاً، في سترّة عن الناس، لا يُبصر القائف أثره، ولو تابع نظره، ثمّ ليشحذنّ فيها قومٌ شحذ القين النصل. يُجلى بالتنزيل أبصارهم، ويُرْمى بالتفسير في مسامعهم، ويُعبقون كأس الحكمة بعد الصبوح.

منها: و طال الأمد بهم ليستكملوا الخزي، ويستوجبوا الغير؛ حتى إذا خلوق الأجل، واستراح قومٌ إلى الفتن، واشتالوا عن لقاح حربهم، لم يمتوا على الله بالصبر، ولم يستعظموا

۱. در مصدر: (وآشالوا).

بذل أنفسهم في الحق؛ حتى إذا وافق وارد القضاء انقطاع مُدَّةِ البلاء، حملوا بصائرهم على أسيافهم، ودانوا لربهم بأمر واعظهم.

حتى إذا قبض الله رسوله ﷺ، رجع قوم على الأعقاب، وغالتهم السبل، واتكلوا على الولاة، ووصلوا غير الرحم، وهجروا السبب الذي أمروا بمودته، ونقلوا البناء عن رص أساسه، فبنوه في غير موضعه.

معادن كل خطيئة، وأبواب كل ضارب في غمرة. قد ماروا في الحيرة، وذهلوا في السكر، على سنة من آل فرعون: من منقطع إلى الدنيا راكن، أو مفارق للدنيا مباين؛

#### لغات حدیث

ظَعَنَ ظَعْنًا وَظَعْنًا: به معنی سار - یعنی: سیر کرد و کوچ کرد کوچ کردنی، و در این جا یعنی: در حالتی که رونده و کوچ کننده اند.

«تباشیر غد» یعنی: اول صبح، و اول هر چیز را تباشیر گویند.

إِبان - به کسر همزه و تشدید با -: به معنی وقت و زمان.

رَبَق - به کسر را و سکون با -: ریسمانی است که دارای چند رشته باشد که به آن حیوان را ببندند و هر رشته‌ای را رِبَقَة گویند.

و «يُشْحَذَنَّ» - به صیغه مجهول - یعنی: تحدید کرده شوند.

قین: آهنگر.

نصل: آهنی است که بر سر نیزه زنند و تیر و شمشیر را نیز گویند مادامی که دستگیر نداشته باشد.

يغبقون: از غَبوق است - بر وزن صبور - به معنی آشامیدن در شب.

و صَبوح: به معنای آشامیدن در صبح.

غَيَّر: به معنای تغییر حال و منقلب شدن از صلاح به فساد.

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۵-۳۷، خطبة ۱۵۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۶۱۵-۶۱۷، ح ۲۹

و ج ۵۱، ص ۱۱۶-۱۱۷، ح ۱۶.

اخلیلاق: به معنی برابر شدن.  
 «اِشْتَالُوا» یعنی: دُم‌های خود را عَلم کردند.  
 «لِقَاح» یعنی: نطفه. اسم است برای آب نر.  
 «غَالَتِهِم السُّبُلُ» یعنی: هلاک کردن ایشان را سُبُل.  
 «رَضَّ» یعنی: چسبانید بعضی را بر بعضی.  
 ماروا: از مَور است. به معنای به سرعت حرکت کردن.

### معنای حدیث

می فرماید: گرفتند گمراهان اُمّت راه راست و چپ را و راه افراط و تفریط را در حالتی که کوچ کنندگان اند در راه نادانی و گمراهی و ترک کنندگان اند راه رشد و سعادت را. پس به عجله و سرعت طلب نمی‌کنند آنچه که واقع خواهد شد و دیر نشمارید آنچه را که فردا می‌آورد. بسا طلب کننده‌اند بشتاب و عجله چیزی را که اگر درک نمایند آن را دوست می‌دارند که درک نکرده باشند، و چه نزدیک است امروز به اوایل فردا. ای گروه! این زمان وقت وارد شدن هر وعده‌ای است که داده شده و نزدیک است طلوع و ظهور آنچه که نمی‌شناسید آن را در فتنه‌هایی که حادث می‌شود و علامات هولناکی که ظاهر می‌گردد. قسم به خدا، کسی که درک نماید آن فتنه‌ها را از ما، سیر می‌کند در تاریکی‌های آن فتنه‌ها به چراغی که نور دهنده است و رفتار می‌کند در آن به رفتار شایستگان، تا این که بگشاید در آن فتنه‌ها ریسمان‌ها را از گردن اسیران و آزاد نماید بندگان را از بندگی و پراکنده سازد آنچه را که به هم پیوسته شده از منکرات و به هم بندد آنچه را که از هم پاشیده شده از نیکی‌ها. آن شخص در پرده است از انظار مردمان. نمی‌بیند صاحب قیافه اثر و نشان آن را، اگرچه به دقت نظر کند. پس از آن البتّه نیز شناخته شود در آن فتنه‌ها طایفه‌ای به جهت قتال کردن با اهل گمراهی یا به جهت کسب معارف و کمالات. مانند تیز ساختن شمشیر ساز شمشیر را. در حالی که جلا داده شود به نور قرآن دیده‌های بصیرت آن طایفه و انداخته شود

تفسیر آن در گوش های ایشان و می آشامند کاسه های حکمت را در شبانگاه پس از آشامیدن ایشان در صبحگاه .

( از جمله این خطبه است که می فرماید : )

و طول مدّت داد به اهل ضلال تا این که کامل کنند ذلّت و خواری را و مستحق شوند به تغییر نعمت پروردگار تا زمانی که نزدیک شود گذشتن آن عهد، میل کنند طایفه ای از اهل بصیرت به آن فتنه ها و بلند کنند دم را از آبستنی جنگ ایشان در حالتی که منت نگذارند به پروردگار به صبر نمودن در کار و زار و بزرگ نشمارند بخش کردن جان های خودشان را در راه حق تا زمانی که موافقت کند قضایی که از جانب خدا فرود آید با بریده شدن مدّت بلا و بردارند اهل بصیرت و معرفت بصیرت های خودشان را با شمشیر های خود و تقرّب جویند به سوی پروردگار به فرمان پند دهنده خودشان . زمانی که قبض فرمود خدای - تبارک و تعالی - روح رسول خود را، برگشتند گروهی بر پاشنه های خود به ارتداد و هلاک ساخت ایشان را راه های گمراهی و اعتماد کردند بر خواصّ و یاران خود و پیوستند به غیر خویشاوندان پیغمبر و دوری کردند از سببی که مأمور شده بودند از جانب خدا به محبت او و نقل کردند بنای خلافت را از استواری بنیاد خود . پس بنا کردند آن را در غیر محلّ و مکان خود . ایشان معدن های هر خطا و گمراهی اند و در های هر درآینده در باطل و نادانی اند . از روی تحقیق متردّد شده اند در حیرت و غفلت ورزیده اند در مستی نادانی و به روش آل فرعون و اتباع آن ملعون اند . بعضی از آخرت بریده اند و به دنیا رو آورده اند و بعضی از آنها جدا شوندگان از دین خدا و برکنار از آن اند .

### ۲۹ / حدیث دویست و پنجاه و یکم

نهج البلاغة، خطبة صد و هشتاد و ششم مختص به ذکر ملاحم می فرماید :  
 ألا، بآبي أنت وأمي، هم من عِدَّةِ أسماؤهم في السماء معروفة، وفي الأرض مجهولة.  
 ألا، فتوقّعوا ما يكون من إدارِ أموركم، وانقطع وُصْلِكُمْ، واستعمالِ صفاركم. ذاك

حيث تكون ضربة السيف على المؤمن أهونَ من الدرهم من جلّه. ذاك حيث يكون المُعطي أعظمَ أجرًا من المُعطي.

ذاك حيث تَسْكرون من غير شرابٍ، بل من النعمة والنعيم، وتحلفون من غير اضطرارٍ، وتكذبون من غير إحراج. ذلك إذا عضّكم البلاء كما يَعَضُّ القَتَبُ، غاربَ البعير. ما أطولَ هذا العناء، وأبعدَ هذا الرجاء!

أيها الناس، ألقوا هذه الأزمّة التي تحمل ظهورها الأثقالَ من أيديكم، ولا تصدّعوا على سلطانكم فتذمّوا غيبَ فعّالكم، ولا تقتحموا ما استقبلتم من قور نار الفتنة، وأميطوا عن سنّتها، وخلّوا قصدَ السبيل لها، فقد لعمرى يهلك في لهبها المؤمن، ويسلم فيها غيرُ المسلم. وإتّما مثلي بينكم كمثل السراج في الظلمة، يستضيء به مَنْ ولجها. فاسمعوا - أيها الناس - وعوا، وأحضروا آذان قلوبكم تفهموا!

#### لغات حديث

ملاحم: جمع ملحمة - يعني: وقعة بزرگ.

وَصَلَ: جمع وُصَلَة - بر وزن غرفه -؛ يعني: اتّصال.

«مُعطي» أوّل به صيغته مفعول و دوم به صيغته فاعل.

«نعمة»: در بعضی از نسخه‌ها به فتح نون و آن به معنی تر و تازه بودن زندگانی و در بعضی از نسخه‌ها به کسر نون به معنی راحت و تن آسایی و مال، و نعیم به معنای دوم است.

إحراج: به معنی الجاء و بیچاره کردن و در مضیقه و تنگی انداختن، و در بعضی از

نسخه‌ها «إحواج» نوشته شده - به معنی محتاج کردن.

عَضّ: به معنای به دندان گرفتن.

غارب: میان گردن و کوهان شتر.

قَتَب: پالان و جهاز شتر.

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۲۶-۱۲۷، خطبة ۱۸۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۱۲، ح ۹۸۹؛ ینابیع

المودّة، ج ۳، ص ۲۷۲، ح ۸.

صَدَع: شکافتن و جدا کردن .

اقتحام: داخل در چیزی شدن بدون فکر .

وعایة: حفظ کردن .

### معنای حدیث

می فرماید: آگاه باشید، پدر و مادرم فدای ایشان باد - یعنی: ائمه هدی علیهم السلام -! ایشان جماعت معدوده‌ای هستند که نام‌هایشان در آسمان معروف و قدرشان در روی زمین مجهول است. آگاه باشید! پس انتظار بکشید چیزی را که خواهد شد - از پشت کردن کارهای خودتان و بریده شدن پیوندهای شما و بر سر کار آوردن کوچک‌های خود برای کارهای بزرگ - یعنی: ریاست در امور عامه کردن کودکانها. وقوع این حوادث در آن زمان خواهد شد. در آن زمان تحمل ضربت شمشیر بر مؤمن آسان‌تر است از کسب پول کردن از راه حلال. در آن زمان اجر و مزد عطا کرده شده بزرگ‌تر است از عطاکننده. در آن زمان مست می شوید بدون این که شراب آشامیده باشید، بلکه مستی شما از خوش‌گذرانی و نعمت فراوان است و مال بسیار. قسم می‌خورید بدون اضطراب و دروغ می‌گویید بدون ضرورت. اینها در زمانی خواهد بود که بگزد شما را بلاها و فتنه‌ها چنان که می‌گزد پالان کوهان شتر را. چقدر دور است این مشقت و چقدر دور است این امیدواری! ای مردمان! بیندازید این مهارهایی را که برداشته است پشت‌های آنها گرانی‌ها را از دست‌های خودتان و مصدع سلطان خود نباشید، پس مذمت کنید نفس‌های خود را در دنباله کارهای خود و بی فکر داخل نشوید چیزی را که استقبال از آن کرده‌اید از جوشیدن آتش فتنه و آن فتنه‌ای است که مؤمن در آن سالم نمی‌ماند و واگذارید راه فتنه را که رو می‌آورد و متعرض آن نباشید که هرآینه از روی تحقیق قسم به جان من که هلاک می‌کند شراره آن مؤمن را و غیر مسلمان در آن سالم می‌ماند و جز این نیست که مثل من در میان شما مانند چراغی است که در تاریکی از آن استضاء کنند و روشن شوند کسانی که در نور آن درآیند. پس بشنوید و حفظ کنید و حاضر سازید گوش‌های خود و قلب‌های خود را تا بفهمید.

۳۰ / حديث دويست و پنجاه و دوم

مناقب محمد بن علي بن شهر آشوب سروى مازندراني متوفى سال پانصد و هشتاد و هشت هجرى، طبع قديم تهران، مجلد اول، جزء سوم، باب اول، فصل ششم، صفحه ۴۲۹، چنين نقل کرده:

ذكر عليه السلام في الخطبة اللؤلؤة<sup>۱</sup>: ألا، وإني ظاعن عن قريب ومنطلق للمغيب، فارهبوا الفتن الأموية والمملكة الكسروية.

ومنها: فكم من ملاحم وبلاء متراكم تقتل مملكة بني العباس بالروع والبأس<sup>۲</sup>، وتبنى لهم مدينة يقال لها الزوراء بين دجلة ودجيل، ثم وصفها، ثم قال: فتوالت فيها ملوك شيسان أربعة وعشرون ملكاً على عدد سني الكد<sup>۳</sup>، فأولهم السفاح والمقلاص والجموح والمجروح - وفي رواية: المجدوع، وفي نسخة: المخدوع - والمظفر والمؤتث والنظار والكبش والمطهور (المتهور خ ل) والمستظلم والمستصعب - وفي رواية: المستضعف - والغلام<sup>۴</sup> والمترف والكدير والأكدر - وفي رواية: الأكتب - والأكلب والمشرف والوشم (الوشيم خ ل) والصلم (السلام خ ل) والعنون (العنون خ ل) - وفي رواية: الركاز والعينوق -، ثم الفتنة الحمراء والعلادة (القلادة خ ل) الغبراء، في عقبها قائم الحق<sup>۵</sup>.

لغات حديث

ظاعن: كوچ كننده.

منطلق: رونده.

رهب: تر سيدن.

۱. در مصدر: (اللؤلؤية).

۲. در مصدر: (والبأس).

۳. در مصدر: (الكديد).

۴. در نسخه بالاى اين كلمه نوشته: (والمختطف والغلام صح).

۵. مناقب آل ابى طالب عليه السلام، ج ۲، ص ۱۰۸.



أُمويّة: بنی امیّه .

مملکة کسرویّة: ایران است .

ملاحم: واقعات بزرگ .

متراکم: پی در پی .

رُوع: ترس .

« تَفْتِيل »: فعل مضارع؛ یعنی: به خدعه دور می زند .

بأس: باک .

زوراء: بغداد .

شَیصان: در کتب لغت چنین لفظی نیافتم . ممکن است مشتق از « شوص » باشد - محرّکة -: به معنای نگریستن به گوشه چشم از تکبر یا غضب و آن از باب « سَمِعَ یَسْمَعُ » است ، و ممکن است از « شِیاص » باشد - به معنای بدخویی کردن - و « مشایصه » به معنای نفرت داشتن از یکدیگر ، و در بعضی از روایات در بعض دیگر از نسخ « شَیصبان » نوشته شده - به باء موخّده بعد از صاد - که نام دیو و شیطان باشد . « علی عدد سنی الکدّ »: ظاهراً اشاره به مدّت سلطنت این بیست و چهار نفر باشد از روی حساب جمّل که مراد صد و هفتاد و پنج سال باشد .

سَفّاح - بر وزن شدّاد -: مرد بسیار عطا کننده و بخشنده و در این جا مراد لقب عبدالله بن محمّد بن عبدالله بن عبّاس بن عبدالمطلب است که اولین قیام کننده از بنی العبّاس است .

مقلّاص - بر وزن مفتاح -: ناقه فربه شده و در این جا مراد منصور دوانقی است . جمّوح - بر وزن صبور -: اسب سرکش تیزرو را گویند و در این جا لقب است برای مهدی عبّاسی و او ابو عبدالله محمّد بن منصور است که مدّت خلافت او ده سال و چهل و نه روز بوده . وفاتش پنجشنبه بیست و دوم محرّم سال نود و نه هجری بوده . المجروح: ابو محمّد موسی بن مهدی است که مدّت خلافتش چهارده ماه و بیست و یک روز ، یا یک سال و یک ماه ، یا چهار ماه بوده . تولّدش سال صد و چهل و نه هجری

بوده و در بعضی از نسخ لقب او مجذوع و در بعضی مخدوع نوشته شده .  
المظفر: مراد هارون الرشید است که کنیه او ابی جعفر بوده . بیست و سه سال حکومت کرده . سال تولدش صد و پنجاه - یا چهل و نه - هجری بوده و در سال صد و نود و سه وفات کرده .

المؤنث: محمد امین بن هارون الرشید است از زبیده . چهار سال و هشت ماه و بیست و چهار روز خلافت کرد و در سال صد و نود و هشت کشته شد .

النظار: صفت عبدالله مأمون الرشید است . مدت خلافتش بیست سال و پنج ماه و سیزده روز و در سال دویست و هجده ، هشتم ماه رجب وفات کرد .

الکبش: صفت محمد بن هارون الرشید ملقب به معتصم است . مدت خلافتش هشت ماه و دو روز - یا هشت روز - بوده . در روز پنجشنبه هفدهم ماه ربیع الاول در سال دویست و بیست و هفت وفات کرد .

المتهور: مرد متکبر بی باک و آن صفت الواثق بالله هارون بن معتصم است که پنج سال و یازده روز خلافت کرده و در بیست و چهارم ذی الحجه سال دویست و سی و هشت وفات کرده .

المستظلم: صفت متوکل عباسی است . نام او جعفر بوده . چهارده سال و نه ماه و ده روز خلافت کرد و شب چهارشنبه چهارم شوال سال دویست و چهل و هفت هجری کشته شد .

المستضعف یا مستضعف: محمد بن معتصم المستعین بالله عباسی است . سه سال و نه ماه خلافت کرد و در شوال سال دویست و پنجاه و دو غرق شد .

الغلام: ابو عبدالله محمد بن متوکل بن معتصم است . سه سال و شش ماه و بیست و سه روز خلافت کرد . در شعبان - یا رمضان - دویست و پنجاه و پنج کشته شد .

المختطف: صفت معتمد بالله عباسی است که بعد از خلع مستعین منصوب به خلافت شد . از دوم رمضان - یا شعبان - دویست و پنجاه و پنج تا بیست و سه سال و شش روز خلافت کرد و به مرگ مفاجات در ماه رجب سال دویست و هفتاد و نه درگذشت .

الغلام: صفت معتضد بالله احمد بن موفق بن متوکل است که نه سال - یاده سال - و چند روز خلافت کرد و در بیست و دوم ربیع الآخر سال دویست و هشتاد و نه وفات یافت .

المترف: مکتفی بالله عباسی است . مدت خلافتش بیست و چهار سال و چهارده روز بود که سه مرتبه در این میانه عزل و نصب شد و در روز چهارشنبه سال سیصد و بیست او را کشتند .

الکدیر: مقتدر بالله عباسی است که شش سال و شش ماه و به قولی پنج سال و سه ماه خلافت کرد .

الأکدر: قاهر بالله است که بعد از یک سال و سه ماه و هشت روز خلافت او را خلع کردند و میل کشیدند و روز ششم جمادی الأولى سال سیصد و شصت و نه فوت شد .

الأکلب: الراضی بالله است پسر مقتدر . سال سیصد و پنجاه و هفت وفات کرد .

المشرف: متقی بالله است . شش سال و دو ماه و ده روز خلافت کرد . فوتش شانزدهم ربیع الاول .

الوشم - أو الوشیم -: به معنای بدی و دشمنی کننده . المکتفی بالله علی بن معتضد است . مدت خلافتش شش سال و شش ماه و به قولی پنج سال و سه ماه بعد از فوت برادرش مقتدر بوده .

«الصلم - أو الصلام -» یعنی: سخت و استوار . القاهر بالله محمد بن مقتدر است که بعد از معتضد به خلافت قیام نمود و بعد از یک سال و شش ماه و هشت روز او را خلع نموده و میل کشیدند و در روز چهارشنبه ششم جمادی الأولى سنه سیصد و شصت و نه وفات کرد .

العنون - أو العثون ، أو العینوق . عنون: پیش آینده و پیش گیرنده ، و عثون: مرد سطربر ریش . عینوق: بلند قد ، و او ابو العباس الراضی بالله محمد بن جعفر المقتدر است که بعد از خلع عم خود ، قاهر ، خلافت به او رسید تا روز فوتش - که شانزدهم ربیع الاول سال سیصد و بیست و نه [است] . مدت خلافتش شش سال و دو ماه و دو روز بوده .

الفتنة الحمراء: مراد فتنه خونین است.  
القلادة الغبراء: غرق شدن به آزمندی و بیچارگی.

### معنای حدیث

آگاه باشید! بدرستی که من کوچ کننده‌ام به همین نزدیکی‌ها و رونده‌ام به عالمی که از دیده‌های شما پنهان است. پس بترسید از فتنه‌های بنی‌امیه و مملکت کسری - یعنی: ایران. و بعضی از آن خطبه است که می‌فرماید: چقدر از وقعه‌ها و جنگ‌های بزرگی که واقع شونده است و بلاهای متراکم پی در پی که در دوره مملکت بنی‌عبّاس به هم تابیده می‌شود با ترس و باک و بنا کرده شود برای ایشان شهری که آن را زوراء - یعنی: بغداد - گویند در میانه دجله و دُجیل. پس توصیف فرمود آن را، پس فرمود: متوالیاً خلافت کنند در آن پادشاهانی که از فرزندان شیصان‌اند - که شاید به معنای شخص متکبری باشد که از فرط تکبر یا غضب به گوشه چشم نگاه کند، یا به معنای شخص بدخو باشد، یا آن که صاشیطنت و تلبیس باشد - و مراد از آنها بنی‌عبّاس‌اند که بیست و چهار نفر ایشان به عدد سنی<sup>۱</sup> کد - که صد و هفتاد و پنج سال باشد - سلطنت کنند که اول آنها ابو‌العبّاس عبدالله سفّاح است و منصور دوانقی و هارون الرشید و مأمون الرشید و محمد امین و عبدالله مأمون و معتصم عبّاسی و الواثق بالله و متوکل عبّاسی و مستعین بالله و معتز بالله و معتمد بالله و معتضد بالله و مکتفی بالله و مقتدر بالله و المتقی بالله و القاهر بالله و الراضی بالله و المهتدی بالله و المطیع بالله و المستکفی بالله و الطائع لله باشد. پس بعد از اینهاست فتنه خونین و غرق شدن و به آزمندی و بیچارگی افتادن.

مؤلف ناچیز گوید: بعضی از اسامی سهواً بی ترتیب نوشته شده. مطالعه کننده با رجوع به تاریخ اصلاح کند. این اسامی اقتباس از حاشیه مناقب است که مصحح کتاب، شیخ محمود بن ملاًصالح بروجردی نوشته.

۱. سنی: همان سنین - به معنای سال‌ها - است که حرف نون بر اساس قواعد زبان عربی به خاطر اضافه شدن از آخر آن افتاده است.

## ۳۱ / حدیث دویست و پنجاه و سوم

مناقب ابن شهر آشوب: صفحه ۴۲۹، گفته است:

وقوله عليه السلام: «وإنّ منهم الغلام الأصفر الساقين» اسمه أحمد، وقوله: «ينادي المناد»: الجرحى على القتلى، ودفن الرجال، وغلبة الهند على السند، وغلبة القفص على السعير، وغلبة القبط على أطراف مصر، وغلبة أندلس على أطراف إفريقيّة، وغلبة الحبشة على اليمن، وغلبة الترك على خراسان، وغلبة الروم على الشام، وغلبة أهل أرمنيّة، وصرخ الصارخ بالعراق: هتك الحجاب وافتضت الأبكار (العذراء خ ل)، وظهر علم اللعين الدجال، ثمّ ذكر خروج القائم<sup>۱</sup>.

## شرح و لغات حدیث

فیروز آبادی گفته است:

قفصه: شهری است به طرف افريقية و موضعی است به دیار عرب، و قفص - به

ضمّ قاف -: کوهی است به کرمان و قریه ای است میان بغداد و عکبر<sup>۲</sup>.

و علامه مجلسی در نهم بحار الانوار در شرح این حدیث گفته که:

سعیر: شاید اسم موضعی باشد که در لغت ذکر نشده است، یا این که تصحیف

سعد است که آن موضعی است نزدیک مدینه و کوهی است در حجاز و شهری است

که در آن زره می سازند.

و سعد - بالضم -: موضعی است نزدیک یمامه و نام کوهی است، و سغد - به غین

معجمه - موضعی است که در سمرقند معروف است<sup>۳</sup>.

و محشّی مناقب گفته: چون که ظفر نیافتم به معنای سعیر - به یاء تحتانی - در لغت

به چیزی که مناسب مقام و ملایم با آن باشد با اتفاق نسخه ها بر این لفظ، یاء مثناة را

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۰۸، و نیز ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۹، ذیل حدیث ۴۲.

۲. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۱۴.

۳. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۰۲.

به باء موخده تبدیل کردم که سعبر باشد و آن عبارت است از آب بسیار و مع ذلك خالی از تعسف بسیار نیست برای توجیه مراد و فهم آن.

مؤلف حقیر گوید: دور نیست مراد از سعیر ساعیر باشد که گفته شده که: آن شهری بوده نزدیک بیت المقدس که در آن جا مدفن عیص بن اسحاق برادر حضرت یعقوب پیغمبر است، و گفته شده که: ناحیه ای است از کوه های شامات و یا قریه ای است که عیسی علیه السلام در آن ساکن بوده که آن را نصوریه - یا ناصره - می گفتند، و نام های دیگر و معانی دیگری هم بر آن گفته شده که با توجیه مراد در این جا سازش ندارد و حقیر در کتاب روائع السمات در شرح دعای سمات که تألیف حقیر و به خط خود نوشته ام و کلیشه و طبع شده دو احتمال اول [زا] که شرح دادم اصح احتمالات دیگر دانسته و مناسبت با موضوع حدیث هم دارد، والله العالم.

القبط: مصری های قدیم را قبط گویند که لغت قومیت خود را حفظ کردند به اختلاف لهجه و آنها به این اسم نامیده شدند برای امتیاز آنها از بیگانگانی که در آن جا ساکن شدند و آن جا را وطن خود گرفتند و لغت یونانی را در آن جا استعمال کردند و آنها عبارت اند از مسیحیین ابناء کنیسه مصریه قومیه، و به این نام نامیده شدند برای امتیاز آنها از اساقفه بریتانیا و آنها یونانی هایی بودند که در مصر ساکن شدند در قسمت شمال آن.

اندلس: امروز عبارت است از اسپانیای جنوبی که دارای چند دولت کوچک است.

إفريقية: اسمی است که عرب اطلاق بر بلاد بربر کرده قسمت شرقی آن را و اما قسمت غربی آن را مغرب گویند و اتصال داده اند به مغرب دور.

حبشة: از قسمت افریقیه شرقی است که حد شمالی آن منتهی به سودان می شود.

یمن: از دولت های جزیره عربیه است میان دریای سرخ و مملکت عربیه و عدن

که بعضی از جزیره های دریای سرخ ملحق به آن است.

ترک: ترجمه آن در صفحه سیصد و هفتاد و شش و سیصد و هفتاد و هفت از پیش

گذشت. به آن جا مراجعه شود.

خراسان: از مناطق ایران شمالی و از بلاد آسیا به شمار می‌رود و حد آن شمالاً و شرقاً نهر اموداریا و حد جنوبی آن کوه‌های هندوکوش و حد غربی آن منطقه‌های فارس که بعضی از قسمت‌های آن امتداد دارد به بلاد سعد و ماوراءالنهر و حد جنوبی آن به سجستان می‌رسد.

روم: اسمی است که عرب آن را اطلاق بر بریتانیا می‌کند و امروز اطلاق بر مسیحی‌های شرقی ملکی از کاتلیک و ارتودکس می‌شود.

شام: در سابق عبارت بوده از عموم سوریا که به هفت لشکر قسمت می‌شد: فلسطین و حمص و اردن و دمشق و قنسرين و عواصم و ثغور، و در قرون اخیر به چند مملکت تقسیم شده.

ارمنیه: امروز اطلاق بر دو منطقه می‌شود: ترکیه و روسیه، و آن بر دو قسم است: ارمنیه کبرا و ارمنیه صغرا.

### معنای حدیث

و بدرستی که از ایشان است غلامی که دو ساق پای او زرد است و نام او احمد است. و فرموده آن حضرت است که: ندا می‌کند نداکننده‌ای که: مجروحین در بالای کشتگان راه روند - یا زنده دفن کرده شوند با مردگان - و اهل هند بر اهل سند غالب شوند و اهل بعضی از نواحی افریقیه بر سعیر - یا ساعیر که بلده‌ای است در نزدیک بیت‌المقدس یا بعضی از نواحی کوهستانی شامات - غالب شوند و قبطنی‌ها بر مصری‌ها غلبه کنند و اندلس بر اطراف افریقیه غالب شوند و حبشه بر یمن غلبه کنند و ترک بر خراسان غالب شود و روم بر شام غالب شود و اهل ارمنیه غالب شوند.

(در این حدیث طرف ارمنیه که مغلوب شوند تصریح نشده، ولی از بعضی احادیث دیگر مستفاد می‌شود که آنها بر آذربایجان غلبه کنند).

و فریاد زنده فریاد زنده‌ای در عراق که: پرده حجاب پاره شد و بکارت دختران برداشته شد و پرچم دجال لعنت شده آشکار شود. پس ذکر فرمود بیرون آمدن قائم علیه السلام را.

۳۲ / حدیث دویست و پنجاه و چهارم

مناقب ابن شهر آشوب، صفحه ۴۳۰، در همان جزء گفته است: از گفته های آن حضرت است در خطبه ملاحم:

وَيَتَّخِذُ الْعَجْمَ عَجْمَ التُّرْكِ أَوْلِيَاءَ وَوُزَرَآءَ.

وقوله عليه السلام: وَيَبْطُلُ حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، وَيُقَالُ: رَأَى فُلَانٌ وَزَعَمَ فُلَانٌ - يَعْنِي: أَمَا حَنِيفَةَ وَالشَّافِعِيَّ وَغَيْرَهُمَا -، وَيَتَّخِذُ الْآرَاءَ وَالْقِيَاسَ، وَيُنْبِذُ الْآثَارَ وَالْقُرْآنَ وَرَاءَ الظُّهُورِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ تُشْرَبُ الخُمُورُ وَتُسَمَّى بِغَيْرِ اسْمِهَا، وَيُضْرَبُ عَلَيْهَا بِالْعَرِطَةِ وَالْكُوبَةِ وَالْقَيْنَاتِ (وَالْقَيْنَاتُ غُل) وَالْمَعَازِفِ، وَتَتَّخِذُ آنِيَةَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

وقوله عليه السلام: يَشِيدُونَ القُصُورَ وَالدُّوْرَ، وَيَلْبَسُ الدِّيْبَاجَ وَالحَرِيرَ، وَيَسْفِرُ العُلَمَانَ فَيَشْفَوْنَهُمْ (فَيَشْفَوْنَهُمْ) وَيَقْرَطُقُونَهُمْ وَيَمْنَطُقُونَهُمْ<sup>۱</sup>.

شرح و لغات حدیث

عجم: مقابل عرب است.

و عجم الترك: دور نیست مراد جمهور اتحاد شوروی سوفیاتی باشد.

و اولیاء: جمع والی است.

و وزراء: جمع وزیر است.

و رأی فلان: مراد گرفتن رأی ها و رأی دادن مردم است در آخرالزمان، و تأویل صاحب مناقب به ابی حنیفه و شافعی و غیر این نسبت به زمان او مستحسن بوده، ولی حقیقت مصداق آن در این زمان به منصفه ظهور رسیده به قرینه جملات بعد و علائمی که من حیث المجموع مصداقش در این زمان بروز و ظهور کامل دارد - چنان که بر متتبع پوشیده نیست -، و انداختن آثار و اخبار محمد و آل محمد و احکام قرآن در پشت سر و عمل کردن به قوانین مبتدعه و گرفتن رأی های عمومی و معطل ماندن

۱. مناقب آل ابی طالب عليه السلام، ج ۲، ص ۱۰۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۲۱، ذیل شماره ۴۴.



حدود الهیة در این عصر در سرتاسر ممالک اسلامیة مشهود و واضح و آشکار است .  
 عَرَطَبَة : رود و طنبور و چنگ و طبل کوچک و بزرگ و طبل حبشی را گویند .  
 کُوبَة : نرد و شطرنج و صَنج و طبل کوچک باریک میان و بربط و چنگ است .  
 قینات یا قنینات : اول زن های مشاطه و سرودخوان و زن های مغنیه را گویند و دوم  
 قین بر وزن سِکین به معنای طنبور و بازی ای است که رومیان به آن قمار کنند و آن  
 عاص بازی و پاسور بازی و مانند آن است .  
 معازف : از آلت های لهو است - مانند نی و صُرنا و شیپور و چغانه و تار و کمانچه و  
 ویالون و مانند اینها .

و یسفر الغلمان : « سفار » معانی عدیده دارد . از جمله معانی آن که مناسبت با این  
 مقام دارد یکی سربرهنه کردن ، دوم مورا از بیخ برکندن - چنان که در منتهی الارب گفته  
 و در المنجد است : أسفر : کشف عن وجهه ، الصبح : أضاء ، الوجه : حُسن و أشرق ، مقدّم  
 رأسه : انحسر عنه الشعر ، وانسفر شعره عن رأسه : انحسر . السفيرة : قلادة لها عری من  
 ذهب أو فضة ،<sup>۲</sup> و در مجمع البحرین است در قول خدا که می فرماید : ﴿ وجوه یومئذ  
 مُسْفِرَةٌ ﴾<sup>۳</sup> آی : مضيئة ،<sup>۴</sup> و در قاموس است : السفيرة : قلادة بعری من ذهب وفضة .<sup>۵</sup>  
 شَفَّ - به فتح و به کسر - : جامه های تنگ . جمع آن شفوف است . شَفَّ الثوب شَفًّا  
 و شفوفاً و شفیفاً : تنگ گردید جامه چنان که آشکار شد آنچه در زیر وی است ، و در  
 مجمع البحرین است : الشفیف : الرقیق ، یستشف ما وراءه ، و « شَفَّ علیه ثوبه یشَفَّ شفوفاً  
 وشفیفاً » آی : رِقَّ حَتَّى یَرى ما خلفه .<sup>۶</sup>  
 القرطق : الکُرْتَة .

۱. منتهی الارب ، ج ۱ - ۲ ، ص ۵۶۲ .

۲. المنجد ، بخش لغات ، ص ۳۳۷ .

۳. سوره عبس ، آیه ۳۸ .

۴. مجمع البحرین ، ج ۲ ، ص ۲۷۹ .

۵. القاموس المحيط ، ج ۲ ، ص ۴۹ .

۶. مجمع البحرین ، ج ۲ ، ص ۵۲۴ .

نطاق و منطقه: کمربندی است که مسیحیان بر کمر بندند.

### معنای حدیث

و می‌گیرند عجم‌های غیر ترک عجم‌های ترک را متصرفین در کارهای عامه - یعنی: به سمت حکومت بر مردم - و وزیرهای خود.

و فرموده آن حضرت است: و باطل و ناچیز - یا باطل کرده - می‌شود حدهای آنچه که فرو فرستاده است خدا در کتاب خود بر پیغمبر خود محمد ﷺ و گفته شود که: رأی داد فلان - یعنی: عمل به رأی شود و رأی‌ها از مردم گرفته شود - و قیاس به روش‌های دیگران شود و پس سر و دور انداخته شود اخبار و احادیث و قرآن - یعنی: به آنها عمل نشود. پس در آن زمان شراب‌های مست‌کننده آشامیده شود و به نام‌های غیر آن نامیده شود (از قبیل عرق و آب جو و کنیاک و ایکسی و غیر آن)، و آشامیده شود با ساز و نوازهای گوناگون - مانند رود و طنبور و چنگ و نای و طبل‌های کوچک و بزرگ و تار و کمانچه و صرنا و سنتور و شیپور و خوانندگی زن‌های خواننده سرودها و نوازنده و رقاصه و ویالون و انواع سازها - و به استعمال گرفته شود ظرف‌های طلا و نقره.

و فرموده آن حضرت است: محکم بسازند قصرها و خانه‌ها را و مردان لباس حریر و ابریشمی پوشند و جوانان سربرهنه راه روند و موهای جلو سر را ظاهر کنند و صورت‌ها را صاف و صیقلی کنند و موها را از بیخ برکنند و قلاده‌ها (کروات) که تکمه آنها طلا یا نقره باشد بر گردن بندند و آنها جامه‌های تنگ بپوشند - یا جامه‌های تنگ بر آنها پوشانند - و کمر بند بر روی آن بندند - یا آنها را امر و الزام به بستن کمر بند کنند - و جامه‌های نازک پوشند که زیر آن نمایان باشد، و قُرطَق - یعنی: کُرته که جامه‌های کوتاه نیم تن باشد که به زبان متعارف این زمان آن را کُت گویند - بپوشند - یا بر آنها پوشانند.

تمام این معانی را حضرت در طی جمله کوتاه «و یسفر الغلمان فیشقونهم و یقرطونهم و یمنطقونهم» بیان فرموده در کمال فصاحت که همه معانی که در حق جوانان ذکر شد از این جمله بیرون می‌آید و این از معجزات کلامی آن حضرت است - صلوات الله علیه.

## ۳۳ / حديث دويست و پنجاه و پنجم

مناقب ابن شهر آشوب، جزء سوم، صفحه ۴۳۰:

وقوله ﷺ: «فياخذ الروم ما أخذ منها وتزداد - يعني: الساحل ونحوها -، وتأخذ الترك ما أخذ منها - يعني: كاشغر وماوراء النهر -، وياخذ القفص ما أخذ منها - يعني: تفليس ونحوها -، وياخذ القلقل ما أخذ منها.

(ثم يورد فيها من العجائب ويسمي مدينة ويبلغز ببعض ويصرح ببعض حتى يقول: )  
الويل لأهل البصرة. إذا كان كذا وكذا. الويل لأهل الجبال إذا كان كذا وكذا، والويل لأهل الدينور، والويل لأهل إصفهان من جالوت عبد الله الحجام، والويل لأهل العراق، والويل لأهل الشام، والويل لأهل مصر، والويل لأهل فلانة.

(ثم يقول: من فراعنة الجبال فلان وفلان. فإذا ألغز قال: في اسمه حرف كذا، حتى ذكر العساكر التي تُقتل بين حلوان والدينور والعساكر التي تُقتل بين أبهر وزنجان، ويذكر الثائر من الديلم وطبرستان.<sup>۱</sup>

الروم: در المنجد گفته: روم اسمی است که اطلاق می شود در نزد عرب بر نیطین - یعنی: بریتانیا -، و نیز اسمی است که امروز اطلاق می شود بر مسیحیین شرقیین ملکیین از کاتولیک و ارتوڈیکس.

و روما - یارومیة -: عاصمة ایتالیا و در سال ۱۸۷۰ میلادی ایتالیایی ها روم را غصب کردند و آن را عاصمة دولت خود قرار دادند و دانشمندان بزرگ با آنها احتجاج کردند، پس ایشان را گرفته، حبس کردند در قصر رسولی.<sup>۲</sup> پس شاید مراد از کلام امام ﷺ که فرموده: «وتأخذ الروم ما أخذ منها» اشاره به همین باشد.

و مراد از فرموده حضرت «وتأخذ الترك ما أخذ منها» بنا بر آنچه صاحب مناقب بر آن رفته کاشغر و ماوراء النهر است و کاشغر شهری است در ترکستان چینی ها که

۱. مناقب آل ابی طالب ﷺ، ج ۲، ص ۱۰۹، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۲۱، ح ۴۵.

۲. المنجد، بخش اعلام، ص ۳۱۳-۳۱۴.

ساکنین آن حوالی هفتاد هزار نفرند که آنها را در کتب چینی های قدیم سولو می گویند که در قرن دهم میلادی اسلام در آنها راه یافته و ماوراء النهر قسمت شمال ایران است. و فرموده آن حضرت ﷺ: «و يأخذ القفص ما أخذ منها»، صاحب مناقب گفته که: آن تفلیس است و نحو آن.

قفص قسمتی از ترک های آفریقایی هستند که در اثر خشونت و غلیظ القلب بودن آنها را قفص گفته اند و آنها مسلمانانی هستند که ترک های گرجی حق ایشان را غصب کردند. مانند تفلیس و غیر آن. و تفلیس اکنون عاصمه گرجیه از اتراک است که آنها را جمهوری شوروی سوفیاتی گویند.

و فرموده حضرت ﷺ: «و يأخذ القفل ما أخذ منها» القفل والقلاقل - بالضم -: المعوان السريع التقلقل، و این از باب ذکر سبب است که از آن اراده مسبب شده - نظیر ﴿وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ﴾<sup>۱</sup>. گفته می شود: تقلقل، إذا تحرك و أسرع في البلاد، و ممکن است مراد از قلقل شرقی های دور باشند که چینی ها حق آنها را غصب کردند و در آخر زمان آنها مطالبه حق خود را تا چند مرتبه از اهل چین می کنند و به ایشان نمی دهند. پس قیام می کنند بر ضرر چینی ها و با آنها جنگ می کنند تا این که آنها حاضر می شوند که حق ایشان را بدهند و ایشان دیگر قبول نمی کنند و با ایشان می جنگند تا آن که مملکت آنها را متصرف می شوند و تا خراسان پیشروی می کنند و مملکت را تسلیم صاحب امر ﷺ می نمایند. چنان که از بعضی اخبار نبویّه که قبلا گذشت استفاده می شود و بعضی از احادیث حضرت صادق ﷺ این شاء الله در محلّ خود ذکر کرده خواهد شد.

#### معنای حدیث

پس می گیرد روم آنچه را که از آن گرفته شده است و زیاده تر از آن را - یعنی: از ساحل دریا و نحو آن -: و می گیرد ترک آنچه را که از او گرفته شده - یعنی: کاشغر و ماوراء النهر را -، و می گیرد ترک آفریقایی آنچه را که از او گرفته شده - یعنی: از

۱. سورة يوسف، آیه ۸۲.

تفلیس و مانند آن -، و می‌گیرند شرقی‌های دور آنچه را که چینی‌ها از ایشان گرفته‌اند. پس وارد می‌فرماید در آن خطبه عجایبی را و نام می‌برد شهری را و بعضی را به لغز و معما و بعضی را تصریحاً می‌فرماید تا آن که می‌فرماید: وای بر بصره از چنین و چنان هرگاه واقع شود! و وای بر اهل کوهستان‌ها هرگاه چنین و چنان واقع شود! و وای بر اهل دینور! (اشاره است به جنگی که بین نهاوند و دینور واقع می‌شود و آن جنگی است بسیار شدید) و وای بر اهل اصفهان از عبدالله جالوت حجام! و وای بر اهل عراق، و وای بر اهل شام، و وای بر اهل مصر، و وای بر اهل فلان! پس می‌فرماید: از فرعون‌های کوهستان‌ها فلان و فلان.

و هرگاه حضرت لغز<sup>۱</sup> می‌آورد، می‌فرماید که: در نام او فلان حرف است همچنین، تا آن که یاد می‌فرماید لشکرهایی را که کشته می‌شوند بین ابهر و زنجان و یاد می‌فرماید خونخواهی را از دیلم و طبرستان - که مراد سید حسنی باشد -، و طبرستان از بلاد مازندران است، و دیلم در قسمت کوهستان‌های شمالی قزوین است.

### ۳۴ / حدیث دویست و پنجاه و ششم

مناقب ابن شهر آشوب در همان جزء، صفحه ۴۳۱ گفته: و از این خطبه است: سیخرب العراق بین رجلین یكثر بینهما الجریح والقتیل - یعنی: طریک والدؤیلیم. لکاتی أشاهد به دماء ذوات الفروج بدماء أصحاب السروج. ویل لأهل الزوراء من بنی قنطوره؛<sup>۲</sup>

### معنای حدیث

زود باشد که خراب شود عراق میان دو مردی که زیاد شود در میان ایشان مجروح و کشته - یعنی: طریک و دویلم. هرآینه گویا می‌بینم به عراق خون‌های زن‌ها را با خون‌های صاحبان زین‌ها. وای بر اهل بغداد از بنی قنطوره - یعنی: ترک‌ها

۱. لغز: سخن سر بسته و مشکل، کلام پیچیده که درک معنی آن محتاج تفکر و تأمل باشد.

۲. مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۲، ص ۱۱۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۲۲، ذیل حدیث ۴۵.

یا سیاه‌های آفریقایی، و اول اولی است.

طریک در نسخه چنین نوشته بود و معنایی در کتب لغت و بلدان برای آن نیافتیم، و دوایلم تصغیر دیلم است و در کتاب معجم البلدان گفته که: دیلم گروهی هستند که به نام زمینشان خوانده شده‌اند و اسمی از برای پدرشان نیست و منجمین گفته‌اند: دیلم در اقلیم چهارم واقع است. طول آن پنجاه و هفت درجه و عرض آن سی و شش درجه است و بیست دقیقه.<sup>۱</sup> شرح دیلم و مکائیت و جغرافیای آن بعد از این مفصلاً ذکر خواهد شد.

### ۳۵ / حدیث دویست و پنجاه و هفتم

مناقب ابن شهر آشوب، جزء سوم، صفحه ۴۳۱ گفته: و از همان خطبه است که فرموده: لکاتی آری منبت<sup>۲</sup> الشیخ علی ظاهر أهل الحصّة (الحصّة خ) قد وقعت به وقعتان، یخسر فیها الفریقان - یعنی: وقعة الموصل - حتی سمی باب الأذان. وویل للصدین من ملابسة الأشرک، وویل للعرب من مخالطة الأترک، وویل لأمة محمد إذا لم تحمل أهلها البلدان، وعبّر بنو قنظورة نهر سیحان<sup>۳</sup>، وشرّبوا ماء دجلة، وهموا بقصد البصرة والأبلة. وایم الله، لتغرقنّ بلدتکم حتی کاتی أنظر إلى جامعها کجوجؤ سفینة أو نعامه جائمة.<sup>۴</sup>

### لغات حدیث

مَنبَت الشیخ: زمینی است میان تکریت و موصل که در آن رویده می‌شود درمنه ترکی - و بنا بر بعض اخبار دیگر: و قیصوم که علف بومادران و یا برنجاسف باشد -، و آن بیابانی است میان موصل و فرات در مقابل اهل قلعه، نزدیک موصل. «صدین» یعنی: چین.

أشراک: اشتراکی‌ها - یعنی: کمونیست‌ها.

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۴۴ با اندکی اختلاف.

۱. در مصدر: (منیة). ۳. در مصدر: (جیحان).

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۲۲، ذیل حدیث ۴۵.

اتراک: ترک‌ها هستند.

بنی قنظوره: معنای آن از پیش گذشت.

سیحان: غیر از نهر سیحون است و آن نهری است در بصره که آن را سیحان می‌گویند - چنان که در معجم البلدان متعرض است.<sup>۱</sup>

« جؤ جؤ سفینه » یعنی: سینه کشتی.

« نعامة جائمة » یعنی: شتر مرغی که روی دو پای خود نشسته باشد.

#### معنای حدیث

هرآینه گویا می‌بینم بیابانی را که محل رویدن نبات درمنه ترکی است در مقابل اهل قلعه‌ای که میان موصل و فرات است که دو جنگ در آن واقع شود که هر دو طرف جنگ زیان کنند (صاحب مناقب گوید: یعنی: جنگ موصل) تا این که باب الاذان نامیده شود، و وای بر اهل چین از غلبه کمونیست‌ها بر ایشان! و وای بر عرب از مخلوط شدن ترک‌ها به ایشان! و وای بر امت محمد ﷺ! زمانی که حمل نکند اهل آن را شهرها و عبور کند بنی قنظوره از نهر سیحان - که در بصره است - و بیاشامند از آب دجله و همت گمارند به قصد گرفتن بصره و ابله - که مرکز گمرک و ادارات دولتی بصره است -، و قسم به خدا که هرآینه غرق شود این شهر شما - یعنی: بصره - که گویا می‌بینم مسجد جامع آن را مانند سینه کشتی یا شتر مرغی که بر روی دو پای خود نشسته باشد، بر روی آب نمایان باشد.

#### ۳۶ / حدیث دویست و پنجاه و هشتم

مناقب ابن شهر آشوب در همان جزء و همان صفحه روایت کرده است از آن حضرت ﷺ از قول خدای تعالی که فرموده:

﴿ وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا ﴾.<sup>۲</sup> پس فرمود

۱. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۹۳ با اندکی اختلاف.

۲. سوره اسراء، آیه ۵۸.

آن حضرت ﷺ در خبری طولانی که انتخاب کردیم از آن این قسمت را که فرمود:  
 تخرّب سمرقند و جاح و خوارزم و اصفهان و الکوفه من التّرك، و همدان و الرّیّ من  
 الدیلم، و الطبریه و المدینه و فارس بالقحط و الجوع، و مکّه من الحبشه، و البصره و البلخ من  
 الغرق، و السند من الهند، و الهند من تبت، و تبت من الصين، و بدشجان و صاغان و کرمان  
 و بعض الشام بسنابک الخیل و القتل، و الیمن من الجراد و السلطان، و سجستان و بعض الشام  
 بالزنج، و شومان (شامان خ ل) بالطاعون، و مرو بالرمل، و هرات بالحيّات، و نيسابور من  
 قبّل انقطاع النيل، و آذربایجان بسنابک الخیل و الصواعق، و بخارا بالغرق و الجوع و اللحم  
 (الخلم خ ل)، و بغداد یصیر عالیها سافلها؛<sup>۱</sup>

### شرح و لغات حدیث

سمرقند: شهری است معروف واقع در ماوراء النهر. گفته شده است که: از بناهای  
 ذوالقرنین است در اقلیم چهارم. طول آن هشتاد و نه درجه و نصف. عرض آن سی و  
 شش درجه و نصف است.

جاح: بر نخوردم به نسخه‌ای که محلی به این نام باشد الا این که در منتهی و قاموس و  
 معجم البلدان گفته‌اند: خاخ - هر دو خاء معجمه -: موضعی است میان مکّه و مدینه که  
 آن را روضه خاخ گویند نزدیک حمراء الاسد<sup>۲</sup> - چنان که در معجم گفته و نیز گفته: چند  
 موضع است که آن را خاخ گویند.<sup>۳</sup> ممکن است که خاخ تصحیف به جاح شده باشد و  
 ممکن [است] مراد جاجن باشد که آن قریه‌ای است از قرای بخارا.

خوارزم: در معجم گفته: نام محالی است از اقلیم ششم که از جمله قرای آن است  
 جرجانیّه و آن منطقه‌ای است هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ و بین بخارا و خوارزم. از  
 روی آب پنجاه فرسخ فاصله است.<sup>۴</sup>

۱. مناقب آل ابی طالب ﷺ، ج ۲، ص ۱۱۰، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۲۵، ح ۴۶.

۲. قاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۵۸؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۳۵؛ منتهی الایزب، ج ۱-۲، ص ۲۴۶.

۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۳۵.

۴. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۹۵-۳۹۷.



دیلم و طبریة: مراد مازندران و اهل کوهستان شمالی قزوین است.  
 بدشجان: تصحیف بدخشان است.  
 صغانی و صاغانی: بلادی است در ماوراء النهر که آن را جافان و جفان و ژاپن  
 گویند که از شهرهای هیاطله است.  
 شومان: از بلاد ژاپن و ماوراء النهر جیحون است و آن از سرحدات اسلامیة است و  
 اهل آن صاحب قوت اند.  
 سجستان: مراد سیستان است از مناطق خراسان.  
 حُلم: کنه‌های بزرگ که بر شتر می افتد.

#### معنای حدیث

خراب می شود سمرقند و خاخ و خوارزم و اصفهان و کوفه از ترک و همدان و ری از  
 دیلم - یعنی: کوهستان‌های مازندران و طبرستان - و مدینه و فارس به قحطی و گرسنگی و  
 مکّه از زنگار و حبشه و بصره و بلخ از غرق شدن و سند و هند از تبّ و تبّ از چین و  
 بدخشان و ژاپونی و کرمان و بعضی از شامات به سُم‌های اسبان و قتل و خونریزی و یمن از  
 ملخ و پادشاه و سیستان و بعضی از شامات از زنگیان و شومان به طاعون و مرو به رمل و  
 هرات به مارها و نیشابور از قِبَل بریده شدن نیل و آذربایجان به سُم‌های اسبان و صاعقه‌های  
 خدایی یا خلقی و بخارا به غرق شدن و گرسنگی و کنه‌های شتری و بغداد به زیر و رو شدن.

#### ۳۷ / حدیث دویست و پنجاه و نهم

غیبت طوسی، طبع تبریز سال ۱۳۲۴ قمری، صفحه ۲۸۳:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: بين يدي القائم موت أحمر، وموت أبيض، وجراد في حينه،  
 وجراد في غير حينه [أحمر] كألوان الدم. فأما الموت الأحمر فالسيف، وأما الموت  
 الأبيض فالطاعون؛<sup>۱</sup>

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۸، ح ۴۳۰، و نیز ر. ک: غیبت نعمانی، ص ۲۸۶، ح ۶۱؛ ارشاد مفید، ج ۲، ۲ ←

یعنی: فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام: در مقابل دو دست قائم - یعنی: پیش از ظهور او - مرگ سرخ است و مرگ سفید و آمدن ملخ در وقت آن و آمدن ملخ در غیر وقت آن به رنگ های خون. پس اما مرگ سرخ شمشیر است - یعنی: قتل و خونریزی - و مرگ سفید مرض طاعون است.

### ۳۸ / حدیث دویست و شصتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۲، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 إذا اختلف رمحان بالشام فهو آية من آيات الله تعالى. قيل: ثم مه؟ قال: ثم رجفة تكون بالشام، يهلك فيها مائة ألف. يجعلها الله رحمة للمؤمنين وعذاباً على الكافرين. فإذا كان ذلك، فانظروا إلى أصحاب البراذين الشهب والرايات الصفرة، تُقبل من المغرب حتى تحل بالشام. فإذا كان ذلك، فانظروا خسفاً بقريّة من قري الشام يقال لها خرشاً (خرشناخ). فإذا كان ذلك، فانظروا ابن آكلة الأكباد بوادي اليباس؛<sup>۱</sup>

### معنای حدیث

وقتی که ردّ و بدل شد دو دسته اسلحه از دو طرف در شام، پس آن نشانه ای است از نشانه های خدای تعالی. گفته شد: پس از آن چیست؟ فرمود: پس از آن زمین لرزه ای می شود در شام که هلاک شود در آن صد هزار نفر که قرار می دهد خدا آن را رحمت برای مؤمنان و عذاب بر کافران. پس چون چنین شد، منتظر باشید و بنگرید به سوی اسب های اشتهب و پرچم های زرد که از سمت مغرب آید تا وارد شام شود. پس چون

← ص ۳۷۲: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۱: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۲، ح ۵۸: الدرّ النظیم، ص ۷۵۸: كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۵۸: الفصول المهمّة، ج ۲، ص ۱۱۳۱: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۱، ح ۵۹.

۱. در مصدر: (حرستا).

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۱، ح ۴۷۶، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۳۱۷، ح ۱۶: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۱، ذیل حدیث ۵۸: الدرّ النظیم، ص ۷۵۸: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۶، ح ۷۳ و ص ۲۵۲، ح ۱۴۴.

چنین شد، منتظر باشید فرو رفتن دهی را از دهات شام که آن را خَرَشَا - یا خَرَشْنَا - گویند. پس چون چنین شد، منتظر باشید پسر خورنده جگرها - یعنی: سفیانی - را که از وادی یابس قیام کند.

( لقب « ابن آكلة الأكباد » برای این است که جدّه علیای او هند جگرخوار جگر حمزه سیدالشهداء علیه السلام را در روز اُحُد در دهان خود گذارد و خایید ).

### ۳۹ / حدیث دویست و شصت و یکم

إلزام الناصب، صفحة ۲۰۹، تألیف حاج شیخ علی یزدی حائری، نقل کرده از کتاب در المنتظم<sup>۱</sup> (المنتظم خل) في السر الأعظم، تألیف محمد بن طلحة شافعی از اکابر علمای سنت و جماعت خطبه درازی را از امیرالمؤمنین علیه السلام که بالای منبر مسجد کوفه انشا فرمود و تمام آن خطبه را صاحب الزام در آن کتاب از او نقل کرده. نگارنده آنچه را از آن که در این کتاب اقتضای ذکر آن است نقل می‌کنم. از آن خطبه است که فرموده:

سیحیط بالزوراء عالج من بني قنظوراء بأشرار، وأبي أشرار! وكفار، وأبي كفار! قد سلبت الرحمة من قلوبهم وكلفهم الأمل إلى مطلوبهم، فيقتلون الأئمة<sup>۲</sup>، ويشرفون<sup>۳</sup> الأكمة، ويذبحون الأبناء، ويستحيون<sup>۴</sup> النساء، ويظلمون شذاذ بني هاشم<sup>۵</sup> ليسوقوا معهم سوق الغنائم، وتستضعف فنتتهم الإسلام، وتحرق نارهم الشام، فواهاً لحلب من حصارهم! وواهاً لخرابها بعد ديارهم! وستروى الظماء من دمائهم أياماً، وتساق سباياهم فلن يجدوا لهنّ عصاماً، وسيهدون حصون الشامات، ويظفون ببلادها الآفات، فلم يبق إلا دمشق ونواحيها، وتراق الدماء بمشارفها وأعاليتها، ثم يدخلونها وبعلبك بالأمان، وتحلّ البلايا

۱. در مصدر: (دار المنتظم).

۲. در مصدر: (الأئمة).

۳. در مصدر: (ويشرفون).

۴. در مصدر: (ويستحلون).

۵. در مصدر: (بني شذاذ وبني هاشم).

۶. در مصدر: (البدايات).

بنواحي لبنان. فكم من قتيل بالقفر، وأسير بجانب النهر، فهناك تسمع الأحوال، وتصحب الأحوال. فإذا لاتطول لهم المدّة حتى يخلق من أمرهم الجدة.

فإذا هزمهم الحين<sup>١</sup> الأوجر، وثب عليهم العدو<sup>٢</sup> الأقطر، وهو رابع العلوج المنفّر عليه كتابة المظفر، تحسّ بالهمة الطمع، ويُعلقه الهلع<sup>٣</sup>، فيسوقهم سوق الهجان، وينكص شياطينهم بأرض كنعان، ويقتل جيوشهم العصف<sup>٤</sup>، ويحلّ بجمعهم التلف، فيجتمعوا عقيب الشتات من فلك النجاة إلى الفرات، فيسيرون الواقعة الثانية إذ لا مناص، وهي الفاصلة المهولة قبل الغاص<sup>٥</sup>، فيغويهم على الإسلام الكثرة، فهناك يحلّ لهم الكسرة، فيقصدون الجزيرة والخصباء، ويخربون بعد فتكهم الجدياء.

ثمّ يظهر الجريّ الهالك من البصرة بشرذمة عرب من بني عمرة، يقدمهم إلى الشام وهو مدهش، فيبايعه على الخديعة الأرغش<sup>٦</sup>، وسيصحبه في المسير إلى غوطته، فما أسرع ما يسلمه بعد ورطته! ثمّ يأمر الجريّ<sup>٧</sup> أنّه يروم إلى العراق مراماً ليبدّل غليله<sup>٨</sup> بها أواماً، فيُدركه الهلاك بالأنبار<sup>٩</sup> دون مرامه، ويحلّ بأهله التلف دون مقامه<sup>١٠</sup>، وستنظر العيون إلى الغلام الأسمر للعب حين يجنح به جنوح الارتياب، يلقب بالحكم. سيجيء بالعلم بعد ألفة العرب، وحيث الطلب، فكأني أنظر إلى الأرغش<sup>١١</sup> وقد هلك، وولده الحدث الأبرص وقد ملك، فلا تطول مدّته أكثر من ساعة، فما هذه الشناعة؟ ويقتل المدرّب الجميل الأحمر

١. در مصدر: (الجنين).
٢. در مصدر: (التعدّد).
٣. در مصدر: (المبلغ).
٤. در مصدر: (ويقتل عبوسهم الفقف).
٥. در مصدر: (قبل العاص).
٦. در مصدر: (الأرغش).
٧. در مصدر: (المجري).
٨. در مصدر: (ليل من علته).
٩. در مصدر: (بلا سار).
١٠. در مصدر: (دون سقامه).
١١. در مصدر: (الأرغش).

بعد أن يسجن الأسمر عند وصول رسل المغاربة إليه، ومثواهم<sup>١</sup> بين يديه .  
ثم يخرج الهمام، فيصلي بالناس إمام، ثم يقتل بعد برهة من الزمان بين الخدام  
والخلان، فعندها يخرج من المغرب أناس على شهب الخيول بالمزامير والأعلام والطبول،  
فيملكون البلاد ويقتلون العباد.

ثم يخرج من السجن غلام يفني عددهم ويأسر جددهم<sup>٢</sup>، ويهزمهم إلى البيت المقدس،  
ويرجع منصوراً مؤيداً<sup>٣</sup> محبوراً، فيوافي مصر وقد نقص نيلها، وقل نيلها، ويبست  
أشجارها، وهدمت ثمارها، ويظهر عند ذلك صاحب الراية المحمدية و الدولة الأحمدية،  
القائم بالسيف الجال<sup>٤</sup>، الصادق في المقال. يمهد الأرض ويحيي السنة<sup>٥</sup>.

### شرح لغات حديث

عِلج - به كسر عين و سکون لام و جيم -: مرد درشتخو از کفار عجم را گویند، و  
بعضی مطلق کفار را گویند، و جمع آن عُلُوج و أَعلاج است - مانند حُمول و احمال -،  
و در حدیث از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت شده که فرمود: الناس ثلاثة: عربيّ ومولى  
وعلج، فنحن العرب، وشيعتنا الموالي، ومن لم يكن على مثل ما نحن عليه فهو علج<sup>٦</sup>  
- أي: كافر -؛ یعنی: مردم سه دسته اند: عربی و دوستدار و کافر. پس ما عربیم و  
شیعیان ما موالی و کسی که نباشد مثل آنچه ما بر آنیم، پس او علج - یعنی: کافر - است.  
زوراء: در این جا مراد بغداد است.

أُبَلَّة: در این زمان مرکز عشور و گمرک و حکام - یعنی: بصره فعلی - است.

أَكْمَة: جمع أكم - بر وزن قَصَبَة و قَصَب -: به معنای نیزارهاست.

١. در مصدر: (ومثولهم).

٢. در مصدر: (حددهم).

٣. در مصدر: (مریداً).

٤. در مصدر: (بالسيف الحال).

٥. إلزام الناصب، ج ٢، ص ٢٠٧-٢٠٨.

٦. کافی، ج ٨، ص ٢٢٦-٢٢٧، ح ٢٨٧؛ وافی، ج ٥، ص ٨٢٩-٨٣٠، ح ٣١٠٣ در هر دو از امام هفتم عليه السلام.

شَدَّاذ - بر وزن رُمان - : عدد کمی از مردم و مردمان بیگانه‌ای که از آن قبیله نباشند و یا خانه ایشان در آن قبیله نباشد .

عِصَام : چنگ آویزی که به آن چنگ زنند .  
مشارف : بلندی‌ها .

أَعَالِي : جاهایی که بلندتر است .

الْحِجْدَةُ : به معنای غنا و منفعت .

الْحَيْن : هلاک شدن .

الأوجر : ترسناک‌تر .

وَثَبٌ : جستن می‌کند .

الأقطر : آماده‌تر .

المنفرٌ : کوچ داده شده .

يُغْلِقُهُ : به اضطراب می‌اندازد او را .

هَلَعٌ : ناشکیبایی و ترس و حرص .

الهبجان : زشتی و پلیدی و خبیثی .

يَنْكُصُ : برمی‌گردند .

أرض كنعان : از اراضی شام است .

العصف : باد سخت شدید .

المهولة : وحشتناک و بیمناک .

الغوص : فرو رفتن در آب .

الخصباء : زمین پر آب و سبزه و غله و نعمت و حاصل خیز .

الجدباء : زمین بی آب و علف و نعمت .

الجريء : دلاور و بی‌باک .

الأرغش : فتنه‌انگیز .

أوام - كغراب - : تشنگی - یا گرمی .

أنبار: شهری است از شهرهای عراق.

الأسمر: گندم گون.

لعاب: بازیگر، و در نسخه دیگر: دعاب - یعنی: مزاح.

يجنح به جنوح الارتياب: پیشروی و میل می کند پیش رفتن و میل کردن باشک و ریب.

المُدْرَب - بر وزن معظم -: آزمایش دیده و شدت رسیده و سختی کشیده.

### معنای حدیث

زود باشد که احاطه کند به بغداد مرد در شتخویی از کفار عجم - یا مطلق کفار - که از ترک‌ها یا زنگیان باشد از پسران قنطوراء با جمعیت شریران، چه شریرانی! و کفار، چه کفاری! که رحم از دل‌های ایشان برداشته شده و به کلفت و مشقت انداخته است ایشان را آرزو داشتن به آنچه مطلوب ایشان است. پس می‌کشند اهل اُبله مصر را و استیلا می‌یابند بر نیزارهای آن و سر می‌برند پسران را و زنده می‌گذارند زنان را و طلب می‌کنند عده‌ای از بنی هاشم را که از قبیله مصریان نیستند - یا در آن جا خانه ندارند - تا سوق دهند با ایشان مانند سوق دادن غنیمت‌ها و ضعیف می‌کند فتنه ایشان اسلام را و می‌سوزاند آتش ایشان شام را. پس وای بر حلب از درویدن ایشان! و وای بر خرابی آن بعد از خانه گرفتن ایشان! و زود باشد که سیراب شوند تشنگان از خون‌های ایشان چند روزی و سوق داده شود کنیزان و اسیران ایشان. پس دستاویز و نگاه‌دارنده‌ای هرگز نیابند، و زود باشد که خراب کنند حصارهای شامات را و دور می‌دهند به شهرهای آن آفت‌ها را. پس باقی نماند مگر دمشق و نواحی آن و ریخته می‌شود خون‌ها در جاهای برتر و بلندتر آن. پس داخل می‌شوند در دمشق و بعلبک با امان دادن و وارد می‌شود بلاها به نواحی لبنان. چه بسیار کشته‌ها که در بیابان ریخته شود و چه بسیار اسیری که به طرف نهر سوق داده شود! در آن جا شنیده می‌شود صداهای فریادها و همراه ایشان شود ترس‌ها و هول‌ها. در آن هنگام طولی نمی‌کشد برای ایشان مدتی تا این که پدید شود برای ایشان غنا و منفعت. پس بناگاه فرار خواهد داد

ایشان را هلاکتی ترسناک تر و قیام خواهد کرد و جستن کند بر ایشان دشمنی آماده تر و آن چهارمین مرد در شتخویی است از کفار عجم - یا مطلق کفار - که کوچ داده شده و بر اوست منشور ظفر یافته شده - یا این که به مقتضای ظاهر بعضی از نسخ کتبی او ابوالمظفر است - که حس کرده می شود که همت او طمع داشتن است و به قلق و اضطراب می اندازد او را آنچه که می خواهد به آن برسد . پس می کشاند ایشان را نحوه کشانیدن به زشتی و پلیدی و خباثت و بر می گردند شیطان های ایشان به زمین کنعان که از اراضی شام است و می کشد لشکر ایشان را باد سخت بسیار شدید و همه ایشان را تلف می کند . پس از پراکندگی باز جمع می شوند و با کشتی نجات به طرف فرات می روند و جنگ را سیر می دهند ؛ زیرا که چاره ای جز آن ندارند و جنگ کردن فاصله هولناکی است میان آنها و غرق شدن و فرو رفتن در آب . پس به گمراهی می اندازد ایشان را به ضرر اسلام زیادتی جمعیت ایشان . پس در آن حال شکست بر ایشان وارد می آید . پس می روند به سمت جزیره ای که زمین آن پر آب و سبزه و غله و نعمت و حاصل خیز است و پس از آن که به ناگهانی اهالی آن جزیره را می کشند و بعد از کشتن آن زمین را بی گیاه و خشک می کنند ، پس در آن حال ظاهر می شود دلاوری بی باک و هلاک شونده از سمت بصره با عده کمی از عرب از بنی عمره که آن مرد دلاور بی باک پیشرو و رئیس ایشان است و می فرستد ایشان را به طرف شام و حال آن که او به دهشت و حیرت اندازنده است . پس با فتنه انگیزی از روی خدعه و فریب و نیرنگ بیعت کند و همراهی کند با او به رفتن به غوطه شام ، و چه بشتاب تسلیم او شود پس از آن که به کار دشوار وارد شده باشد ! پس آن مرد بی باک دلاور او را امر کند به رفتن به جانب عراق در حال گرما و تشنگی تا این که در انبار - که یکی از شهرهای عراق است - هلاک می شود پیش از آن که به مقصد خود رسد ، و اهل او تلف شوند بدون آن که در آن جا قیام کنند ، و زود باشد که ببینند جوانی را که گندم گون و بازیگر - یا مزاح و شوخی کننده - است که پیشروی و میل کند به پیشروی و میل کردنی مخصوص که آن جوان به حکم ملقب باشد که به زودی با پرچم بیاید بعد از ایجاد الفت و دوستی در عرب با کمال سرعت و شتاب در طلب ، و گویا می بینم آن فتنه انگیز را که هلاک شده



باشد و پسر نوخاسته ابرص<sup>۱</sup> او به جای او مالک امر شود در حالتی که بیشتر از یک ساعت مدت مالکیت او نشود، و این چه سبکی و زشتی است؟! و می‌کشد مرد آزمایش دیده و سختی کشیده و شدت رسیده پاکیزه سرخ رویی را بعد از آن که زندانی کند آن جوان گندم‌گون را وقت رسیدن فرستاده‌شدگان از مغرب به سوی او و ممثل شدن آنها در مقابل او، و پس از کشته شدن او بیرون آید سید بزرگواری که امام باشد و با مردم نماز گزارد که بعد از مدتی از زمان در میان خدمتگزاران و دوستان کشته شود. در آن حال از طرف مغرب جمعی از مردمان با اسب‌های قوی با سازها و پرچم‌ها و طبل‌ها بیایند و مالک شهرها شوند و بکشند بندگان را. در آن وقت جوانی از زندان بیرون آید و عده آنها را نابود کند و تازه کاران آنها را اسیر کند و فرار دهد ایشان را به جانب بیت المقدس و برگردد یاری کرده شده و تأیید شده با شادی و نشاط تا آن که به مصر رود وقتی که آب رود نیل کم شده باشد و از نعمت‌های آن کاسته شده باشد و درخت‌های آن خشک شده باشد و میوه‌های آن نابود شده باشد. در آن حال ظاهر می‌شود پرچم محمدی و دولت احمدی. قیام‌کننده با شمشیر کشیده در حالی که راستگوی در گفتار است و نیکو برقرار می‌کند کارهای زمین را.

تا این جا جزء اول کتاب نوائب الدهور در علائم ظهور را پایان می‌دهم و بقیه بخش چهارم از اخبار علویّه راجعه به علائم آخرالزمان را که محتوی مغیبات و پیشگویی‌های غریب و عجیب و از مهمّات علائم ظهور حضرت بقیّه الله - عجل الله تعالی فرجه - است و حاوی وقایع مهمّه جهانی است که بعضی آن در عصر حاضر واقع شده و بعضی در شرف وقوع است و سایر واقعات مهمّه تا زمان ظهور از فرمایشات آن حضرت و سایر ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - را در جزء دوم بطور تفصیل با تأییدات خداوند متعال و استمداد از وجود باهرالجود اعلا حضرت ولی عصر - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - شرح خواهیم داد بنحوی که خواص و عوام از آن بهره‌مند شوند و این روسیاه را در ادعیه خالصه خود شرکت داده

۱. ابرص: برص دار، پیس.

و به طلب آمرزشی یاد و شاد فرمایند. امید است که این هدیه ناقابل مورد قبول پیشگاه آل محمد صلی الله علیه و آله گردد و ثواب آن نثار ارواح والدین مرحومین این جانب و اقاربم شود و اختتام آن را به چند بیتى که از آثار طبع قاصر است برگزار می‌کنم.

### للمؤلف العاصي

به فدای جسم و جانان که شه جهانیاى	به مدیح تو چه گویم که تو محیی جهانی
به خیال خال رویت شده طی بساط عمرم	نظری به حال زارم که تو خود جهان جانی
ز چه رو شبی به سویم نظری نمی‌نمایی	به برم نمی‌نشینی به برت نمی‌نشانی؟
تو که واقفی ز حال دل زار ناتوانم	چه شود اگر نمایی نظری به ناتوانی؟
نه زبان آن که گویم غم و ماجرای دل را	نه تحملی که سازم به فشار زندگانی
شب و روز در فراق ز دو دیده اشک ریزم	که مگر کنی عنایت به ضعیف خسته جانی
همه شب پیام وصل تو رسد به گوش جانم	هنه روز حاضرم من ز برای جانفشانی
به زهت دو دیده بر در که مگر ز در درآیی	رخ خوب خود نمایی و کنی هر آنچه دانی
تو ذخیره خدایی که برای دادخواهی	به تو جلوه‌ها نماید که کنی جهانستانی
من بینوای (حیران) بنشسته‌ام مهیّا	که رسد به گوشم از غیب صدای آسمانی

✱

تا این جا پایان یافت جزء اول کتاب نوائب الدهور در علائم ظهور به جمع و تألیف و خطّ بنده شرمنده محمدحسن میرجهانی طباطبایی محمدآبادی جرقویی اصفهانی مقیم تهران ابن علی بن قاسم بن علی بن جعفر بن زین‌العابدین بن میرمقیم بن میرجهان بن میرافضل بن میرکاظم بن میرفاضل بن العلامة میرقاسم بن میرمحمد بن میرقاسم بن میرجلال‌الدین امیر بن میرسید حسن اصفهانی بن میرمجدالدین بن میرقوام‌الدین بن میراسماعیل بن میرأبی‌المکارم عبّاد بن میرأبی‌المجد علی بن میرأبی‌الفضل عبّاد بن میرأبی‌هاشم علی بن میرحمزة بن میرأبی‌المجد إسحاق بن میرأبی‌هاشم طاهر بن میرشهاب‌الدین علی بن میرفتوح‌الدین أحمد بن میرأبی‌جعفر محمد بن أبی‌العبّاد أحمد رئیس بن إبراهیم الطباطبایا بن إسماعیل الدیباج

بن ابراهيم الغمر بن الحسن المثنى بن الإمام الثاني السبط الأول الأكبر أبي محمد الحسن المجتبی بن إمام المشارق و المغرب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام در صبيحة روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر رجب المرجب مصادف با روز شهادت حضرت عالم آل محمد امام هفتم موسی بن جعفر عليه السلام در سال یک هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری قمری نبوی صلى الله عليه وآله حامداً مصلياً سنة ۱۳۸۳.

ز علانم ظهورش طلیبی اگر نشانی      ز نوائب الدهورم تو بیابی ار بیخوانی

منت خدای را که پس از پایان یافتن تألیف جزء اول کتاب نوائب الدهور در علانم ظهور در اثر توجهات اعلا حضرت ولی عصر - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - توفیق ربانی شامل حال سعادت اشتغال صدیق معظم و دانشمند محترم و استادزاده مکرم، جناب آقای حاج محمدحسن مدرّس فتحی - دام تأییده -، نجل جلیل خلد مقام بحر طمطام و حبر قمقام، عالم ربانی و فقیه صمدانی و عارف روحانی، جامع المعقول والمنقول، حاوی الفروع و الأصول، مجموعة العلم والعمل، زین الفقهاء والمجتهدین، حجة الإسلام و محجة المسلمین، المحقق المدقق، الجلی الملی، المؤید الولی، الشیخ محمدعلی المدرّس الفتوحی الدزفولی الإصفهانی - طاب رمسه الشریف - که گوی سبقت از دیگران ربوده و در پیشگاه اعلاجاه اعلا حضرت ولی عصر - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - به عرض اخلاص قدم خلوص را مقدم داشته و در طبع و نشر این کتاب به نفقه و هزینه چاپ مسارعت و مبادرت نموده، فلله دَرُه و جزاه الله خیر ما جزی منتظراً لظهوره - عجل الله تعالی فرجه، وجعلني الله وإياه ممن ينتظر لقاءه وينتصر به لنصرته ويحيي أمره ويقتص آثاره وآثار آبائه بلطفه وعنايته. نگارنده به منظور قدردانی و حق شناسی زحمات ایشان را سپاسگزار و دوام سعادت دو جهانی مومی الیه<sup>۱</sup> را از خداوند متعال مسئلت می نمایم و پایان این جزء از کتاب را که تحفه احباب است به شطری از اشعار ایشان که متناسب با این باب است زینت داده و به رسم یادگار می نگارم.

۱. مومی الیه: آن که به او اشاره شد.

## از رشحات روحی مدرّس فتّحی

دهید مژده که جان جهانیان آید  
 عزیز دین که ز دونان نمود چهره نهان  
 به امر خالق مَنّان خدای کون و مکان  
 ولیّ حضرت یزدان، سلیل ختم رسل  
 رود چو دوره هجران، رسد زمان وصال  
 شود چو روضه رضوان جهان ز مقدم او  
 چو سطح خاک ز بیداد و جور شد لبریز  
 به جای داد چو بنشست در جهان بیداد  
 اگر ز جور و جفا دین به حال نزع رسد  
 اگر که در غم شه شد سفید دیده دهر  
 در انتظار نشین با خیال خال رخس  
 چو مروزی ز خراسان رود به سوی عراق  
 بهوش باش و نشین منتظر به هر شب و روز  
 خوش آن زمان که ندایی ز آسمان شنوی  
 به روز سوّم ثلث سوم ز ماه صیام  
 خوش آن دمی که جوان صبیح مه رخسار  
 زهی سعادت و اقبال کز دیار یمن  
 به پای خاست چو غوغای سخت سفیانی  
 ز سیّد حسنی لشکرش کنند فرار  
 سوی مدینه چو شد جاگزین سپاه لعین  
 ز دود فتنه و بیداد آن جنود پلید  
 در آن زمان که فرو لشکرش به بیدا شد  
 کشند نفس زکی را چو بین رکن و مقام  
 برای یاری دین صاحب زمان آید  
 برون ز پرده و بانصر همعنان آید  
 به جسم عالم امکان عیان چو جان آید  
 حیات بخش محبّان و شیعیان آید  
 همای اوج شرف در جهان عیان آید  
 به خلق رحمت یزدان برایگان آید  
 به عدل و داد جهانی جهانستان آید  
 بدون ریب و گمان محیی جهان آید  
 غمین مباش که در جسم او روان آید  
 مشو ملول که ناگاه بی گمان آید  
 که تا ز غیب ندایی ز آسمان آید  
 نوید تیرگی روز ناکسان آید  
 که عن قریب شهنشاہ انس و جان آید  
 که آن به گوش خلاق بسی گران آید  
 به سمع جمع هم از پیر و هم جوان آید  
 دلیل حجّت یزدان ز طالقان آید  
 یمانی از پی سرکوبی خسان آید  
 ز جور و فتنه او چرخ در فغان آید  
 ز کوفه چون که جنابش در آن مکان آید  
 ز ظلم و جور بسی خون ز دیدگان آید  
 فغان زلزله بر خیل قدسیان آید  
 سروش وجد به گوش از کروبیان آید  
 بزرگ ماتم او نزد عرشیان آید

قیام حق شود و حجّت و بیان آید  
 که پیشوای زمین محور زمان آید  
 که نام نامی شه ذکر هر زبان آید  
 شوند جمع چو آن کعبه الامان آید  
 چو تیغ قهرش بنیان کن خسان آید  
 لوای نَصْر به کف تیغ در میان آید  
 جهان چو رشک جنان جمله گلستان آید  
 که لطف او به سر خلق سایبان آید  
 چو فیض بخش شهنشاه خسروان آید  
 که گرگ و میش به هم یار و مهربان آید  
 به لطف و حکمت همدست و داستان آید  
 که خار جهل از آن دور و بی نشان آید  
 یقین و علم هماغوش این و آن آید  
 روا مدار که او زار و ناتوان آید  
 که تا زمان ظهورت به سر دوان آید  
 که با سعادت دارین توامان آید

ز بعد قتلش چون روز پانزده گذرد  
 لوای فتح و فرج بر فراز کعبه زنند  
 کند بلند به امر خدا ندا جبرائیل  
 ز جنّ و انس و ملایک به دور شمع رخس  
 کند بساط زمین را ز عدل مهد امان  
 بهار عیش زمانی بود که حجّت عصر  
 خزان دهر گلستان کند به قدرت حق  
 به زیر ظلّ همایش جهانیان خوشحال  
 جهان پیر جوان گردد و شود آباد  
 بساط جور و ستم را ز دهر برچیند  
 عقول خلق چو ایمانشان شود کامل  
 درخت علم و عمل بارور شود آن گاه  
 حجاب و بُعد نماند دگر میانه خلق  
 شها مدرّس فتحی غلام درگه توست  
 زبند غم برهانش به سوی خویش بخوان  
 بکن شفاعت در نزد خالق دو جهان

\*\*\*

## فهرست مندرجات جلد اول

- پیش نوشت کتاب..... ۵۱
- مقدمه..... ۵۷
- غیبت صغرا و نواب خاص و غیبت کبرا..... ۵۸
- وفات علی بن محمد سیمری و غیبت کبرا و نواب عام..... ۵۹
- عدم تعیین ظهور و وقت قیام حضرت و بیان شهادت و مدفن آن جناب..... ۶۰
- اشعار مؤلف فقیر و اشعار به دو شبهه..... ۶۱
- دلیل عقلی بر طول عمر امام زمان علیه السلام..... ۶۳
- علت طول عمر و دوام و بقای بشر..... ۶۴
- طبیعت بهشت و اهل آن..... ۶۵
- اقسام اعتدالات به اعتقاد علمای طب قدیم..... ۶۷
- اسامی عده‌ای از معمرین سابق..... ۷۰
- یکی از معمرین معاصر به نام سیاه خان..... ۷۱
- از معمرین عصر حاضر سید ابوطالب موسوی..... ۷۲
- دلیل وجدانی بر دوام عمر امام زمان علیه السلام..... ۷۶
- برهان وجدانی برای اثبات طول عمر..... ۷۷
- تقریر شبهه راجع به غیبت امام زمان علیه السلام..... ۷۸

- تمهید مقدمه برای جواب دو شبهه..... ۷۸
- مکلفین مورد خطاب به حسب زمان سه دسته‌اند..... ۸۰
- دسته اول و دسته دوم..... ۸۰
- دسته سوم و آنها دو قسم‌اند. قسم اول..... ۸۲
- قسم دوم از دسته سوم..... ۸۳
- علت غیبت امام زمان علیه السلام..... ۸۴
- بعضی از حکمت‌های غیبت امام زمان علیه السلام..... ۸۶
- بیان شبهه‌ای در این مقام..... ۸۷
- بعضی از حکم و مصالح بعض از اعمال ائمه علیهم السلام..... ۸۷
- بعضی از اسرار غیبت امام زمان علیه السلام..... ۸۸
- سر غیبت آن حضرت به عبارت دیگر..... ۹۱
- چرا امام زمان علیه السلام غایب است؟..... ۹۳
- امام زمان شیعیان را به حال خود نمی‌گذارد..... ۹۴
- غیبت امام زمان مانع از افاضه فیض نیست..... ۹۵
- بیان و اشعاری از مؤلف فقیر..... ۹۶

## بخش اول

- تعداد اجمالی علامات ظهور تا صفحه ۱۲۱..... ۹۷

## بخش دوم

- آیه ۱۵۵ سوره بقره: ﴿وَلَنبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ﴾ الخ و تفسیر آیه از حضرت صادق علیه السلام به روایت صدوق و ترجمه و تبصره..... ۱۲۱
- آیه ۱۷۹ از سوره آل عمران: ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ﴾ الخ و تأویل آیه به روایت عیاشی از حضرت صادق علیه السلام..... ۱۲۳
- معنای حدیث و تبصره مؤلف و تکمیل تأویل آیه اولی..... ۱۲۴

- حدیث دیگر از غیبت نعمانی از حضرت باقر در تأویل آیه ..... ۱۲۵
- آیه ۴۷ از سوره نساء و تأویل آن از حضرت باقر علیه السلام به روایت عیاشی و ترجمه آن و تبصره‌ای از مؤلف ..... ۱۲۵
- آیه دوم از سوره انعام: ﴿ثم قضی اجلا﴾ الخ و تأویل آن به روایت نعمانی از حضرت باقر علیه السلام .. ۱۲۷
- آیه ۳۷ از سوره انعام: ﴿قل ان الله قادر﴾ الخ و تأویل آن از تفسیر قمی به روایت حضرت باقر و توضیح مؤلف ..... ۱۲۸
- آیه ۶۵ از سوره انعام: ﴿قل هو القادر﴾ تا آخر آیه ..... ۱۲۹
- از تفسیر قمی حدیثی از حضرت باقر علیه السلام در تأویل آیه ..... ۱۲۹
- خبر نبوی از جامع الأخبار در تأویل آیه و بیان مؤلف ..... ۱۲۹
- آیه ۲۴ از سوره یونس: ﴿حتى اذا اخذت الارض﴾ الخ ..... ۱۳۰
- حدیث شریفی از محمد حنفیه در تأویل آیه شریفه به روایت نعمانی ..... ۱۳۰
- ترجمه آیه و حدیث ..... ۱۳۱
- آیه ۳۵ از سوره یونس: ﴿افمن يهدى الى الحق﴾ الخ و حدیث شریفی از حضرت در تأویل آن به روایت کافی و نعمانی ..... ۱۳۲
- ترجمه حدیث و آیه ۱۳ از سوره رعد: ﴿ویرسل الصواعق﴾ تا آخر آیه و تأویل آن از حضرت امیر به روایت نعمانی ..... ۱۳۳
- تحقیقی از مؤلف و آیه ۳۱ از سوره رعد و بیان مؤلف ..... ۱۳۴
- آیه ۴۵-۴۷ از سوره نحل: ﴿افامن الذين﴾ تا آخر و ترجمه آن ..... ۱۳۵
- آیه ۶ از سوره بنی اسرائیل و حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام در تأویل آن به روایت سیزدهم بحار. ۱۳۶
- ترجمه حدیث و آیه ۸۲ از سوره نمل: ﴿واذا وقع القول﴾ الخ و خبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تأویل آن به روایت نعمانی ..... ۱۳۶-۱۳۷
- ترجمه حدیث و آیه اول از سوره عنکبوت و حدیث حضرت رضا علیه السلام در تأویل آن به روایت ارشاد مفید ..... ۱۳۷-۱۳۸
- معنای حدیث و آیه ۵۵ از سوره نور: ﴿وعد الله الذين آمنوا﴾ ..... ۱۳۸-۱۳۹
- حدیث شریفی از حضرت صادق علیه السلام در تأویل آیه به روایت نعمانی ..... ۱۳۹



- آیه ۵۱-۵۲ از سوره سبا: ﴿ولو ترى اذ فزعوا﴾ تا آخر و دو حدیث از حضرت باقر علیه السلام در تأویل آن به روایت قمی و یک حدیث از سیزدهم بحار ..... ۱۴۰
- معنای حدیث و روایتی از الزام الناصب از بحرینی از حضرت باقر علیه السلام در تأویل آن ۱۴۱-۱۴۲
- ترجمه حدیث و آیه ۱۵ از سوره حم سجده: ﴿لنذیقنهم عذاب﴾ الخ و دو حدیث از حضرت باقر علیه السلام در تأویل آن و به روایت نعمانی از صادق علیه السلام ..... ۱۴۲-۱۴۳
- معنای حدیث و آیه ۵۳ از سوره حم سجده و دو حدیث از باقرین علیهما السلام ..... ۱۴۳
- آیه چهارم از سوره شعراء: ﴿ان نشأ نزل﴾ تا آخر و دو حدیث از حضرت سجاد علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام در تأویل آن به روایت نعمانی ..... ۱۴۴
- معنای حدیث ..... ۱۴۵
- دو حدیث از صادقین علیهما السلام به روایت نعمانی در تأویل آیه ..... ۱۴۶-۱۴۷
- آیه ۴۱ و ۴۲ از سوره ق: ﴿واستمع یوم ینادی﴾ تا آخر و دو حدیث از تفسیر قمی و صافی در تأویل آن ..... ۱۴۷
- آیه اول از سوره معارج: ﴿سئل سائل﴾ و حدیثی در تأویل آن به روایت قمی از حضرت باقر علیه السلام و بیانی از مؤلف ..... ۱۴۸

### بخش سوم در اخبار نبویّه

- دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام دنیا را و آنچه که در آن است تا روز قیامت و بیان سه فتنه و دو جماعت که فتنه آخر آن عقلها را کج کند ..... ۱۴۹
- بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا زمان ظهور قائم علیه السلام هفت فتنه رخ خواهد داد: فتنه مدینه و فتنه مکه و فتنه یمن و فتنه شام و فتنه مشرق و فتنه مغرب و فتنه وسط شام که فتنه سفیانی است ..... ۱۵۰
- ظهور چهار فتنه که در اول خونها حلال شود و در دوم خونها و مالها حلال شود و در سوم خونها و مالها و فرجها حلال شود و چهارم فتنه کرکننده و کورکننده و جنون آورنده باشد ..... ۱۵۱
- ظهور هرج و مرجی که عقلهای بیشتر از مردم گرفته شود و مرد بکشد همسایه و برادر و پسر عم خود را ..... ۱۵۴

- بیرون آمدن پرچم‌های سیاهی که اول آن فتنه و وسط آن گمراهی و آخر آن کفر باشد ..... ۱۵۵
- ظهور فتنه‌ای از مشرق و فتنه‌ای از مغرب و شدت فتنه شرقی‌ها ..... ۱۵۶
- خروج ترک در آذربایجان و عراق ..... ۱۵۸
- صیحه در نیمه ماه رمضان که اول آن شب جمعه باشد و دستور برای حفظ از خطر آن و بلند شدن صداها در شوال و فتنه و خونریزی در ذیقعه و ذیحجه و خطر و فرج در محرم ..... ۱۵۹
- مطالبه کردن پرچم‌های مشرقی حق خود را و گرفتن او ملک را و به تصرف ولی عصر دادن او ... ۱۶۳
- یاری پرچم‌های سیاه مشرقی یاری خداست و خوار کردن آن خوار کردن خداست و آنها ملحق می‌شوند به عده امام زمان عجل الله فرجه ..... ۱۶۴
- بیرون آمدن پرچم‌های سیاه بنی عباسی از مشرق و پس از آن پرچم‌های سیاه کوچک که با سفیانی قتال کند و به طاعت ولی عصر در آیند ..... ۱۶۴
- فرود آمدن دجال اطراف کرمان با هشتاد هزار نفر از ترک‌ها و صفات ترکان ..... ۱۶۵
- بیرون آمدن آتشی از عدن با میمون‌ها و خوک‌ها و خروج ترک‌ها در آذربایجان و جزیره ..... ۱۶۶
- آمدن ترک‌ها در بصره و سه فرقه شدن مردم ..... ۱۶۷
- آمدن ترک‌ها به جزیره العرب سه مرتبه و بیرون آمدن دابة الارض سه مرتبه و تفصیل بیرون آمدن او ..... ۱۶۸
- خروج دابه بعد از طلوع آفتاب و کشتن او شیطان را و مرتفع شدن ظلم و جور ..... ۱۶۸
- نزول عیسی و قتل دجال و منظم شدن جهان ..... ۱۷۲
- خروج دابه با عصای موسی و خاتم سلیمان و نشان کردن کافر و مؤمن را ..... ۱۷۳
- خراب شدن مسجد برائا و پیروی کردن مسلمین از روش پیشینیان ..... ۱۷۴
- فروخته شدن مسلمانان آزاد و استخدام کردن کفار ایشان را و تحقیق از مؤلف فقیر در اطراف جمله «اسم ابیه اسم ابی» ..... ۱۷۵
- داخل شدن گروهی از عجم در ممالک عرب و فتنه و فساد و خونریزی و بی‌عفتی آنها در غربین ..... ۱۷۹
- خروج جوانانی از عراق به سرکردگی مردی به نام صالح و فساد و خونریزی و بی‌عفتی ایشان در کوفه و مدینه و بیرون آمدن شعیب بن صالح تمیمی به یاری دین اسلام و مهدی عجل الله فرجه ..... ۱۷۹

- ظاهر شدن آتشی که شب بایستد و روز سیر کند و هر که را بیابد بخورد و ظاهر شدن آتش از حجاز و رومان ..... ۱۸۰
- بزرگ نمودن ماه‌ها بنحوی که مثلاً ماه یک شبه دو شبه یا بیشتر نماید و مقاتله نمودن ترک‌ها با موالی در زمین عرب ..... ۱۸۲
- سوار شدن زن‌ها به چرخ‌ها و زین‌ها مانند مردنماها و لباس بدن‌نما پوشیدن زن‌ها و سرهای خود را مانند کوهان شتر بختی کردن و مستحق لعن شدن آنها ..... ۱۸۴
- قبول نشدن نماز زن‌هایی که سر خود را مانند کوهان شتر ترتیب کنند و زن نباید از اعضای خود جز سر انگشتان و مقداری از روی خود را ظاهر کند ..... ۱۸۴
- در آخر الزمان امرای ستمکار و وزرای فاسق و قاضی‌های خیانتکار و فقهای دروغگو ظاهر شوند ..... ۱۸۵
- در آخر الزمان مردانی تازیانه دست گیرند مانند دم گاو ..... ۱۸۶
- و عمال نادان زمام‌دار امور عامه شوند و وظیفه اهل آن زمان با ایشان و موعظه نمودن و حکمت گفتن بالای منابر و عمل نکردن گویندگان به آن ..... ۱۸۷
- قرآن و سلطان از هم جدا شوند و حکم به میل و خواهش خود به نفع خود کنند و هر که ایشان را مخالفت کند بکشند و تکلیف اهل آن زمان ..... ۱۸۸
- کلام نبوی که فرمود: می‌ترسم بر ائمت خود از سه چیز: لغزش عالم و حکومت جائر و پیروی از هوا و خواهش دل ..... ۱۸۹
- اقبال و ادبار دین ..... ۱۹۰
- پوشیدن مردم لباس‌های بافته بی‌درز را و زیاد شدن تجارت‌ها و مال و فاحشه و ریاست کردن بچه و زیاد شدن زنا و جور و تعدی سلطان و بسیاری کارهای زشت دیگر ..... ۱۹۱
- ظاهر شدن معادن بسیار که در نزد آن ساکن نشوند مگر مردمان پست ..... ۱۹۲
- رذالت و پستی مردمان آخر الزمان ..... ۱۹۳
- نوشتن چیزهایی غیر از کتاب خدا و کنده شدن کوه‌ها از مکان‌های خود و ظاهر شدن صنعت‌های بزرگی که از پیش دیده نشده ..... ۱۹۴
- ظاهر شدن اختراعات بزرگ که مقدمه قیام ساعت است و کندن کوه‌ها پیش از قیام و بیان مؤلف ..... ۱۹۵

- ظهور خیانت و فحش در مردم و ظاهر شدن لباس‌هایی که زن‌ها بپوشند و هر چند لباس پوشیده‌اند، حکم برهنه دارند ..... ۱۹۶
- سلام کردن به یکدیگر از روی شناسایی و مساجد را راه عبور قرار دادن و برای خدا در آن سجده نکردن و حکومت کردن کودکان بر پیران و غیر اینها ..... ۱۹۷
- مقدّس‌شمارد خدا اُمّی را که پیشرو ایشان زن باشد و مالک روزی مردم شدن حکام ..... ۱۹۸
- امارت کودکان و زیاد شدن سرهنگان و لشکریان و رشوه‌گرفتن و قطع رحم کردن و آدم‌کشی را سبک شمردن و گرفتن قرآن را با سازها و غیره ..... ۱۹۹
- تأیید کردن خدا دین خود را به دشمنان خود و ملعون بودن زن‌ها و مردهایی که شبیه یکدیگر شوند ..... ۲۰۰
- خروج گروهی از طرف مشرق که قاری قرآن باشند باریش‌های تراشیده و آنها از دین خارج‌اند ..... ۲۰۱
- خروج گروهی که قاری قرآن باشند و کشتن ایشان مسلمانان را و امر پیغمبر ﷺ به کشتن آنها ..... ۲۰۲
- امر به ملازم خانه بودن در زمان فتنه و شخصاً به خود پرداختن ..... ۲۰۴
- بیاید زمانی که هر که به عشر آنچه مأمور شده عمل کند نجات یابد ..... ۲۰۵
- زمانی که شمشیر کشیده شود در میان این اُمّت، ادامه دارد تا قیام قائم ﷺ ..... ۲۰۵
- به جان یکدیگر افتادن مسلمانان در آخرالزمان ..... ۲۰۷
- زمانی که حکومت به دست زن‌ها افتد، مرگ بهتر است از زندگی ..... ۲۰۸
- خبر دادن جبرئیل به پیغمبر از فتنه‌های آخرالزمان ..... ۲۰۹
- زمانی که مسلمانان متکبر شدند، بدان بر خوبان مسلط شوند ..... ۲۱۰
- مسلط شدن ترک بر بلاد عجم و قتل عام کردن ایشان فسقه اهل قبله را و فتح کردن ایشان عراق را ..... ۲۱۱
- گرفتن رأی‌ها از مردم و پیروی هواها و گرفتن قرآن را با ساز و نوازاها و خواندن قرآن بدون ترس از خدا و قرآن را با سازها در یک جا قرار دادن و ملعون شدن ایشان و رغبت مردم به آوازهای غنا و خودسر شدن عرب و اکتفا کردن مردها به مردها و زن‌ها به زن‌ها در فجور و گرفتن سازها و آوازها و مجلس گرفتن زنان و سخنرانی کردن زنان در مجالس و بیان مفصلی از مؤلف در شرح این خبر ..... ۲۱۲

- ۲۱۶ خبر نبوی ﷺ در حجّة الوداع در اشراط ساعت و صفات مردمان آخر الزمان
- ۲۲۳ وصایای پیغمبر راجع به حالات اهل آخر الزمان
- ۲۳۲ خبر ابن مسعود از پیغمبر در علامات آخر الزمان
- ۲۳۵ خبر نبوی از جامع الاخبار در علامات آخر الزمان
- ۲۳۹ خبر دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۰ خبر نبوی دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۱ خبر دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۳ خبر دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۵ خبر دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۶ خبر دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۷ ظاهر شدن ده علامت پیش از ظهور
- ظاهر شدن دودی بین مشرق و مغرب که به مؤمنین حالت زکامی دست دهد و کفار  
هلاک شوند
- ۲۴۸ مسخ شدن بعضی از علما به صورت میمون و خوک و برداشته شدن علم از میان مردم
- ۲۵۱ کهنه شدن اسلام که مردم از آن جز کلمه « لا اله الا الله » چیزی ندانند
- ۲۵۱ وزیدن باد سختی که مردم را به دریا ریزد
- ۲۵۲ ظهور آتشی که نفوس و اموال مردم را بخورد
- ۲۵۳ سخن گفتن درندگان با بشر و سخن گفتن تازیانه و کفش مرد با مرد
- ۲۵۴ هرج و مرج و خونریزی و بی برکت شدن سال و ماه و هفته و روز و ساعت
- ۲۵۵ ظهور فتنه های پی در پی
- ۲۵۶ ثابت ماندن در ایام فتنه
- ۲۵۷ امر به تعلم قرآن
- ۲۵۸ فتنه ای واقع شود که عرب کشته های خود را در آتش اندازد
- ۲۵۹ آبادانی بیت المقدس و خرابی یثرب و خروج ملحمه و فتح قسطنطنیه و خروج دجال
- نعماند خانه ای در عرب مگر این که فتنه در آن داخل شود و وقوع صلح در میان عرب  
و بنی الاصفهر
- ۲۶۰

- جنگ عرب با اهل صلیب ..... ۲۶۱
- بروز سستی در مسلمانان و خیمه زدن مسلمانان روز ملحمه در غوطه شام ..... ۲۶۳
- محاصره مسلمین در مدینه و ملعون بودن مردانی که شبیه به زنان و زنانی که شبیه به مردان شوند ..... ۲۶۴
- در آخر الزمان بهتر مال مسلم گوسفند است ..... ۲۶۶
- واقع شدن زمین لرزه ای در مسلمین که ده هزار یا سی هزار نفر کشته شوند ..... ۲۶۷
- ملحق شدن قبایلی از مسلمانان به مشرکین و ادعای سی نفر دروغگو به پیغمبری و جنگ کردن مسلمانان با بنی الاصفهر و فتح قسطنطنیه به تکبیر ..... ۲۶۷
- ظهور خلافت در ارض مقدسه نشانه نزدیک شدن زلزله ها و بلاها و امرهای بزرگ و قیام ساعت است ..... ۲۶۸
- بالا رفتن قرآن از میان مسلمانان و رفتن علم از میان مردم ..... ۲۶۹
- رفتن قرآن از میان مردم و انتزاع علم به قبض علما ..... ۲۶۹
- ظهور جهل و کم شدن علم و ظهور زنا و زیاد شدن زنان و گم شدن مردان بحدی که هر یک مرد قیم پنجاه زن شود ..... ۲۷۲
- نیافتن مردم امامی را که بر ایشان امامت کند و کم شدن آب فرات بقدری که گنجی یا کوهی از طلا در آن ظاهر شود و نتوانند از آن بهره برند ..... ۲۷۲
- ظاهر شدن ستون های طلا و نقره در زمین و مردم نتوانند از آن فایده برند ..... ۲۷۴
- تحقیقی از مؤلف و زیاد شدن خطبای منابر و رکون علما به حکام و اولیای امور و حرام کردن حلال و حلال کردن حرام برای ایشان تا دینار و درهم ها را برای ایشان حلال کنند و تجارت کردن به قرآن ..... ۲۷۵
- ظهور علاماتی چند که از آن جمله است دروغ گفتن خطبا و حق پیغمبر را برای بدان قرار دادن .. ۲۷۶
- بیانی از مؤلف ..... ۲۷۷
- اشعاری از مؤلف ..... ۲۷۸
- بلند شدن صدایی در ماه رمضان که هفتاد هزار نفر بیهوش و هفتاد هزار نفر کر شوند ..... ۲۷۸
- برداشته شدن قرآن از میان مردم در یک شب ..... ۲۷۹

- ۲۸۰ ذکر بسیاری از علامات که ظاهر شود .....
- ۲۸۲ بعثت پیغمبر برای باطل کردن ساز و نواها .....
- ۲۸۳ در بیان فتنه‌هایی که در آخرالزمان ظاهر شود .....
- ۲۸۴ خبر دادن پیغمبر از ظهور قائم و فتنه بنی عباس .....
- ۲۸۶ علامات ساعت از ارشاد دیلمی .....
- ۲۸۹ خبث امرا و مداهنه قراء و نفاق علما و تصدیق نجوم و تکذیب قدر و ظهور بدعت‌ها .....
- ۲۹۰ امرای سوء که هر که مطیع ایشان شود کافر شود و هر که مخالف ایشان کند کشته شود .....
- ۲۹۳ ظهور پانزده خصلت .....
- ۲۹۴ تخییر مرد میان عجز و فجور، و کشته شدن علما .....
- ۲۹۵ ظهور پنج خصلت که سبب ظهور پنج بلا شود .....
- ۲۹۶ ضعف اسلام و ایمان و قرآن و خروج فتنه از علما و بازگشت آن به ایشان .....
- ۲۹۸ ظهور کلاه‌های بین‌المللی و ورود ترک‌ها در بصره .....
- ۲۹۹ استعمال خضاب جمالی .....
- ۳۰۰ ظهور سه خصلت سبب تولید چهار بلا شود .....
- ۳۰۱ شرح خبر شریف از مؤلف .....
- ۳۰۲ سالم نماندن دین هیچ صاحب دینی .....
- ۳۰۴ ممنوع شدن پول و جنس عراق از طرف عجم و ممنوع شدن پول و جنس شام از طرف روم .....
- ۳۰۵ ممنوع شدن دینار و درهم از عراق و اَرْدَب و دینار از مصر .....
- ۳۰۶ خبث سریره مردمان آخرالزمان .....
- ۳۰۷ زیاد شدن سکنه در آخرالزمان و فساد اخلاق مردم .....
- ۳۰۸ مالک شدن مردی به نام جهجاه و سلطانی که فتنه‌ها بر دربار او مانند خوابگاه شتران باشد .....
- ۳۰۸ چیزی به کسی ندهند مگر آن که دین او را بگیرند .....
- وصف حواشی و اطرافی‌های سلطان در آخرالزمان و امارت سفها و عمل نکردن به سنت پیغمبر ﷺ .....
- ۳۰۸ سیاه کردن مردم موهای خود را در آخرالزمان و فساد اخلاق مردم و وقوع خسف و زمین لرزه و فرستادن شیاطین قوای نارینه خود را بر ضرر مردم .....
- ۳۱۰

- مردن نیکان و باقی ماندن بدان قوم..... ۳۱۱
- بیرون آمدن آتشی که روز سیر کند و شب واقف باشد و هر که را بیاید بخورد..... ۳۱۲
- کسی که گرگ نباشد گرگان او را می خورند و قومی مانند گاو بازبان های خود غذا خورند و زیاد شدن صاعقه ها ..... ۳۱۳
- خسف و قذف و مسخ و سوار شدن زن ها بر زمین ها و زیاد شدن زن ها بر زمین ها و زیاد شدن زنان خواننده و سازنده و نوازنده و رقاصه و شهادت دروغ و بی نیاز شدن مردان به مردان و زنان به زنان در فجور ..... ۳۱۴
- مسخ شدن به صورت بوزینه ها و خوک ها و مسخ شدن شراب خوارها ..... ۳۱۵
- مسخ شدن اهل لهو و غنا و شاربین مسکرات ..... ۳۱۶
- اختلاف و اضطراب در دین و سوختن خانه خدا..... ۳۱۸
- ظهور خوف و ترس در مردم و ظاهر شدن دودی در میان مشرق و مغرب که تا چهل روز بماند و مؤمن از آن زکام شود و کافر مبتلا شود..... ۳۱۹
- علامات آخرالزمان به روایت محیی الدین عربی در مسامرات..... ۳۲۰
- بیانی مفصل از مؤلف در شرح خبر نبوی ﷺ..... ۳۲۷
- خراب شدن شهرها در آخرالزمان ..... ۳۳۵
- ظهور فساد در شام ..... ۳۳۶
- صبح مؤمن بودن و شام کافر شدن و برداشته شدن شمشیر از میان امت پیغمبر تا زمان قیامت صغرا و قیامت قائم نشود تا وقتی که مردم از دین فقط «الله، الله» گویند..... ۳۳۶ - ۳۳۸
- ظاهر شدن ستون های طلا و نقره در زمین ..... ۳۳۸
- ظاهر شدن علامات پی در پی و عذاب ها ..... ۳۳۹
- ترسانیدن هر پیغمبری قوم خود را از فتنه دجال ..... ۳۴۱
- هر که دجال را ببیند، برای دفع شر او آیات اول سوره کهف را بخواند، و فتنه های دجال... ۳۴۲
- داستان دجال..... ۳۴۴
- لفظ و نام دجال و شمه ای از حالات او..... ۳۴۵
- قضایای عیسی و دجال ..... ۳۵۳



- تشریح بعضی از نکات خبر از مؤلف راجع به طولانی شدن سال‌ها و بطوء فلکیات و غیره و هر یک سال بقدر ده سال شدن در زمان ظهور امام زمان ..... ۳۵۵
- خروج شخصی از قزوین به نام یکی از پیغمبران ..... ۳۵۸
- ظهور بواسیر و سکنه و جذام در مردم ..... ۳۵۹
- علامات عامه ..... ۳۶۰

### بخش چهارم در احادیث علویّه

- اقسام فتنه‌ها و ظهور معدن طلا در آخرالزمان ..... ۳۶۲-۳۶۳
- خروج ترک‌ها و بعضی از صفات آنها ..... ۳۶۴
- رفتن لشکر سفیانی به کوفه و مدینه و فتنه آنها ..... ۳۶۴
- مردن دو ثلث از مردم و ندای آسمانی بعد از خسف ..... ۳۶۶
- بیانی از مؤلف ..... ۳۶۷
- فرار دادن شعیب بن صالح لشکر سفیانی را از کوفه و قیام مهدی علیه السلام با دوازده یا پانزده هزار ..... ۳۶۷
- متفرّق ساختن خدا جماعت اهل شام را به فرستادن متفرّق کننده‌ای ..... ۳۶۹
- فرورفتن لشکر سفیانی به زمین و ظهور مهدی و درخواست اهل شام از خلیفه خود که با آن حضرت بیعت کنند و قضایای دیگر ..... ۳۷۰
- فتنه‌ها زیاد شود تا برسد به جایی که مردم « لا إله إلا الله » نگویند ..... ۳۷۱
- گرفتار شدن بنی عباس بطور ناگهانی و وصف ترک‌ها ..... ۳۷۱
- قیام قائمی از خراسان و غلبه او بر اهل کوفه یا کرمان و ملتان و تصرف کردن جزیره بنی کاوان را و قیام قائمی از آل محمد به گیلان و ظهور پرچم‌های ترک و خراب شدن بصره و قیام رئیس جمهوری در مصر و جبهه‌بندی لشکرها و قتل یکی از رؤسای مهم جهان و قیام دیگری به خونخواهی و هلاکت کفار ..... ۳۷۳
- شرح لغات و نکات حدیث از مؤلف ..... ۳۷۴
- ترجمه ترک ..... ۳۷۶
- مناطق ترکستان و ترکمان ..... ۳۷۷

- ظهور سرخی در آسمان و قیام قیام‌کنندگان ..... ۳۷۷
- تحقیق و بیانی از مؤلف ..... ۳۸۰
- انقراض دولت بنی عباس از طرف خراسان ..... ۸۰
- خروج حسنی از طبرستان و رفتن او به نیشابور و اصفهان و قم و سلوک او با اهل قم ..... ۳۸۲
- وقوع اضطراب در خراسان و جنگ میان اهل گرگان و طبرستان و خراب شدن سیستان و محل امن بودن قم در آن زمان و بیرون آمدن بعضی از یاران امام زمان از قم و قضایای دیگر ..... ۳۸۳
- بروز و ظهور وقایع مهمه و حوادث و فتن در بصره ..... ۳۸۴
- لغات حدیث ..... ۳۸۶
- معنای حدیث ..... ۳۸۸
- فتنه‌های شرق و غرب و حوادث مهمه در عراق و حجاز و غیره ..... ۳۹۲
- لغات حدیث ..... ۳۹۵
- معنای حدیث ..... ۳۹۷
- جولان باطل و دولت حق و فتنه امویّه و مملکت کسرویّه و حوادث و فتن مهمه ..... ۴۰۱
- لغات حدیث ..... ۴۰۲
- معنای حدیث ..... ۴۰۳
- خطبه ۱۲۸ نهج البلاغه در ملاحم و وقایع بصره ..... ۴۰۴
- لغات و تحقیقاتی از مؤلف ..... ۴۰۵
- ترجمه خطبه ..... ۴۰۸
- تحقیقاتی از مؤلف ..... ۴۰۹
- خطبه ۱۳۸ نهج البلاغه در ملاحم ..... ۴۱۱
- لغات خطبه ..... ۴۱۱
- معنای خطبه ..... ۴۱۲
- خطبه ۱۸۶ در ملاحم ..... ۴۱۶
- لغات و معنای خطبه ..... ۴۱۷-۴۱۸
- قسمتی از خطبه لؤلؤه به روایت ابن شهر آشوب ..... ۴۱۹

- لغات خطبه و شرح آن ..... ۴۱۹-۴۲۳
- معنای خطبه ..... ۴۲۳
- از سخنان علی رضی الله عنه در ملاحم ..... ۴۲۴
- لغات خطبه و تحقیقاتی از مؤلف ..... ۴۲۴
- معنای خطبه ..... ۴۲۶
- خطبه ملاحم و در آن است خیر دادن از گرفتن رأی‌ها از مردم و بر سر کارهای عامه آوردن ترک‌ها و وزیر گرفتن از آنها و پشت سر انداختن احکام کتاب و سنت پیغمبر و وضع جوانان آخرالزمان در پوشیدن لباس‌ها و زینت کردن و موهای پیش سر را دراز گذاردن و سربرهنه راه رفتن و صاف کردن صورت‌ها و بستن قلاده‌ها به گردن با تکمه طلا یا نقره و کت پوشیدن و کمر بستن و غیر اینها و شرح و لغات خطبه ..... ۴۲۷
- معنای خطبه ..... ۴۲۹
- وقایعی که در ممالک و شهرها رخ دهد ..... ۴۳۰
- لغات خطبه ..... ۴۳۰
- معنای خطبه و خرابی عراق و فتنه و خونریزی شدید ..... ۴۳۱-۴۳۲
- وقوع فتنه در بعضی از ممالک و بلاد و لغات خطبه ..... ۴۳۳
- معنای خطبه و خرابی بلدان ..... ۴۳۴-۴۳۵
- شرح و لغات خطبه ..... ۴۳۵
- معنای خطبه و این که پیش از قیام قائم مرگ سرخ و سفید و آمدن ملخ در وقت و غیر وقت آن بیاید ..... ۴۳۶
- اختلاف شام و آمدن پرچم‌های زرد از طرف مغرب در شامات و خروج سفیانی ..... ۴۳۷
- خطبه از امیرالمؤمنین به روایت محمد بن طلحه شافعی در ملاحم و وقایع مهمه ..... ۴۳۸
- شرح لغات خطبه ..... ۴۴۰
- ترجمه خطبه ..... ۴۴۲
- پایان جزء اول کتاب ..... ۴۴۴
- اشعار مؤلف ..... ۴۴۵
- نسبت مؤلف و تاریخ اتمام جزء اول ..... ۴۴۵

Sayyed Mohammad Hasan  
Tabatabai Mirjahani

**Nawaib al-Duhur**  
fi Alaim al-Zuhur

